فرهنگ واژه‌های اوستا

۳

احسان بهرامی

به یاری فریدون جنیدی



فرهنگ واژه‌های اوستائی

بر پایهٔ فرهنگ کانگا
و نگرش به فرهنگهای دیگر

دفتر سوم

ا. بهرامی

فرهنگ واژه‌های اوستائی دفتر سوم
احسان بهرامی
ویراستار: فریدون جنیدی
حروفچینی: طلوع، ذوقی، کورش، کامپوزر، ادیک، امید
صفحه‌آرائی: شرکت کامپوزر
لیتوگرافی: فیلم گرافیک
چاپ: ۲۰۰۰
صحافی: آذین
شمار: ۳۰۰۰ دفتر
چاپ نخست: ۱۳۶۹
به سرمایه بنیاد فرهنگی شادروان سرن سروشیان
نشر بلخ، وابسته به بنیاد نیشابور، بولوار کشاورز. روبروی پارک لاله. خیابان جلالیه
شماره ۱۰ ساختمان کیخسرو اردشیر زارع تلفن ۶۵۲۷۸۴

راهنمای این دفتر

ی در آغاز واژه

ya:

ی : وات پیوستن ، وات فزونی ، مانند (relat. pro. who, which.)

בהדד

که ، کی ، چه کس ، کدام ،

نرینه ۱/۱ وند ۱ و ۲ . ۴–۱۳ . ۱۵–۱۹ . یسنا ۴۲ و ۴ . ویسپرد ۱۵ و ۳

نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۴۹ . وند ۷ و ۵۱ . ۷۰ . وند ۱۳

۱۰ . ۱۱ . یسنا ۱۰ و ۱۳ . یسنا ۳۳ و ۵ .

یشت ۴ و ۱ . یسنا ۱۰ و ۱۳ . یسنا ۳۳ و ۵ .

= (+) یسنا ۳۱ و ۷ . یسنا ۴۵ و ۱۱ . یشت ۱۹

و ۸۷ . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۹ .

مادینه ۱/۱ وند ۱ و ۹ . وند ۳ و ۲۴ . تاوند ۵۷ . کماسه ۱/۱ وند

۲ و ۴۱ وند ۳ و ۱۵ . وند ۱۰ و ۱۸ . کماسه ۱/۱ وند ۲ و ۲۳ .

کماسه ۱/۱ وند ۵ و ۲۲ . ۲۵ . نرینه ۱/۲ وند ۱ و ۴ . ۷ . ۸ . ۹ . ۱۱ و ۱۷ . یسنا

۹ و ۱۱ . یشت ۵ و ۹۸ . یشت ۱۰ و ۴۵ . مادینه ۱/۲ وند ۱ و ۹ ! وند ۵ و ۱ . ۲ .

وند ۱۹ و ۵ . وند ۲۰ و ۳ . ۵ . ۶ . ۷ . کماسه ۱/۲ وند ۲ و ۱ . ۲ . ۴ . ۵ .

۶ . ۸ . ۱۱ . وند ۳ و ۱۵ . وند ۴ و ۵۰ – ۵۴ . یشت ۱۵ و ۴۳ .

۳/ یسنا ۲۸ و ۱ . یسنا ۳۰ و ۶ . یسنا ۳۱ و ۲ . یسنا ۳۳ و ۱ . یسنا ۴۸ و ۱۰ .

۴/۱ (۷/۱) وند ۱ و ۱۷ نرینه ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۶ . یشت

۸ و ۴۵ . یشت ۱۰ و ۸۷ ۴/۱ وند ۱۹ و ۵ نرینه ۵/۱ وند

۲ و ۲۲ . یشت ۵ و ۹۶ ۵/۱ یشت ۱۰ و ۶۹ . ۹۷ مادینه

۵/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴ . یشت ۱۱ و ۲۰ نرینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۴ . وند ۲۰ و

۸ . یسنا ۱۲ و ۱ . ویسپرد ۲ و ۵ . یشت ۱۷ و ۱۷ ۶/۱ وند ۲۱ و ۴ . ۸ .

۱/۶ [illegible] ۲۲ و ۵۱ یسنا ۴ و ۳۱ یسنا ۲۴ و ۷ یسنا ۱/۶ [illegible] ۱۲
[illegible] ۱۱ و ۶۵ یسنا ۲۴ و ۱۵ وند ۱/۶ مادینه [illegible] ۱ و ۳۳ یسنا
و ۱۰ یشت ۷/۱ نرینه [illegible] ۱۳ و ۱۱ ویسپرد ۱ و ۵۸ یسنا ۲ و ۱۵ یسنا ۶/۱
(۶/۱) ۷/۱ نرینه [illegible] ۲۳ و ۶۸ یسنا ۷/۱ [illegible] ۹۱ و ۱۳ یشت ۶۴.
۵۶ و ۷ وند ۱۳. ۱۲. ۹ و ۳ وند ۷/۱ مادینه [illegible] ۶۴ و ۱۰ یشت
۸۵ و ۵ یشت ۲/۱ [illegible] ۲۷ و ۱۳ یشت ۱۴ و ۱۰ یشت [illegible]
۲۰. ۱۶. ۱۲. ۸. ۳ و ۱۵ یشت ۸/۱ [illegible] [illegible]
۶/۲ نرینه [illegible] ۲ و ۳۰ یسنا ۲/۲ کماسه [illegible] ۷۵ و ۱ یشت ۱/۲ نرینه [illegible]
[illegible] ۹ و ۳۳ یسنا ۶/۲ کماسه [illegible] ۷ و ۴۶ یسنا ۲ و ۴۵ یسنا ۹ و ۱۳ وند
۱۱ و ۳۲ یسنا ۱۵ و ۹ یسنا ۳۵. ۲۹. ۲۸. ۲۷ و ۲ وند ۱۹ و ۱ وند ۱/۳ نرینه
یسنا ۱/۳ نرینه [illegible] ۱/۳ نرینه [illegible] ۳۰ و ۱۳ یشت ۵ و ۲ ویسپرد
[illegible] ۱۷ و ۱۰ یسنا ۱/۳ نرینه [illegible] ۱ و ۴۵ یسنا ۱ و ۳۹ یسنا ۵ و ۳۰
[illegible] ۷۸ و ۱۰ یشت ۱۵ و ۵ یشت ۳۴ و ۸ وند ۷ و ۴ و ۵ وند ۱/۳ مادینه
یسنا ۱/۳ مادینه [illegible] ... [illegible] ۶۸ و ۱۳ یشت ۴ و ۹ ویسپرد ۱/۳ مادینه
۱۲ و ۷ وند ۱/۳ کماسه [illegible] ۱ و ۳۸ یسنا ۱/۳ مادینه [illegible] ۱۰ و ۳۳
نرینه [illegible] ۷۳. ۳۲. ۲۸. ۲۵. ۲۳. ۱۲. ۳ و ۷ وند ۷ و ۴ و ۵ وند ۱/۳ [illegible]
۱۰ و ۲۸ یسنا ۲/۳ نرینه [illegible] ۲/۳ نرینه [illegible] ۱۲ و ۸ یشت ۲/۳
۲/۳ [illegible] ۱۴ و ۴۶ یسنا ۲/۳ نرینه [illegible] ۳ و ۴۳ یسنا ۱۵ و ۳۲ یسنا
۱۲. ۱۰ و ۲۰ وند ۲۷ق و ۱۸ وند ۴۵ و ۴ وند ۲/۳ مادینه [illegible] ۵ و ۵ یشت
۱۶. ۱۲. ۱۱ و ۱ وند ۲/۳ کماسه [illegible] ۱۴ و ۳۱ یسنا ۲/۳ مادینه [illegible]
۲۰ و ۴۴ یسنا ۷ و ۳۲ یسنا ۲/۳ [illegible] ۴۱ و ۳ وند ۲/۳ کماسه [illegible]
نرینه [illegible] ۱۱ و ۴۴ یسنا ۳ و ۲۸ یسنا ۴/۳ نرینه [illegible]
۵/۳ نرینه [illegible] ۹ و ۱۰ یسنا ۴/۳ مادینه [illegible] ۱ و ۳۹ یسنا ۴/۳
۶/۳ نرینه [illegible] ۵/۳ مادینه [illegible] ۱۳. ۱۲. ۱۱ و ۸ وند (۳/۳)
[illegible] ۸۳ و ۱۳ یشت ۳ و ۱۶ ویسپرد ۷ و ۳۲ یسنا ۳ و ۱۳ وند ۲۹ و ۳ وند
مادینه [illegible] ۵ و ۳۳ یسنا ۷/۳ نرینه [illegible] ۲ و ۲۱ یسنا ۶/۳ مادینه
مادینه [illegible] ۷/۳ مادینه [illegible] ۴۶ و ۱۳ یشت ۳۸. ۲۸ و ۱۰ یشت ۷/۳
[illegible] و [illegible] و ماننده‌های: ۸ و ۳۴ یسنا ۷/۳ کماسه [illegible] ۷/۳

yaetušīš: يَئِتوشيش

See: نگ : شماره ۱.

yaetuš-gao: يَئِتوش گَاُ

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور،

۶/۱ يشت ۱۳ و ۱۲۳.

yaeθman: ۲. يَئِثمَن

assistance, aid.

ياری، كمک،

۱/۱ يسنا ۱۱ و ۹.

yaeša: يَئِش

See: نگ :

yaoiti: يَئُئيتی

union, connection

جفت، همبسته، باهمی،

yaokaršti: يَئُكَرشتی

sowing corn; cultivation of corn.

(گندم) دانه‌كار، كشاورز،

۱/ وند ۳ و ۳۰.

yaoxeδra: از ريشه يَئُخِذرَ

strife, dissension, discord;

ستیزه، ناهماهنگی، ناسازگاری،
مانند: .

yaoxəδra: . (۲)

constitution, natural frame of body; the body; یَئُخذَر

بنیاد سرشت نهادی کالبد (کالب تن)، تن،

yaoxšti: .

skill, strength, power; یَئُخشتی

توانا، نیرو و زور،

۵/۳ (۳/۳) یشت ۱۰ و ۸۲.

۶/۳ یشت ۸ و ۴۵. یشت ۱۰ و۸۲.

yaoxštivant: یَئُخشتیونت

skilful, powerful, توانا، نیرومند، زورمند،

مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰.

کاسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱. نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵

یشت ۸ و ۴۹ یشت ۱۰ و ۶۱. کاسه ۲/۱ یشت

۱۹ و ۹. نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۷۲.

نرینه ۱/۳ یشت ۸ و ۸

نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۲۰۱.

yaogət: یَئُگت

See: نگ:

yaoš, yaož: یَئُش - یَئُژ

holy, pure, undefiled.

پاک، ناب، ناآلوده، پاکیزه. پورداود: پایدار.

yaoždaΘ: [illegible] یَئُژْدَنْث

See: [illegible] نگ:

yaoždā̃: ([illegible] با [illegible]) [illegible] یَئُژْدا

to purify, to cleanse;

پاک کردن، زدودن،

[illegible] ید ۱/۱ وند ۱۱ و ۱۰. وند ۱۹ و ۱۲. وند ۲۱ و ۰۶. ۱۰. ۱۴.

[illegible] (گلدنر [illegible]) وند ۱۲ و ۰۲. ۰۴. تا ۲۰.

[illegible] وند ۱۱ و ۴–۷. [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۲۱.

وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. [illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۱۰۰–۱۰۳.

[illegible] وند ۷ و ۱۶. [illegible] ۲/۱ وند ۱۰ و ۱۹.

[illegible] ۳/۳ وند ۵ و ۵۴. ۵۶ وند ۹ و ۳۳–۳۵. [illegible]

[illegible] وند ۶ و ۴۲. ۴۳. وند ۸ و ۳۳–۳۶. [illegible]

نرینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۷. ۳۸. [illegible]. نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۰.

[illegible]. مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۷. [illegible].

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۳. [illegible] وند ۱۲ و ۰۲. ۰۴. ۰۶. ۰۸. ۱۰. ۱۲.

۱۴. ۱۶. ۱۸. ۲۰. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۲۱ [illegible]

وند ۱۱ و ۲. [illegible] نرینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۹. ۲۱. ۲۲. ۲۶.

[illegible]. مادینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۰۴. وند ۱۸ و ۷۲.

مانند: [illegible].

[illegible]

pairi-yaoždā̃: پَئیری یَئُژْدا

to cleanse or purify thoroughly; زدودن یا سراسری پاک شدن

[illegible] ۳/۱ وند ۸ و ۳۶. ۳۷. ۳۸. ۳۹.

fra-yaoždā̃: فرَ یَئُژدا

to purify, to cleanse. پاکیزه کردن، زدودن،

۱/۱۰ وند ۲۱ و ۶. یشت ۲۴و۴۹.

yaoždā̃: (۲) ۱. یَئُژدا

purify.

پاکی، زلالی، ۱/۱ وند ۵ و ۲۱ وند ۱۰ و ۱۳. یسنا ۴۸ و ۵.

yaoždāiti: ۱. یَئُژدائیتی

purification. پاکسازی، شستشو، پالایش،

۱/۱ وند ۱۰ و ۱۹. ۲/۱۰۶ وند ۸ و ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳. ۳/۱ وند ۵ و ۵۷، ۵۸.

yaoždāta. یَئُژدات

See: ۱. نگ :

yaoždātar: ۱. یَئُژداتَر

a purifier, a cleanser; پاکساز، رداینده، پاک‌کننده،

۶۴. ۲/۱ شت ۱۰ و ۹۲.

yaoždātō-zéma: یَئُژداتُـوْ زِمَ

(the place)where of the ground is clean.

زمین پاک.

جائی که زمین آن پاک است = جائیکه زمین آن پاکترین است. کمانسه ۱/۱ وند ۳ و۱۵۰ وند ۵ و ۴۶۰ وند ۹ و ۲۰ وند ۸ و۵ ۰

yaoždāΘra: یَئُژداثْرَ

purification;

پاکسازی، پالایش، شستشو،

۱/۱ وند ۳ و ۳۸۰ ۳۹۰ ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۲۰ بشت ۸ و ۱۵۰

2- the means or the instruments of purifiying.

۲ ـ ابزار یا دستگاه پاک‌کننده،

۱/۱ یشت ۶ و ۲۰ نیایش ۱ و ۱۲۰ (خورشید نیایش).

3- the prayer or the words of purification.

۳ ـ مرد مینوی با واژه‌های پاک‌کننده،

۲/۱ وند ۱۱ و۲۰

yaoždāΘrya: یَئُژداثْرِیَ

a purifier, one who performs the purificatory rites; the Yaozhdathrya retains so much of the purifying effect of the Bareshnum Ceremony, as tne to be able to assist in purifying others by means of the same ceremony. When that effect has passed away, a priest can no longer perform the sacred rites, until he has again undergone the nine nights' purification of the Barshnum.

پاک‌کننده، کسی‌که آئین پاکساری را از نظرگناه وبزه‌انجام میدهد. یوزدانریه نگاهدارنده بسیاری‌ازابزار پاک‌کننده است در آئین برشنوم، وتوانا ست برای‌یاری‌دیگران‌با دادن‌ابزار در آئین برشنوم استار شود. اگر چنانچه آئین پاکسازی بیشتر بدرازاکشد‌بابنگر نمیتواند آئین‌دیگری‌ترتیب دهد مگر پس از انجام آئین ۹ (۹) شبه برشنوم

— ، ۱/۱ وند ۹ و ۳۹۰۴۰۰۴۲۰ وند ۱۹ و ۲۱۰۳۳۰
۵/۱۴ وند ۹ و ۲۰۰۴۷۰۵۲۰ وند ۱۹ و ۴۱۰

۰۱-

yaoždānī: یَئُژْدانی

an instrument for cleaning; ابزاری برای پاک‌کننده ،

۰ ۱/۱ وند ۱۴ و ۰۷ (۱/۲ نیایش)

۰۱-

yaoždi: یَئُژْدی

purify, cleanness; پاکی ، بی‌آلایشی ، زدودگی ،

۰ ۳/۱ وند ۵ و ۱۹۰

۰۲-

yaoždya: یَئُژْدیَ

pure, clean; پاک ، بی‌آلایش ،

= (ایستاده‌از) آب‌پاک است . مادینه ۱/۱ وند ۶ و ۳۲۰ ۳۵۰ ۳۸۰ ۴۱

yuždaṅh: یوژدانگْهْ

پورداود : پاکی و رسائی .

yaona: یَئُنَ

the aerial space, where the clouds are formed;

جو ، اتمسفر .

بخشی از هوا یا آسمان که ابرها درآنجا ساخته می‌شوند . ، ۲/۱ وند ۲۱ و ۰۴ ۰۵ یشت ۸ و ۰۳۵ یشت ۱۳ و ۰۵۴ ۰۵۶ ۰ ۲/۱ وند ۲۱ و ۰۴ ۰۸ ۰۱۲ ۰۱۶۰

2- a residence, an abode. ۲ ـ جا، خانه،

۲/۳ یشت ۵ و ۸۷.

مانندها:

3- power, strength; assistance. ۳ ـ زور، نیرو، یاری،

مانندها:

4- perseverance. continuance. ۴ ـ پشتکار، دنباله،

۲/۱ وند ۴ و ۴۵.

yaonibya: یَئُنیبیَ

See: نگ:

yaonō-xata: یَئُنو-خْوَتَ

having one's own strenght. دارنده نیروی خویش، خودزور،

نرینه ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

yaom: یَئُم

See: نگ:

yaoš: یَئُش

pure, holy, indecl. یسنا ۴۴ و ۹ پاک و ورجاوند.

purity; sanctity, joy(Har.); پاکی، ورجاوندی، شاد،

یسنا ۴۶ و ۱۸.

yaošti: مادینه

یَئِشْتی purity.

پاکی ، (۲/۳ یسنا ۳۸ و ۲ ۰)

yaxšti: (مادینه)

یَخْشْتی branch, the stem of a tree.

شاخه ، بنه درخت ،

این واژه از واژه ساخته شده است ، مانده .

yanh:

یَنْگْه to strive to the utmost; to endeavour;

بیشترین کوشش کردن ، کوشیدن ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۶ ۰

yaz:

یَز to worship, to invoke, to praise, to call on for assistance;

یزیدن ، یشتن ، ستودن ،

۱/۱ یشت ۸ و ۲۵ ۰ ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۳ ۰ یشت ۶ و ۴ ۰
یشت ۱۰ و ۳۰ ۰ ۱/۳ وند ۲ و ۶ ۰ یسنا ۶ و ۱ ۰ یسنا ۳۸ ۰ ۱ ۰ یسنا
۴۲ و ۱–۶ ۰ یشت ۱۵ و ۱ ۰ خورده اوستا ۰ ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۱۱ ۰
۱/۱ وند ۲۲ و ۳ ۰ ۱۰ ۰ ۱۷ ۰ یسنا ۵۰ و ۴ ۰ یسنا ۵۱ و ۲۲ ۰ یسنا ۵۷ و
۳ ۰ ۶ ۰ ۸ ۰ ۱۰ ۰ ۱۲ ۰ ۱۴ ۰ یشت ۸ و ۱۲۱ ۰ یشت ۱۰ و ۳۱ ۰ ۱۴۳ ۰
۳/۱ وند ۱۷ و ۱ ۰ وند ۱۸ و ۹ ۰ یسنا ۱۹ و ۶ ۰ یشت ۱۰ و ۱۰۸ ۰ ۱۳۷ ۰
۳/۳ یشت ۵ و ۸۵ ۰ ۲/ یسنا ۱ و ۹ ۰ یشت ۵ و ۱ ۰ یشت ۱۰ و ۱۱۹ ۰
۳/۱ وند ۱۲ و ۲ ۰ ۴ ۰ ۶ ۰ ۸ ۰ ۱۰ ۰ ۱۲ ۰ یشت ۵ و ۹۰ ۰
۳/۳ یشت ۸ و ۱۱ ۰ یشت ۱۰ و ۵۵ ۰
۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲ ۰ ۱۹ ۰ یشت ۵ و ۱۷ ۰ یشت ۱۰ و ۸۸ ۰ یشت ۱۴ و ۲۸ ۰ یشت ۱۷ و ۱۸ ۰
۶۱ ۰ ۳/۳ یشت ۵ و ۵۷ ۰ یشت ۱۰ و ۳۹ ۰ ۱/۱ وند
۱۹ و ۱۷ ۰ یشت ۵ و ۳۰ ۰ نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸ ۰ یشت ۱۳ و ۲۴ ۰
وند ۱۹ و ۱۹ ۰ یسنا ۳۴ و ۶ ۰
نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۲ ۰ ۱/۴ یسنا ۶۸ و ۱۲ ۰ یشت ۵ و ۱۹ ۰

[illegible] ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۲۰. [illegible]. نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۰. یشت ۸ و ۴۳. یشت ۱۵ و ۵. [illegible]. مادینه ۱/۲ فرگرد ۱ و ۲. [illegible]. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۲.

apa-yaz: [illegible]

آپَ یَز

to worship away, to abjure, to reject;

نپذیرفتن، چشم پوشی کردن،

[illegible] ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۴.

ā-yaz: [illegible]

آ - یَز

to praise, to extol;

ستایش کردن، ستودن، بسیار ستودن.

[illegible] ۱/۳ ویسپرد ۴ و ۱. [illegible] ویسپرد ۱۹ و ۲. [illegible].

fra-yaz: [illegible]

فرَ یَز

to praise highly, to invoke, to call upon, to worship;

برسائی ستودن، نیایش کردن، [illegible] ۱/۱ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. [illegible] ۱/۳ یشت ۸ و ۱. یشت ۱۱ و ۷. [illegible] ۳/۱. یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۴ و ۴۴. یشت ۱۰ و ۹۱ [illegible] ۳/۳ وند ۹ و ۵۶ وند ۱۳ و ۵۵. یشت ۱۴ و ۴۸. [illegible]. یشت ۱۰ و ۱۲۰. [illegible] ۱/۲ وند ۱۹ و ۴۰. ۴۱. یشت ۵ و ۵۱. [illegible]. ۳/۱ وند ۱۹ و ۲. [illegible]. یشت ۱۳ و ۵۰. [illegible] ۳/۱ [illegible]. ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۷. یشت ۵ و ۹۰. یشت ۱۵ و ۵۴. یشت ۱۷ و ۶۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۶. [illegible]. ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲. ویسپرد ۱۲ و ۵.

yazata: یَزَت

worthy of adoration, ordivine honor;

یزته = ایزد = شایسته ستودن و بزرگداشت نرینه ۱/۱ یشت
۱۰ و ۱۳. یشت ۱۹ و ۵۲. ۲/۱ یسنا ۲ و ۳. یسنا ۶ و ۲. یسنا ۱۷ و
۱۱. ویسپرد ۲ و ۹. یشت ۱۰ و ۶. ۱۰۸. یشت ۱۵ و ۱. سی‌روز ۲ و ۹. ۲۸. ۳۰.
بزرگترین ستودنی مانند اهورامزدا ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱.
۶/۱ یسنا ۱ و ۳. یسنا ۷ و ۲۰. ۲۱ یسنا ۲۲ و ۲۷. ویسپرد ۱ و ۷.
یشت ۱۱ و ۹. ۲/۲ یشت ۱۰ و ۴۱. ۱/۳۰ یشت
۶ و ۱. یشت ۱۷ و ۱۹. ۱/۳ یشت ۶ و ۳.
۲/۳ یشت ۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۵۴. ۲/۳ یشت ۶ و ۴.
۲/۳ ویسپرد ۱۶ و ۲. ۴/۳ وند ۲ و ۲۱ یسنا ۱ و ۱۹. ویسپرد
۸ و ۱. ۶/۳ وند ۱۹ و ۳۰ یسنا ۳ و ۴ یسنا ۲۲ و ۲۷. یشت ۱۰
و ۹۸. یشت ۱۱ و ۱۷. ۸/۳۰ یسنا ۶۵ و ۱۲.
۸/۳ یسنا ۶۰ و ۱۴ نیایش ۳ و ۱۱. یشت ۲۴ و ۷.

yazūm: یَزوم

See: نگ:

yatāra: یَتار

whichever of the two.

هر کدام از دو نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶. یشت ۱۴ و ۴۴.
۱/۳ یشت ۱۰ و ۹. یشت ۱۳ و ۴۷.

yamtu: یَمتو

See: 1, نگ:

yat: (۱) یَتْ

1- when

۱ ـ هنگامیکه ... وند ۳ و ۳۲ . وند ۷ و ۴۴ . وند ۱۳ و ۴۹ . ۵۰ .

2- if. ۲ ـ اگر ... وند ۳ و ۳۶ . ۳۷ . ۳۸ . وند ۴ و ۱۷ . وند ۱۳ و ۲۹ . ۳۰ .

3- namely, to wit, that is. ۳ ـ یعنی ، آنست ،

... وند ۲ و ۱ . وند ۴ و ۲ . وند ۱۹ و ۱۴ .

yat: (۲) یَتْ

to hasten, to accelerate.

شتاب کردن ، تندتر کردن ،

2- to have power, to be able. ... ۳/۱ وند ۲۱ و ۲ .

3- to assist. زورداشتن ، توانا بودن ،

۳ ـ یاری کردن ، ... نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۳ .

... یاورترین . ... نرینه ۴/۱ یسنا

۱ و ۲ . ... مادینه ۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۳ ...

... = ...

4- to endeavour; ۴ ـ کوشش کردن ،

... ۳/۳ یشت ۱۰ و ۷۸ . ... ۱/۲ یسنا ۲۸ و

۹ . (گاتها) .

fra-yat: فَرَیَتْ

to take one's course hastily, to hasten. شتابیدن ،

با کسی برابری شتاب گذاردن ، ... یسنا ۵۷

و ۲۹ . ... ۳/۱ وند ۲۲ و ۱۹ . یشت ۵ و ۶۵ .

yaΘa: یَثَ

as, in the manner that;

همچنین، بدین سان، چگونه،

[illegible] وند ۱ و ۱۴. وند ۴ و ۵۰–۵۴. یسنا ۹ و ۲. یسنا ۶۰ و ۶. [illegible]
یسنا ۲ او ۶. یسنا ۱۳ و ۵. یسنا ۲۷ و ۱۳. یسنا ۳۱ و ۱۴ و ۳۹ و ۴. [illegible]
یشت ۱ و ۲۶. [illegible] وند ۲ و ۱۱. ۱۵. ۱۹.
([illegible]، [illegible]، [illegible]، مانند.)

2- as much, — ۲ ـ آن اندازه، [illegible] وند ۲ و ۱۱. وند ۶ و ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۴۳.

3- before. — ۳ ـ پیش از، جلوتر از، [illegible] وند ۷ و ۳۷.

4- than. — ۴ ـ از، [illegible]، وند ۴ و ۴۷. ۴۸. وند ۱۸ و ۶۵. یسنا ۱۰ و ۹.

5- either-or. — ۵ ـ هم، هر یکی، یا. [illegible] وند ۱۳ و ۴۱.

6- so that, thereby. — ۶ ـ بنابراین، بدآن‌سان، به انگیزه،

7- when; since. — ۷ ـ هنگامیکه، گاهیکه، از آن‌گاه تاکنون،

[illegible] (هنگامیکه) یشت ۸ و ۱۴. [illegible] (از آنگاه تاکنون) یسنا ۴۴ و ۱.

yaθana: [illegible]. [illegible].

as, in the manner that; — یَثَن

همچنین، بدین سبک،

[illegible] یشت ۱۳ و ۱۵۲. یشت ۱۹ و ۶۰. ۶۳. [illegible]. یسنا ۱۲
و ۴. یسنا ۲۰ و ۲. یسنا ۳۱ و ۲۲. یسنا ۳۵ و ۲. یشت ۱۶ و ۳.

2- so that; — ۲ ـ بنابراین، بدآن‌سان،

[illegible] یسنا ۱۹ و ۱۱.

yaθa-mā: [illegible]

of the required measure; according to the rules. — یَثما

باندازه بایسته، برابر داد. [illegible] ۲/۱۰ یشت ۵ و ۱۲۷.

[illegible]

yaθā-āiš-iθā-hāiti: — یثا آئیش ایثا هائیتی

the 33rd chapter of Yasna. — هات ۳۳ یسنا.

نام بخش سی و سه یسنا پتایتیها آئین ایتها.
۲/۱ یسنا ۳۳و ۱۵.

yaθna:

یَثن

See: · نگ:

yaθra:

wherever, at whatever place.

یَثر

هر جاکه، در هرجائیکه،

یسنا ۱۰و ۳· ۷· یشت ۱۰و ۵۰· ۱۰۱· یسنا ۳۰و ۹·
یسنا ۳۱و ۱۱· یسنا ۴۶· ۱۱·

yadā;

when, at the time that

یَدا

هنگامیکه، در هنگام آن،

یسنا ۳۰و ۸· یسنا ۳۱و ۱۶· یسنا ۵۰و ۹·

2- here, in this word.

۲ـ این‌جا، در این‌جهان،

= این جا و جای دیگر یا در این جهان و جهان پسین، یسنا ۳۵و ۲·

yaδa:

where, at the place in which.

یَذا

کجا، در کدام جا،

مانندها:

yaδāt:

though.

یَذات

اگر چه، یشت ۱۹و ۱۲·

yaδōit:

یَذُوِیت

1- whence.

از کجا ، از چه رو ، وند ۶ و ۱۷ ۰ ۴۵ ۰ وند ۸ و ۲۰ ۰

2- than;

۲ ـ از وند ۱۶ و ۱۷ ۰

yam: (۱)

to subdue, to rule, to sway;

یَم

آرام کردن ، زیر فرمان درآوردن ،

فرمان راندن ،

ā-yam:

to submit to, to undergo, to suffer.

آ ـ یَم

واگذار کردن به ، دادن به ، بسربردن ، سپری کردن ، تن در دادن ،

= ( ) ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۳ ۰

upa-yam:

to subdue;

اوپَیَم

آرام کردن ، بزیر فرمان درآوردن ،

fra-yam:

to fix, to appoint.

فرَیَم

درگیر کردن ، در کار گذاشتن ، گاشتن ،

yam: (۲)

to go, to meet, to unit;

یَم

رفتن ، دیدار کردن ، با هم شدن .

apa-yam: ۵۴۱۸ —

اوپَ یَم
to go far off; to be disgraced, to suffer pain;
بدور در رفتن، رسوا بودن،
به‌دردو رنج‌تن دردادن، = (+ + ، نربنه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۸۴.

hām-yam:

هانْم یَم
to go or meet together.
رفتن یا همدیگر را دیدار کردن.
= (+ +) ۲/۳ یشت ۱۰ و ۴۸. یشت ۱۵ و ۴۹.

yama:

یَم
See: نگ:

yayata:

یَ یَتَ
See: نگ:

yayāw:

یَ یاوْ
See: نگ:

yava: (۱)

یَوَ
the staff or the support of life (Lit.); barley, corn.
مایه زندگی، نگهدارنده زندگی = جو، دانهٔ جو.
۱/۱ وند ۳ و ۳۲. ۲/۱ وند۵و۲۰. ۲/۱، ۲/۱وند ۳ و ۳۱. وند ۱۶ و ۶. ۷. وند ۱۷ و ۳. ۲/۱ وند ۵ و ۵۲. ۵۳. ۵۴. ۶/۱ وند ۳ و ۲۷. کماسه ۱/۳ وند ۷ و ۳۲. ۶/۲ وند ۷ و ۳۵. وند ۱۹ و ۲۶. یشت ۸ و ۲۹. ۶/۳ وند ۳ و ۴. ۲۳. وند ۹ و ۵۳. ۵۴. ۵۵. ۵۷. = انبارهای دانه، ۷/۳ وند ۱۷ و ۳.

yava: (۲)

always, anytime.

یَوَ - ۲

همیشه، همه‌گاه

= هرگز وند ۱۸ و ۲۹. یشت ۱۱ و ۵. هیچگاه یسنا ۱۹ و ۱۰. یشت ۲۲ و ۸. ۱۰. = همیشه یسنا ۴۹ و ۱. یسنا ۲۹ و ۹.

yava: (۳)

a kind of measure.

یَوَ

یک جوری پیمانه، اندازه سنجش،

yavaeji:

everliving;

یَوَئِجی

همیشه زنده، همیشه زندگی‌کننده،

نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۱. ۸۹. نرینه ۲/۳ یسنا ۳۹ و ۳. نرینه ۴/۳ یسنا ۴ و ۴. یسنا ۲۴ و ۹. وسپرد ۹ و ۴.

yavaetāt:

everlastingness.

یَوَئِتا ت

جاوید، همیشه هست،

برای همیشه ۴/۱ وند ۷ و ۷۵. یسنا ۲۸ و ۱۱. یشت ۱۰ و ۲۴. برای همیشه و همیشه = همیشگی ۴/۱ وند ۳ و ۱۴. ۲۱. ۳۹. وند ۵ و ۲۶. ۳۴. وند ۸ و ۲۷. وند ۹ و ۴۱. ۵۰. برای کمان و برای همیشه یسنا ۶۲ و ۶. نیایش ۵ و ۱۲.

yavaesu:

ever benefitting, doing good forever. یَوَئِسو

همیشه سودرساننده، همیشه سودمند، همیشه نیکی‌کننده [Avestan]. نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۱ و ۸۹. [Avestan]. نرینه ۲/۳ یسنا ۳۹ و ۳. [Avestan] نرینه ۴/۳ یسنا ۲۴ و ۹. ویسپرد ۹ و ۴.

yavant: [Avestan] (از ریشه [Avestan])
as much. یَوَنْت

باندازه، [Avestan]، مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۷. [Avestan] کماسه ۱/۲ وند ۵ و ۶۰. ۶۱. یسنا ۳۴ و ۹. [Avestan] کماسه ۱/۲ وند ۶ و ۲۹. (۲) کی، چه هنگام. [Avestan] وند ۱۴ و ۱۱. ۱۲. ۱۳.

2- when.

۳ ـ بدرازی [Avestan] وند ۱۴ و ۱۱. ۱۲. ۱۳.

3- so long as.

[Avestan] یسنا ۵۰ و ۱۱. یسنا ۴۳ و ۸. ۹. یسنا ۲۸ و ۴. [Avestan] = بدرازی = [Avestan]. ۳/۱ یسنا ۹ و ۵. یشت ۱۰ و ۷۱. یشت ۱۵ و ۴۰.

yavan: [Avestan]; [Avestan].
a young man, a youth. یَوَن، یُوَن

جوان، (نرینه)

[Avestan] ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۰. [Avestan] ۲/۱. [Avestan] ویسپرد ۳/۲ خورده اوستا ۴ و ۸. [Avestan] ۶/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. ۳۶. یشت ۲۴ و ۱۷. [Avestan]. [Avestan]. [Avestan] ای تو جوان نیک‌اندیش و نیک‌کردار و نیکو دین ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. ۱۲. یشت ۲۴ و ۵۸. [Avestan] ۳/۲ یشت ۱۵ و ۴۰. [Avestan] – ۶/۳ یسنا ۵۷ و ۱۳.

yavākem: [Avestan].
See: [Avestan]. نگ: یَواکِم

yavin: [Avestan]. [Avestan] - ۱.
(plenty)of corn; یَوین

دانه، مانند گندم و جو و لوبیا وکاورس و دیگر دانه‌ها.

(همه از … = دانه)

۴/۲ یشت ۲ و ۳۰ سی‌روزه ۱ و ۷۰ … ۲/۳ یشت ۲و ۸۰

… ۲/۳ یسنا ۴۲ و ۲۰ (وسترگارد … سی روزه ۲ و ۷۰

(…)

yavō-ărāni:

یَوُو چَرانی

a corn-field;

کشتزار، کشتزار (گندم، جو و دیگر دانه‌ها)

… ۲/۱ وند ۵ و ۵۰

yavō-fraθaňh:

as thick(Lit. , broad).

یَوُو فرَتَنگهَ

به ستبری،

… کماسه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۹۰

yas:

to cut, to destroy;

یَس

بریدن، نابود کردن، از ریشه و بن … = بریدن و ساختمان واژه از …
… بود که به … دگرگون شده.

apa-yas:

to destroy, to ruin.

آپَ یَس

نابود کردن، ویران کردن،

… ۳/۱ وند ۱۸ و ۶۳۰ ۶۴۰ …

۲/۱ وند ۱۹ و ۸۰ … ۱/۱ وند ۱۹ و ۹۰ ۱۲۰

yas: (۲)

to come.

یَس

آمدن از بن ریشه

yās: (۲)

approaching;

یَش

نمایان شدن، فرست شدن.

۱/۲ یسنا ۵۱ و ۴.

yasa:

adoration, worship, prayer.

یَسَ

ستایش، پرستش، نیایش،

از ریشه یسنا و یسن.

(با .)

yasō-bĕrĕta:

یَسُوْ بِرِتَ

brought for Yasna.

برای ستایش آورده.

۵/۲(۳/۳) یشت ۱ و ۹. نیایش ۳ و ۷.

yaska:

sickness; illness.

یَسْکَ

بیماری، ناخوشی،

۲/۱ وند ۹ و ۵۱. وند ۲۰ و ۱. ۲/۱ وند ۲۰ و ۱۰. ۱۲. یشت ۱۰ و ۱۱۰. ۶/۱ وند ۲۰ و ۳. ۶. ۹. وند ۲۱ و ۲. ۱/۲ وند ۷ و ۷۰. ۳۰/۱ وند ۹ و ۴۸. ۲/۳ یشت ۳ و ۱۰. ۲/۳ وند ۲۲ و ۶. ۹. ۱۵. ۶/۳ یشت ۳ و ۱۴. ۸/۳ یشت ۳ و ۷.

2- a sich person.

(۲) بیمار. ۴/۱ وند ۲۰ و ۱. ۲.

yaskōtĕma:

sick liest, the most sichness-producing.

یَسْکُوْ تِمَ

ناتوان‌ترین، ناخوشترین، فراهم‌کننده بیشترین بیماری … نرینه ۲/۳ یشت ۳ و ۱۴.

yasta: … یَشتَ

See: … نگ:

yastəm, yastā, yastat: … یستم ـ یستا

See: … نگ:

yastō-zaeni: … (… با …) یَشتُو زَئِنی

furnished with weapons; fortified with arms.

با جنگ‌افزار آراسته، دارای جنگ افزار، … نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۶۷.

yasna: … … یَسنَ

adoration, worship, a prayer of praise.

یزشن، ستایش، پرستش، نیایش،

… ۱/۱۰ یسنا ۲۱ و ۲. … سنا ۶۸. ۷. … ۲/۱
یسنا ۳۳ و ۸. ویسپرد ۲۱ و ۱. یشت ۱ و ۲۴. یشت ۱۰ و ۳۲. … ۲/۱ ویسپرد
۱۱ و ۱۹. و خورده اوستا … ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸. … ۳/۱ وند
۱۹ و ۱۷. یسنا ۵۷ و ۳. ۶ و ۸. یشت ۱۰ و ۳۰. یشت ۱۱ و ۱۸. …
۳/۱ یسنا ۳۴ و ۱. یسنا ۳۵ و ۱۰. … ۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲. …
۴/۱ وند ۱۶ و ۱۱. یسنا ۵ و ۱. ویسپرد ۴ و ۲. … ۵/۱ یشت ۱ و ۲۴.
… ۶/۱ یسنا ۲۱ و ۲. یشت ۱۳ و ۱۴۷. …
۶/۱ یسنا ۱ و ۲۱. … ۶/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲. … ۷/۱ یسنا

۱۳و۸. یسنا ۱۵و۲. یسنا ۵۱و۲۲. ویسپرد ۶و۳. یشت ۱۳و۱۴۸.
۲/۳ یسنا ۲۳ و ۳. یسنا ۶۰ و ۶ فرگرد ۷ و ۲. ۲/۳ یسنا ۵۳ و
۲. ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۱۰. یسنا ۵۰ و ۹. ۵/۳
یسنا ۳۵ و ۱۰. ۶/۳ یسنا ۳۷ و ۲. و مانندهای:
۱/۱ یسنا ۵۷
و ۲۲. ۲/۱ یسنا ۴۱ و ۷.
ویسپرد ۲ و ۷. ۶/۱ یسنا ۴۲و۱.
ویسپرد ۱ و۵.

(با)

yasnō-kéréti: یَسنُوْ کِرِتی

the performance of the Yasna ceremony

انجام آئین ستایش یا یسناخوانی. ۶/۳ وند ۳ و ۳۱.

2- a chapter of the Yasna.

۲ ــ با ۳ شماره ۱. = بخشی از یسنا. ۱/۳ یسنا ۵۷
و ۲۲.

yasnya: یَسنیَ

worthy or adoration or prise.

شایسته ستایش و نیایش،

نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲ و ۱. یشت ۱۰ و ۵. ۷۸. یشت ۱۴ و۵۴.
نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۳ و ۱۵۲.
کماسه ۱/۱ یسنا ۲۱ و ۱. ۲. مادینه ۲/۱
یسنا ۶۵ و ۱. یشت ۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۴. نرینه ۱/۳ یسنا ۱و۱۹.
یسنا ۲۳ و ۴. یسنا ۵۱ و ۱۰. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۴.
کماسه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۳ نرینه ۲/۳
ویسپرد ۲ و۳ = شایسته‌ترین برای ستایش و نیایش نرینه ۲/۱
یشت ۱۳ و ۱۵۲. (۲) نماز، نیایش، یسنا

2- praise, Yasna.

۲/۳ یسنا ۳۰ و ۰۱

3-

۳ ــ ستوت یسن نام یکی از ۲۱ نسک اوستا، و این اکنون به نج گاتاها وهفتمین یشت گفته می‌شود. ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۴ ۲/۳ ویسپرد ۲۳ و ۰۱ ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۰۷ ویسپرد ۱ و ۰۳ ویسپرد ۳ و ۰۷ ویسپرد ۹ و ۰۷ ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۰۳

yaš:

to prepare, to widen the way,

یَش

آماده کردن، راه هموار کردن،

۳/۱ یشت ۱۳ و ۰۹۹ یشت ۱۹ و ۰۸۵ یشت ۱۳ و ۰۹۹ یشت ۱۹ و ۰۸۵

(یشت ۱۳ و ۱۴۸)

yašéΘwatča:

یَشئوَتچَ

adj. abl. sing. from

این واژه بگونه صفت و تنها از واژه یشتوه

worthy of invocation-praise-Yasna.

ساخته‌شده، شایسته نیایش و نماز و ستایش. از ریشه: ، که برابر ستایش، نیایش است

yašta:

adored, praised.

یَشتَ

ستوده، نیایش‌شده

yaštar:

an invoker , a worshipper, a praiser.

یَشتَر

نیایشگر، ستایشگر، نمازگزارنده، دوست‌دارنده ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۰۱ ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۰۱ یسنا ۱۴ و ۰۱

یشت ۳ و ۱۰۲.

yaštva: از ریشه
worthy of invokation-Yasna.
یَشتوَ
شایسته ستایش،
مانده:

yah:
See: نگ:
یَه

yahmya: (۱)
clear, manifest;
یَهمیَ
آشکار، پیدا، روشن،
۱/۳۰ یسنا ۷۱ و ۶.

yahmya: (۲)
یَهمیَ
See: نگ:

yahmya-jatara:
یَهمیَ جَتَرَ
name of a mountain.
نام کوهی،
یشت ۱۹ و ۶.

yā: (۱)
to go, to walk.
یا
رفتن، گردش کردن، گام زدن،

aiwi-yā:

آئیوی یا

to go over a round. بآن سورفتن ، گذرکردن ، دورزدن ،

بهمه رسیدن ، (𐬀𐬌𐬬𐬌𐬌𐬁𐬙𐬀𐬭𐬆𐬨 =) 𐬀𐬌𐬬𐬌𐬌𐬁𐬌𐬙𐬌 . ۳/۱

یشت ۱۰ و ۹۵.

paiti-yā: 𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌-𐬫𐬁 .

to go against, to encounter. پَئیتی یا

به روبرو رفتن ،

𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌.𐬫𐬁𐬌𐬙𐬌 نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۲۱.

vī-yā: 𐬬𐬍-𐬫𐬁 .

to go through, to penetrat; to reach by the intellect; وی یا

از میان رفتن ، نیایش کردن ، سوراخ کردن ، با هوش رسیدن به ،

yā: 𐬫𐬁 . (۲)

to show favour. یآ — ۲

همراهی‌نشان دادن ، مهربانی نشان دادن ،

yāiti: 𐬫𐬁𐬌𐬙𐬌 . 𐬫𐬁—۱.

going about; passing one's life. یائیتی

گشت‌زنی ، گردش ، گذر زندگی

گذرزندگی (برداشته شده از 𐬌𐬙𐬌 سانسکریت = زندگی است) .

مانند :

yāirya: 𐬫𐬁𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀 . 𐬫𐬁𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀 .

pertaining to the season. یائیرَی

وابسته به موسم ، موسمی ،

𐬫𐬁𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀.𐬵𐬎𐬱𐬌𐬙𐬌 موسم آینده که هنگام آماده است مادینه یسنا ۲ و ۶ نیایش

۴ و ۱۰ . [illegible] . [illegible] مادینه ۱/۶ یسنا ۱ و ۶ .

2- season; the season-festival; Gahambar.

۲ ـ موسم . موسم جشن و نیایش، گاهانبار . [illegible] ۲/۳ یسنا ۲ و ۹ . ویسپرد ۲ و ۲ . [illegible] ۴/۳ یسنا ۱ و ۹ . یسنا ۳ و ۱۱ . ویسپرد ۱ و ۲ . [illegible] ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۷ . آفرینگان گاهانبار ۱ .

yā̃h, yā̃wn̊h: [illegible] یا [illegible] (۱)

to put on(as a garment); to wear; to gird round about the body.

یاهْ ، یاوْنگهْ

پوشیدن ، به تن کردن ، به پیرامون تن بستن ،

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۷ . [illegible] . [illegible] یشت ۱۵ و ۵۴ . [illegible] . [illegible] ، مادینه ۱/۶ یشت ۵ و ۶۴ . یشت ۱۳ و ۱۰۷ .

aiwi-yā̃wn̊h : [illegible] .

to gird round about the body.

آئیوی یاوْنگهْ

به پیرامون تن بستن ،

کشتی ، کمربند ورجاوند ، که از ۷۲ رشته پشم گوسفند سفید بنام ۷۲ هات یسنا است و هر بهدین بر روی پیراهن ورجاوند (سدره) پیرامون کمر خود ۲ بار می‌پیچد . پوشیدن ، کمر بستن . [illegible] = او کشتی باکمربند ورجاوند نه بسته است ، وند ۱۸ و ۹ . [illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ . [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۳۲ . [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۶ . [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۷ . [illegible] همکمر بسته . دسته بسته شده مانند برسم . یشت ۲۴ و ۲۳ .

yā̃wn̊h: [illegible] . (۲)

to endeavour, to work;

یاوْنگهْ

کوشیدن ، کارکردن ،

yāwn̊h: (۳)

a great event, an important undertaking, یاونگهْ

رویداد بزرگ، پذیرش بزرگ، پیش‌آمد بزرگ، ۲/۳۰

یسنا ۳ و ۲. ۶/۳۰ یسنا ۳۶ و ۲. یسنا ۵۸ و ۷. یشت ۱۳ و ۴۱.

yāwn̄ha: ۱–۰

a garment, clothing. یاونگهَ

جامه، رخت، پوشاک،

yāwn̊haya:

pertaining to garments. یاونگهیَ

وابسته به جامه، پوشاکی،

در ۶/۳ وند ۶۰ و ۵. وند ۱۸ و ۳۴. ۳۷.

yāta: ۱–

made of life, conduct; actions, deeds. یاتَ

روش زندگی، رفتار، کردار، کنش، ۲/۱۰ وند ۱۹ و ۲۹. آفرینگان ۱۱.

yātayenti:

یاتَیِنتی

See: ۲. نگ:

yātā: ۲–

power, strenght. یاتا

زور، نیرو،

۳/۱ یسنا ۳۶ و ۲. (وسترگارد .)

yātu:

sorcery, magic. یاتو

جادو، جادوگری،

[Avestan] ۳/۱ یسنا ۸ و ۳۰. یشت ۳ و ۱۷. [Avestan] ۲/۳ وند ۱ و ۱۳.

2- a sorcever. one who practises the black art

۲ ـ جادوگر، کسیکه پیشه جادوگری یاکار جادوئی میکند. [Avestan] ۱/۱ یشت ۲ و ۱۱. [Avestan] (گلدنر [Avestan]) ۱/۳ یشت ۱۵ و ۵۶. [Avestan] ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶. [Avestan] ۲/۳ وند ۲۰ و ۱۰. ۱۲. یشت ۱ و ۶. یشت ۱۵ و ۱۲. یشت ۱۹ و ۲۹. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۱۲ و ۴. [Avestan] ۶/۳ وند ۸ و ۸۰. یشت ۶ و ۴. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸. یشت ۳ و ۵. یشت ۱۰ و ۳۴. یشت ۱۳ و ۱۳۵.

[Avestan]. [Avestan].

yātuδnya: یاتوغنیَ

killing by sorcery.

کشنده با جادوگری، [Avestan] ۲/۱ وند ۳ و ۴۱.

[Avestan]، ([Avestan]. [Avestan])

yātujata: یاتوجَتَ

killed by witchcraft. کشته با جادو.

[Avestan] ۱/۳. وند ۷ و ۴.

yātumant: [Avestan]. [Avestan].

addicted to sorcery; یاتومَنْتْ

جادومند، بجادوگری خو گرفته،

[Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸. یشت ۱۵ و ۵۶. [Avestan] مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۲۱ و ۱۷. یشت ۳ و ۱۲. [Avestan] نرینه ۱/۲ وند ۱ و ۱۴. [Avestan] مادینه ۱/۴ یسنا ۹ و ۳۲. [Avestan] نرینه ۱/۳ وند ۱۸ و ۵۵. ۵۹. [Avestan] نرینه ۲/۳ یسنا ۱۲ و ۴. [Avestan] نرینه ۶/۳ یشت ۱۱ و ۶. [Avestan].

۶/۳ یسنا ۶۱ و ۳. نرینه ۳/۱ وند ۱ و ۱۴.

2-driving away sorcery; demolishing the black art;

راننده و کنارکننده جادوگری، ویران‌کننده جادوگری،

نرینه ۶/۳ وند ۲۰ و ۱ و ۲.

yātumana: یاتومَن

one who belives in sorcery; جادواندیش،

کسیکه به جادو باور دارد، پیرو جادو ۶/۱ یسنا ۸ و ۴.

yātō: یاتُو

same as مانند جادو

yāt: یاتْ

becaus;

زیرا، برای اینکه یسنا ۳۲ و ۴. یشت ۲۴ و ۴۳.

that, which, for. آن، که، کدام، برای یسنا ۳۶ و ۶.

yāna: یانَ

favor; gift;

دهش نیک، بخشش، پیشکش. پورداود: نیکی.

۲/۱۰ وند ۱۹ و ۶. یسنا ۹و۱۹. ۲۰. ۲۱. یسنا ۶۵ و ۱۱. یشت ۱۷ و ۲۶.
یشت ۲۴ و ۸. ۳/۱۰ (۷/۱) یشت ۱۴ و ۳ و ۷. ۹. ۱۳. ۱۵. ۱۷. ۲۱. ۲۳و
۲۵. ۲۷.

yānavant: یانَوَنْت

showing favour; favouring; بخشنده، دهش‌کننده،

( ) = = بخشنده‌ترین.
= من‌بخشنده‌ترین، بخشنده‌ام
نرینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۳، ۷، ۹، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷.

yãnya:
gift-besto wing; full of blessing-prosperity; inspired. یانْیَ
دهشگر، دهش بخشنده، پرازخجسته و خوشبختی، فرمایشی (ملهم شده) .
گاسه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۰. پورداود : نیکی‌رسان.

yãma, yama:
glass-wares; یامَ، یَمَ
جام ، ۶/۳۶ وند ۸ و ۸۵.

yãmõ-pačika: یامُوْپَچیکَ
a glass-blower.
جام سفالی، جام پخته.
۵/۱ وند ۸ و ۸۵.

yãré:
a year. یارِ
سال، سال که ۳۶۵ روز است.
۲/۱ وند ۲ و ۴۱. ۲/۱ وند ۵ و ۳۶. وند ۸ و ۳۳
وند ۹ و ۴۶. وند ۱۲ و ۲۲.

(وسترگارد)
yãré-čaršõ: یارِ چَرِشُوْ
those who go by the season.
آنهائیکه با سال میروند.
یشت ۸ و ۳۶.

yāré-drājañh:

the period(Lit. the length)of one year.

یارِ دراجَنگه

بدرازی یکسال،

زمان، بدرازی سال. ۱/۱وند۶و۴۳. ۲/۱ وند ۳ و ۳۶. ۳۷. یشت ۲/۱ وند ۳و ۳۶.

(با)

yāvarana:

یاوَرَن

the faith or creed to which.

باوروخستوواستوان.

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۷. مادینه ۱/۱یسنا ۱۲ و ۷. نرینه ۱/۲ یسنا ۱۲ و ۷. مادینه ۱/۳ یسنا ۱۲ و ۷.

yāvaréna:

کماسه

an instrument for thrashing corn. A hand-mill.

یاوِرَن

آسیاب دستی، دست آس. دستگاهی برای خرد کردن و کوبیدن دانه.

= = دانه (گندم، جو) = جنبش.

۱/۱ وند ۱۴ و ۱۰.

yās:

to beseech, to beg. to pray for.

یاس

لابه‌وخواهش کردن،

آرزوکردن، خواستن ۱/۱ یسنا ۶۵و۱۱. یشت ۵و۱۳۰. یسنا ۲۸ و ۱. ۸. یسنا ۴۹ و ۸. (۵۱و۲۱) ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۳. ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱. لابه کننده. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۱۲.

2- to wish; to desire;

۲ ـ خواستن ، آرزو کردن ، [illegible] ۳/۱ ، یسنا ۶۵ و ۱۱ ، [illegible] ۳/۱ وند ۱۸ و ۱۸ ، ۲۰ و ۲۲ .

apa-yãs: [illegible]

to dislike, to hate آپ یاش

بیزاری‌کردن ، نخواستن ، بیزاری‌داشتن ، دشمنی‌کردن .

[illegible] ۳/۱ یسنا ۱۱ و۵ .

ã-yãs: [illegible]

to wish, to desive, to demand; آ یاش

خواستن ، آرزو کردن ، درخواست کردن .

[illegible] ۱/۱ یسنا ۲ و ۱ ، ویسپرد ۱/۲ .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۲ .

[illegible] وند ۱۸ و ۱۹ ، ۲۱ . [illegible] ،

۲/۱ وند ۱۹ و ۲۱ . [illegible] ، یشت ۱۴ ، ۳۵ . یشت ۱۵ و ۵۵ .

ni-yãs: [illegible]

to take hold of; to seize. نی یاش

ربودن ،

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۸ ، ۵۰ . [illegible]

۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۵ . [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹ .

håm-yãs: [illegible]

to combine in equal measure; هانْم یاش

جور کردن پیمانه برابر

جور کردن اندازه برابر ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱ .

از ریشه

yāskérét: یاسکِرِت

efficious, effective;

موثرتر، اثر.

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵. = هنائیده‌تر

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. = هنائیده‌ترین کماسه ۱/۱

یشت ۱/۱. ۱/۱ یشت ۱ و ۵۱.

نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸. ، مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۷۶.

۲/۳. یشت ۱۳ و ۷۵.

yāsta! یاستَ

girded, girded up;

کمربند بسته، آماده،

yā-šyaoΘanā,hāiti: یا ـ شیَئُثَنا هائیتی

the 34th chapter of Yasna.

نام بخش ۳۴ یسنا.

، ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۶.

yāhin: ـ۲. یاهین

1- efficaious, effective; virtual;

راستین، مینوی

نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳.

2- enterprising, valiant, heroic, working vigoouslv.

گستاخ‌وپردل‌درانجام‌کارهای‌بزرگ، پهلوان، کارکننده، بانیرو، نیرومند،

= گشتاسب نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۴.

۱/۲ یسنا ۴۹ و ۹. وشتاسپ یل

yima: ـ۱.

the King Jamsheed, **[illegible] = جم**

جمشید ، = [illegible] - [illegible]

Jamsheed, the period of brilliance in the life of the Aryans(Yyam=tuin+shid= khorshid=sun) wherin the people attained the proficiency for making clay bricks, setting up terraces, hot baths and cities, manufactureing ceramic receptacles, spinning and knitting silk, cotton and linen, extracting gems from the mines of stone, building boats, and amalgamating scent, perfum and wine.

When, however, merry-going soared to unprecedented heights the happy life of the Aryans came to an end with the tyranny of Babylonians(Zahhak)and Jamshid, or the country of the Aryans was split in two at the hands of its brother,and the Zahhakis(Babylonians)ruled in Iran for one thousand years with cruelty, burning and slauthering. For detailed information, plaese refer to the life and Migration of the Aryan Race based on Iranian Mythology, <u>Fereidoon Jonaydi</u>.

جمشید : دورهٔ تابندگی و درخشش زندگی آریاییان .
(ییم = همزاد + شید = خورشید) که در آن مردمان به زدن خشت و ساختن ایوان و گرمابه و شهر ، جام‌ها و آوندهای سفالین ، رشتن و بافتن ابریشم و کتان و پنبه ، برآوردن گوهرها از دل سنگ ، ساختن کشتی و بو و عطر و می . . . دست یافتند .
و چون خوشگذرانی در آن دوران به نهایت رسید با ستم بابلیان (ضحاک) روزگار خوش آریاییان درنوردیده گشت و "جمشید" یا کشور آریایی بر دست برادرش به دو نیمه شد و ضحاکیان (بابلیان) هزار سال بر ایران‌زمین با ستم و سوختن و کشتن فرمانروایی‌کردند.
برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به "زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی" نوشته فریدون جنیدی .

[illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۵ . ۷ . ۱۰ . ۱۱ . ۱۴ . ۱۵ . ۱۸ . ۱۹ . ۲۱ . ۳۱ . ۳۲ . ۳۳ . ۴۲ .
[illegible] - [illegible] . ۱/۱ وند ۲ و ۲۱ . یسنا ۹ و ۴ . یشت ۵ و ۲۵ . یشت ۹ و ۸ . [illegible] ۱/۱ . یسنا ۳۲ و ۸ . [illegible] . [illegible] .

۲/۱ یشت ۱۹ و ۳۱ ۴/۱ وند ۲ و ۲۰ ۸۰ ۹۰ ۱۲ ۱۳۰ ۱۶۰ ۱۷۰ ۲۲۰ ۳۱۰ . ۴/۱ وند ۱۹ و ۳۹ . ۵/۱ یشت ۱۹ و ۳۵ . ۶/۱ وند ۲ و ۶ . یسنا ۹ و ۵ . یشت ۱۳ و ۱۳۰ . یشت ۱۵ و ۱۶ ، ۸/۱ وند ۲ و ۳ و ۴ ، ۹ و ۱۳ ، ۱۷ و ۲۲ ، ۲۳ ، ۳۱ .

yim:

See: نگ :

ییم

yimō-kérénta:

ییمُوکِرِنتَ

he who sawed Jamsheed (in twain).

آنکه جمشید را با اره دو نیم کرد . نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۶ .

yū: (۱)

to unite. to come in contact with, to continue; یو

همازور شدن ، باهمی ، بهم پیوستن ،

2-to support, to maintain, to prop up; نگهداری کردن ،

نگهداشتن ، پشتیبانی کردن ،

fra-yu:

to bring in contact; to allow to remain; فَرَیو

۱ــ برخوردکردن ۲ــ همراهی کردن ۳ــ ماندگار کردن

۲/۱ یشت ۱ و ۲۴ .

hãm-yu:

to be unite, to be mixed. هانْم یو

با هم بودن ، آمیخته بودن ،

yu: [illegible] (۲)

continuity, everlastingness. یو

پیوستگی، جاودانگی،

[illegible] = برای همیشه ۴/۱ یسنا ۷ و ۲۵. [illegible] = برای همیشه ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۱۱. یسنا ۴۹ و ۸. [illegible] یسنا ۵۳ و ۴. ۱۰۴. [illegible] یسنا ۶۰ و ۷. [illegible] مانند: [illegible].

2- of long life. زندگی دراز [illegible] = ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۳.

yuxta: [illegible] ، [illegible].

1- tiedup, yoked; یوخت

۱ ـ گرفتار، بسته [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۶.

2- compacted, serried(as columns of the army).

تنگ هم، فشرده بهم (مانند ستون سربازان‌درارتش) [illegible]، در نوک تیر از ستیغ البرز نیرومند و نیک استوار شده، (چنارادبی آن = بهم فشرد و آمیخته از آهن) مادینه ۶/۱ یشت ۱۵ و ۷. [illegible] کماسه ۶/۲ یشت ۱۴ و ۶۳.

3- a team of horses; ۳ ـ گروهی از اسبان.

[illegible] ۶/۲ یشت ۵ و ۵۰.

مانند: [illegible].

4- joined together. ۴ ـ بهم پیوسته. پورداود: جفت، پیوسته.

[illegible] نرینه ۱/۲ یسنا ۴۹ و ۹.

yuxta-aspa: [illegible].

one who yokes teme of horses; (epithe of Durrsp.). یوختَ اسپَ

۱ ـ کسیکه اسبها را یوغ میکند (می‌بندد) پاژنام درواسپ.. [illegible] مادینه ۲/۱ یشت ۹ و ۲.

yuxtavairi:

name of an illustrious personage;

یوخْتَ وَئیری

نام کسی نامور

و باید نام برادر شاه گشتاسب باشد. ۱/۶یشت ۱۳ و ۱۰۱.

yuxtāspa:

نرینه

name of an illustrious personage.

یوخْتاسْپَ

نام کسی نامور،

۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۱۴.

yuxš:

to declare(M.);

یوخْش

روشن گفتن، آشکار کردن، (میلز).

para-yuxš:

to declare(M.); to reproach(Dar.);

پَرَ یوخْش

روشن گفتن (میلز)

سرزنش کردن (دارمستتر). ۲/۱۰ یسنا ۴۳ و ۱۲.

yuj:

a yoke for oxen. to tie, to unite, to streng then, to be joined;

یوج

یوغ برای جفت گاو نر، یوغیدن

۲ ــ بستن، باهم کردن، نیرودادن، بهم پیوسته، یا

۱/۱ یسنا ۵۰ و ۷. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.

یسنا ۳۰ و ۱۰. ۳/۱ یسنا

۴۴ و ۴. ۳/۳۰ یسنا ۴۶ و ۱۱ یسنا ۴۹ و ۹.

apa-yuj:

آپَ یوجْ

to disjoin, to separate(Lit.); to leave off, to lay aside;

بهم نپیوستن، از هم جدا کردن، رها کردن، بکنار نداشتن،

نرینه ۱/۵ وند ۱۸ و ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۲۹، ۴۲،
۴۵، ۴۸، ۵۳.

fra-yuj:

فرَ یوجْ

to be united; to be friend, to be kind;

باهم بودن، همازور بودن، دوست بودن،
مهربان بودن ۱/۳ یشت ۴ و ۱.

2- to yoke;

۲ ــ یوغیدن، بهم بستن،
نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

yujyasti:

یوج یَسْتی

a masure of distance, a measure of about 16000 paces(Dar.);

اندازه درازا، اندازهٔ نزدیک به شانزده هزار گام.
۲/۱ وند ۱۳و ۱۷.

yuz:

یوزْ

1- to be mixed, or united;

۱ ــ با هم یا هماروز بودن، در هم بودن
۳/۱ یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۵ و ۴. یشت ۱۸ و ۵: نیایش ۴ و۵.
۳/۳ یسنا ۶۵ و۴. یشت ۱۴و۶۲.

2- to be agitated, to boil;

آشفته بودن، جوشاندن،
یشت ۱۰ و ۱۱۱. مادینه ۲/۳
یشت ۱۳ و ۹۵.

avi-yuz:
to throw(the columns of the army) into confusion.

آوی یوز

به در هم برهمی انداختن، ناآراسته کردن (مانند ستون سرباز را در هم برهم کردن) . = در هم و برهم کردن رده‌وستون‌سربازی یشت ۱۴ و ۶۲.

ā-yuz:
to be agitated(as the water of the tide); to overflow;

آ یوز

درهم برهم بودن، آشفته بودن مانند خیزابه(موج)، لبریز شدن.
یشت ۸ و ۳۱.

upa-yuz:
to be agitated,
to be disturbed (as the water of the sea);

اوپیوز

برآشفته بودن، بهم برخوردن(مانند آب دریا).
۳/۳ یشت ۵ و ۳۸.
یشت ۸و۸.

vī-yuz:
to ebb, to flow back (as the water of the tide);

وی یوز

فرو کشیدن، فروکش کردن (مانندآب). پس رفتن‌مانند (فرونشستن آب).
( )
۳/۱یشت ۸و۳۱.

yuδ:

to fight, to contend with.
یوذ
جنگیدن ، هم چشمی کردن ،
۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷ . ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۳ ، ۶۴ .

۵۵۲۳ –
ā-yuδ:
to fight;
آ یوذ
جنگیدن ، نبرد کردن ، مانند :

yum:
See:
نگ :
یوم

yuyō-sémi:
an implement for sowing seeds in the ground;
a plough-share(Dar.);
یو یُو سِمی
افزاری است که با آن دانه میکارند .
اوجار ، گاه آهن ، زمین‌شیارکن ، دستگاه شخم‌زنی و کشت دانه‌ها .
= دانه (گندم ، جو ، دیگردانه‌ها) = زمین .
۱/۱ وند ۱۴ و ۱۰ .

yuiti:
connection, touch, contact;
یوئیتی
پیوستگی ، بهم بستگی ، بهم رسی ،
۷/۱۰ وند ۵ و ۵۵ ، ۵۶ .

yūiδišta:
most heroic or powerful;
یوئیذیشتَ
پهلوانانه‌ترین ، نیرومندترین .
دلاورانه‌ترین جنگنده نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۷ .
= نیرومندترین . پادشاه

کهکشان، وند ۱۹ و ۴۲.

yūxta: یوخْتَ

same as مانند

yūxtar: یوختَر

one who yokes; one who harness;

یوغ‌کننده، افساردار،

ستام‌زننده. = رهانیدن افسار برای

تند کردن (اسب) ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۲

yuxδa: یوخْذَ

strong-bodied, well-built.

نیرومندپیکر، خوش‌ساخته، نیک‌ساخته،

. به گونه وپیکرهٔ یک

گراز تنومند یا نیرومندپیکر نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۷. یشت ۱۴ و۱۵.

yujén: یوجِین

See: نگ:

yūjyasti: یوج یَسْتی

a measure of length; 8 miles(West); a measure about 16000 paces(Dar.);

پورداود: وادار کردن.

اندازه درازا باندازهٔ هشت مایل، وسترگارد. اندازهٔ درازا باندازه شانزده هزار گام‌دار

مستتر. ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۷.

yūzėm: یوزِیم

See: نگ :

yūtō: یوتُو

See: نگ :

yūnåm: یونانْم

See: نگ :

yūšmat, yūšmaibya, yūšmākėm: یوشمت، یوشماکم .

See: نگ :

yūšmāka, xšmāka: یوشماکَ ، خْشماکَ

possessive pronoun of the second person plural(our).

نام واژه دارنده دوم کس فزوده (مال) (ضمیر ملکی دوم‌کس جمع مال شما)

۲/۱ یسنا ۳۴ و ۰۵ = تو

نیازمندانت را به پروران (خوراک‌بده) برای‌ازبرکننده

مانتره است ۱/ یسنا ۵۰ و ۰۵.

برای بزرگداشت‌کننده‌گان خودت ۶/۱ یسنا ۵۰ و ۰۷

yūšmāvant: یوشماوَنْت

such as you. مانند شما،

۶/۳ یسنا ۲۹و۱۱

yūš:

See: نگ: یوش

yūšta:

name of an illustrious personage. یوشتَ

نام کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۸

yūštā:

یوشتا، یوش، توم

same as مانند: شما

yéng, yé, yém, yéngstu:

See: نگ: برای هر چهار واژه

yéma: از ریشه ۲-۰

the twins, a pair. ییمَ

جفت، دوتائی، همزا،

۱/۲۰ یسنا ۳۰ و ۰۳

yévin:

See: نگ: ییوین

yeinti:

See: نگ: یِ اینتی

yéňhe-hātam
ینگهِ - هاتانْم
one of the three antique and most frequently recited prayers, the other two being Ahuna Vairya and Ashem Vohu.
آنکه را که از میان آفریدان .
نام یکی از سه نیایش اوستای ورجاوند است که ینگه‌هاتام نامیده می‌شود و دیگر اهونور و سومی اشم‌وهو است .
۲/۱ یسنا ۶۱ و ۰۱ . ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۶ . ۶/۱۰ ویسپرد ۱ و ۴ .

yeδi :
if;
یِذی
اگر . وند ۱ و ۰۱ . یشت ۶ و ۰۳ . یشت ۱۰ و ۵۵ . یسنا ۷۱ و ۱۵ .
وند ۲ و ۴ . وند ۳ و ۲۱ ۴۰ . یسنا ۱ و ۲۱ . یشت ۱۹ و ۴۳ .
یسنا ۴۴ و ۶ ۱۵ . یسنا ۴۸ و ۰۱ ۹ . وند ۵ و ۲۶ . وند ۷ و ۶۰ . وند ۱۵ و ۴ . ۶ . ۱۰ . ۱۲ . وند ۳ و ۱۴ . ۲۱ . وند ۵ و ۲۶ . وند ۹ و ۵۰ .

yezi-adā-hāiti:
the 48th chapter of the Yasna.
یزی آدا هائیتی
نام چهل هشتمین‌هات یسنا ۲/۱ یسنا ۴۸ و ۱۳ .

yezya:
worthy of divine adoration.
یزَی
شایسته ستایش خدائی
(از آمیخته واژه . نرینه ۱/۲ یسنا ۳۱ و ۸ .

yeδi: یذی

See: نگ:

yesnya: یَسْنْیَ

See: نگ:

yesnyata: یَسْنْیَت

state of being worthy of adoration.

شایستگی ستودن. ۳/۱ یشت ۸ و ۵۰. یشت ۱۰ و ۱.

yešyant: یَشْیَنْت

flowing; boiling(as water);

روان، غلیان‌شونده، آشفته

از ریشه = بهم برخورده و آشفته. مادینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱.

yešti: یشتی

worship, adoration, Yasna.

یزش، ستایش، نیایش.

۳/۱ یسنا ۲ و ۱. یسنا ۲۲ و ۱. ویسپرد ۲ و ۱. ویسپرد ۱۰ و ۱.

yōiΘəmā: یُویثِما

See: نگ:

yōiΘwan: یُویثْوَن

assisting,helping;

پشتیبانی‌کننده، یاری‌کننده،

نرینه ۱/۱ ویسپرد ۱۲ و ۱.

yōišta:

یُـوئیشتَ

a noted person of the well-known Fryana Family.

یوئیشته نام یک نامور است که از خانواده روشناس فریانه است. — ۱/۱۰۶ یشت ۵ و ۸۱.

۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۰.

yvānəm:

یُوانِم

جوان را. = جوان.

See: نک :

R = ر

raiθya: (۱)

رَئیثیَ — ۱

گردونه. نگ : See:

raiθya: (۱) از ریشه

path, course.

رَئیثیَ — ۲

جاده، راه،

rae: ۱،

wealth, lustre, glitter;

رَا

خواسته، مال، شکوه، درخشش،

، ۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۹. ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۳۰. ۶۰. ۸. یشت ۱۱ و ۸. یشت ۱۳ و ۲. ۶. ، . ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۱. ۲/۳. یسنا ۶۸ و ۱۱. ۲۱. یشت ۱ و ۳۲. ۶/۳ یسنا ۶۰ و ۴.

raekañh:

evacuation, emptying.

رَئِکَنگْهْ

تهی و رها، تهی‌کننده،

ریشه و = تهی کردن، رهسپار شدن. (اشپیگل را به‌کوره یا تنور گزارش کرده). (یوستی را به کورهٔ آهن‌گدازی گزارش کرده).

۲/۱ یشت ۱۷ و ۲۵.

raexénanh:

رَئِخنَنگَه gift, a valuable thing, wealth.

بخشش، چیز گرانبها

خواسته، . ۶/۱ یسنا ۳۲ و ۱۱. . ۲/۳ یسنا

۳۴ و ۷. پورداود : ریختن.

raeθwa: (۱)

رَئِثوَ - ۱ impurity, defilement, pollution.

ناپاکی، آلودگی،

پلیدی ، ۶/۳ یشت ۴ و ۵.

raeθwa: (۲)

رَئِثوَ - ۲ to be mingled with, to take the form of.

آمیخته بودن یا، آماده کردن، ۳/۱ وند ۷ و ۵.

۳/۳ یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۳۱ و ۷. ۳/۱

یشت ۱۳ و ۸۱. ، یشت ۱۳و۸.

uparaeθwa:

اوپَرَئِثوَ

to difile, to pollute.

ناپاک کردن، آلوده کردن، پلید کردن،

۳/۱ وند ۹ و ۴۵. وند

۱۰ و ۱. ۱۷. ۳/۱ وند ۳ و۱۴.

raeθwiš:

رَئِثویش dregs, sediment, the grosser parts of any liquid matter.

درد، ته‌نشین، بخش ناویژه از چیز آبکی (آبگون).

raeθwiš-bajina:

رَئِثویش بَجِنَ

(a sieve)used for staining (Haoma)and for removing dregs from it;

الک، (آرد بیز) که برای پالودن هوم بکار میرود و هم چنین برای برداشتن درد و ته‌نشین آبگون هوم بکار میرود.

[illegible] مادینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۸.

raeθwiškar: [illegible]

رَئِثویشکَرْ

the priest who performs all the accessory services, such as adjusting the ceremonial utenusils and putting them in their proper order;

رئیتویشگر، موبدی است که در آئین یسنه ابزار و آوندهای بایسته‌را آماده‌کرده ودرخدمت آئین یسنه یاریهای بایسته را انجام میدهد. واکنون "ریتوشکر" را در زبان فارسی "راسپی" یا "راسفی" می‌خوانیم، در زمان کنونی در آئین‌های یسنه تنها دو موبد بنام راسفی یا راسپی و زئوتر انجام بایسته میکنند. و در باستان موبدان دیگر بنام آتروخش آبرت، فرابرتر و دیگر.. انجام بایسته میکردند. [illegible] ۲/۱ ویسپرد ۳و۱ .نیایش ۳ و ۵. [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۵۷ .۵۸.

raemna: [illegible]

رَئِمْنَ

name of a mountain.

نام کوهیست،

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

raevant: [illegible] (۱) [illegible]

رَئِوَنْتَ

wealthy; wealth- bestowing; brilliant, bright, radiant.

دارا، خواسته‌دار، بخشنده دارائی، درخشان، تابان، شکوهمند.

[illegible] نرینه ۱/۱یشت ۸و۵۸ .یشت ۵ و۷۸ .یشت ۱۹و۶۷. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲. [illegible] آن مرد خوشبخت را هیچکس نمیزند یشت ۱۴ و ۳۶.. [illegible] نرینه ۲/۱

وند ۱ و ۱۳ . وند ۱۹ و ۳۷ . ۳۹ . یسنا ۲ و ۱۱ . یسنا ۱۶ و ۴ . یسنا ۲۵ و ۴ . یشت ۲ و ۶ .
یشت ۷ و ۵ . یشت ۸ و ۲۲ . کماسه ۲/۱ یشت ۵ و ۶۴ .
نرینه ۴/۱ یسنا ۱۲ و ۱ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱ . ۱۱ . یسنا ۳ و ۱۳ .
یشت ۱ و ۵ . ۲۳ . یشت ۸ و ۵۶ . یشت ۱۴ و ۲۷ . از
ارزش گرانبها نرینه ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۷ . کماسه ۶/۱ یسنا ۲۲ و ۲۴ . یشت
۶ و ۵ . ۷ . سی‌روزه ۱ و ۱۱ . نیایش ۱ و ۱۰ و ۱۷ . نرینه ۳/۶ وند ۲۰
و ۱ . ۲ . یشت ۲۴ و ۳۷ . = = درخشانترین
نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۷۹ . نرینه ۲/۱
یشت ۱۲ و ۱۵۲ . ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۳ .

raevant: (۲)

رَئِوَنْت = ریوند

ریوند . ستیغ ریوند در نیشابور خراسان که در آن آتش‌برزین جای داشته است و هم چنین آن را بنام آذربرزین‌مهر می‌نامیدند که بدستیاری گشتاسب شاه آن آتشکده پایه‌گذاری شده بوده است (از بندهش پهلوی) ، و نیز نام باستانی ابرشهر ، یا نیشابور .

Mont Raevant in Khorasan on which the fire Burzin, otherwise known as Adar Burzin Meher, was consecrated by King Gushtasp.(Peh. Bundhesh.)

۱/۱ یشت ۱۹ و ۶ .
۲/۱ سی‌روزه ۲ و ۹ . ۶/۱ نیایش ۵ و ۶ . سی
روزه ۱ و ۹ .

(با)

raevat-aspa: رَئِوَتْ آسْپَ

(the dawn)with its radiant horses. درخشان اسب

= سپیده‌دم با اسبان تابان و پرتو-
افکنش . مادینه ۲/۱ نیایش ۵ و ۵ .

raevat-čiΘra: رَئِوَت چیثرَ

(a maiden) of a glorious seed.

درخشان‌نژاد، شکوهمند تخمه

درخشان‌رو، ... = دختری از تخمهٔ شکوهمند. مادینه ۱/۶ یشت ۲۲ و ۹. ...

یشت ۲۴ و ۵۶.

از نژاد با شکوه، نژاده

raevahe: رَئِوَهِ

See: نگ:

(۱) از ریشه (۱)

raeša, raešanh: رَئِشَ، رَئِشَنگْهْ

a wound, a cut, hurt.

ریش، زخم، درد.

۲/۱ وند ۷ و ۳۸. وند ۱۳ و ۳۱. یشت ۲۴ و ۴۴. ۲/۱۰ وند ۱۳ و ۱۰ و ۱۱. یشت ۲۴ و ۴۴. ۲/۳ وند ۱۵ و ۱۲. ۲۲. ۲۵. ۲۸. ۳۱. ۳۴. ۳۷. ۴۰.

raēša: (۲)

a beard. رَئِشَ

ریش، موی‌رخ،

۱/۷ وند ۱۷ و ۲.

raō: رَئُو

light, easy to be driven (as a chariot); mostly used in a compound form with.

سبک،

آسان رانده شده آسان بودن در رانده (مانند ارابه) = ارابه ...

= سبک ... نرینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۲.

raoiδita: (۱) اَ ـ ۱.
grown, large;
رَئُئیذیتَ

روئیده، بالیده، بزرگ،
. نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۲.

raoδita: (۲)
رَئُئیذیتَ

See: نگ:

raoxšna:
light, lustre.
رَئُخْشْنَ

روشن، تابان،
۲/۱ وند ۲۱ و ۵. ۹. ۱۳. ۲/۳ وند ۱۶ و ۲.

2- shining, briliant.
درخشنده، تابنده،
نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۲. ۸۱. نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۳. یشت ۸ و ۲. یشت ۲۴ و ۴. کماسه ۲/۱ وند ۲۲ و ۱. ۸. ۱۴۰. کماسه ۳/۱ (۵/۱) یشت ۱۹ و ۴۴. کماسه ۵/۱ یشت ۱۵ و ۱۲۳. کماسه ۶/۱ یشت ۱۲ و ۳۷. سی‌روزه ۱ و ۳۰. نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۹. یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۶۸. نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

raoxšni: (از ریشه)
light, lustre, brilliancy.
رَئُخْشْنی

۱ ــ روشنی، درخشندگی، تابندگی،
۱/۱ یشت ۶ و ۱. نیایش ۱ و ۱۱. یشت ۷ و ۴. نیایش ۳ و ۶.

2- shining, brilliant,
۲ ــ روشن، درخشنده، تابنده،

= با پرتوهای درخشنده. ۵/۳(۳/۳) یشت ۸ و ۲.

raoxšni-aiwiδāta: رَئُخْشْنی ـ آئیوی ذاتَ

brilliant garments. جامه‌درخشان یا جامه‌ئی از روشنائی،

۷/۳ یشت ۱۳ و ۴۵.

raoxšni-xšnūta: رَئُخْشْنی خْشْنوتَ

the brilliant religious lore, the spiritual knowledge which makes the divine path clear;

از دو واژه روشنی با خشنودی = دین شکوهمند یا داددینی درخشان، دانش مینوی سازنده راه درست و روشن خدائی.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۵۳.

raoxšnu: رَئُخْشْنو

light, lustre,

روشنائی، درخشندگی،

۷/۳ یشت ۸ و ۱۳. ۴۵. = در میانه روشنائی ستارگان ۷/۳ یشت ۸ و ۱۳. ۴۵.

raoxšnémant: رَئُخْشْنِمَنْتْ

bright, luminous.

نریبنه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۴.

raoδna:

oil, fat, butter. رَئُغنَ

روغن ، چرب ، کره ،

zarémaya-raoγna زَرِمَیَ رَئُغنَ

the butter of spring. روغن بهاره ، روغنیکه در موسم بهار گرفته شود .

یشت ۲۲ و ۱۸ .

raoγnavant: رَئُغنَوَنت

rich in fat;

پرچرب ، چاق ، روغن‌دار ،

مادینه ۱/۱ (۱/۲) وند ۲۱ و ۱۱ . ۱۵ .

raoγnya: رَئُغنیَ

rich in oil;

پرروغن ، روغن‌دار ، روغنی .

مادینه ۱/۲ یشت ۱۲ و ۳ .

raočanh: رَئُچَنگهَ

light, lustre;

روشنی ، درخشندگی ،

۱/۷ یسنا ۱۲ و ۳ . نیایش ۵ و ۹ . = روشنائی آسمانی ۱/۳
وند ۲ و ۳۹ . ۴۰ . یسنا ۱۲ و ۱ . یسنا ۵۰ و ۱۰ . وند ۲ و ۱۰ . ۱۴ .
یسنا ۳۷ و ۱ . یسنا ۴۴ و ۵ . = روشنائی بی‌پایان ۲/۳ یسنا
۱۶ و ۶ . یشت ۱۲ و ۳۵ نیایش ۲ و ۶ . سی‌روزه ۲ و ۳۰ . یسنا ۱۲ و
۱ . یسنا ۳۰ و ۱ . یسنا ۳۱ و ۷ . یسنا ۵۸ و ۱ . ۵/۳ یسنا ۱۹ و ۶ .
۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳ . یسنا ۱ و ۱۶ . یشت ۱۳ و ۵۷ . سی‌روزه ۱ و
۳۰ . ۷/۳ یشت ۲۲ و ۱۵ . یشت ۲۴ . ۶۱ . مانند ه :

2- shining, brilliant;
روشن‌کننده، درخشان،
۲/۱،
نرینه ۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲۷؛

raočanha:
(دم،
brilliant, shining;
رَئُچَنگهَ
درخشان، روشنگر،
خورده اوستا
سروش باژ نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۶. یسنا ۹ و ۱۹. یسنا ۱۶ و ۰۷. یشت ۱۲ و ۳۶. یشت ۲۳ و ۸.

raočana:
= روزنه
day-time, day-light.
رَئُچَنَ
هنگام روز، روشنی روز،
۲/۱ وند ۱۸ و ۱۶ و ۲۴. گلدنر ( )
2- an aperture in the wall for the admission of light, a window;
۲ ــ روزنه، سوراخی یا شکافی در دیوار برای
گذر روشنائی مانند پنجره، روزن. ۲/۱ وند ۲ و ۲۰ و ۳۸.

raočasčaešman:
رَئُچَسچَئِشمَنَ
one of the six foremost helpers of Saoshiant;
روشن چشم نام ناموری است که از یکی از شش تن یاران سوشیانت است.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

raočas-pairišta:
رَئُچَس پَئیریشتَ
(fire-wood)tested in the light(of the day);
(آتش چوب) که در روشنی آزمایش شده (در روز) روشنائی آزمون شده.

. ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. نیایش ۵ و ۱۶.

raočahina:

shining, brilliant.

رَئُچَهینَ

روشن، درخشنده،

۲ ــ تابش، درخشندگی، کماسه

raočina:

رَئُچینَ

درخشندگی، شکوهمندی، تابندگی،

2- day-light;

۲ ــ روشنائی روز،

raočinavant:

resplendent, brilliant,

رَئُچینَوَنت

۱ ــ درخشنده، باشکوه،

، نرینه ۲/۱ (۱/۱) یشت ۲۳ و ۶

2- pertaining to the light of the day; (time)of day-light;

۲ ــ وابسته بروشنائی روز، هنگام روشنائی روز.

نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۵.

raočōnńhvant:

رَئُچَنگهوَنت

brilliant; endowed with light;

شکوهمند، دارای روشنی،

درخشان، . کماسه ۲/۱ یسنا ۵ و ۴. یسنا ۳۷ و ۴.

raoža:

a fox.

رَئُژَ

روباه. ۱/۱۶ وند ۵ و ۵. ۲/۱۰۶ وند ۶ و ۵۰.

raoẑda: نرینه

name of a un-Arian counrty;

رَئُژدَ

نام کشوری سوای کشور
آریائیان ، کشور ناآریائی .

raoẑdya: ادو-۵ .

of the country of Raozhda; a
Raozhdian;

رَئُژدیَ

روژدهی ، از کشور روژده . نرینه۱/ ۶یشت
۱۳ و ۱۲۵ . مادینه۱ / ۶یشت۱۳و۱۲۵ .

raoδa: ادو-۱ .

face, feature, size

رَئُذَ

رئوذه = روی ، رو ، چهره ، گونه ،
۷/۳ یسنا ۹ و ۵ . یشت ۲۲ و۹ .

raoδaya: ادو-۴ .

to grow, to increase.

رَئُذَیَ

روئیدن ، افزودن ،
مادینه۱ /۲وند۵و۷ .وند۶و۶ .
وند ۵ و ۷ .

raoδita:

name of a mount; the Royishnomad of Bundehesh;
the Ruyan of the Islamian geographer, in the Tabarisτan
(Dar.);

رَئُذیتَ

نام یک ستیغ ، برابر نوشته بندهش روایشنومند نام
بلندی و ستیغ است ، برابر کتاب‌های جغرافی پس از اسلام "کوه" رویان در تبرستان
(مازندران) است . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲ .

raoδya:

(land) fit for irrigation or watering; رَئذْیَ

شایسته آبیاری، ... مادینه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۳.

زمین شایسته آبیاری، پورداود: رویاننده.

raonãm:

See: ... نگ: رَئُنانْم

raopi:

a fox; رَئُپی

روباه ... ۱/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

raoraθa:

of the light chariot; or on her light chariot; رَئُرَثَ

از گردونه سبک، یا روی گردونه سبک آن زن، ... مادینه ۱/۱ یشت ۸ و ۳۸. یشت ۱۰ و ۶۶. یشت ۲۴ و ۸. ... مادینه ۲/۱ سی‌روزه ۲ و ۲۵. ... مادینه ۱/۶ سی‌روزه ۱ و ۲۵.

raxsā:

harm, evil, رَخسا

رخسا = رنج، آزار، آسیب، بد، زشت،

... رخسام ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۲.

raγ:

to be light; رَغ

سبک بودن،

2- to widen; to be in easy circumstances; ۲ ــ پهن کردن،

در چگونگی آرام بودن، آسان ورامس بودن، درحال سبک بودن، دلشاد بودن.

raγã:

Rage= Rae, an improtant city of Media to the South of Tehran.

رَغا

رغه = ری. درجنوب شهر تهران،

که در زمان باستان شهر بسیار چشم‌گیر و بزرگی بوده و "دوغدو" مادر اشوزرتشت در این شهر به جهان آمده است. ۱/۱ یسنا ۱۹و ۱۸.

۲/۱ وند ۱ و۱۵.

raŋ̊h:

to resound; to spread the fame of ; to praise;

رَنگْهْ

پژواک کردن آوا، آوازه گستردن، نام آواز بهم رساندن، ستودن.

مانند:

raŋ̊hã: (۲)

weeping(Jus.); immodest(Har.); prodigal(J (Dar.);

رَنگها

گریان، گریه‌کننده (یوستی). گستاخ، بی‌شرم (هارله): ولنگار، ول هزینه کننده،

۱/۳ یشت ۵ و ۹۳. پورداود: سرپیچ، نافرمان.

raŋ̊hã: (۱)

the river Tigris(Dar.); the oxas(Har.); the xaxrets (Spi; Jus; Gieger.);

رَنگها

رود اروند (دارمستتر).

بنا بگزارش دکترهارله رود ایسوس، و برابر گزارش اشپیگل و یوستی و گیگر رود خاکزارت است ۲/۱ یشت ۵ و۶۳. یشت ۲۳ و ۴. ۲/۱ یشت ۲۴و ۲. ۶/۱ وند ۱ و۱۹. یشت ۱۰ و ۱۰۴. یشت ۱۵ و ۳۷.

raji: (۱)

a kingdom. domain

رَجی

یک سرزمین شاهنشاهی، سرزمین زیر فرمان.

۵/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸.

raji: (۲)

devoted.

رَجی

فداکار، سرسپرده، جان‌باز،

این واژه از ریشه = پیوسته بودن یا وابسته بودن و پیوند داشتن، شیفته بودن و دل بسته بودن است. =آنها به رهنمائی دینی دلبسته و شیفته‌اند. نرینه ۲/۳ یسنا ۵۳ و ۹.

ranj: (۱)

رَنج

See: نگ:

ranj: (۲)

to torment, to harm.

رَنج

رنجیدن، رنجاندن، رنج

raz: (۱)

to leave, to abandon;

رَز

واهشتن، واهلیدن، رها کردن،

raz: (۲)

to rectify; to adjust, to justice to.

رَز

پیراستن، برابر کردن، داوری درست کردن به.

razańh:

a solitary place, a forest, a wood.

رَزَنگهَ

راز، پوشیده،

جنگل، بیشه، (برابر شود با و .)

۶/۳ وند ۸ و ۹۷.

razišta:

رَزیشتَ

most righteous, staightest; most true.

راست‌ترین ، درست‌ترین ، صفت برتر از واژه‌ٔ = راستی است

. نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۰۹ یسنا ۶۸ و ۰۱۳ . مادینه

۱/۱ یشت و ۱ و ۰۷ . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۰۳ .

مادینه ۲/۱ یسنا ۲۵ ۵ ۰. یشت ۱۰ و ۰۱۲۶ یشت ۱۶ و ۱ . ۳/۱ یشت ۱۰

و ۱۰۵ . . نرینه ۶/۱ یسنا ۶۸ و ۰۱۳ .

مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۰۳۹ یسنا ۲۲ و ۰۲۴ یشت ۱۱ و ۰۱۶ ۸/۱ یشت

۱۱ و ۰۱۶ . ۸/۱ یشت ۱۶ و ۰۲ . مادینه ۲/۳ یشت

۱۰ و ۰۲۷ . کماسه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۰۱ . ۶/۳ یشت

۱۳ و ۰۳۵ یشت ۱۷ و ۰۱۷

razūra: . ۱-

رَزورَ

a forest, a wood;

جنگل ، بیشه ، : درختان انبوه

۲/۱ یشت ۵ و ۰۵۰ یشت ۱۵ و ۰۳۱ یشت ۱۹ و ۰۷۷

۲/۳ = یشت ۱۵ و ۰۳۲ = بسوی جنگلهای سپیدار ،

۷/۱ وند ۱۳ و ۰۸ . ۷/۱ یشت ۱۵ و ۰۳۲ ،

۱/۳ یشت ۱۶ و ۰۳ . مادینه ۲/۳ یشت ۱۵ و ۰۳۱

ratu: (۱)

رَتو

a righteous person; a leader a chief; a lord, a spiritual leader

کس راست ، رد ، سرور ،

رهبر ، سز ، خداوند ،

پیشوا ، پیشوای مینوی ۱/۱ وند ۵ و ۰۲۵ ۲۶ وند ۸ و ۱۱ . یسنا ۲۹ و ۰۲ یشت

۱۳ و ۰۴۱ . ۱/۱ وند ۲ و ۰۴۳ یشت ۱۳ و ۰۹۱ . ( )

۱/۱ یسنا ۳۳ و ۰۱ . ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۰۱ ۰۲ یسنا ۳۱ و ۰۲ ویسپرد ۲ و ۰۲

یشت ۱۱ و ۰۱ ۱۰ و ۰۱۴ ۱۵۰ ویسپرد ۲ و ۰۷ ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۰۷
۴/۱ یسنا ۳ و ۱ ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۰۶ ۶/۱
یسنا ۱ و ۰۱۷ یسنا ۶۶ و ۰۱ ویسپرد ۱ و ۰۲ ویسپرد ۹ و ۰۶ یشت ۲ و ۰۳ خورده اوستا
۰۱ ۶/۱ فرگرد ۷ و ۰۲ ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۸
۶/۱ ویسپرد ۹ و ۰۶ (وسترگارد) ۸/۱ یسنا ۱ و ۰۲۰ ویسپرد
۲۱ و ۰۲ یشت ۱۰ و ۰۱۱۵ ۱/۳ یسنا ۱ و ۰۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۸ ۰
۲/۳ یسنا ۱۳ و ۰۳ ویسپرد ۳ و ۵ ۰ ۲/۳ یسنا ۲ و ۰۳ ۰۱۸ ویسپرد ۱ و ۰۱
ویسپرد ۲ و ۰۲ نیایش ۴ و ۰۴ یشت ۱۰ و ۰۱۲۲ یسنا ۱۹ و ۰۵ ۰ ۴/۳
یسنا ۱ و ۳ ویسپرد ۱ و ۰۲ ۶/۳ یسنا ۱ و ۰۱۶ یسنا ۰۱۹ ویسپرد ۱ و ۰۱
۸/۳ یسنا ۱ و ۰۲۲

2- mastery, exalted dignity;

آقائی، استادی، کاردانی، بالاجاه، ۷/۱ ویسپرد ۱۴ و ۰۲

ratu: (۲) (از ریشه)

time, period,

رَتو

رتو = گاه، هنگام، زمان،

۲/۱ وند ۱۸ و ۰۹ یسنا ۹ و ۰۱ ۲/۱ خورده.
۴/۱ (۷/۱) ویسپرد ۴ و ۰۲ ۶/۱ وند ۷ و ۰۵
۶/۱ (۷/۱) یسنا ۳ و ۰۱ ۲/۳ ویسپرد ۴ و ۰۱

(۰۲ با)

ratuxšaϑra:

رَتوخشَتر

wich rule over the Ratus.

رد، فرمانروای شهر (کشور)

نرینه ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۰۱
مادینه ۲/۳ یسنا ۵۴ و ۰۲ آفرینگان ۰
۴/۳ وند ۱۹ و ۰۳۸ یسنا ۵۵ و ۰۱ یسنا ۷۱ و ۰۱۱ آفرینگان.

ratuxšara: ۰۱ (۲)

رَتوخْشَرَ (the holy woman)obeiant to her husband. or

(زن پاک) سربفرمان شوهر ---- ruler is her husband;

یا فرمان‌دهنده به شوهر، . مادینه ۲/۱

ویسپرد ۳ و ۴. نیایش ۴ و ۹. ، مادینه

۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸.

کماسه

ratuθwa:

رَتوثْوَ

سروری، آقائی، بزرگی، chiefainship, mastry, greatness;

۱/۱ یشت ۲۴ و ۴۲. ۲/۱ یشت ۸ و ۱.

ratunaya:

رَتونَیَ

subrdinate to the Ratu(Let.); a disciple;

پیرویازیردست‌رد. پیروسرور. نرینه ۱/۱ خورده ۱۳

۲/۱ خورده ۷ و ۸. ۹. ۱۰. ۱۱. ۱۲.

ratufriti:

رَتوفْریتی

the well-timed prayer; the adoration at the proper time; or the reverential prayer of the chiefs;

نیایش یا نماز بجا یا بهنگام. نیایش به هنگام گفته شده،

ستایش با بزرگداشت به سروران. ۲/۱ یسنا ۳ و ۴.

۲/۱ یسنا ۳ و ۴. ۳/۱ آفرینگان ۵.

۳/۱ یسنا ۵۵ و ۵. ۴/۱ ویسپرد ۴ و ۲. ویسپرد

۱۱ و ۶. ۶/۱ ویسپرد ۹ و ۶.

۶/۳ ویسپرد ۹ و ۷.

2- the affection or kindness of the chieftain.

مهریامهربانی سرور. ۴/۲ ویسپرد ۵ و ۱.

ratumant:

رَتومَنْتْ (the prayer) wich contains the Ratu.

رادمند ،

دارای ردی‌وسروری ، بخشنده ، [Avestan] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۷.

[Avestan] = این نماز دارای اهونه‌وری است کما سه ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۸. نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۵.

[Avestan]

ratuš-mérétar: رَتوش مِرِتَر

one who preserves the memory of his chieftain.

one who respects his master. سربفرمان

کسیکه سرور خویش را بیاد میدارد ، کسیکه به سرور خود بزرگداشت میکند . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷.

[Avestan]

raΘa: رَثَ

a chariot, a war-chariot.

گردونه ، گردونهٔ جنگی .

[Avestan] ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۳. [Avestan] ۷/۱ یشت ۱۵ و ۲۸. [Avestan] ۷/۱ یشت ۱۰ و ۳۸. یشت ۱۷ و ۱۷. [Avestan] ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۸. و مانندههای: [Avestan] و [Avestan].

[Avestan] از ریشه ([Avestan])

raΘaeštar: رَثَیشتَر

one who stands on the war- chariots.

کسیکه روی گردونهٔ جنگی می‌ایستد ، مرد جنگی ، گردونه‌سوار جنگاور ، ارتشتار .

ساختمان واژه: [Avestan]

[Avestan] = گردونه‌جنگی [Avestan] = ایستادن . [Avestan] ۱/۱ وند ۵ و ۲۸. وند ۱۳ و ۴۵. یسنا ۱۱ و ۶. [Avestan] ۱/۱ یشت ۵ و ۵۳. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۸. ویسپرد ۳ و ۲. یشت ۲ و ۱۲. [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۵. ۱۰۲. [Avestan] ۴/۱ وند

۵ و ۵۷. ۵۸. یشت ۱۳ و ۸۸ و ۱۹. ۷. ۱۷/۶ وند ۱۳ و ۴۴.
۴۵. یشت ۲۳ و ۵. یشت ۲۴ و ۱۶. ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۲. یسنا
۵۷ و ۳۳. یشت ۱۱ و ۱۹. ۸/۱ آفرینگان ۵ و ۶. سی‌روزه ۱ و ۹.
۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱. ۲/۳ یسنا
۱۳ و ۳. ۲/۳ ویسپرد ۳ و ۵.

raθakairya (... با ...)
رَثَکَئیرْیَ
(a crown) in the shape of a chariot; or, in the shape of the wheel of a chariot;
بگونه پیکره گردونه یا به پیکرهٔ چرخ گردونه.
مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸. = تاج به پیکرهٔ چرخ گردونه.

raθōišémna (... با ...)
رَثُوْیشِمْنَ
hurling the war-chariot;
پرتاب‌کنندهٔ گردونهٔ جنگی.
نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۵۰.

raθōišta
رَثُوْیشْتَ
one who fights on the war-chariot, a warrior.
رتوشته
جنگاور گردونه سوار، کسیکه روی گردونهٔ جنگی می‌جنگد، جنگاور.
۷/۱ (۶/۱) وند ۱۴ و ۹.

raθwā:
رَثْوا
mastery, greatness, or truthfulness;
سروری، بزرگی، یا راستی ۲/۱ یسنا ۳ و ۴.

raθwya:
رَثْوْیَ
timly, opportune, lawh lawful, proper.

۱ ـ بهنگام، بجا، درخور، روا، برابر آئین، آماده، ، مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹. ، گاسه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. آفرینگان ۴ و ۳. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۳۰. ۵۶. خورده ۴ و ۳. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۳۰. ۵۶. و آفرینامه خشتهریانه. ، ۲/۳ ویسپرد ۴ و ۱. گاسه ۶/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱.

2- befitting a chief; (Lit.); noble of emienent descent;

۲ ـ با ریشه = در خور سرور، شایسته یک سرور، نـژاده، شایستـه از نـژاد برجسته، از نژاد برجسته، وسترگارد واژه رتویه‌چهره را به اینگونه گزارش کرده است با چرخیکه بآسانی میرود ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۷.

ran:

رَن

to excite, to agitate;

رن = راندن، برانگیختن، آشفته کردن.

مانند: ;

rana:

رَنَ

a battle-field.

پهنهٔ نبرد، میدان جنگ، مانند:

rap:

رَپ

to deprive, to snatch away; to win.

ربودن، بی‌بهره‌کردن، بردن، مانند:

2- to please, to give joy,

۲ ـ خوشنود کردن، شادی دادن.

۲/ یسنا ۴۱ و ۴. ، یسنا ۵۱ و ۱۸.

= بخشنده شادی نرینه ۲/۱ یسنا ۷۰ و ۱. ، ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۲.

rapaka:

رَپَکَ

enjoyment, revelling;

خوشی ، کام ، خوش ،
۱/۱ وند ۷ و ۵۸ .

rapant:
bestowing gladness or delight;
رَپَنْت
شادی‌بخش ، خوشی بخشنده ،

rapiθwā̃: از
mid-day, moon; South.
رَپیثْوا
نیم روز ، رپیتوین (جنوب)
۲/۱ وند ۲ و ۱۰ . ۱۴ . ۱۸ .

rapiθwitara:
southern
رَپیثْویتَرَ
نیمروزی (جنوبی) .
= از نیمهٔ باختری کماسه ۱/۵ .

rapiθwina:
the second division of the day Rapithwan Geh.
(from 12 o'clock mid-day to P.M.).
رَپیثْوینَ
بخش دوم روز رپتیون‌گاه (ازتسو ۱۲ نیم روز تا ۳ تسو از نیم روز) .
۲/۱ یسنا ۲ و ۴ . نیایش ۲ و ۵ . ۴/۱ یسنا ۱ و ۴ . یسنا ۳ و ۶ . خورده اوستا ۲ و ۵ . یسنا ۲ و ۱ .
۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۸ و ۲۸ . یشت ۹ او ۴۰ . ۶/۱ خورده ۳ . ۸/۱ یسنا ۱ و ۲۰ .

rafeδra:
pleasure, joy, delight,
رَفِذْرَ

خوشی ، شادی ، کام‌یابی ،
، ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۰. ، ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۲. ،
۴/۱ یسنا ۲۸ و ۳. یسنا ۳۳ و ۱۳. ، ۶/۱ یسنا ۲۸ و ۱.

rafnanh:

1- joy, delight, comfort.

رَفنَنگَه

۱ ــ شادی ، خوشی ، آرامی ،
۱/۱ یسنا ۲۸ و ۶. ۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۴.
۲/۱ یشت ۱۳ و ۱. ۳/۱ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱.
۴/۱ یشت ۱۰ و ۵. آفرینگان ۲ و ۱۴.
۴/۱ یشت ۱ و ۹. ۴/۱ یسنا ۵۸ و ۷. ۷/۱
یسنا ۴/۱ و ۴ ۲/۳ یشت ۴ و ۱.

2- one who bestows joy-comfort.

۲ ــ کسیکه شادی ، آرامش می‌بخشد ، ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸.
۲/۳ یسنا ۴۰ و ۳.

ram:

to take rest, to be pleased.

رَم

آرام گرفتن ، آسوده بودن ،
۲/۳ یسنا ۶۵ و ۹. ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۰۹.

2- to be tamed or subdued.

۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱.

رام بودن ، آموخته بودن ، سربفرمان بودن ، ۲/۱ یشت ۴ و ۹.
یشت ۱۳ و ۹۵.

ā-ram:

to take rest, to be plead pleased.

آ رَم

آرمیدن ، آسوده بودن ،
= شادمان کردن . ۳/۱ وند ۵
و ۲۱.

ram: 𐬭𐬀𐬨 . (۲)

the site, to strike ablow

رَم

زدن ، زنش زدن ،

raya: 𐬭𐬀𐬌𐬌𐬀 .

shining, brilliant, ephithet of the sun.

رَیَ

۱ ـ درخشان، تابان (پاژنام خورشید) [illegible]، کماسه ۱/۱ یشت ۶ و ۱۰. [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible] ، [illegible].

یشت ۶ و ۱۰ . خورشید نیایش ۱ و ۱۱ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۵ و ۴۰. یشت ۶ و ۱۰.

2- spendour, luster, ۲ ـ با شکوه و شکوهمند ، درخشان ،

𐬭𐬀𐬌𐬌𐬋-𐬥𐬁𐬨𐬀𐬥 . (𐬭𐬀𐬌𐬌𐬀 با 𐬥𐬁𐬨𐬀𐬥 .)

rayō-nāman

رَیـوُ نامَن

of brilliant name.

نام شکوهمند ،

[illegible] ، نرینه ۱/۳ یشت ۴ و ۳۰.

ravaŋ̊h: 𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬢𐬵 .

affluence, easy circumstances; happy state, means.

رَوَنگْهَ

فراوانی (میلز). چگونگی آسانی ، خوشی ، دارائی و خواسته ،

[illegible] = سختی ، دشواری ، فشار ، عمزدگی ، رنج ، پریشانی ، [illegible] = آسایش

دارائی ، فراوانی ، خوش زیستی . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۹۹ . ۱۰۷ . یشت ۱۹ و ۸۵ .

[illegible] ۲/۱ یسنا ۸ و ۸ . [illegible] ، ۴/۱ یشت ۱۰ و ۵ . آفرینگان ۲ و

۱۴ . [illegible] ۷/۳ وند ۱۸ و ۱۰ . یشت ۳ و ۴ . و مانند‌های : [illegible] ،

[illegible] ، [illegible] .

ravazdā: [illegible] . 𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀𐬰𐬛𐬁 .

expanding. widening(Lit.);

رَوَزدا

joy -producing;

هزینه‌کننده، گسترنده، خوشی و شادی فراهم‌کننده، [illegible]. [illegible] [illegible] = خرد خوشی فراهم‌کننده ورجاوند، نرینه ۲/۱ وند ۱۸و ۶.

ravant: [illegible] (نرینه)

name of a person.

رَوَنت

نام کسی، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳.

ravan: [illegible] [illegible]

a walley, dale, vale.

رَوَن

دره، درهٔ کوچک، دره پهن اندک‌گود،

[illegible] ۶/۳ وند ۲ و ۲۳. وند ۵ و ۱. ۲. یسنا ۱۰ و ۱۷. یشت۱۴و ۲۱. یشت۱۸ و ۶.

ravasčarant: [illegible] ([illegible] با [illegible])

رَوَسچَرَنت

(animals)that wander wild at large; (animals)that bound on the plains;

آواره:

ول،

[illegible] ۱/۳ یشت ۸ و ۴۸. [illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۳۶. [illegible] ۲/۳ وسپرد ۲ و ۱. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱ و ۱. یشت ۱۳ و ۴۸.

ravō-fraoϴman: [illegible] ([illegible] با [illegible])

رَوُو فرَ اُثمَن

wide- stepping;

بسیار گام بردارنده، بلند خرناس‌کشنده،

[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۸و ۲. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۲. یشت ۱۷ و ۱۲. [illegible] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

rasa:

a chariot; a corrupt form of رَس

گردونه

گردونه‌جنگی واژه تباه شده از است از رثه =گردونه،گردونه جنگی است . وند ۲ و ۶.

rasåstāt:

truthfulness, ritheouss, justice, equity; the angle. presiding over truthfulness and dustice; justice; رَسانْستات

درستی، راستی، دادگری، داوری درست، نیروی نگهبان راستی و دادگری.

این واژه + ساخته شده است. از ریشه است = پیراستن، برابر و یک اندازه کردن. ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۴. یسنا ۳ و ۱۶. یشت ۱۷ و ۵۰، ۶۲. سی‌روز ۱ و ۲۵.

rasman:

the lines of files of the army; رَسْمَن

رده و دسته، راسته،

دسته سربازان، کماسه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۴۳. ۶/۱ یشت ۱۰ و ۳۶. یشت ۱۳ و ۳۹. . ۲/۳ یشت ۱۴ و ۴۷. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۶. ۴۱. یشت ۱۴ و ۶۲. ۴/۳ یشت ۶۸ و ۵. یشت ۱۰ و ۸. ۴۷. . یشت ۱۵ و ۴۹. ۶/۳ یشت ۱۴ و ۶۳.

(با)

rasmō-jata: رَسْمُوْجَتَ

smitten in the lines of the army.

در رده زده شده، پورداود: صف‌شکن. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.

raš:

to wound, to hurt, to toment;

رَش

رشه = ریش کردن ،

زخم کردن ، رنجاندن ، آسیب زدن ، آزار کردن ، ۳/۳ یشت ۱۰ و ۲۱ ، ۳/۳ یسنا ۴۷ و ۴ ، یسنا ۳۲ و ۱۱ ، نرینه ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶ ، = برای زخم زننده یسنا ۴۹ و ۳ ، یسنا ۵۱ ، ۹ ،

rašaňh:

wounding. suffering;

رَشَنگَه

کماسه

ریش کردن ، رنج دادن ، پورداود : زیان ، آسیب ،

۲/۱ یسنا ۳۰ و ۱۱ ،

rašni:

Rashnu, the presiding over truthfulness and justice;

رَشنی

رشن نیروی نگهبان راستی و دادگری است .

= راسترین رسن ، ۱/۱ ونـد ۱۲ و ، ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۱ ، ۱۰۰ ، یشت ۱۲ و ۶ ، یشت ۲۳ و ۷ ، ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۶ ، یشت ۲۴ و ۵۲ ، ۱/۱ (۴/۱) یشت ۱۰ و ۷۹ ، ۲/۱ ویسپرد ۱۶ و ۱ ، ۲/۱ یسنا ۲ و ۷ ، یسنا ۱۶ و ۵ ، یشت ۲ و ۱۰ و نیایش ۵ و ۷ ، یشت ۱۲ و ۵ ، ۹ ، ۲/۱ ، یشت ۱۰ و ۱۳۹ ، ۳/۱ یشت ۱۴ و ۴۷ ، (گلدنر) ۳/۱ یشت ۱۳ و ۳ ، ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۶ ، ۶/۱ یسنا ۱ و ۷ ، یسنا ۲ و ۹ ، یشت ۱۲ و ۴۰ ، نیایش ۵ و ۲ ، ۶/۱ وند ۴ و ۵۴ ، ۵۵ ، ۸/۱ یسنا ۶۵ و ۱۲ ، یشت ۱۲ و ۷ ، ۱۱–۳۸ ، ۸/۱ (۱/۱) یشت ۴ و ۳ ، یشت ۱۰ و ۱۲۶ ،

rašnya: ۲ـ

truthful;

رَشنیَ

راستگو، راستی، راستین،

= واژه‌های راستین کماسه ۲/۳ یشت ۱۲ و ۱.

rašvatə̊mča: (یشت ۲۴ و ۱۰)

رَشوَتانم چَ

از واژه = درخشان، باشکوه،

rašta:

رَشتَ

See: نگ :

rā̃: (۱)

to give, to bestow.

را

دادن، بخشیدن،

= خواهی بخشید ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۸.

fra-rā̃:

to bestow, to dedicate,

فرَ را

بخشیدن، پیشکش کردن،

= من بتو پیشکش میکنم ۱/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸.

۱/۱ یسنا ۱۲ و ۳.

rā̃: (۲)

to hinder, to prevent(Sp. Jus. & Har.); to bruise to crush(Dar.);

را

بازداشتن، جلوگیری کردن (اشپیگل، یوستی، هارلز)

کوبیدن، خرد کردن، (دارمستتر) ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۲.

ã-rã: [illegible]

to stick, to be infixed. آ را

چسبیدن، پیوست بودن، پابرجا بودن،

[illegible] = [illegible] ۳/۳ وند ۱۵ و ۴.

rãwn̊hayén: [illegible]

See: [illegible] نگ: راونگهین

rãiti: [illegible] [illegible]

gift, generous giving, offering. رائیتی

رادی، جوانمردی،

بخشندگی، دهشمندی، [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۵. [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶.

یشت ۱۸ و ۴ [illegible] ۳/۱ یسنا ۴۰ و ۰۱ و ۴. [illegible] ۶/۱ یسنا ۲۹ و ۱۱. یسنا

۳۸ و ۵ [illegible] ۱/۳ یسنا ۳۳ و ۰۷ یسنا ۶۵. ۹.

2- generous; (Lit.); a friend; ۲ ـ بخشنده، یار، دوست

[illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵.

rãz: [illegible]

to glitter, to rule, to domineer, to array the lines of the army, to adjust; راز

درخشیدن، فرمانروائی کردن،

فرمان سخت دادن، رده سربازان را آراسته کردن. با هم برابر کردن یاآراستن.

[illegible] ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۶. [illegible] یشت ۱۰ و

۱۴. [illegible] کماسه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۴۳. [illegible] = راست.

یشت ۱۰ و ۱۳۷. [illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۴ و

۴۷.

2- to cry out aloud; (۲) باآوای بلند فریاد کردن.

[illegible] آنان فریاد حرهند کرد ۳/۴ وند ۸ و ۱۰۰. ۱۰۱. ۱۰۲. ۱۰۳.

ni-rãz:

to nurse(Dar.);

نی راز

پرستاری کردن، پروریدن، (دارمستتر)

یشت ۲۴ و ۲۶.

vĩ-rãz:

to commm to command,

to go to issue a command.

وی راز

فرمان‌دادن. فرمان‌فرستادن، ۳/۱ یشت ۱۴ و ۴۷.

hãm-rãz:

to comb one's hair;

هانم راز

موی کسی را شانه کردن،

۳/۱ وند ۱۷ و ۲.

و گیسوان آنان را (موهای) شانه کن ۲/۱ وند ۱۷ و ۴.

2- to advance straight forward.

راست بجلو بردن.

۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۷. ۴۹.

rãza:

راز فارسی

religious doctrines or mandates. "or" secrets of religion.

رازَ

آئین دینی، یا دستور دینی، "یا" رازهای یک دین.

۲/۳. یسنا ۵۰ و ۶.

rãzare:

کماسه

regulation; a fixed law;

رازَرِ

آئین‌نامه، داد پایدار ، ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۱۲.

2- prayer, worship;

ستایش، نماز، پرستش،

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۷ . [illegible]

[illegible] (فرموشی) شاید سرود و نماز را به اهورامزدای بزرگ و امشاسپندان به برد یشت ۱۳ و ۱۵۷ .

rāta: [illegible]

offered, bestowed;

راتَ

پیشکشی ، دادنی ، بخشنده ،

[illegible] با این پیشکشی زوتهرها . مادینه ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۱۶ و ۱ .

2- any thing given; a gift, an offering, liberality,

۲ ــ هر چیز بخششی ، پیشکشی ، داده شده ، آزادگی ،

[illegible] مادینه ۱/۲ یسنا ۳۳ و ۱۴ . یسنا ۴۳ و ۹ . [illegible] ۶/۳ یشت ۱۹ و ۵۳ .

3- the anglel presiding over generosity-charity;

۳ ــ فرشته نگهبان و نگهدار دستیگرهای بخشندگی را . [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۶ .

[illegible] ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹ . [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۸ [illegible]

۲/۱ یشت ۲ و ۸ . سی‌روزه ۲ و ۵ . [illegible] ۶/۱ یشت ۲ و ۳ . سی‌روزه ۱ و ۵ .

rāθéma: [illegible]

See: [illegible] نگ :

راثِمَ

rāθni: [illegible]

a measure of two spans

راثنی

پیمانه‌ئی از دو بدست (وجب) .

مانند : [illegible]

rāθman: [illegible]

راثمَن

a path, way.

۱ ــ راه، جاده،

2- one who guides the way;

۲ ــ کسیکه راهنما است، راهنما،

wealth(Haug); recompense(Dar.);

خواسته، دارائی(هوک)، پاداش(دادن) دارمستتر. ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۷

rād:

راد

= راد فارسی = بخشنده: جوانمرد

to bestow, to be kind.

۱ــ راد، بخشیدن، مهربان بودن

۳/۳ یسنا ۳۳ و ۲.

to adore with an offering

با یک پیشکشی پرستش

کردن ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۶. ۳/۱۰ یسنا ۱۰ و ۶۸.

3- to be effected or accomplished;

۳ ــ سودمند بودن یا هوده و بهره داشتن یا رسا بودن. با وفا بودن.

+ = ۳/۱۰ یسنا ۵۳ و ۹.

rādanh:

a gift, an offering, favour.

رادَنگْهْ

۱ ــ بخشش، پیشکشی، یاری، کمک

۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳. ۱/۳ یسنا ۴۶ و ۱۷.

2- precious, exellent;

با ارج، گرانبها، بسیار خوب،

= ماشاید مانتره گرانبهای آنها

را بشنویم ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۷.

3- an offerer, one who dedicates;

۳ ــ پیشکش‌کننده، کسیکه بخشش می‌کند، نیازکننده، . . . .

۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. ۱/۳ یسنا ۴۵ و ۷.

rāϐa:

راذَ
a lord, a master;

۱ ــ دارنده، آقا، سرور، سر.

۱/۲ یسنا ۲۹ و ۹.
2- a husband.

۲ ــ شوهر، شوی

۱/۲ یسنا ۹ و ۲۳.

rāna: (۱)

رانَ
the thigh,

ران. ۱/۲ وند ۸ و ۵۹. ۶۰. ۶۱. وند ۹ و ۲۱. ۲۲.

rāna: (۲)

رانَ
one who fights or strives against.

کسیکه میجنگد،

یا کسیکه در برابر تلاش میکند. ۲/۴ یسنا ۳۱و۳. یسنا ۴۷ و ۶. یسنا ۵۱ و ۹. ۳/۴ یسنا ۴۳ و ۱۲.

rānapāna:

رانَ‌پانَ
a pair of greaves; an armour for the legs; cuisee;

یک جفت ران‌بند، زرهی برای پاهای جنگجو. ۱/۱ وند ۱۴ و ۹.

rānyō-skéréti:

رانیوٗ سکِرِتی
joy-creating(M.); rich in gifts(Dar.);
farnishing, offerings(Har.);

شادی آفرین (میلز). پروهش (دارمستتر).

آراسته‌کننده پیشکشی (هارلز) مادینه ۱/۲ یسنا ۴۴ و ۶. یسنا ۵۰ و ۲. مادینه ۱/۲ یسنا ۴۷ و ۳.

rāma:

رامَ
ease, comfort, happiness;

۱ ـ آسانی ، آرامی ، خوشی ،
۲/۱ یسنا ۴۸ و ۱۱ . مادینه ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰ .

2- weakness, infirmity;
۲ ـ سستی ، ناتوانی ،
مادینه ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۸ .

rãma : (۲)

jealousy(PeHL.): violence(Har.); brutality(Dar.); رامَ
رشک (پهلوی) ، تندی ، سختی (هارله) . جانورخوئی ، بی‌مهری (دارمستتر)
۲/۱ یسنا ۴۹ و ۴ .

rãman:

pleasure, comfort, ease; رامَن
رامش ، رامشن ، آسانی ، خوشی ، شادی
۲/۱ یسنا ۳۵ و ۴ .

2- Raman Khastra ۲ . رامن‌خواستره

the angel presiding over the atmosphere and the comanion of he gives their taste and good flavour to different kinds of meals and conteributes to the happiness and joy of the whole creation.

۲ ـ رام‌خواستره ، نگهبان هوا پیرامون کره‌ٔ زمین ودهنده‌ٔ همه‌گونه خوردنی‌ها و انبازی می‌کند با همهٔ آفریده شدگان در شادی و خوشبختی و رامش .

rãma-šayana:

of a happy dwelling, epithet of رامَ شَیَنَ
= شادی ، رامش . = خانه ، جایگاه ، سرا ، پایتخت .
از خانه خوشبختی ، پاژنام میترا وتشتر . نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲ . یشت ۱۰ و ۴ . نیایش ۲ و ۱۳ .

(با (۱)

rãmã-dã: راما دا

bestowing cheerfulness or happiness

بخشنده شادی یا خوشی و خوشبختی ، شادی‌بخش، رامش‌بخش.

۱/۱ یسنا ۴۷ و ۳.

rãmõ-dãiti: رامُو دائیتی

(land)of good(Lit., cheerhul)creation(rt.)

از ریشه که برابر است با آفریدن رویهمرفته میشود : از آفرینش خوب و شاد و امیدوار.

از ریشه که برابر است با دیدن رویهمرفته میشود : از پیدایش شاد و نیک

که برابر است با شایسته، درخور: شایسته شادمانی و خوشی.

کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۱.

rãmõ-šiti: رامُو شیتی

joyful or happy abode

جای شادی و خوشی ، خانهٔ رامش.

۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴.

rãréša:

a tormenter; the root is reduplicated; راوِش

آزارنده ،

رنج‌دهنده ، (ریشه این واژه دو تا شده بایکو به دردگرگونی یافته است ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۲.

rãs:

to reach, to go, to assist; راش

رسیدن ، رفتن ، یاری کردن ،

، مادینه ۲/۱ یسنا ۵۲ و ۱. ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۳.

rāšan:

an ordinance, a command, a law; راشَن

فرمان، دستور،

داد. ۶/۳ یسنا ۳۴ و ۱۲.

rāšta:

See: . نگ: راشتَ

rāštaré-va ent[illegible] راشترِ وَغِنْتی

name of a person ; the Dinkard appears to

راشتروغنتی = نام کسی است. در کتاب دینکرد این نام برابرشده‌با موبد موبدان باآوازه و نامور آدربادماراسپند که در زمان شاپور موبد موبدان بوده است. و مانند

. یشت ۱۳و۱۰۶.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۶.

rāšta: (تکراری)

See: . نگ: راشتَ

rāhi:

See: . نگ: راهی

ri:

to ooze, to be foul; to descrate. ری

خوارکردن، ناپاک‌بودن، ناستودن، بزرگداشت نکردن، خوارشمردن.

rič:

to empty, to pour out. ریچ

تهی کردن ،
[illegible] ۳/۱ یسنا ۶۵ و ۷۰ . [illegible]
[illegible] در سوی چپ آن یک‌گذر خشکی است برای
گذشتن از رود ویتنگومه‌ئیتی ۳/۱ یشت ۵ و ۷۸ . [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۷۷ .

2- to water; to irrigate; آب کردن ، آبیاری کردن ،

3- to forsake, to leave off. ۳ ـ رها کردن ، داشتن ،

4- to scatter or blow away; to melt away.

۴ ـ پراکنده کردن ، بباد دادن ، بآرامی نابود کردن . [illegible] ۳/۲ یشت ۱۰ و ۴۱ .

paiti-rič: [illegible]

پَئیتی ریچ

1- to throw(a person)ashore; بکنار انداختن ،

[illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۸ .

2- to waste, to throw away. بیهوده کرده ، بکنار انداختن .

3- to leave off, to abandon; to repudiate;

رها کردن وواهشتن ، گذرا کردن ،

مانند : [illegible]

riθ: [illegible]

to ooze, to be foul; to defile; to make impure; ریث

به لجن کشیدن ، ناپاک بودن ، آلوده کردن ، پلید کردن ، ناپاک ساختن .

مانندها : [illegible]

riš: [illegible] (۱)

to wound ریش

ریشیدن ، زخم کردن . [illegible] ۳/۱ وند ۱۳ و ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، وند ۱۵ و ۱۱ ، یشت ۲۴ و ۴۴ .

rī:
to bawl out.

ری
فریاد کشیدن ،

ava-rī:
to cry out aloud;

آوَ ری
با آوای بلند گریستن ، ناله کردن بلند .
۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۳ .

ruxš:
to shine, to glitter.

روخش
درخشیدن ، تابیدن ،
مانندەها :

ruč:
to shine, to give light, to glitter;

روچ
درخشیدن ، روشنی دادن .
تابیدن = هنگامیکه او تن خودرا درخشان میکند . ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۲ . = باآتش زبانه‌کش درخشان نرینه ۵/۱ آتش نیایش ۵ .

aiwi-ruč:
to give light, to shine.

آئیوی روچ
برافروختن ، روشن کردن .
= آن روشن می‌کنداین را در آتش ، وند ۵ و ۲ .
۳/۳ وند ۱۹ و ۲۳ .

ā-ruč:

to shine, to give light; آ روچ

درخشان کردن، روشن کردن، برافروختن.

وند ۲ و ۳۹، ۴۰.

us-ruč:

to give light to brighten up· اوس روچ

to blaze up;

روشن کردن، برافروختن، زبانه‌کشیدن. وند ۲ و ۴۰، وند ۱۹ و ۲۸. ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۰.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۸.

paiti-ruč:

to light up(as fire); to kindle. پئیتی روچ

برافروختن، آتش روشن کردن.

۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹، ۲۱.

روث

See: نک:

ruč, ruδ:

to grow, to increase; رود، روذ

رستن، روئیدن. پورداود: نالیدن، نگریستن

۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴. یسنا ۱۰ و ۴.

۳/۲ وند ۵ و ۱۹. ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۴. ۲/۱ یسنا ۱۰ و

۳. ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲. نمیده است ۳/۱ یسنا

۴۴ و ۲۰. [Avestan] . مادینه ۱/۱ (۲/۱) وند ۱۹ و ۱۸. و مانندهای: [Avestan]

apa-rud: [Avestan]

to retard from growing(Lit.);

to breake down, to destroy;

آپَ رود

کندکردن رونده از پا انداختن، ویران کردن پورداود: فروگذاشتن

نابود کردن. [Avestan] وند ۷ و ۷۸ و ۷۹.

ava-rud: [Avestan]

to be deficient of;

to cause decrease; to lack to err;

آوَ رود

نارسابودن، کمبود داشتن، انگیزه‌کاستی‌شدن، گمراه‌شدن کار بد کردن،

نیازمندشدن، نداشتن. [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱ و ۲۲.

پورداود: فروگذاشتن

vī-rud: [Avestan]

to grow, to increase.

وی رود

روئیدن، بالیدن، رستن.

[Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲.

ruδ,rud: [Avestan] ۲.

to hinder, to check;

روذ،رود

جلوگیری کردن، بازداشتن.

apa-rud: [Avestan]

to drive away, to keep away;

آپَرود

دورکردن، پدافندکردن.

از جلو راندن. [Avestan] ۳/ وند ۱۳ و ۴۹.

2- to omit, to take out, to lessen. انداختن،
رهاکردن، درآوردن، کم یا کوچک (تر) شدن یا کردن. این واژه یکبار در
یسنا و یکبار در وندیداد بکار رفته است.
یسنا ۱۹ و ۰۷

rud,ruδ: (۲)

to weep, to lament; رود، روذ

گریستن، سوگواری کردن.

۳/۱ یسنا ۲۹ و ۰۹ ۳/۳ وند ۳ و ۰۳۳
وند ۱۹ و ۰۴۵

rud,ruδ: (۰۴)

to flow; رود، روذ

روان شدن، (کردن). لبریز شدن.

(وسترگارد) ۳/۱ یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۰۴۰

ni-rud:

to issue سی رود

روان کردن (مانند دشتانی)

۳/۱ وند ۱۶ و ۰۷

fra-rud:

to emit seed(during sleep); فرَ رود

شسر. بیرون ریختن (در زمان خواب)

۳/۱ وند ۱۸ و ۰۴۶

rup:

to snatch away; روپ

ربودن ، عاپیدن .

مانند ه: ، رئوپ ، ئوروپ.

2- to plunder;to put to pillage, to devastate; to desolate,

۲ـ چپاول کردن ، تاراج‌کردن ، ویران کردن .

، ۳/۳ یسنا ۴۸ و ۱۰ .

ruma:

See: نگ :

rū:

to cut, to seperate;

رو

بریدن ، از هَم جدا کردن (مانند .)

rénj:

to be light-agile; to make light-active;

رِنج

زرنگ و سبک بودن ، سبک و کوشا ساختن ، چابک بودن . این واژه از ریشه است .

، ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۸ . و

مستی نوشابه هوم ما را چابک و زرنگ می‌سازد (یسنا ۱۰ و ۸) .

fra-rénj:

to be light-agile.

فرَ رِنج

چابک بودن .

= چابک و سرزنده کردن .

مردم ما را چابک و زرنگ می‌سازد ۳/۱ ویسپرد ۷ و ۲ .

rénjant:

nimble, smart, fleet.

رِنجَنت

چابک ، چالاک ، زرنگ ، شتاب

rénjat-aspa:

of nimble-paced horse.

رِنجَت اَسپَ

چابک اسب،

ایـن واژه ... = سپیده‌دم است که سپیده‌دم با اسبان تیزپا میرسد.

... مادینه ۲/۱ نیایش ۵ و ۵.

rénjya:

light(not heavey); easy;

رِنجیَ

سبک، آسان.

... = (بند "قید") = به سبکی، به آسانی، نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹.

... = سبکترین نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۹. ... مادینه ۱/۲ یشت ۱۳ و ۲۶. ... مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵.

réma:

strife, dissention; smiting; cruelty;

رِمَ

ستیزه، ناسازی، زننده، بی‌مهری، ستمگری ... ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱.

۲/۱ یسنا ۴۸ و ۷. پورداود: سنگدل

révi:

light(not heavy); nimble, agile.

رِوی

سبک، چابک، چالاک

زیرک. ... مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۲. نیایش ۵ و ۵. ... مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵.

rēna:

fighting.

رِنَ

جنگیدن پورداود: جنگ

... = در شکل بز جنگی نرینه ۱/۶ یشت

۱۴ و ۲۵. . دو مینو در جنگند با یکی دیگر نرینه ۱/۲
وند ۷ و ۵۲.

rōiΘwén: ۵۷۴۲
رُویثوِن
See: نگ:

r̊āxšayant: ۲.
رانخشَیَنْت
doing harm, causing havoc or destruction;
رنجانیدن: غارتگری
ویرانگر، مادینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۲۷.
نرینه ۳/۲ یسنا ۱۲ و ۴. ———
مادینه ۳/۲ یشت ۱۰ و ۷۸.

r̊ānā̃:
رانَنا
battle, the strife or the struggle of life;
نبرد، ستیزه یا کشاکش و تلاش زندگی ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۳۱ و ۱۹.

r̊ārōman-r̊āréma:
رانرۆمَن، رانرِمَ
enjoying pleasure;
شادمان، خوش، . مادینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۴۰.
مانده:

وا

va:

two, 2.

وَ = ۲.

این از واژهٔ . است.

vai n̊hyan̊h:

better, more virtuous-upright;

وَئینگهینگه

بهتر، پرهیزگارتر. راست‌تر.

برابر می‌شود با .

vainti: (۱ و ۲)

victory(rt. =to vanquish); or, love, effection;

وَئینتی

دارای دو ریشه است نه با ریشه ۱. = پیروزی. ۱. = پیروز شدن. با ریشه ۲. = مهر و شیفتگی، ۲. = مهربانی.

vaintya: ۱.

victorious; or, pleasing, dear to the heart;

وَئینتْ یَ

پیروز، یا خوشایند. گرامی در دل. کماسه ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱۰.

vaiδi: ۲.

irrigating, watering(as a corn field)

وَئیذی

آبیاری، آبدادن (مانند کشتزار آب دادن)، ۲/۱ وند ۵ و ۵.

vainit:

وَئینیت

See: ۱- نگ: = زدن، شکستن، پیروز شدن.

vairi:

a river, a lake;

وَئیری

دریاچه

۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۶. ۵۹. ۲/۱ یشت ۸ و ۸. سی‌روزه ۱/۲ ۶/۱ یشت ۵ و ۳۹. ۴۹. آفرینگان ۵ و ۵. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ مادینه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۰. ۲/۳ یشت ۸ و ۴۶. ۲/۳. یسنا ۴۲ و ۲.

vairya: (۱)

وَئیریَ

رودخانه، دریاچه

۲/۳ وند ۱۹ و ۴۲. یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۵ و ۴. ۱۰۱. یشت ۱۹ و ۵۱.

vairya: (۲)

وَئیریَ

See: نگ:

= ریزش آب باران.

vairya: (۳)

agreeable, pleasing to the heart,

وَئیریَ

باب دل، خرسندی.

هم‌آهنگی، گاهسه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۴. یسنا ۵۴ فرگرد ۹ و ۱. مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۱. مادینه ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۱۳.

2- wish, desire. ۲ـ خواهش، آرزو

3- self-commanding, independent; ۳ـ بخود چیره،

4- sheherivar. بی‌نیاز، پایمند.

۴ـ = شهریور یکی از فروزه‌های خداونـدی و در مـادی نگهبان ایوخشست‌ها خشتهره وئیریه.

5- a metal. ۵ـ یک ایوخشست. فلز

6- the sixth month of year. ۶ـ

خشهتروئیریه = ماه ششم سال. بنام شهریور

۶/۱ آفرینگان ۹. در خورده اوستا.

vairyastāra:

left(not right). وَئیریَستارَ

چپ (نه‌راست).

دردست چپاش نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۰.

vaeiδi: ۱ـ

knowing, well-informed, full of knowledge; وَائیذی

دانا، آگاه، پردانش، دانشمند. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۲.

vaeibya: (۲).

See: . نگ: وَائیبْ یَ

vaekéréta:

the ancient name of Cabul(pehl, com, Har, Dar.) وَاکِرِتَ

Sejistan(Burnouf, Haug, Sp.). نام‌باستانی شهر کابل

و نام سگستان یا سیستان. برابر گزارش پهلوی، کامه، هارلز و دارمستتر و نیکرته نـام باستانی شهر کابل که پایتخت کنونی افغانستان است. و ازسوی‌دیگر برابر گزارش برونوف هـوگ. و اشپیـگل نـام بـاستانی سیستان است. ۲/۱ وند او ۹.

vaeγa:
a stroke, a blow;
وَاغ
زنش، کوبش.
۴/۱۰ یشت ۱۰ و ۶۹. ۶/۳ یشت ۱۰ و ۶۹.

vaija:
seed, germ;
وَئیج
تخمه، جرم، نسل، ریشه.
نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vaejanh:
seed, germ, the primitive seat;
وَئجَنگهه
بیخ، بن، ریشه.
تخمه، نسل، جایگاه پیشین. = آریاویچ = جایگاه پیشین نژاد آریا. ۲/۱ وند ۱ و ۱. ۲. ۷/۱ وند ۲ و ۲۱. یشت ۱ و ۲۱. یشت ۵ و ۱۷. یشت ۱۵ و ۲

وَئِزیَرِشتی
نگ: See

vaeza: (از ریشه = با ریشه)
burden(Lit.); rubbish; sin, crime;
وَئِز
بار (تکیه کلام)
آشغال، زباله، گناه، تبه‌کاری، آدمکشی.

vaeti:
withy, willow;
وَئِتی
بید،

[Avestan script] . [Avestan script] = نه جور دانه (هارلز) [Avestan script] .
۲/۳ وند ۲۲ و ۲۰.

vaeΘa: [Avestan script] . [Avestan script] .
knowledge, information, understanding.
وَئِثَا
دانش، آگاهی، دانایی، دانا . ۷/۳ وند ۷ و ۷۱.

vaeda: [Avestan script] (۰۲.) [Avestan script] .
that which is obtained; possession;
وَئِدَ
وئده، هرچیزیکه فراهم شده.
هرچیزیکه بدست آمده، دارایی. [Avestan script] ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۱۱.
= دارا ۲/۱ یسنا ۲۹ و ۱۰.

vaeδa: [Avestan script] . [Avestan script] .
an instrument, usually of iron; for hewing to under and 'chopping wood;
وَئِذَ
ابزاری بویژه از آهن برای تراشیدن و خردکردن چوب [Avestan script] نریبه ۲/۱ وند ۱۴ و ۷. پورداود: پدیدآورنده

vaeδa: نرینه [Avestan script] [Avestan script] . (۰۲)
1- knowledge, information.
وَئِذَ
۱ــ دانش، آگاهی.
2- conception, a becoming pregnant(Dar.);
۲ــ آبستنی، آبستن شدن. [Avestan script] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vaedena: [Avestan script] [Avestan script]
knowledge, consciousness, sense;
وَئِذِنَ
دانش،
بینش درونی، اندریافت، شور. [Avestan script] ۳/۱ یسنا ۳۴ و ۷.

vaedəmnā:

وَئِدِمنا

same as مانند واژه

vaeδaīaṅha:

(نرینه) وَئِذَیَنگَهَ

name of a person

نام کسی : داننده

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۹.

vaeδaīanā:

وَئِذَیَنا

a watching-place; a tower;

جای دیده‌بانی ، برج

= درهمه‌جاهای دیده‌بانی ۷/۳ یشت ۱۰ و ۴۵.

vaeδišta:

وَئِذیشتَ

omniscient; all-wise, the most knowing.

the most appearing

پورداود : پدید آورنده‌تر

همه‌چیزدان ، خردویسپ ، داناترین . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۰۷.
یسنا ۴۶ و ۱۹. . نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۷. ۱۳. ۶۰. ۶۶.
.توای رشن داناترین ۷/۱ یشت ۱۲ و ۰۷.

vaeδya:

وَئِذیَ

knowing, trained, wise.

۱ـ دانا ، آموخته ، باخرد .

= زیرک‌ترین نرینه ۲/۱ وند ۳ و ۲۵،

2- knowledge; learning;

دانش‌آموختن . یادگرفتن

آموختنی ، یادگرفتنی . ۲/۱ یسنا ۲۲ و ۲۵. یسنا ۲۵ و ۰۶. سی‌روزه ۱
و ۲۹. سی‌روزه ۲ و ۲۹. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳. ۳/۱

یسنا ۱۰ و ۱۳. ۳/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۳. ۳/۳ یسنا ۱۳ و ۳.

vaeδyā-paiti:

master of learning; an accomplished scholar. وَئِذیا پَئیتی

آموزگار، استاد آموزش. دانشجوی آموزش بپایان رسانیده. ۸/۱ یسنا ۹ و ۲۷.

vaepaya:

one who commits an unnatural crime; a paederast; وَئیپَی

کجرو. امردباز. پورداود: چاکر. فرومایه کجرو، گمراه، تبه‌کار. نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲. ۱/۱ اوند ۸ و ۳۲.

vaepya:

same as مانند وَئیپَی

نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲. پورداود: چاکر. فرومایه

vaem: (۱.)

same as مانند وَئِم = من

vaem: (۲.)

to tell وَئِم

same as. مانند پرنده

vaema: ۱-

depth, a steep descent; a precipice; وَئِم

گودی، ژرفا.

سرازیری تند، پرتگاه ۲/۱ وند ۴ و ۵۲. ۷/۱ وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۶.

2- falling down a precipice. ۲ـ به پائین پرتگاه پرت‌شونده.

vaemō-jata:

killed by faling down a precipice. وَئِمُنُو جَتَ

از پرتگاه افتاده و کشته شده ۱/۳۰ وند ۷ و ۴۰.

vaesu:vaesa: (واسوسه)

a street-fellow, one of the inmates of the street; وَئِسو-وَئِس

a man of low dignity; a willager(Sp.Jus.);

روستائی دهنشین (اشپیگل و یوستی) مرد پست‌پیشه، ولگرد. بی‌خانمان

2- a minstrel ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۶ ... وند ۹ و ۳۸.

astorling singer. a story telling. ۲ـ خنیاگر، آوازه‌خوان، داستانسرا

۱/۱ وند ۱۳ و ۴۶. ... ۶/۱ وند ۱۳ و ۴۴، ۴۶.

vaesaepa: (یشت ۱۴ و ۳۷.)

probably, a corrupt form of ... all وَئِسَ اِپ

all.th whole. این واژه شاید گونهٔ دگرگون‌شده واژه ... همه، همگان

vaesaka: (نرینه)

the well-known Viseh of the Shah Namen; brother of وَئِسَکَ

peshang and uncle of Afrasyab;

ویسه: پدر پیران ویسه دوستدار ایرانیان، برادر پشنگ و عموی افراسیاب تورانی است.

برابر نوشته وسترگارد.

vaesaki:

of the family of Yiseh; وَئِسَکی

از خانواده ویسه

... = پسران دلاور ویسه نرینه ۱/۳ یشت ۵

و ۵۷. ... نرینه ۲/۳ یشت ۵ و ۵۴.

vaesaδa: [Avestan]

name of an illustrious personage; وَیسَ ذَ

نام کسی نامور

[Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۰.

vaesman: [Avestan]

a residence abode, house; وَیسمَن

جایگاه، خانه، سرا.

[Avestan] = از خانه دروج ۵/۱ یشت ۱۰ و ۸۶

vaes̆an̊h: [Avestan]

affliction, calamity, distress. وَیشَنگْهْ

غمزدگی، آفت، پتیاره پریشانی

[Avestan] ۲/۱ وند ۳ و ۳۵.

vaoiri: [Avestan]

a fruit? وَئیری

یک میوه ؟ مانند: [Avestan] ، [Avestan] ،

وَئیخما [Avestan]

وَئیکوش [Avestan]

وَئیچا [Avestan]

نک: [Avestan] -۲ = گفتن

وَئِچَوِیت

وَئِچَیما

See to: ۰۲ - نگ :

vaozirém:

وَئُزیرِم

این واژه از ریشه بردن است

و اگر از ریشه باشد ریشه سست است

vaonaré:

وَئُنَرِ

وَئُنیات

وَئُنوشانَم

see to نگ : ۲ = دوست داشتن

vaorāzaθā:

you gladden or exhilarate;

وَئُرازَثا

شما شادمان شدید.

یسنا ۵۰ و ۵۰ با نشانی ۰۲/۳ ، یشت ۵۳ ۰۸ .

یشت ۵۳ و ۰۶

vak:

وَک

to afflict, to torment to injure;

غمگین کردن .
رنج‌دادن ، آزار کردن . مانند : .

vaxvyãw:

وَخْویاوْ = خوب نک :

vaxéδra: -۱- کماسه

وَخِذْرَ

a word; speech; oration;

واژه ، سخن ، سخن‌رانی

۶/۱ یسنا ۲۹ و ۸. یشت ۲۴ و ۳۷.

vaxéδwa:

a word; an oral expressio;

وَخِذْوَ

یک سخن ، یک گفتار زبانی .

۵/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. ۶/۳، ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳.

vaxš:

to grow(as a tree); to wax(as the moon); to increase; to advance, to strenghten, to render prosperous;

وَخْش

بالیدن ، بزرگ‌شدن (مانند یک درخت یا گیاه)

اندک‌اندک بزرگ‌شدن (مانند ماه) . افزودن ، پیشرفت کردن ، نیرو دادن ، جلو بردن ، خوشبختی درآوردن . ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۶. یسنا ۴۴ و ۳. ۳/۳ یشت ۱۳ و ۹۳. ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۶. ۳/۱ یسنا ۳۳ و ۱۰. یسنا ۳۴ و ۱۱. ۳/۲ یسنا ۵۰ و ۳. ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۶ وند ۱۱ و ۶. نرینه ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۰. نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۷.

ã-vaxš:

آ وَخْش to grow, to increase, to bloom.

روئیدن ، بالیدن ، فزودن ،

شکوفیدن ، شکوفه کردن . ۳/۳ یشت ۸ و ۴۲ .

uz-vaxš:

ئوز وَخْش to grow up.

بالیدن ، روئیدن ، بزرگ‌شدن .

۳/۱ یشت ۷ و ۴ . آفرینکان ۳ و ۶ .

۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۰ . ۳/۳ یشت ۱۳ و ۷۸ . مادینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۶۳ . نرینه ۱/۱ یشت ۴ و ۸ .

2- to rise up, to mount, to ascend;

بالابرخاستن ، بالارفتن ، به بلندی رفتن . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۰ .

fra-vaxš:

فَرَ وَخْش to grow up;

بزرگ‌شدن ، بالیدن .

یشت ۱۳ و ۵۶ . ۳/۱ وند ۴ و ۴۷ . ۳/۳ وند ۵ و ۱۲ ، ۱۳ . وند ۸ و ۱۰۰ ، ۹ . یشت ۱۹ و ۲ .

vaxša: کماسه (۱)

وَخْش growth; increase;

پیشرفت ، بالش ، فزونی

۲/۱ وند ۲۱ و ۱۲ . ۳/۱ یشت ۸ و ۴۲ . ۷/۱ (۴/۱) وند ۲۱ و ۴ ، ۸ ، ۱۲ ، ۱۶ . ۷/۱ یشت ۱۳ و ۹۳ . مادینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۶۳ .

2- ..

۲ــ تابش (مانند تابش خورشید) ... ۵/۱۰ وند ۱۳ و ۰۱ و ۰۵.
... ۵/۱۰ یشت ۵ و ۰۹۱.

3- prosperity; thriving state;

۳ــ خوشبختی، کامیابی، کامیاب ... ۵/۱۰

vaxša: کماسه ... (۰۲)

a word. وَخشَ

(... + ...) = ... یک سخن
... ۲/۱ وند ۱۹ و ۰۱۵ و ۰۲۵.

vaxšaΘa: کماسه ...

growth, increase; وَخشَ ثَ

پیشرفت، بالش، فزونی، پویش.
... ۱/۱۰ وند ۹ و ۰۵۳ و ۰۵۴ و ۰۵۵. ... ۲/۱ وند
۲۱ و ۶ و ۰۱۰ و ۰۱۴. ... = در رویش و پیشرفت آنان باش.
۷/۱ یسنا ۶۲ و ۰۳.

vaxšya: ... (...) کماسه

increase; وَخشِ یَ

فزونی.

...

وَخشیا نگ: ... ۱. See:

vaγžibyā: ...

وَغژیبیا نگ: ... ۲. See:

vaγžibyō: ...

وَغزیبیتو نگ: .۲- See:

وَغذَن

vaγδana: از ریشه .۲-

the head(of a person who speaks with good sense) contrast the head(of an evil being).

وغذن: سر، سر نیکان و دام و آفریده خوب کمرذه: کله سر بدان و ددان و اهریمن صفتان ۱/۱ وند ۵ و ۰۱۱ وند ۶ و ۰۲۲. ۲/۱ وند ۸ و ۰۴۰ ۰۴۱ ۰۴۲. ۶/۱ یشت ۲۲ و ۰۲. ۶/ وند ۸ و ۰۳۸ وند ۹ و ۰۳۰.

2- the upper part

۲- بالاتر، بخش بالاتر، مانند:

وَنگهْ

vanh: .۱

to reside, to dwell;

جاگرفتن، جاکردن، به‌سرا شدن.

۳/۱ یشت ۲۲ و ۰۱ ۰۱۹ یشت ۲۴ و ۰۵۴. یسنا ۳۰ و ۰۵

وَنگهْ

vanh: (۰۲)

to cover, to put on(as garments).

ونگهه پوشانیدن.

پوشیدن (مانند جامه) ۱/۱ ۳/۱ وند ۴ و ۰۴۹. یشت ۱۰ و ۱۲۶ ۳/۱ وند ۳ و ۰۱۹. ۳/۱ یشت ۵ و ۰۱۲۹

وَنگهْ

vanh: (۰۳)

to shine, to glitter.

درخشیدن، تابیدن

vī-vanh:

to shine.

وی وَنگهْ

درخشیدن. ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۸.

vaṅh: (۰۴)

to love, to approve, to respect.

وَنگهْ

دوست‌داشتن.

پسندیدن، نگرش‌داشتن، بزرگداشتن. مانندها:

vaṅha:

good, virtuous, noble.

وَنگهَ

خوب، پرهیزکار، نژاده، اروند.

مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۱.

vaṅhazdā: نرینه

a bestower of the better gifts(Lit.); name of a lake, problablly the Lake Khavarizm (the Lake Aral)or the sovbar in the country Tus;

وَنگهَزدا

۱ ــ بخشنده پیشکشی بهتر ۲ ــ نام دریاچه‌ای است که دار مستتر آن را دریاچه خوارزم دانسته اما بنابه بندهش این دریاچه همان "ورسو" یا سوور است که در نیشابور بر فراز کوه توس قرار دارد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: دریای سو نوشته فریدون جنیدی ماهنامه فروهر شماره ۷ سال ۱۳۶۴

۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۹.

vaṅhaθra: کماسه

goodness;

وَنگهَثرَ

خوبی، نیکی. ۳/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳.

vaṅhan: کماسه

goodness, excellence, virtue;

وَنگهَن

goodness. virtuouness

خوبی، برتری، پرهیزگاری

۱/۳ وند ۵ و ۲۲. ۲۳. ۲۴. ۲۵. یشت ۲۱ و ۶. یشت ۲۲ و ۱۱. ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۴. (۲) خوب

2- good;

(وسترگارد)کماسه ۲/۳ یشت ۳ و ۱. ۲.

vaṅhana:

a garment, clothing.

وَنگْهَنَ

جامه، پوشیدنی، رخت

۲/۱ وند ۴ و ۴۹. یشت ۵ و ۱۲۶. یشت ۱۳ و ۳.

vaṅhāpara: (نرینه)

وَنگْهاپَرَ

a species of dog of the good creation, known to have been useful for destroying the creatures of the evil creation; the hedge-ǰou(Dar.); it is vulgar name is Duzhaka.

یک‌گونه سگ از جور خوب

و در از میان بردن و نابود کردن جانوران بد و زیانکار نامی است. خارپشت برابر گزارش دارمستتر، نام دیگر آن دوژکه است.

۲/۱ وند ۱۳ و ۲. ۴.

vaṅhu: (۰۱)

good, morally good, virtuous, wholesome.

وَنگْهو

به، خوب، نیک، نیک‌خوی، پاکدامن، پرهیزگار، سودمند، سودرسان.

نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶. ویسپرد ۱۲ و ۱. یشت ۱۰ و ۱۰۰. مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۴۲. یشت ۱۳ و ۹۳. ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۲. ۱/۱ وند ۳ و ۴۲. یسنا ۶۸ و ۱۵. یشت ۱۱ و ۱. نرینه ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۹. نرینه ۱/۱ (۱/۲) یشت ۱۰ و ۱۴۰. مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۶. ویسپرد ۲ و ۹. نرینه و مادینه ۸/۳. یسنا ۸ و ۳. مادینه ۸/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲. =

بهتر (فروزه‌برتر) ازخوب‌نرینه۱/۱یسنا ۳۱ و ۲. [illegible] . (گلدنر [illegible]) ([illegible]) کماسه۱/۱وند۵و۲۱ .یسنا ۵۹و۳۰. [illegible]. (گلدنر [illegible]) نرینه۱/۲یسنا ۱۰و ۹. [illegible]. (گلدنر [illegible]) ۲/۱ وند ۱۶ و ۱۷. ویسپرد ۱۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۱۴۸. [illegible] کماسه۱/۲ یسنا ۳۱ و ۵. [illegible]. کماسه ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۹. [illegible] ۲/۳ یشت ۲۴ و ۵۸. [illegible]. مادینه ۳/۱ یسنا ۳۵ و ۹. [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۳۹ و ۲. یشت ۱۳ و ۱۵۴. [illegible] (گلدنر [illegible]) نرینه۶/۳ یسنا ۶۰ و ۴.

یسنا ۳۲ و ۲. یشت ۱۶ و ۱. مادینه ۱/۲ ویسپرد ۴ و ۱.

ویسپرد ۴/۱. کماسه ۱/۲ یسنا ۷۱ و ۱۰. ۲/۱ یسنا ۲۰ یشت ۱۰ و ۴۴. کماسه ۱/۲ یشت ۱۳ و ۲۴. کماسه ۳/۱ یسنا ۳۶ و ۴. نرینه ۴/۱ یسنا ۱۲ و ۱. نرینه ۴/۱ یسنا ۴۳ و ۵.

مادینه ۴/۱ یسنا ۵۱ و ۱۷. مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۵۸.

۵/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰. نرینه ۶/۱ وند ۳ و ۲۴ یسنا ۴۳ و ۳.

یسنا ۳۶ و ۴. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۱۷ و ۶۲۰۰. ۶/۱ وند ۲۰ و ۱۱.

یسنا ۳۹ و ۵. ویسپرد ۶ و ۱. مادینه ۶/۱ وند ۱ و ۲.

مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۹. ۷/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹.

کماسه ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۶. کماسه ۷/۱ یسنا ۵۱ و ۱۰.

کماسه ۷/۱ وند ۳ و ۳۴. یشت ۱۷ و ۵. یسنا ۵۹ و ۳۰.

مادینه ۸/۱ وند ۱۹ و ۱۸. نشت ۲۴ و ۲۲. نرینه ۱/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۳. مادینه ۱/۳ وند ۸ و ۴۱. یسنا ۶۰ و ۴. یشت ۱۰ و ۳.

نرینه ۲/۳ یسنا ۱۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۵۱. یسنا ۳۹ و ۳.

نرینه ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۵. مادینه ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۹. یشت ۱۳ و ۲۶.

مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۳.۴۰ مادینه ۳ و ۲ یسنا ۳۹ و ۳. کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰. نرینه ۴/۳ ویسپرد ۸ و ۱. مادینه ۴/۳ وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ویسپرد ۱۱ و ۱۵. یشت ۱۳ و نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۱۱. نرینه ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲.

مادینه ۶/۳ یسنا ۳ و ۳. ویسپرد ۲۱ کماسه ۶/۳ یسنا ۱۶ و ۱. ۷/۳ یشت ۱۱ و ۳.

2- goodness, excellence, ۲ــ خوبی ، نکویی ، برتری ، بسیار نیکی

3- a good thing, a gift creation. ۳ــ یک چیز خوب ، آفریده نیک

۲/۳ یسنا ۷۰ و ۰۱ ۲/۳ وند ۱۱ و ۰۱ ۰۲ ۱۰ و ۰۱۳ یسنا ۸ و ۰۵ ویسپرد ۱۱ و ۵ یشت ۵ و ۰۸۹ یشت ۲۱ و ۰۳ = بخشنده‌ٔ ــ چیزهای خوب ۶/۳ وند ۲۲ و ۰۱ ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۱۲، ویسپرد ۱۱ و ۰۱۲ ۶/۳ یشت ۲۱ و ۰۱ ۷/۳ یشت ۱۱و ۰۳

vaŋhu: (۰۲) نرینه

name of an illustrious personage

وَنگْهو

نام‌کسی نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۸

vaŋhutat: مادینه

blood.

وَنگْهوتات

خون

۶/۳ وند ۶ و ۰۲۹ ۶/۳ وند۶ و ۰۸۰۷

vaŋhuθwa:

goodness, excellence.

وَنگْهوثْوَ

خوبی ، نیکی ، برتری ، بهتری

۷/۳ یشت ۱۳ و ۰۲۳

vaŋhuδā: (۰۱)

having good sense; discreet;

وَنگْهوذا

نیکوسهش ، دوراندیش ، نیک‌هوش .

نرینه ۴/۳ یسنا ۱ و ۰۱۹ یسنا ۳ و ۰۲۳ یسنا ۲۳ و ۰۴

vaŋhuδā: نرینه (۲)

bestowing gifts; ونگهوذا

بخشنده، دهشمند، دهنده پیشکشی

نرینه ۱/۱ یسنا ۳۸ و ۴. نرینه ۱/۳ یسنا ۱۶ و ۹.

vañhuδāta: (نرینه)

name of an illustrious personage. ونگهوذاتَ

نام کسی نامور نیکزاده

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۹.

vañhuδātayana:

of the family of Vanghudhata. Son of him. وَنگهوذاتَ یَنَ

از خانواده ونگهوداته‌ینه

پسر ونگهوداته. ۶/۱ نرینه یشت ۱۳ و ۱۱۹.

vañhufeδrī: (مادینه)

the mother of Ukhshyat-Nemangh. وَنگهوفِذری نام مادر اخشیت نمنگه

که پس از آشور زرتشت در دین زرتشتی بدنیا آمده اردت فذری

نیز نام مادر یکی از سوشیانت (سودرسان) است که دردین زرتشتی بدنیا آمده است.

مادینه از واژه یا = پدر است

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۲.

vañhušan:

deserving of gifts or goodness; one who has acquired good things (Dar.); وَنگهوشَن

سزاوار خوبی یا دهش. کسیکه چیز خوب بدست آورد. نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱.

وَنگهوانم

vañhañhәm:

وَنگهَنگهِم

خوبی ، نیکی — نگ: See: ۱-

vañhañhām: = ۱-

وَنگهَنگهانَم

vañhazdā:

a bestower of the better gifts;

وَنگهَزدا

بخشنده دهش بهتر

خربنه ۱/۳ نیایش ۲ و ۶. خربنه ۸/۳ یسنا ۶۵، ۱۲.

vañhau:

local. sing of

وَنگهاو

لهجه‌ئی از ونگهو بگونه تنها = خوب ،

vač: (۰۱)

to speak, to say;

وَچ

گفتن ، سخن‌گفتن

۱/۱ یسنا ۴۵ و ۳. ۳/۱ وند ۴ و ۴۶.

۲/۱ یسنا ۱۳ و ۵. ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۶. وند ۸ و ۱۱.

۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۰. وند ۱۴ و ۴. یشت ۱۴ و ۵۵.

۳/۲ یسنا ۱۳ و ۴. ۳/۱ وند ۲ و ۲۲. ۳۱ یسنا ۹ و ۳.

یشت ۱۳ و ۹۰. یسنا ۳۲ و ۱۰.

۱/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰. ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۰.

۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱. = او سخن فرستاد ،

۳/۱ وند ۲۲ و ۷. ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۳. (). یسنا ۳۶

و ۶. یسنا ۵۸ و ۸. . یسنا ۲۸ و ۱۱. . نرینه ۴/۱
یشت ۱۳ و ۸۸. . نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۵. وند ۷ و ۷۱. مانند
 ;

ā-vač:

to call, to address;

آ وَچ

نامیدن ،بنام خواندن پورداود : آواز

۱/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

paiti-vač:

to reply, to answer.

پَئیتی وَچ

بازگوکردن ، پاسخ‌دادن

۳/۱ وند ۲ و ۳. ۵. یسنا ۹ و ۲. یشت ۲۲
و ۱۱. یشت ۲۴ و ۱.

parē-vač:

to steem or declare(a person)more exalted.

پَرِ وَچ

بزرگداشتن ، ستودن یا وانمود کردن بسیار (بکسی).

۱/۳ یسنا ۳۴ و ۵.

fra-vač:

to declare forth, to speak openly, or publicly,

فَرَوَچ

سخن‌رانی کردن ، بلندگفتن ، سخن راندن به گروه ۱/۱ یشت ۲۴. ۴۶.
 = ما سخن گفتیم و من گفتم یسنا ۷۰ و ۲.
 ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۲
۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲ یسنا ۴۶ و ۷ ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۳
یشت ۱۷ و ۲۲ ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱ ۳/۱
وند ۱۹ و ۲۵ ۱/۳ یشت ۲۴ و ۱۳. ۲۰

۱/۳ یسنا ۳۵ و ۹. ۳/۱ یشت ۱۱ و ۴. ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۹. یسنا ۶۵ و ۹. ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۸. یسنا ۱۹ و ۱۰. ۳/۱ ویسپرد ۱۵ و ۳. = این واژه برای آینده گفته شده ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۰ = این واژه بما گفته شده ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۱۱. ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۶. یسنا ۴۵ و ۱.

vač: (۲)

a word, voice, prayer;

وَچ

سخن، آوا، نماز، نیایش

۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۷. یشت ۱۰ و ۸۵. ۲/۱ وند ۳ و ۱۱ یسنا ۷ و ۲۶. یشت ۱۴ و ۲۱. ۳/۱ وند ۵ و ۲۱. یسنا ۱۰ و ۲. ۱۹. ویسپرد ۸ و ۱. یشت ۲ و ۱۸ ۶/۱ یسنا ۸ و ۱. ۱/۳ وند ۱۰ و ۳. ۷. ۱۱. ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۸ یشت ۱۴ و ۴۶. ۲/۳ وند ۳ و ۲ ویسپرد ۷ و ۱. ۲/۳ وند ۸ و ۱۹. یسنا ۳۱ و ۲۰. ۴۶ و ۱۰. ۲/۳ ۲/۳ یسنا ۳ و ۴. ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۷. ۳/۲ ویسپرد ۱۴ و ۱ ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۱۶ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. یشت ۳ و ۱۸. خورده اوستا ۵/۳ وسترگارد ۳/۳ یشت ۱۰ و ۸۸. ۶/۳ یشت ۲ و ۱۱. یشت ۱۱ و ۳. ۶/۳ ویسپرد ۱۵ و ۳. و مانندهای

vačanh:

a speach. a word.

وَچَنگه

یک واژه، یک سخن

یک سخنرانی، ۱/۱ وند ۴ و ۳. یسنا ۱۹ و ۱. یشت ۲۱ و ۱. ۲/۱ وند ۸ و ۱۰۳. ۱۰۰. ویسپرد ۲ و ۵. یشت ۱۱ و ۴. ۲/۱ یسنا ۴۵ و ۵ ۳/۱ یسنا ۱ و ۲۱. ویسپرد ۲۲ و ۲. یشت ۱۱ و ۴. آفرینگان ۱۷. آفرینامه خشتربانه ۳/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸. ۴/۱ یسنا

۶۸ و ۴. ۵/۱۲ یشت ۵ و ۷۶.

۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵. یشت ۱۶ و ۶. ۷/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰ و ۳۲.

۷/۱ یسنا ۳۰ و ۳. ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱. ۳/۳ یسنا

۱۲ و ۴. یشت ۵ و ۷۶. ۳/۳ یسنا ۳۶ و ۴. ۶/۳ وند ۱۹ و

۱۳. یسنا ۳۱ و ۱۹. ویسپرد ۷ و ۲. ویسپرد ۱۲ و ۳. و مانندههای.

vačastašti:

the structure or arrangement of words(Lit.); وَچَس تَشتی

style, a stanza. آموزگار سخن، یا آراینده سخن، چامه سرا

بند، افسمن. ۲/۱ ویسپرد ۱۳ و ۲.

۷/۱ یسنا ۵۸ و ۸.

vačastaštivant:

(the five Gathas) with the well-constructed وَچَستَشتی وَنت

order of their words; (پنج گـاتها) دستورهای با واژه‌های آراسته گفتار

سروده شده کماسه ۲/۱ (مادینه ۲/۳) یسنا ۵۷ و ۸.

vačahina:

verbal, oral, expressed in words; وَچَهینَ زبانی، رک‌گو

واژه رک، واژه فهماندنی = یک پیمان زبانی نرینه ۱/۱ وند

۴ و ۲. ۵. نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۱۱.

vačahya:

praise-worthy(Lit.); prayers; وَچَهیَ

ستایش، شایسته ستایش، نمازها
نرینه ۶/۱ یشت ۱۵ و ۱.

vačō-urvaiti:
وَچُو ئورْوَئیتی
fulfilling one's vows;
نیاز انجام دهنده، کسیکه‌نذر خود را انجام می‌دهد.
نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۵۳.

važaspa: (نرینه)
وَزاسْپ
name of illustrious personage;probably,a son of Gushtasp's king.
نام‌کسی نامور
شاید پسر شاه گشتاسب باشد (مودی)، ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۲.

važédri: ۲
وَژدری
powerful, strong;
نیرومند، زورمند
نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۴۳.

važédra: ۲
وَژدَر
one who supports or strengthens; a helper;
یاور، پشتیبان، کسیکه دیگر آنرا یاری و پشتیبانی می‌کند.
پشتیبانهای راستان ۲/۳ یسنا ۴۶ و ۴.

vaz: (1)
وَز
to carry, to convey;
وزیدن، بردن، رساندن.
۱/۱ وند ۵ و ۱۸. ۱/۳ وند ۳ و ۳۱. یشت ۸ و ۳۳ یشت ۵ و ۹۵. ۲/۱ وند ۵ و ۱۶. ۳/۱ یشت ۱۹ و ۸۱.

[illegible] وند ۲ و ۲۴.

2- to propel, to waft; to set in motion; to push forward.

۲ـ راندن، جلوبردن، وزیدن، سبک بردن، راه‌انداختن، به‌جلوهل دادن.

3- to weigh; to be heavy; ۳ـ سنجیدن یا کشیدن، سنگین بودن

4- to drive in a carriage,to take on a drive;to carry(as in a carriage)

۴ـ در میان ارابه راندن، انجام دادن رانش، بردن (مانند ارابه)

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۶. [illegible] ۳/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۴۷ و ۶۸. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۲۵. [illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۱۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۰ [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۱. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۲۶. [illegible] ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹.

5- to go, to move, to hasten. ۵ـ رفتن، جنبیدن، شتابیدن

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۶ و ۲۰. [illegible] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۸. [illegible] یشت ۸ و ۶. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۷ [illegible] نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۸۶. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹. [illegible] یک ارابه با تندی می‌راند. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴.

6- to take fligh, to fly. ۶ـ پرواز کردن، پریدن

وند ۵ و ۱۰. یشت ۱۴ و ۲۰.

7- to flow. ۷ـ روان کردن، روان شدن

[illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۴۲.

8- to marry, to unite in wedlock.. ۸ـ همسر گرفتن، زناشویی، پیوستن

ازریشه [illegible] = همسرگرفتن [illegible] - [illegible] وند ۱۴ و ۱۵. [illegible] مادینه ۴/۳ یسنا ۵۳ و ۵.

9- to be obtained. ۹ـ آماده بودن

[illegible] یسنا ۱۰ و ۱۹.

[illegible]

aiwi-vaz: آئیوی وَز

to rise up, to ascend. ببالا برخاستن، سربالا شدن

۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۸.

ā-vaz:

آ وَز

to go, to drive on;

رفتن ، سواری کردن

۳/۲ یسنا ۵۷ و ۳۱.

upa-vaz:

ئوپَوَز

to go to(a person or place);

به جایی رفتن

۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. ۲/۱ وند ۲۲و۷. ۳/۱ وند ۲۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۱۲۷.

uz-vaz:

ئوز وَز

to fly, to take flight.

پریدن ، پرواز کردن

۳/۱ وند ۵ و ۱۰. وند ۷ و ۳. کوچیدن

2- to take or carry up;

۲ــ برداشتن ، ربودن

۳/۱ وند ۵ و ۸.

3- to carry out to remove;

۳ــ بیرون بردن

۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۰۰.

ni-vaz:

نی وَز

to take or carry down;

جا نهادن ، پائین‌آوردن.

to gulp down; to drink;

وند ۵ و ۸.

۲ــ غورت دادن ، نوشیدن یشت ۱۴ و ۵۷.

para-vaz:

to carry away, to take off; بَرَ وَز

از جا در بردن، درآوردن

یشت ۱۰ و ۳۷.

fra-vaz:

to carry; فَرَ وَز

2- to flow. ۱ــ بردن. ۲ــ روان کردن

3- to go, to take one's course.

۳ــ رفتن، برابری گذاشتن پیشی گرفتن

۳/۱ یشت ۱۰ و ۴۸ و ۶۷. ۹۹.

.یشت ۸ و ۳۵. ۳/۳۰ یشت ۱۳

و ۵۸. یشت ۱۳ و ۳۹.

یشت ۱۳ و ۳۹. نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

4- to fly; ۴ــ پریدن، پرواز کردن

۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۹.

5- to come forward; to begin to practise(surgery)

۵ــ بجلو آمدن، آغازیدن به کالبد شکافی (کارد پزشکی)

۳/۳ وندیداد ۷ و ۳۶.

hąm-vaz:

to go together, to meet together. هانْم وَز

با هم رفتن، با هم دیدار کردن

۳/۱ یشت ۱۹ و ۶۷.

vaz: (۲)

to strengthen, to support. وَز

نیرو دادن، پشتیبانی کردن، نگهداری کردن

مانندها:

vazaiδĩāi:

See: نگ :

وَزَئیذیائی

vaza:

strong, powerful;

وَزَ

نیرومند ، زورمند

مانندەها:

vazağa:

a frog;

وَزَغ

وزغ

= روان شدن = آب یا رودخانه = جنبنده ، رونده ،

= در آب جنبنده یا در آب رونده . مادینه ۱/۱

وند ۵ و ۳۶ . وند ۱۲ و ۲۲ . ۶/۳ وند ۱۴ و ۵ . وند ۱۸ و ۷۳ .

2- a alligator, a crocodile;

۲ـ نهنگ ، سوسمار دریایی

۲/۱ (۱/۱) وند ۱۸ و ۶۵ .

vazana:

setting in motion;

وَزَن

راه انداختن ، به جنبش واداشتن

مانندە:

vazārét (از ریشه)

rushing forth or attaching vigorously;

وَزارِت

پیش تاختن

پیش تاختن ، تک آوردن دلاورانه . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۳ .

vazi:

load-carrying.

وَزَی

باربردن ، باربرنده

= برای گاو باربرنده مادینه ۱/۶ وند ۹ و ۳۸ .

vazémnō-aršti:

a piercing lance;

وَزِمنُو آرِشتی

نیزه پرواز کننده ، یا نیزه سوراخ کننده

۱/۲ وند ۲۰ و ۲۰۱ .

vå̊θwya:

(a brigand)of a strong clique or party;

ووثوی وانثوی

یکدسته یا بخش نیرومند

= یکدسته راهزن نیرومند نربینه ۱/۶ یشت ۱۱ و ۵ .

vazdańh:

کماسه

strength, vigour.

وَزدَنگهْ

نیرو ، زور پایدار — پادوام (پورد اود)

۳/۱ یسنا ۴۹ و ۱۰ .

vazdvaré:

کماسه

comfort, ease, happiness.

وَزدوَر

آرامش ، آسان ، شادی پایدار (پورد اود)

از ریشه = درخشیدن . خواستن ، آرزو کردن .

۲/۱ وند ۹ و ۴۴ . یسنا ۳۱ و ۲۱ . یسنا ۶۸ و ۱۱ . یشت ۱۴ و ۲۹ . یشت ۱۶ و ۰۷

vazya:

a load.

وَزی

بار ، بارکشیدنی ۶/۳ وند ۱۴ و ۲۰۳ . وند ۱۸ و ۷۱ .

vazyant:
going; running;

وَزیَنت

رونده، دونده

= تندتر دونده نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۰

vazra:
a club, a mace.

وَزرَ

گرز، گرزه

۱/۱ وند ۱۴ و ۹. یشت ۱۳ و ۷۲. (۱/۱) یشت ۱۰ و ۱۳۲
۲/۱ یشت ۶ و ۵. یشت ۱۰ و ۳۶. نیایش ۱ و ۱۵.
۵/۱ وند ۱۸ و ۳۰. ۱/۳ یشت ۱ و ۱۸. ۱/۳ یشت ۱۰
و ۴۰.

vanta: (۱)
love, affection, friendship.

وَنتَ

۱ـ مهر، مهربانی، دوستی

۳/۱ یسنا ۵۱ و ۲۲. یسنا ۷۰ و ۱. ۳/۱ یسنا ۱۵
و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. ۳/ یشت ۱۰ و ۶. مانند

2- a married man; a beloved husband; ـ۲

مرد زن‌دار، مرد زن گرفته، یک شوهر دوست‌داشتنی. یک زن شوهر-
کرده، پس زن دوست‌داشتنی دو همسر او ۲/۲ یشت ۵ و ۳۴. یشت
۱۵ و ۲۴ مادینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۰.

vanta:

وَنتَ

نک: See:

vanta-béréti:
a friendly offering;

وَنتَ بِرِتی

دهش دوستانه، پیشکشی دوستانه

- ۲/۱۰ یسنا ۶۰ و ۶. یسنا ۶۳ و ۱ ۰ ۷.
۲/۱ - ۲/۳ فرگرد ۷ و ۲.

vantā:
وَنتا
cane-worke, thatch-work;

بوریا باف، کسیکه با کاه و بوریا کار می‌کند.
مانند: = خانه بوریایی

vantu: مادینه
وَنتو
a beloved wife.

همسر دوست‌داشتنی، جفت دوست‌داشتنی
۴/۱ وند ۳ و ۲۵.

vandaké:
وَندَکِ
نک: See.

vandaremaini:
وَندَرِمَئینی
of vandarman;

از وندرمن (برادر) وندرمن
= ارجاسب (برادر) اندریمن نرینه
۱/۱ یشت ۵ و ۱۱۶.

vandareman:
وَندَرِمَن
the brother of Arejat-aspa.

وندریمان برادر ارجاسب (در شاهنامه اندریمان نوشته شده)

vat:
وَت
to know, to be informed.

دانستن، آگاه بودن

aipi-vat:

to know, to be versed in, to learn. آئیپی وَ بْت

دانستن ، آگاه بودن از ، یاد گرفتن ، آموختن =
تو نیک آگاهی ۲/۱ یسنا ۹ ، ۲۹ . آن شاید
آگاه باشد ۳/۱ وند ۹ و ۲ . ۴۷ و ۵۲ ۳/۱۰
یشت ۹ و ۲۶ = او بمن آشناست ۳/۱ یسنا
۴۴ و ۱۸ .

fra-vat:

to know, to learn; فرَوَت

دانستن ، یادگرفتن ، آموختن
= یاد دادن ، آموزاندن .
۱/۳ یسنا ۳۵ و ۷ .
۱/۳ یسنا ۳۵ و ۶ .

vaΘ:

to force out(arrows)with whizzing sound. وَث

تیراندازی بنیرو ، با آوای "وز"

ni-vaΘ:

to force out(arrows)with a نی وَث

با نیرو در کردن (تیر) با آوای وزه ۳/۳ یشت ۱۰ و
۱۱۳ .

vad-vaδ:

to go; to move. وَد ، وَذ

رفتن ، جنبیدن پورداود : رهبری کردن ، راندن
= کشیدن ، کشیده شدن . = بردن ، راهنمایی

کردن ۱/۳ وند ۱۹ و ۲۹. ۱/۱ یشت ۹ و ۱۸
نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۲.

vī-vaδ:
to go round about.
وی‌وَذ
گرد گردیدن
گردیدن ، چرخیدن ۳/۳ وند ۸ و ۱۶
۱۷ و ۱۸.

vad-vaδ: ۲.
to marry. wedding.
وَدوَذ
زناشویی کردن ، جفت گرفتن

upa-vaδ:
to marry, to be wedded.
ئوپَوَذ
اروسی کردن ، همسردار بودن ، همسر گرفتن .
= زناشویی دادن
۳/ وند ۴ و ۴۴
. وند ۱۵ و ۱۵.

uz-vaδ:
not to marry.
ئوز وَذ
اروسی نکردن ، همسر نگرفتن
= به‌اروسی‌ندادن ، به‌همسری‌ندادن
= آنها دختران را از زناشویی
جلوگیری می‌کنند یشت ۱۷ و ۵۹.

vad-vaδ: (۳.)
to smite, to hurt;
وَد، وَذ

زدن ، آزردن

2- to repel, to oppose, to hurl back. ۲ـ رد کردن ، دشمنی کردن

به پس پرتاب کردن ، ستیزه کردن . ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۲۰۲/۱۰.

کی بایسته است که خشم بدکار را به پشت پس بزند یا به پس پرتاب کند یشت ۲۹ و ۲ .

vad-vaδ: (۴)

to moisten, to water, to cause to flow. وَد ، وَذ

ترکردن ، تر شدن ، آب دادن ، انگیزه روان شدن ، روان کردن مانندها .

vadaré: کماسه

an instrument for smitting; a blow; وَدَرِ

وزش ، نواخت : پورداود : تبرزین

ابزاری برای زدن ۲/۱ یسنا ۹ و ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۲/۱۴

یسنا ۳۲ و ۱۰ .

vaδaγāna:

name of an evil idolworshipper,who lived before وَذَغَنَ

Zoroaster; probably a Turanian King(Har.); other name of Azhi Dahaka (Dar.).

ودغنه نام یک بدکار و بت‌پرست که از زمان زرتشت جلوتر می‌زیسته است و شاید نام یکی از پادشاهان تورانیان باشد (گزارش دکتر هارلز) برابر گزارش دارمستتر وذغنه نام دیگری از اژدی‌دهاک یا ضحاک است . ۱/۱ وند ۱۹ و ۶ .

vaδairi-vaδairio:

burden-bearing; load-carrying(rt., to carry); وَزَئیری ـ وَزَئیریو

docile,tractable; epithet (a camel); باربری ، بارکشی

سر براه ، رام شدنی پاژنام شتر ، یک شتر نربنه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲ .

بشت ۱۴ و ۳۹ .
نرینه ۱/۶ یشت ۱۴ و ۱۱ . نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۳ .

vaδũt:

name of an illustrious maiden.

وَذوت

نام دوشیزه نامور

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱ .

vaδrya:

marriageable.

وَذرِیَ

اروسی کردنی ، شوهر کردنی ، درخور اروسی ، دختر رسیده و شوهر کردنی

پورداود : نارس برای شوهر کردن

= دوشیزه در خور اروسی مادینه ۱/۳ یشت ۵ و ۸۷ .

van: (1)

وَن

to nan, to smite, to strike, to vanquish, to gain by success; to conquer;

۱ــ زدن ، شکستن ، پیروز شدن ، بهره‌مند شدن از پیشرفت ، چیره شدن . ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴ . ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۶ . ۲/۱ وند ۱۹ و ۸ . ۳/۱ یسنا ۶۰ و ۵ . ۳/۱ وند ۲۰ و ۸ . یسنا ۳۱ و ۴ . ۱/۱ وند ۱۹ و ۹ . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ . یشت ۱ و ۲۸ . ۲ و ۱۱ . ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۴ . یشت ۱۹ و ۵۴ . ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۲ . یسنا ۴۸ و ۱ . ۳/۳ یشت ۱۴ و ۴۳ . یشت ۲۴ و ۲۵ . (وسترکاردجام) =آن شاید همیشه پیروز باشد خورده اوستا ۱۷ . آفرینامه خشتهریانه . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۵ . یشت ۱۱ و ۱۰ . زننده ، کوبنده ، پیروز . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۱ . خورده اوستا ۱۶ آفرینامه خشتهریانه .

2- to strive after, to fight for(righteousness, truth fulness).

۲ــ کشمکش کردن در پی ، جنگیدن برای (راستی و اشا و درستی)

۳/۳ یسنا ۲۶ و ۴۰ . یشت ۱۳ و ۱۵۵ .
. نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۵ . . نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و
۱۵۵ . ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۵ .
ما روان و فروشی را که برای (راستی و اميغ) در کوشش و کشمکش یا در تلاشند می‌ستائیم و
بزرگداریم . یشت ۱۳ و ۱۵۵ .

ni-van:

to touch, to beat;

نی وَنْ

گزیدن ، زدن ، دست زدن به ۳/۳ . یشت ۱۴ و ۴۱ .

= و همچنین این ابرهای بزرگ پرآب
کوهها را می‌زنند یا می‌کوبند یشت ۱۴ و ۴۱ .

2- to win; to gain success; ۲ـ بردن (پاد باختن)

بهره‌مند شدن از پیشرفت ، سود بردن از پیروزی .
یشت ۱۳ و ۶۸ ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۰ . یشت
۱۰ و ۷۵ . یشت ۱۳ و ۱۳ .

fra-van:

to slay, to kill,

فَرَ وَنْ

کشتن ، به مرگ رساندن ۳/۱ وند ۱۸ و ۷۰ .

van: (۰۲)

to love, to regard with affection, to rever;

وَنْ

دوست داشتن ، با مهربانی بزرگداشتن ، ارج‌نهادن ، گرامیداشتن
یسنا ۳۹ و ۲ .
یشت ۱۳ و ۱۵۴ .
۳/۳ ۳/۳ .
۳/۳ مانندهها: و .

vī-van:

to love, to treat with affection.

وی وَن

دوست‌داشتن، مهر ورزیدن

با مهربانی رفتار کردن ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۵.

vanaiti:

victory; smiting victorioisly;

وَنَئیتی

پیروزی، زننده پیروزمندانه

۲/۳ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹.

vanaitivant:

victorious; smiting with success; epithet of Sraosha;

وَنَئیتی وَنْت

پیروز، شکست‌دهنده یا پیشرفت، پاژنام سروش

نرینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹.

vanant:

وَنَنْت (۱)

smiting; gaining victory, victorious.

زننده، کوبنده

پیروزگر، پیروزی بدست آورنده، پیروز نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۷. پیروز با برتری، پیروزباچیره‌گی، همچنین نام فرشته پیروزی و چیره‌گی و برتری نرینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۳۴. یشت ۱۱ و ۱۹. نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۶.

vanant:

(۲.)

وَنَنْت

the chief of the stars to the West and the opponent of the plant Jupiter. It liferally signifies who smites or destroys(rt.); it proper function is to guard the passes and the gates of the Alborz, round which the sun, the moon and the stars revolve and to check the

peris and the Daevas from obstructing the path of the sun(Dar.);

ستاره ونتت که سردسته ستارگان باختری وهمیستار برج مشتری یا بـرجیس است به معنی آنکه می‌زند و نابود می‌کند از ریشه ( ) و کـار بایستهٔ آن نگهبانی گذرگاهها و دروازه‌ها و دربندهای البرز کوه است . این اختیر در گرد خورشید و ماه و دیگر ستارگان می‌گردد و از راه‌بندان جاده‌های زمین بـر دست بـدکاران و ویـرانگران جلوگیری می‌کند و نیز از جاده خورشید هم نگهبانی‌کرده و از بسته‌شدن‌آن‌جلوگیری‌می‌کند (گزارش دارمستتر) (هم چنین‌ونتت‌نام‌ایزدی‌است). ۲/۱ یشت ۸ و ۱۲ . یشت ۱۲ و ۲۶ . نیایش ۱و۸و۲و۸ . سی‌روزه ۲ و ۱۳ . ۶/۱ یشت ۲۵ و ۰۵ . ۲۰ . سی‌روزه ۱ و ۱۳ .

vanat-pésana:

وَنَتپِشَن

smitting or conquering in battles;

۱ــ زننده یا پیروز شونده در جنگ . نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۰ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰ . مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰ .

2- victorious battles;

۲ــ پیروزگر جنگها

۷/۱۲ خورده ۱۶ . آفرینامه خشتهریانه .

vananā̃: کماسه

وَنَنا

victory;

پیروزی

= چه کسی پیروزی داده ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۱۵ .

vanā̃: مادینه

وَنا

a tree.

درخت ون

۱/۱ وند ۵ و ۲۴ . ۲/۱ وند ۵ و ۱ . ۲ . ۲۹ . یشت ۱۲ و

۰۱۷ = ۶/۳ وند ۵ و ۰۲۴

vanāra: (نرینه)

name of an illustrious personage, probably, a brother of King Gushtasp's. وَنارَ

نام کسی نامور، شاید برادر شاه گشتاسب باشد

۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۱

vanō-vanta:

victorious and dear; وَنَنْوْ وَنْتَ

پیروز و گرامی،

نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۳

vanō-vispā:

all-smitting, all-conquering وَنوویْشپا

همه زنندگان، همه پیروزان

همه پیروز، همه زننده. نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۰۴۴

vap: (۰۱)

to weave the hymns, to sing the glory. وَپ

بافتن

۲ـ سرود بافتن ۳ـ باشکوه خواندن ۱/۱ یسنا ۲۶ و ۰۱ یشت ۱۳ و ۰۲۱ سی‌روزه ۲ و ۰۳۰ ای مزدا می‌ستایم و با نغمه آوایم ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۰۸ یسنا ۲۸ و ۰۳ ۳/۱ یشت ۱۳ و ۰۵۰

vap: (۰۲)

to sow seeds; to render prosperous, to throw, وَپ

to spread.
بذر کاشتن ، خوشبختی انجام دادن ، افشاندن ، گستردن
مانندەها :

vafru:
rendering prosperous or flourishing;
وَفرو
خوشبخت کننده یا آراینده ،
نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۶ . نرینه ۸/۱ یسنا ۴۸ و ۹ .

vafra:
snow;
وَفرَ = برف ، بخار آب یخ کرده (غیرآب)
ریشه = چکیدن ، انداختن . ۶/۱ وند ۲ و ۲۴ .
۱/۳ یشت ۱۹ و ۳ .

vafrayant:
snowy, snow-clad; name of mountain
وَفرَیَنْتْ
برفی ، برف‌پوش و نام کوهی است برابر نوشته بند هش سیاه کوه و کوه برف‌مند یا برف ـ اومند (برف دار) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵ .

vam:
. وَم
to vomit;
اشکوفه کردن ، بالا آوردن خوراکی از درون‌شکم (غی کردن)

avi-vam:
to vomit, to throw up;
آوی وَم
اشکوفه کردن ، بالاآوردن (غی کردن)
مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۱ .

vaya:
(۱) (نرینه)
air; the region of the air; atmosphere,
وَیَ

the space between the earth and the sky;　　هوا ، آتمسفر .

بخشی از هوا ، جایی میان گردونه زمین و آسمان ۲/۲ یشت ۱۹ و ۸۲ . ۲/۱ یسنا ۲۵ و ۵ . یشت ۱۵ و ۱ . یشت ۵ و ۵۷ . نیایش ۱ و ۱ . ۱/۱ وند ۵ و ۸ . ۹ .

vaya:　　(۲)

a bird.

وَیَ

نام پرنده‌ای است .

وَیَ اِئیبْ یَنْجَ

See:　　نگ :

vayav:

two.

وَیاو

ـ (دو)

vayu:

air; the region of the air; atmosphere.

وَیو

هوا .

بخشی از هوا ، آتمسفر ، یکی از صفت‌های "وایو" رام خاستر است .

۱/۱ یشت ۱۵ و ۴ . ۴۳ . ۵۴ ۶/۱ وند ۱۹ و ۱۳ . یشت ۱۵ و ۵ . ۵۸ .

ای وایو کی سخت کار می‌کند ۸/۱ یشت ۱۵ و ۳ . ۸/۱ یسنا ۲۲ و ۲۴ . یسنا ۲۵ و ۵ . یشت ۱۵ و ۵ . ۳ . ۵۳ .

یشت ۱۵ و ۵۷ .

vayu-bérédu:

وَیو بِرِدو

دم زدن ، شاید چه کسی می‌برد وایو .　　در سانسکریت = دم

زندگی، زندگی، دارا بودن. = دارا، نگهدارنده، مرد، کس، باشنده.
۴/۳ یسنا ۵۳ و ۶.

vayeiti:

See: ۱.

نگ:

وَیِ ئیتی

vayō:

See: ۲.

نگ:

وَیـُو

vayōi:

alas.

وَیـُوئی

وای، آه، افسوس

برابر شود با فارسی وای. یسنا ۵۳ و ۷.

(از ریشه)

vayō-gravana:

the man 's trousers.

وَیـُو گَرَوَن

شلوار مردانه

= شلوار برای پوشانیدن پاها بسنده است. نرینه ۲/۱

وند ۸ و ۲۴.

vayō-tuta:

dreadful and mighty.

وَیـُو توتَ

ترسناک و نیرومند

= ترسیدن، ترساندن. بیم داشتن = ترسناک = نیرومند

بودن، = ترسناک و نیرومند

= در یک جنگل ترسناک و انبوه ۷/۱ وند ۱۳ و ۸.

vayō-dara: (از ریشه ،

two-edged.

وَیـُو دارَ

دولبه، دو دم
… = هزاران شمشیرهای دولبه‌یا دو
دم نرینه ۶/۳ یشت ۱۵ و ۱۳۱.

vayō-béréta:
that has been brought by birds.
وَیُو بِرِتَ

مرغ برده، با پرنده برده شده پورداود : وای بر. وای گو.
… نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳. …
… نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷.

var: (۱.)
to cove; to conceal; to shelter.
وَر

پوشانیدن
پنهان کردن، پناه دادن. … ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۵. مانندها:
… و … و … و … و …

aiwi-var:
to cover up; to overshadow.
اَئیوی وَر

پوشانیدن، سایه‌کردن
… ۳/۱ وند ۵ و ۲۴.

aβa-var:
to keep off; to drive away;
آپَ وَر

دور داشتن، دور راندن
… ۱/۱ وند ۲۲ و ۶.

nī-var:
to be concealed; to hide.
نی وَر

پنهان بودن، پنهان کردن

= پنهان است ۳/۱ وند ۸ و ۶۹، ۷۰، ۷۱.

paiti-var:

to shelter, to enclose safely; پَئیتی وَرَ

پناه دادن ، درست پوشانیدن

بی‌آسیب فرا گرفتن پیرامون کسی یا چیزی پناه شده، پوشیده، ۲/۳ یسنا ۲۳ و ۱۰ یشت ۱۳ و ۱۱.

2- to repel; to turn away;

۲- پرکردن ، روانه کردن یشت ۱۵ و ۲۷.

pairi-var:

to cover all round; to throw a veil over. پَئیری وَرَ

همه سورا پوشانیدن ، پرده آویختن یا پرده انداختن ، چهره پوشانیدن .

یشت ۱۴ و ۴۱. ۳/۱ یشت ۱۰ و۴۸یشت ۱۴و۶۳. = ازاندیشه خویشتن‌پرده زشت‌تاریکی‌را بیفکن ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۸. ۲/۳ یشت ۱ و ۲۷.

fra-var:

to shelter; to render prosperous. فَرَ وَرَ

پناه دادن

خوشبختی انجام دادن ویسپرد ۴ و ۲.

hā̊m-var:

to cover; to spread over. هانْم وَرَ

پوشانیدن ، بروی چیزی پهن کردن

۲/۳ وند ۵ و ۵۹.

var: (۲)

to like, to love, to regard with affection.

وَرْ

باور

دوست‌داشتن ، ور ورزیدن ، گرامیداشتن ، بزرگداشت با مهربانی کردن

۱/۱ یسنا ۱۲ و ۲ . یسنا ۴۶ و ۳ . ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۱۶ . یسنا ۵۱ و ۱۸

۳/۱ یسنا ۳۰ و ۶ . ۳/۲ یسنا ۳۲ و ۱۲

۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷ . ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۳ . ۱/۳

یسنا ۳۵ و ۳ . وسترگارد ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۲ .

۳/۱ وند ۱۸ و ۳۵ . ۴۱ و ۴۷ . ۳/۲ وند ۱۸ و ۲۲ .

۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴ . ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۶ . =

fra-var:

to choose, (2) to be pleased.

فَرَ وَرْ

۱ــ برگزیدن ۲ــ خرسند بودن

۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۰ . ۳/۳ یسنا

۵۷ و ۲۴ . یشت ۱۰ و ۹۲ .

ẖåm-var:

to be in love with ; to copulate.

هانْم وَرْ

شیفتهٔ کسی بودن ، شیدا بودن ، آمیزش کردن ، درآمیختن

، وند ۱۸ و ۳۲ . ۴۱ .

var: (۳)

to put faith in, believe in, to venerate, to evalt;

وَرْ

گرویدن ، باور کردن ، پرستیدن ، ستودن ، بزرگداشتن ،

= من شاید همه زندگانرا بگروانم (یا گرویده سازم) ۱/۱ یسنا ۳۱

و ۳ . = واژه ودائی .

fra-var:

to put faith in;

فَرَ وَرْ

گرویدن

= من به تو باور دارم ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۳ ... = ... ۳/۱ یشت ۱۳ و ۸۹ ... ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۰ ... من خستوان و باور دارم به مزداپرستی که زرتشت دستور داده است. خورده اوستا فره ورانی ۱/۱ یسنا ۱ و ۲۳ . یسنا ۳ و ۲۴ . یسنا ۱۲ و ۱ .

var: (۰۴)

to counteract, to transgress, to be disappointed; to go astray.

وَرْ

۱ـ گرویدن ، بی‌هنایش کردن ، کماسه‌کردن ، دست‌اندازی کردن نومید بودن ، گمراه شدن ، گمراهی کردن . ... نرینه ۱/۱ یسنا ۸ و ۶ .

2- to reject, to refuse, to accept.

۲ـ پس زدن وا زدن ، پذیرفتن . ... نرینه ۲/۱ آفرینگان ۱۰ .

ā-var:

to be led astray, to deviate.

آ وَرْ

در گمراهی بودن ، کج‌شدن یا کردن

... نرینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۱ .

vara: (۰۱) ... ۱ .

an enclosure, a sheltered place, a cave.

وَرَ

جای بهرپوشیده ، پناهگاه ، غار ، برابر نوشته‌های پهلوی‌ورِه‌بدست‌یاری‌جمشید شاه‌روشناس به جمشید‌حم ساخته شد . ... ۲/۲ وند ۲ و ۲۵ . ۳۰ . ۳۱ . ۳۳ . ... ۳/۱ ... ۷/۳ وند ۲ و ۲۸ . ۳۰ . ۳۸ . ۳۹ . ۴۱ . ۴۲ .

vara: (۲)
the breast or chest.
وَرَ
بر، سینه یا پستان

vara: ۲، (۳)
pleasing, agreeable.
وَرَ
خوشنود، خرسند پورداود: ورجمکرد: ساخته جمشید
مانند: = خرسند یا گرامی دارنده مزدا.

vara: نرینه (۴)
name of a Turanian.
وَرَ
نام یکی از تورانیان که با دین مزدیسنان دشمن و همیستار بود. ۲/۱
یشت ۵ و ۷۳.

varaiΘya:
straying, deviating;
وَرَئیث یَ
گمراه کننده، کژ یا بیراه کننده
= راه گمراه کننده یا بیراهه ۲/۱ وند ۳ و ۱۱. یشت
۱۰ و ۳۸.

varakasa: نرینه
name of a person.
وَرَکَسَ
نام کسی است.
= والکاش که یکی از پارت‌ها است.

varaxeδra:
وَرَخذَرَ
سرپیچیدن. وازدن

= کسیکه از دستگیری بی‌نوایان وازد
یشت ۲۲ و ۱۳.

varakasāna:
of family of Varakasa, son of Varakasa.
وَرَکَسانَ
از خانواده ورکس
پسر ورکس نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳.

کماسه
varaṇ̊h, varaṇ̊ha:
وَرَنگْهْ، وَرَنگْهَ
a present, a gift(Jus. and Har.); دهش، پیشکشی (یوستی ـ هارلز)
ورنگهه یاورنگهه = ور برابر نسک‌های پهلوی گزارش از وندیداد و یسنا ۳۲ و ۷ و یسنا ۴۷ و ۶. یسنا ۵۱ و ۹. آفرینگان‌گاهانبار ۹. و دینکرت در باستان ۳۳ جور ور بوده است هم چنین برابر ترجمه دکتر هوگ از ارداویرافنامه رویه ۱۴۵ که ورسرد ور گرم نام داشته‌اند که یکی از آنها مس یا سرب گداخته بروی سینه کسی که بایستی راست‌گویی وی‌نمایان می‌شد ریخته می‌شد اگر تندرست می‌جست راست‌گو بود و اگر آسیب می‌دید دروغ آن آشکار می‌شد هم‌چنین ور نوشیدنی بود که به سوگندخورندگان داده می‌شد. دیگر اینکه در شاهنامه فردوسی در داستان سیاوش ور آتش بود که سیاوش‌راازآتش‌گذراندند.
۲/۱ یشت ۱۲ و ۵۰۳. ۲/۱ یشت ۱۲ و ۵۰۳.

varata:
وَرَتَ
See: نک :

varaθa:
وَرَثَ
See: نک :

varana:
وَرَنَ
See: نک :

varafa:

name of a mountain.

وَرَفَ

نام کوهی است

varāza: (نرینه) (۱)

a bore.

وَرازَ

گراز، خوک‌نر نارام.

= بگونه یک گراز، به پیکر یک گراز ۶/۱ یشت ۱۰ و ۷۰

۱۴ و ۱۵.

varāza: (۲)

See: نگ:

وَرازَ

varék, vark:

to tear off, to lacerate, to hold.

وَرِك، وَرْك

از هم پاره کردن، دریدن

تکه کردن.

varéč: (۱)

to shine, to glitter.

وَرِچ

درخشیدن، تابیدن

varéč: (۲)

to locerat, to tear off.

وَرِچ

دریدن، پاره کردن

fra-varč:

to lacerate, to tear in pieces.

فَرَ وَرِچ

پاره کردن ، تکه تکه کردن ۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۹ .

varéča:

glitter; evident, clear(Jus.); bad skill(Dar.); وَرِچَ
deeds of power(M.); آشکار ، روشن ، نمایان (یوستی)
ناستادی ، نادانی (دار مستتر) کنش نیرو (میلز) . ، یسنا ۳۲ و ۱۴ .

varéčanh: کماسه ۱ .

brilliancy, lustre; وَرِچَنگْهَ
درخشان ، تابش ، برجستگی ، باشکوهی
پورداود : رسته ، پایه ، ورج

varéčanhvant: .

brilliant, refulgent; وَرِچَنگْهْوَنْتْ
درخشان ، باشکوه ، برجسته . پورداود : ارجمند ، بلند پایه
کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱ . نرینه
۲/۱ یشت ۷ و ۵ . یشت ۸ و ۴۹ . کماسه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۹ .
نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۲ . نرینه ۶/۳
وند ۲۰ و ۱ . ۲ .

varéz:

to work, to do, to commit, to perform, وَرِز
to be indestrious, to labour. ورزیدن ، کار کردن ، انجام دادن ، کوشیدن
کوشا بودن ، کار ورزیدن ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴ ۳/۱ وند
۳ و ۴۱ . وند ۱۵ و ۱ . یشت ۱۰ و ۲۰ . ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۷ .
۳/۳ وند ۱۵ و ۲ . ۳ . ۵ . ۷ . ۸ . یشت ۱۷ و ۵۹ .
۲/۱ وند ۱۹ و ۴۱ . ۲/۱ یسنا ۳۵ و ۶
۳/۱ ویسپرد ۱۵ و ۱ . = بگذار کار
های خوب کشاورزی اینجا باشد ویسپرد ۱۵ و ۱ . ۳/۱ یسنا ۴۷ و ۲ .

[Avestan] ، وند ۱۳ و ۲۳ . [Avestan] ، ۳/۳ وند ۵ و ۱۰ . ۳۹ . ۴۵ . یسنا
۳۵ و ۶ . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۱۰ . [Avestan] ۳/۱ یسنا ۳۳ و
۲ . یسنا ۴۶ و ۱۹ . [Avestan] یسنا ۲۹ و ۴ . یسنا ۳۳ و ۱ [Avestan]
۳/۳ یسنا ۴۵ و ۳ . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱ . [Avestan] ۲/۱ یسنا
۱۳ و ۵ . یسنا ۳۹ و ۴ . [Avestan] ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۳ [Avestan] .
۳/۲ یسنا ۱۳ و ۴ . [Avestan] ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۴ [Avestan] —
یسنا ۳۳ و ۶ . [Avestan] ، نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲ . [Avestan] ، کماسه
وند ۳ و ۴۲ . وند ۴ و ۲۰ . [Avestan] ۶/۱ یسنا ۴۵ و ۴ [Avestan]
نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴ . [Avestan] ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۶ . [Avestan]
۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲ [Avestan] ، نرینه ۱/۴ یشت ۱۳ و ۸۸ [Avestan]
۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲ . [Avestan] ، کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۴
۶ و ۸ . ۱۰ و ۱۲ و ۱۴ و ۱/۱۰ و ۲۰ . یشت ۱۱ و ۹ . ۱۳ . ۱۴ . ۱۷ . ۲۲ . [Avestan]
نرینه ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۱ .

2-to till, to cultivate. کاشتن ، کشاورزی کردن ،

[Avestan] ۳/۱ وند ۳ و ۳۴ . ۳۵ .

3- [Avestan] = to forsake, to avoid, to purify, to work off.

۳– [Avestan] = واهشتن ، واهلیدن ، رهاکردن ، پرهیز کردن ، دوری کردن
پاک کردن ، پالایش کردن ، رها شدن .

aiwi-varéz: [Avestan]

to work, to cultivate, to till, آئیوی وَرِز

کار کردن ، کشاورزی کردن
کشت‌ورز کردن . [Avestan] ۲/۱ وند ۳ و ۲۶ . ۲۸
[Avestan] ۳/۱ وند ۳ و ۲۵ . ۲۶ . ۲۸ .

2- to be cleansed , to clear off; پاکیزه بودن

پاک کردن [Avestan] ۶/۳ وند ۵ و ۱۴ .

uz-varéz: [Avestan]

to revers what has been done; to undo ئوز وَرِز

(an evil deed); to atone for(a misdeed);

وارونه کردن کاریکه انجام شده بود ، بیهوده کردن (کار بد) جبران کردن (بزه و بدکاری) ۳/۱ وند ۱۳ و ۳۰ ... وند ۴ و ۲۱۰ ۲۵۰ ۲۹۰ ۳۳۰ ... وند ۱۶ و ۱۳ ...
کماسه ۱/۱ وند ۷ و ۵۱۰ وند ۱۳ و ۷۰

ni-varéz:

نی وَرِز

not to work, to cease to work.

کار نکردن ، بازایستادن در کار

... یشت ۱۹ و ۸۰.

fra-varéz:

فَرَ وَرِز

to abstain form;

پرهیز کردن از

... کماسه ۲/۲ وند ۳ و ۲۱۰ وند ۵ و ۶۲۶۰ وند ۹ و ۵۰۰

vi-varéz:

وی وَرِز

to act in opposition to, to act against; to act in a wrong way.

به وارون رفتار کردن ، به همبستاری رفتار کردن ، در راه بیهوده‌رفتار کردن ، کار نادرست کردن .

varéza:

وَرِزَ

doing, work, practice, fulfilment.

کنش ، کار ، کردار

انجام . ... ۲/۱ یسنا ۲۲ و ۳۰ یسنا ۲۵ و ۳۰ یسنا ۵۱ و ۱۷ ویسپرد ۱۱ و ۵۰ ... ۴/۱ ویسپرد ۱۵ و ۱۰

varézāna:

کماسه

وَرِزانَ

1- a wordshop.

۱ــ کارگاه، کارخانه، دکان‌کار، جای کار

۶/۱ یشت ۱۰ و ۸۰. ۷/۱ وند ۱۵ و ۱۷ و ۲۵.

2- working together(Lit.); a collaboratour; a fellow-labour;

۲ــ همکار، یک همکار، هم‌پیشه

۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

3- propagation, spreading;

۳ــ پخش و افزایش، گسترش

۴/۱ یشت ۹ و ۲۶.

varézãnõ-tbiš:

a tormenter of work-men

وَرِزانـُوْ تْبیش

آزارنده کارگر، رنجاننده کارگر

۴/۱ یسنا ۶۵ و ۷.

varzi: کمانه

power of working; strength;

وَرْزی

نیروی کارگر، زور

۲/۱ یسنا ۴۵ و ۹.

varézdã:

to work, to effect.

وَرِزْدا

کار کردن، هنائیدن، هوده دادن.

varéta-varata: (۱)

a misleading way, deviation;

وَرِتَ، وَرَتَ

ورته، راه گمراه کننده

کژی، برگشت. مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۲. مادینه ۲/۱ وند ۵ و ۳۷. وند ۱۲ و ۲۲. ورته = گرداب، راه سخت.

varéta: (۲) ۲. مادینه

a valuable thing; wealth. وَرِتْ

چیز با ارزش، خواسته، دارایی

varétafšu:

the going astray of cattle; وَرِتَفْشو

سرگردان از گله یا رمه

۷/۱ وند ۸ و ۴.

varétō-raθa:

driving the chariot; epithet of Dravaspa; وَرِتو - رَثَ

گردونه‌ران، راننده گردونه جنگی، پاژنام درواسب ، مادینه

۲/۱ یشت ۹ و ۲.

varétō-vira:

deviation of men from the their ordinary course وَرِتو وير

of business; a complete cessation of the affairs of men;

گمراهی مردم دربرابر پیشه روزانه خودشان، دست از کار کشیدن

رسای مردم، بازماندگان کارهای مردم ۷/۱ وند ۸ و ۴.

varét:

to turn; to change, to go astray. وَرِتْ

گردیدن، برگشتن

دگرگون کردن، بیراهه رفتن، سرگردان شدن، کژ رفتن

to move, to walk about; تکان دادن، جنباندن

varaθa: نرینه ۱.

protection, support. وَرَثَ

نگهداری، پشتیبانی

2- a shield. ۲ـ سپر

[Avestan] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۱. [Avestan] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

varéd, varé : [Avestan]

promote, to increase;

وَرِذ ، وَرِذ

پیشرفت دادن ، افزودن ، فزونی دادن پورداود : بالیدن

[Avestan] ۳/۱ آفرینگان ۶. [Avestan] ۳/۳ یسنا ۴۹ و ۴. [Avestan]
مادینه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۳. [Avestan] مادینه ۱/۸ وند ۲۱ و ۱. [Avestan]
۶/۱ وند ۴ و ۲. [Avestan] ۳/۱ وند ۹ و ۴۸. [Avestan]
[Avestan] = که می‌تواند ما را خوشبخت کند با
نیروی راستی ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۳. [Avestan] = من
جهان یا جایگاه آنانرا کامیاب خواهم ساخت ۱/۱ وند ۲ و ۵. [Avestan] ۲/۱.
وند ۲ و ۴. [Avestan] یسنا ۱۰ و ۵.

varéda:varé a: [Avestan]

a flower-tree, a plant, a garden tree.

وَرِذَ ، وَرِذَ

درخت گل

کشت‌زار ، باغ‌درخت [Avestan] مادینه ۵/۳ وند ۱۶ و ۲. ۱۱.

2-increase, growth.

۲ــ فزونی ، بالش ، رویش ، پیشرفت

[Avestan] نرینه ۳/۱ وند ۲۰ و ۸. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۹ و ۲۴.

varédant: [Avestan] [Avestan]

increasing, rendering, prosperous.

وَرِذَنْت

افزاینده

خوشبخت کننده

varédat-x̄arénanh: [Avestan]

وَرِذَنْت‌خْوَرِنَنْگه

See :   نگ :

varédatgaeΘa:

causing the settlements to flourish; وَرِدَت گَئثَا

گیتی‌افزا، پیشرفت دهنده گیتی .
مادینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. ویسپرد ۷ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۳۹. یشت ۱۳ و ۱۸
(ایزد اشتاد) نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۹. یشت ۱۲ و ۴۰
سی‌روزه ۱ و ۱۸ مادینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۹.
یشت ۱۱ و ۱۶. یشت ۱۲ و ۴۰.

varédaΘa:

increase growth. وَرِدَثَ

فزونی، بالش، پیشرفت
۱/۱ وند ۹ و ۵۳. ۵۵. ۲/۱ وند ۹ و ۵۱.
یسنا ۹ و ۱۷. ویسپرد ۲۰ و ۱. ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۲
۴/۱ یسنا ۴۸ و ۲.

varédemã:

an agreeable or pleasing abode. وَرِدِما

خانه دوست‌داشتنی، خانه شایسته خرسندی = دوست داشتن =
گاتها و = خانه، سرا. معنی تنها خانه و سرا نیز
دارد. ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۶.

varédusma: از

soft ground. وَرِدوسْمَ

زمین نرم
= زمین سخت ۷/۱ وند ۸ و ۸. وند ۱۵ و ۴۷.

varédva:

soft. وَرِدَوَ = نرم

hard = سخت =

۶/۱ وند ۱۲ و ۳۰ و ۳۷. مادینه ۶/۳ وند ۵/۱. نرینه ۶/۳ وند ۷ و ۳۱. وند ۱۴ و ۳. وند ۱۸ و ۷۱.

varéδaka:

وَرِذَکَ

the varedhakea ought to be an Iranian people or of Iranian dependence.

ورذکه باید یکی از مردان ایرانی باشد. و یا از همبسته ایرانی باشد و شاید گروهی از ایرانیان باشند که در باختر دریای مازندران نشیمن داشته‌اند. ۶/۳ یشت ۹ و ۳۱.

varé ãta:

وَرِذاتَ

prosperity, flourishing state;

خوشبختی، کامیابی

۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۸.

varéna: (۱)

وَرِنَ

faith, belief, creed. areligious doctrine or custom.

گرایش، استوان، باور، باورداشت. دات کیشی یا روش دینی ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۲. ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۱. ۴/۱ یسنا ۴۹ و ۳. ۱/۳ یسنا ۴۵ و ۲ یسنا ۱۲ و ۷ ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۴. مانندها:

varéna: (۲)

وَرِنَ

choice, wich, desire;

گزینش، پسند، آرزو، خواهش

۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱.

varéna: (۳)

وَرِنَ the covering,(garment)of the earth i,e. freshness of vegetation; verdure.

پوشش، (رحت) مانند گیاهان سبز که روی زمین را می‌پوشاند، سبزه [illegible]. یشت ۲۴ و ۵۰. [illegible]. مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۴۶. [illegible]. مادینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۶۴.

varéna: 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀. (۴) (نرینه)

وَرِنَ the district center of IRAN which connected to Mazandran and Damavand mountains. this region to name padeshkhargar.

ورن: بخش مرکزی ایـران که به مازندران و کـوه دماوند می‌پیوندد و ایـن استان را پداشخوارگر نیز می‌نامند. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۳۳. یشت ۹ و ۱۳. یشت ۱۵ و ۲۳.

varénaŋ̊h: 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀𐬢𐬵𐬀.

وَرِنَنگَهْ luxury;

خوشگذرانی، چیزهای افزار خوشگذرانی

[illegible] ۶/۳ یشت ۲۴ و ۳۷.

varénya: 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬥𐬌𐬌𐬀.

وَرِنْ یَ of varena.

مردم ورن، از ورن

[illegible] مادینه ۱/۵ یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۷۱. [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۶۹. ۹۷. [illegible] نرینه ۲/۳ وند ۱۰ و ۱۴ [illegible] نرینه ۶/۳ یسنا ۲۷ و ۰۱. یشت ۵ و ۲۲. یشت ۱۳ و ۱۳۷. یشت ۱۵ و ۰۸.

varénva: 𐬬𐬀𐬭𐬆𐬥𐬎𐬎𐬀.

وَرِنْ وَ Semen Virile.

شُسرِمرد منی مرد

[illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۹۰.

varéva-viša:

the poison of semen virile.

وَرِوَویشَ

زهر شسر مرد ، زهر منی مرد

۳/۳ یشت ۵ و ۹۰.

varéfša:

وَرِفْشوَ

See: نگ :

varémi:

a wave, billow.

وَرِمی

خیزاب (موج)

۱/۱۰ یشت ۱۹ و ۶۷.

varésa:

hair, also, the hair of the White Bull.

وَرِسَ

مو ، همچنین موی گاو سفید که در آئین یسنه بکار می‌رود . یک دسته از سه یا پنج یا هفت رشته‌از تار موی دم گاو سفید به یک انگشتر آهنی پیچیده می‌شود و به آبکش هوم می‌نهند که شیره هوم از آن پالایش شود و این دسته مو و انگشتری موپیچ شده شایدبرای‌بارهابرای الک‌کردن و پالایش‌کردن شبره هوم بکار رود . هم‌چنبن این دستهٔ مو و چنبر آن شایـد بیشتراز زندگانی همان گاو بجا ماند نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۵۸ مادینه ۱/۱ ۸ و ۳۸ وند ۹ و ۳۰. ۲/۱ بشت ۱۴ و ۳۱. یشت ۱۶ و ۱۰. ۳/۱ وند ۶ و ۴۶. = الـک بـرای پـالایش شیره هوم ۴/۱ ویسپرد ۱۰ و ۲ نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۷۲. مادینه ۲/۳ وند ۸ و ۱۱. ۱۲. ۱۳. وند ۱۷ و ۲. ۴. ۶/۳ یشت ۵ و ۷۷. ۶/۳ وند ۶ و ۲۹. (+) = ۶/۳ وند ۶ و ۷. ۸.

varésō-stavaŋ̊h:

وَرِسُوسْتَوَنگَه

hair-sized; as thin as a hair.

موی‌سان، به‌باریکی مو

۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۹. یشت ۱۶ و ۷.

varéš: (۱)

وَرِش

to put seed into, to sow.

تخم درون کردن، کشت‌کردن، دانه کاشتن

varéš: (۲)

وَرِش

to cover

پوشانیدن، پوشیدن

varéša:

وَرِشَ

a forest; (2) a tree.

۱ـ بیشه، جنگل (۲) درخت

۲/۱ وند ۲۲ و ۱۹.

varéšaiti:

وَرِشَ ئیتی:

to do.

پورداود: کردن، ورزیدن

varéšaji:

وَرِشَ جی.

that which gives life to the tree (Lit.); the stem or trunk of a tree;

تنه یا بدنه درخت، آنکه بدرخت زندگی می‌دهد.

۱/۳ یشت ۸ و ۴۲. ۲/۳ یسنا ۲۰ و ۵.

۲/۳ یسنا ۷۱ و ۹.

varéšava:

name of an evil person — وَرِشَوَ

نام کسی است بد و زشتکار.

همچنین برابر افسانه‌های باستانی نام پرنده‌ای است که با سایه افکنده بر زمین رودخانه‌ها را خشک و از ریزش باران جلوگیری می‌کرد. گرشاسب پهلوان هفت شب و روز با او نبرد کرد و با پرتاب تیری او را کشت. بر پایه پژوهش‌های فریدون جنیدی این پرنده سایه‌افکن همان دورنای آتش‌فشان است که موجب سایه و خشکی و تباهی و بی‌بارانی می‌شود.

۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۱.

varéšā: (صیغه امر)

to do to perform. — وَرِشا

پورداود : ورزیدن ، بجای آوردن

varéšénti:

to do. — وَرِشَنتی

See: نگ : — ورزیدن

varéšnan̊h:

a deed, an action; — وَرِشَنَنگَهْ

کردار ، کنش

مانند: = بدکردار

varéšyamna: — وَرِش یَمنَ

See: نگ :

varšna: نرینه

the grandson of Jamasp(a minister of King Gushtasp's). — وَرشَن

ورشنه یا ورشن نوه جاماسب نامی است و جاماسب که وزیر شاه گشتاسب بوده است ۶/۱۳ یشت ۱۳ و ۱۰۴ ، ۱۱۶.

varšni: (نرینه) (۱)

وَرْشنی

throwing seed into(Lit.). pertaining to the sex that begets young, and applied to animals; not female;

بارورسازی ماده به وسیله نر، گادن، نرینگی، گشناب‌ریزی

نرینه ۱/۶ یشت ۱۷ و ۵۶.

2- seed, Semen Virile.

۲ـ تخم، شُتُرِ مردی، منی نرینه

varšni: (۲) (نرینه)

وَرْشنی

name of an illustrious personage.

نام کسی نامور

۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

varšni-haršta:

وَرْشنی ـ هَرْشتَ

the spender of the seed of males(Ayathrem Gahambar)of the rutting season;

تخم افشانی (اباثرم‌گاهانبار) در موسم شخم کردن

نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۹. ویسپرد ۲ و ۲

نرینه ۴/۱ یسنا ۱ و ۹ یسنا ۳ و ۱۱. نرینه ۶/۱

ویسپرد ۱ و ۲.

varšta:

وَرْشتَ

done, committed;

انجام شده، بجا آورده، کرده

کماسه ۳/۱ وند ۱۵ و ۱. ۱۰. کماسه ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۴. ۶. ۸. ۱۰ یسنا ۱۲. ۱۴. ۱۸. ۲۰. ۲۲. ۲۶. ۲۹. ۳۲. ۳۵. یسنا ۷۰ و ۷۰. یشت ۱۱ و ۹. ۱۳. ۱۴. ۱۷. ۲۲.

2- that which is done; a deed;

۲ـ آنچه که انجام شده، کردار

مانندها:

2- conceived; formed in the womb;

۲ـ آبستن ، در زهدان درست کرده . ۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۸
نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۲ .

varštavat:
worker, fit to work, efficacious; stron;
وَرِشْتَوَت
کار کننده ، شایسته کار کردن ، سودمند ، کارمند

varšti: (مادینه)
a deed, doing;
وَرِشْتی
کردار ، کنش ، انجام دهنده

varštva:
an action, a deed.
وَرِشْتْ وَ
کردار ، کنش
۵/۳ (۳/۳) یسنا ۱۱ و ۱۷
۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳ .

vavzāna:
وَوْزانَ
See: نگ :

vavan:
وَوَن
See: نگ :

vawžaka:
spittle, viscid matter;
وَوْژَک
تف ، آب دهان ، ماده لزج ، چسبناک
۳/۳ یشت ۵ و ۹۰ .

vas:
وَس

to wish, to desire, to will;

خواهش کردن ، آرزو کردن ، خواستن (. با ریشه در ساختن واژه‌های بسیاری به کار می‌رود) ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۰۹ یسنا ۴۳ و ۰۱ یسنا ۴۴ و ۳ ( ) ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۰۱۶ یشت ۱ و ۱۰ یسنا ۳۴ و ۰۱۲ یسنا ۴۳ و ۰۹ یسنا ۴۴ و ۰۱۶ ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۰۸ یسنا ۴۶ و ۰۱۴ ۱/۲ یسنا ۴۶ و ۰۱۶ ۱/۳ یسنا ۷ و ۰۲۴ یسنا ۴۱ و ۰۵ یسنا ۳۴ و ۰۴ یسنا ۵۸ و ۰۳ ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۲ ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۰۴ ۳/۳ وند ۵ و ۰۷ وند ۶ و ۰۶ وند ۱۵ و ۰۴۶ ۳/۳ یشت ۲۴ و ۰۴۲ یسنا ۴۵ و ۰۹ ومانندهای :

vasaṇ̊h: کاسه = بس
وَسَنگَه

wish, desire.

خواهش ، آرزو (بس پورداود : خواهنده . آرزو کننده
وسنگه برابری با بس فارسی دارد که به معنی بسنده به یک آرزو
۲/۱ = خرسندی یا خواست کسی وند ۶ و ۰۲ ۳۲ و ۰۳۵ ۰۳۸ ۰۴۱ ۰۴۳ یسنا ۸ و ۰۵ یسنا ۳۲ و ۰۱۵ = درخواست من ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۰۹ = در آرزو ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۰۸ (آرزوها) یسنا ۳۱ و ۰۱۱

vas…
وَسَ ث

wish, desire.

آرزو ، خواهش. = پادشاهی که آنها می‌خواستند تو هستی . مادینه ۳/۱ یشت ۱۷ و ۰۱۵

vaséiti: مادینه
وَسی ثیتی

going about at will; freedom.

برابر دلخواه ، آزادی ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۰۹

vasé-xašayant:
ruling at one's will.
وَسِی خْشَیَنْت
بکامه‌فرمانروا ـ
نرینه ۱/۱ یسنا ۲۱ و ۳. یشت ۲۲ و ۲. یشت ۲۴ و ۵۳

vasé-yãiti:
going about at will.
وَسْی یائیتی
برابر دلخواه
۲/۱ یسنا ۱۲ و ۳.

vasé-šéiti:
وَسْی شِئیتی
location at one's will, or living at one's own pleasure
جایگاه دلخواه، یا زندگانی‌کننده برابر دلخواه نرینه
یسنا ۱۲ و ۳ با ریشه ۱/۲.

vasō-xšaΘra:
ruling at one's will.
وَسُو خْشَثْرَ
به کامه فرمانروا، پادشاهی کننده برابر دلخواه
نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۷. ۲۵. یسنا ۵۷ و ۲۴. یشت ۱۰
و ۱۱۲. نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱۱.

vasō-gaoyaoiti:
swaying over the pasture-fields; epithet of Mithra.
وَسُوگَئُیَ ئُیتی
نوسان کننده روی کشتزارها چیره به همه کشتزارها، چراگاهها
بازنام مهر نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰.

vasō-jån-nāiri:

وَسُوْ جانْن نائیری

desirable soul of men.

جان دلخواه مردم

= کوچکترین ترکه (هوم) یک مرد یا زنی را سیرومند می‌سازد. یشت ۲۴ و ۲۲.

vasō-yauna:

وَسُوْ یَئُنَ

assisting at will, or exercising authority over the aerial space;

یاری دلخواه یا بکار برنده نیروی فرمانروائی به هوا یا به کیهان که به پرندگان کمک می‌کند که به پرواز درآیند.

… نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰ … مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۴.

vasō-yāna:

وَسُوْ یانَ

bestowing gifts at will.

بخشش پیشکشی برابر دلخواه … نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۰.

vasō-vata:

وَسُوْ وَتَ

(haoma)pounded at will.

برابر دلخواه کوبیده، هوم برابر دلخواه کوبیده شده باشد.

… از ریشه … زدن، کوبیدن. … ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۳.

vaste:

وَستِ

نگ به … ۲ و ۱

vastra:

وَسْتَرَ
garment, apparel, dress, clothes;

جامه، رخت، پوشاک ۱/۱۶ یسنا ۱۰ و ۲۰. یشت ۱۴ و ۶۱. ۱/۱ یسنا ۵۵ و ۲. ۲/۱ وند ۸ و ۲۳. ۲۴. ۲۵. ۵/۱۰ وند ۹ و ۳۲. ۵/۱ وند ۵۴. ۵۶. وند ۹ و ۳۳. ۳۴. ۳۵. ۶/۱ وند ۴ و ۴۶. ۱/۶ وند ۵ و ۳۸. وند ۱۲ و ۲۴. ۱/۳ وند ۵ و ۵۷. ۵۸. ۲/۳ وند ۵ و ۵۵. ۵۶. مادینه ۲/۳ وند ۳ و ۱۹. وند ۷ و ۱۳. ۱۴. ۲/۳ یشت ۱۷ و ۱۴. ۴/۳ وند ۳ و ۱۸. وند ۵ و ۴۹. ۶/۳ وند ۶ و ۲۷. وند ۱۲ و ۲. ۴. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۱۸. ۲۰.

مانندها:

2- a wardrobe; a trunk.

۲ـ گنجه، جای رخت، جامه‌دان بزرگ = (یک بید) جامه‌ها را در جامه دان می‌خورد ۷/۳ وند ۱۷ و ۳.

vastravant:

vastravant:
holding clothes;
وَسْتْرَوَنْت

جامه‌دار، جامه‌دارنده

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۰.

vasna: (نرینه)
wish; desire.
وَسْنَ

آرزو، خواهش

۳/۱ یسنا ۵۵ و ۶. یشت ۱۹ و ۱۱. ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۹. یسنا ۵۰ و ۱۱. یسنا ۶۵ و ۱۴.

vasma: ۱.
speed; swiftness;
وَسْمَ

تندی، شتاب، تیزی

مانند. = تندی یا شتاب یک تیر

vaš:

to speak, to say

وَش

گفتن، سخن‌گفتن

= گفتن یا واژه + = . ۳/۲ وند ۱۸ و ۲۶ و ۵۱.

2- to call for assistance; to covet.

۲ــ بیاری خواندن، آز داشتن. ۳/۲ یشت ۱۴ و ۳۹. ۳/۱ یشت ۱۴ و ۳۹.

paiti-vaš:

to reply; to answer;

پَئیتی وَش

بازگو کردن، پاسخ گفتن

، ۳/۱ وند ۱۹ و ۰۷. وند ۲۲ و ۰۶.

fra-vaš:

to proclaim; to say aloud;

فرَ وَش

آگاهی کردن، بلند گفتن

۳/۱ یشت ۱۴ و ۵۴.

vaṣ̌na:

وَشنَ

نام کوهی

۱/۱ یشت ۱۹ و ۰۳.

vaṣ̌i:

= + .

وَشی

See: . نگ:

vašyaiti: [illegible]

وَش یَ ئیتی

نگ: [illegible] See: [illegible]

vašta: [illegible] ، [illegible] ،

one who conquers or subdues; a hero.

وَشتَ

پیروزگر، کسیکه پیروزی بدست می‌آرد یا دیگران فرمان‌بردار می‌کند، پهلوان، نام‌آور.

[illegible] = رام کردن. [illegible] ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴۳.

vaštar: (نرینه) [illegible] ، ۱ [illegible] ([illegible])

a horse;

وَشتَر

اسب

[illegible] = چهار اسب ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳.

vaeti: [illegible]

وَئِتی

نگ: [illegible] See: [illegible]

vahišta: [illegible]

best, most excellent;

وَهیشتَ = بهشت

واژه وهیشته صفت برترین واژه وهو [illegible] و ونگهو [illegible] است که هر دو معنی خوب دارند. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹. یسنا ۹ و ۱۶ [illegible] یسنا ۶۰ و ۱۱. یسنا ۷۱ و ۱۳ [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۸. [illegible] مادینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۱. ۵۳ و ۱. [illegible] گماسه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۴ یشت ۱۱ و ۱. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۲. یسنا ۴۵ و ۵. [illegible] = بهترین جهان، فردوس، بهشت ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۶. یسنا ۹ و ۱۹. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۹ و ۷۲. وند ۱۸ و ۲۹. [illegible] = اینها بهترین جنگ‌افزار من هستند. ۱/۳ وند ۱۹ و ۹. [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۶ و ۲. یشت

۱۳ و ۸۰. [illegible]. مادینه ۱/۲ ویسپرد ۲/۷ ویسپرد ۲۳ و ۱. [illegible].
کماسه ۱/۲ وند ۱ و ۲. ۴ – ۱۳. ۱۵ – ۱۹. [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۴۵ و ۶.
[illegible] کماسه ۱ و ۳ یسنا ۳۱ و ۴. یسنا ۳۲ و ۶ [illegible] کماسه ۱/۳
یسنا ۶۰ و ۱۲ [illegible] کماسه ۱/۳ یسنا ۵۰ و ۴ [illegible] ۱/۳
یسنا ۳۲ و ۱۶. [illegible] ۱/۴ وندیداد ۲۱ و ۱. [illegible]. کماسه ۱/۴
وند ۱۹ و ۱۱ [illegible] ۱/۵ یسنا ۳۲ و ۱۲. ویسپرد ۲ و ۳ [illegible]
[illegible]. کماسه ۱/۵ یسنا ۳۲ و ۱۱ [illegible] ...
کماسه ۱/۵ یسنا ۵۰ و ۱ [illegible] نرینه ۱/۶ وند ۵ و ۶۱. وند ۹ و ۴۴.
[illegible] نرینه ۱/۶ یسنا ۴۴ و ۲ [illegible]. کماسه ۱/۶ یشت
۱۳ و ۱۹ [illegible] مادینه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۹۱ [illegible] ... [illegible]
کماسه ۱/۷ یسنا ۴۹ و ۹ [illegible] نرینه ۱/۸ یسنا ۲۸ و ۸ [illegible] نرینه
۱/۲ یشت ۱۳ و ۱۲ [illegible] ۱/۳ وند ۲ و ۲۷. ۳۵ [illegible]
مادینه ۱/۳ یسنا ۵۲ و ۳ [illegible]. کماسه یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۳۵ و ۳.
[illegible] کماسه ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ [illegible] ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۴.
[illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۲. یسنا ۱۷ و ۱۲. یسنا ۳۸ و ۵. یشت ۱۳ و
۴۲ [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲. یسنا ۳۳ و ۷. یسنا ۴۶ و ۱۰ و ۱۸.
[illegible] کماسه ۲/۳ ویسپرد ۲۳ و ۱ [illegible] نرینه ۴/۳ وند
۲ و ۲۱ [illegible] کماسه ۴/۳ یسنا ۱۹ و ۶ [illegible]. مادینه
۵/۳ (۳/۳) یسنا ۶۸ و ۱۰ [illegible] کماسه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵.
[illegible] ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۸ [illegible]. کماسه ۱/۱ یشت ۳ و ۵.

vahišta-nās: [illegible]
وَهیشتَناس

بهترین سازنده، [illegible] = خرد که آدم را توانگر بهترین می‌سازد.
(wisdom) which makes (a person) reach the best (thing).
نرینه ۱/۲ وند ۱۸ و ۶.

vahištō-ištī: [illegible]
وَهیشتُو ئیشتی ([illegible] + [illegible])
the best wish or desire;

بهترین خواهش یا بهترین آرزو

the Vahishtoishti Gatha name of fifth chapter of Gathas.

وهیشتوئیشتی گات گاتهای پنجم از سروده‌های ورجاوند زرتشت است وهیشتوئشتی هائیتی نیز نامیده می‌شود.

۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱.

۲/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰.

۲/۱ یسنا ۵۳ و ۱۰. ویسپرد ۲ و ۹. آفرینگان ۳. نیایش ۲ و ۵.

۲/۱ ویسپرد ۲۰ و ۲.

۶/۱ وند ۱۹ و ۳۸. یسنا ۵۳ و ۱۰. ویسپرد ۱ و ۷. یشت ۲۴ و ۵۳. آفرینگان ۱.

vahehyā:

وَهِه یا

See: نگ:

vahma:

(نرینه)

وَهْمَ

homage, glory, invocation, mental recitation of the name of a divine being; prayer;

کرنش، شکوه، خواهش، نیایش، کسیکه نام پروردگار و نیایشی را از بر است. نماز.

۱/۱ یسنا ۶۸ و ۷. مادینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۶.

۲/۱ یسنا ۲۱ و ۲. یسنا ۴۸ و ۱. ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۶.

ویسپرد ۱۱ و ۱۹. ویسپرد ۲۱ و ۱. یسنا ۱۱ و ۱۸. یسنا ۳۵ و ۷.

۳/۱ یشت ۵ و ۱۳۲. ۴/۱ یسنا ۴۶ و ۵ یسنا ۵۳ و ۲.

۴/۱ وند ۱۶ و ۱۱. یسنا ۱ و ۲۴. ویسپرد ۴ و ۲.

۶/۱ یسنا ۱ و ۲۱. ۶/۱ یسنا ۵۰ و ۷. ۷/۱ یسنا ۳۴ و ۲. ۲/۳ یسنا ۴۱ و ۱. یسنا ۴۵ و ۸. یسنا ۴۶ و ۱۷

یسنا ۲۳ و ۳. یسنا ۶۰ و ۶. فرگرد ۷ و ۲.

vahmaeδāta:

name of an illustrious personage; وَهمَ اِذاتَ = شکوه داده
نام کسی نامور او همه شیذاته ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

vahmna:
worthy of homage or glory. وَهمَنَ
درخور کرنش و ارج یا شکوه ۲/۱ ویسپرد ۲۱ و ۳.

vahmō-sendaṅh: نرینه
pleased with invocation-prayers. وَهمُو سِنْدَنگْه
از نیایش نیایشگران خوشنود نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۵.

vahmya:
worthy of homage-adoration. وَهمْیَ
شایسته ستایش، در خور کرنش و ستایش نرینه ۱/۱ یسنا ۶۲ و ۲. ۱۰ و ۵.
۷۸. نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۱۵. یشت ۱۳ و ۱۵۲.
مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۴. نیایش ۴ و ۱. مادینه ۳/۱
یشت ۱۳ و ۳۴. نرینه ۱/۳ یسنا ۱ و ۱۹. یسنا ۲۲ و ۴. یسنا ۷۱ و
۱۰ نرینه ۲/۳ ویسپرد ۲ و ۳ کماسه ۲/۳ یشت
۱۳ و ۱۵۳.

vahmyata: مادینه
State of being worthy of homage-adoration-glory وَهمْیَتَ
شایسته کرنش و ستایش و شکوه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۰۱.

vahyo:
see : نگ : وَهیو

vā: (۱)
either...or وا

𐬬𐬁 = یا ، هم ، یا

𐬬𐬁، وند ۳ و ۱۹ ، ۲۰. در بیشتر جاهای وندیداد 𐬬𐬁 به جم یا بکار رفته است .

𐬬𐬁 یسنا ۳۱ و ۹ . یسنا ۴۵ و ۱۱ . یشت ۱۰ و ۱۸ .

vā̃: 𐬬𐬁 . (۲)

to blow(as the wind); وا

وزیدن (مانند باد) توفیدن 𐬬𐬁𐬌𐬙𐬌 ۳/۱ یشت ۲۲ و ۸ . 𐬬𐬁𐬌𐬌𐬥𐬙𐬌 ۳/۳ یشت ۱۳ و ۱۴ .

aipi-vā̃: 𐬀𐬌𐬞𐬌-𐬬𐬁 .

to blow away. آئیپی وا

وازدن 𐬀𐬌𐬞𐬌-𐬬𐬁𐬌𐬙𐬌 ۳/۱ یشت ۱۰ و ۲۷ .

aiwi-vā̃: 𐬀𐬌𐬡𐬌-𐬬𐬁 .

to blow all around (as the wind); آئیوی وا

بهمه سوی وزیدن (مانند باد) 𐬀𐬌𐬡𐬌𐬬𐬁𐬌𐬥𐬙𐬌 . 𐬬𐬁𐬙𐬀𐬊𐬵𐬊 . 𐬬𐬁𐬌𐬌𐬥𐬙𐬌 . 𐬙𐬌𐬰𐬌𐬌𐬁𐬭𐬱𐬙𐬌 . بادهای تند نیرومند بهمه سوی می‌وزد ۳/۳ یشت ۸ و ۸ .

upa-vā̃: 𐬎𐬞𐬀-𐬬𐬁 .

to blow; ئوپّوا ،

وزیدن

fra-vā̃: 𐬟𐬭𐬀-𐬬𐬁 .

to blow, فرّ وا

۱ــ وزیدن

(2) to meet together by the blowing of the wind

(as clouds); ۲ــ همدیگر را با وزش باد دیدن (مانندابرهاکه باوزش بادبهم می‌رسند) 𐬟𐬭𐬀𐬬𐬀𐬌𐬙𐬌 یشت ۱۳ و ۴۶ 𐬬𐬀𐬌. 𐬟𐬭𐬀𐬬𐬀𐬌𐬌𐬥𐬙𐬌 .

۳/۳ یشت ۸ و ۴۰.

vi-vā̃:

to blow away; وی وا

بیرون راندن = او آنها را بیرون راند ۳/۱ یشت ۸ و ۴۰ بیرون کننده مادینه ۱/۳ یشت ۱۲ و ۴۰.

hā̊m-va:

to blow at once together; to blow away. هانْم وا

با هم دیگر یکباره وزیدن، بیرون راندن یشت ۱۰ و ۴۱.

vāiti-gaesa:

a mountain near Herat; the Badghes; وائیتی گَئِسَ

بادغیس، نام کوهی در نزدیک هرات که رشته‌های کوتاه آن کوهستان میان مرو و هرات کشیده است ۱/۱ یشت ۱۹ و ۲.

vaiδi:

a stream of water; وائیذی

جوی آب ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲.

vāirya:

(water falling) from rain; وائیرَ

بارانی، از باران، ریزش آب.

باران آب مادینه ۶/۱ وند ۶ و ۵۰.

vāunuš:

lovingly, affectionately; وائونوش

دوستارانه، با مهربانی، مهربانانه

= دوست داشتن، + = ریشه سست این واژه است.
(برابرکنید با از ریشه) یسنا ۲۸ و ۸.

vāuraya:
see : ۱-۲-۱ نگ:
واثوریَ

vāurāite:
see : ۱-۲-۱ نگ:
واثورائیتِ

vaw: thou = تو
واو

vāxéδrika: (نرینه)
name of a mountain;
واخِذریکَ
نام یک کوهی است ، یشت ۱۹ و ۴.

vāxša:
واخشَ
ارابه، گردونه.

vāxš: ۶۰۹۴-
واخش
same as
گفتار، واژه، آوا.

vāgéréza: (نرینه)
name of a person;
واگِرِزَ
نام کسی است ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

vaδžibyō: گفته شده

وَغژی بیو — مانند: [illegible] ۲. same as

واز 𐬬𐬁𐬰𐬀. [illegible] ۲. (نرینه) **vāza:**

strength, vigour,

نیرو، زور [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۲.

وازیشت 𐬬𐬁𐬰𐬌𐬱𐬙𐬀. **vāzišta:**

swiftest, sharpest, most acute of mind, most helpful.

تندترین، تیزهوش‌ترین، یاری‌دهنده‌ترین.

[illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۲.

[illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴.

2- [illegible]. the fire in the clouds (Lightning).

۲ـ آتش وازیشته [illegible]. آتشی است که در هنایش برخورد دو تکه ابر ناهماهنگ پدیدار می‌شود که با غرش تندر همراه است که بفارسی آذرخش نامیده می‌شود. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۰. یسنا ۱۷ و ۱۱. [illegible] ۲/۱ یسنا ۳۶ و ۳.

وات 𐬬𐬁𐬙𐬀. **vāta:**

wind;

باد. همچنین نیروی وزاننده باد را گویند.

[illegible] = دیوباد، گردباد. توفان [illegible] ۱/۱ وند ۲ و ۵. وند ۳ و ۴۲. یشت ۱۸ و ۵. یشت ۱۰ و ۲۱. ۵۰. [illegible] ۱/۱ یشت ۸ و ۳۴. [illegible] ۱/۱ = بادها، یا همه بادها ۱/۳ یشت ۱۲ و ۱۴. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۳ و ۱۶. یشت ۳ و ۱۲. ۱۶. [illegible] ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۵. ([illegible]). [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۱۵ و ۱۷. یشت ۵ و ۱۲۰. یشت ۹ و ۱۰. [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۲ و ۳. [illegible] ۲/۱ یشت ۸ و ۳۳. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹. یشت ۱۲ و ۴. [illegible] ۴/۱ یسنا ۴۴ و ۴. [illegible] ۶/۱ یسنا ۷۰ و ۳. یشت ۱۱ و ۱۶. [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۶ یسنا ۳ و ۱۸. [illegible] ۸/۱ یشت ۳ و ۹. [illegible] ۵/۳ یشت ۲۲ و ۷ و ۲۵.

vātō-daewa:

واتُـو دَئِو

the Demon of-Wind, who raises storms and spread ruin and desolation by untimely violent rains;

دیوباد . هنگامیکه این دیوباد می‌وزد توفان پدیدار کرده و ویرانی و نابودی می‌آورد . و این توفان انگیزه بارانهای ناموسمی و نابهنگام زیان‌آور می‌شود ۲/۳ وند ۱۰ و ۱۴ .

vātō-béréta:

واتُـو بِرِتَ

that has been brought by winds;

واتوبرته = بادبرده . با باد برده شده نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳ . ۶ . نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷ .

vātō-yōtū:

واتُـو یـُوتو

see: نگ :

vātō-šuta:

واتُـو شوتَ

driven or pushed by the winds (as clouds).

رانده شده با باد ، با باد راه‌افتاده (مانند ابرها) . نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۳۲ .

vātéyamahi:

واتِیامَهی

see : نگ :

vādāyōit:

وادایوئیت

see : نگ :

vāδa: — ۳.

a weapon for smiting; smiting; a blow. واذَ

یک جنگ‌افزار کوبنده، زننده، یک آخت یا زنش ۲/۱ یشت ۱۰ و ۵۲.

vāδayaeta, vāδayeiti:

واذَیَئِتَ واذَیِ ئیتی

از ریشه ۲ و ۱. نگ: see:

vār:

to rain; وار

باریدن. ۳/۲ (۷/۱) وند ۷ و ۴.

= در شب بارانی مادینه ۶/۱ و (۷/۱) یشت ۱۶ و ۱۰.

aiwi-vār: ۶۱۰۹–

to rain; آئیوی وار

باریدن. = باران

ni-vār:

to rain, وی وار

باریدن، باران ۲/۳ وند ۲۱ و ۳.

vara, vāiri:

rain; وارَ وائیری

باران ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲. یشت ۵ و ۱۲۰.

۳/۲۰ یسنا ۵۷ و ۲۸.

مانندها و و

vāra: ۰۲ (۲)

wish, desire, satisfying وارَ

آرزو، خواهش، حرسند کام (پورداود)

۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۸. ۴/۱ یسنا ۵۱ و ۶.

۳ - ۲ ۴۲۰ religious Faith.

با ریشه ، = باورداشت دین، خستو به کیش ۴/۱ یسنا ۲۳ و ۲.

vāra: (نرینه) ۰۱ (۳)

a wing وارَ

بال – پر

vāra: ۰۱ (۴)

shelter, protection; وارَ

پناهگاه، نگاهداری، پشتیبانی

vāra: (۵)

(meaning unsettled); rain (M.); the heart (Geld.). وارَ

در فرهنگ‌ها معنی یکسان ندارد. میلز: باران. گلدنر و گزارش پهلوی: دل.

(وسترگارد) یسنا ۱۰ و ۱۴.

vāraɣna: ۰۱-۰۳-

Fluttering the wings (as a bird); وارَغنَ

بالزن، مانند پرنده که در هنگام پریدن بالهایش را بهم می‌زند یا بالها را تکان می‌دهد.

... نرینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۱۹. یشت ۱۹ و ۳۵.

مرغ شاهین (پورداود)

varénjana:

Fluttering the wings (as a bird) وارِنجَنَ

(از ریشه

بال‌زن، پرنده (بال زدن مانند مرغ یا هر پرنده که بال زن است)

نرینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۳۵.

vārĕθman;

a shield, shelter, وارِثمَن

نگهدارنده، پناهگاه، سپر ۱/۱ یشت ۱۱ و ۲.

vārĕθraγni:

smiting the enemy (Lit.); prevailing over the enemy; victorious; وارِثرَغنی

دشمن‌شکن، زننده دشمن

پیروز بدشمن، چیره به‌دشمن، فیروز نرینه ۱/۱ یسنا ۲۰و۱۸. ۱۹.

یسنا ۵۷ و ۲۲. = مانتره سپند پیروز.

۱/۱ فرگرد ۹ و ۱. کماسه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۱. یشت ۳ و ۵.

مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰. مادینه ۲/۳ وند

۸ و ۱۹. ویسپرد ۲۵ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۰. ۲/۳۰ وند

۱۰ و ۵. ۹. ۱۳. ۶/۳. ویسپرد ۹ و ۱. ویسپرد ۱۵و۳. یشت

۱۳ و ۱۵۶.

2-The strenght or the means gaining victory.

۲ ــ نیرومند، یا بدست‌آورندهٔ پیروزی. ۶/۳ . ۱۰ و ۹.

vārĕθraγnya:

victorious, prevailing over the enemy; fiend-smiting; وارِثرَغنیَ

چیره، پیروز، چیره به دشمن، دشمن شکن، دیوزن، دیوشکن

= دیوشکننده‌ترین کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲.

۲/۱ یشت ۳ و ۵. ۱/۳ وند ۸و۷۲.

وند ۹ و ۲۷. وند ۱۱ و ۳. ۸. ۱۱.

vāréman:

shelter, support; help; وارِمَن

پناه‌گاه، نگهدار، یاری ۲/۱ بشت ۵ و ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۲.

vāvarėšI: مادینه

incontinence, free indulgence of Lust; واوَرِشی

ناپرهیزگاری، هرزگی، شسر ران، منی‌ران ۱/۶یشت ۱۳، ۱۳۱
این واژه به کس هرزه، بی‌ناموس نیز گفته می‌شود.

vāvérézataré:

واوِرِزَ تَرِ

see : نگ :

vāvérézōi:

واوِرِزُ ئی

see: نگ :

vāsi: مادینه

a huage aquatic animal; a sort of Leviathan; واسی

جانور بسیار بزرگ آب‌زی، یک جور جانور بزرگ دریایی. مانند:
۲/۱ یسنا ۴۲ و ۴.

vāstar: نرینه

a protector, a shelterer, a helper; واستَر

نگهدارنده، پناه‌دهنده، یاری کننده
= من بجز از تو نگهدارنده ندارم ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱ ۲/۱ یسنا ۱۹
و ۱۴. یسنا ۲۷ و ۱۳. پورداود: ورزیار، کارگر کشاورز.

vāstra:

pasture; pasturage; grazing ground; واستَر

چراگاه: چرا، زمین چرا ۱/۱ وند ۲ و ۲۴. ۳ و ۳. ۲/۱ وند ۱۵ و ۴۲. ۲/۱ وند ۵ و ۲۰. ۲/۱ یسنا ۳۵ و ۴. ۵/۱ یسنا ۳۲ و ۴. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰. یشت ۱۹ و ۵۴. ۷/۱ وند ۱۵ و ۴۱. ۱/۳ وند ۷ و ۳۲. ۶/۳ وند ۳ و ۴. ۲۲. و مانندهای: ... درست.

2-tillage, agriculture; a field.

۲ـ کشت و ورز، کشاورزی، کشتزار ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۲۰. ۷/۱ وند ۱۹ و ۴۱. ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۱۰. ۶/۳ یشت ۸ و ۲۹.

ماننده‌های: ... درست.

3-industry, labour; work.

۳ـ کوشش (در کارهای سودمند) بیته. کار ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۲. ۳/۱ یسنا ۵۸ و ۴. ۴/۱ یسنا ۴۷ و ۳. ۵/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. ۷/۱ یسنا ۳۳ و ۳.

vāstravant:

واستروَنت

provided with pastures-corn-field;

rich in agriculture; prosperous.

دارنده کشتزار، چراگاه و گندم‌زار

توانگر در کشاورزی، کامیاب مادینه ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۱۱. ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۲. نرینه ۱/۶ ویسپرد ۱ و ۹. ویسپرد ۲ و ۱۱. ویسپرد ۹ و ۵.

vāstri:

واستری

the owner or the keeper of the pasture-field;

واستری = دارنده کشتزار، یا نگهدارنده کشتزار، کشاورز ، نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۴۲.

vāstrō-dātainya: واسْتروْ ـ داتَئینْ یَ

(the time) of moving the ripe fields of corn; epithet of the maidhyoshem Gahambar

موسم درو کردن گندم، گندم چینی، پاژنامه گاهامبار میدیوشهم [Avestan] [Avestan] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۲ [Avestan] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲.

vāstrō-béréta: [Avestan]. واسْترَ بِرِتَ

pasture-producing;

چراگاه برنده، فراهم‌کننده چراگاه

[Avestan] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۹.

vastrya: [Avestan]. [Avestan]. واسْتْرِیَ

a farmer; a cultivature, a husbandman.

۱ــ برزگر، کشاورز [Avestan] = برزگر بهره‌جو [Avestan] ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۲۵.

2-tillage, agriculture.

۲ــ کشت و ورز، کشاورزی، [Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۳ و ۳۳.

3-business, occupation, industry;

۳ــ پیشه، کار، انجام کارهای سودمند، کوشش [Avestan] ۵/۱ یسنا ۳۱ و ۹. [Avestan] ۲/۳ ویسپرد ۱۵ و ۱. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۱. یسنا ۳۳ و ۶.

4-industrious, diligent, toiling. ۴ــ کوشا، کوشنده

رنجبر، رنج‌کشنده [Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۹. [Avestan] نرینه ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۳. [Avestan] نرینه ۴/۳ یسنا ۶۳ و ۴.

vāstryāvaréza: [Avestan]. واسْتْریا وَرِزَ

diligent working;

کارگر رنجبر، کار پر رنج انجام دهنده، کشاورز

[Avestan]. [Avestan]. دختر رنجبر، دوشیزه رنج‌کشنده. مادینه ۱/۱ یسنا ۲۳ و ۳. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲.

vāša: . (از ریشه -۱)

a chariot;

واش

گردونه.

۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲. ۲/۱ وند ۷ و ۴۱. یشت ۱۰ و ۵۲

۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۷. ۱۳۶. ۶/۱ یشت ۵ و ۱۱. یشت ۱۰

و ۱۲۸. ۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵. مادینه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۱.

مادینه ۷/۳ یشت ۵ و ۱۳۱.

vāšayante: ۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۲.

they drive the chariot.

واشَ یَنتِ

آنان گردونه می‌رانند

(-۱)

vi, vaya:

وی، وَیَ

a bird

پرنده، مرغ

۱/۱ وند ۲ و ۴۲. ۱/۱. یشت ۱۳ و ۳. ۶/۱ وند ۷ و ۲۹، ۳۰.

۳۳. ۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۹. ۵/۲ یسنا ۵۷ و

۲۸ ۱/۳ وند ۵ و ۱۲. ۱۳. ۶/۳ وند ۳ و ۲۰. وند ۹ و ۴۹. یشت

۱۴ و ۱۹. ۶/۳ وند ۲ و ۸. ۹. ۶/۳ یسنا ۴۲ و ۶.

vičinaθwaré: .

(the baresma) untied

ویچینثوَرِ

نه‌بسته، بسته نشده

در این یشت "برسم" بسته‌نشده را گفته است.

vij: .

to afflict, to do harm

ویج

۱ـ غمگین کردن، آزار کردن، رنجاندن

۲ـ سنگین بودن — 2-to be heavy

ریشه در شماره از ۵ و در شماره از ۱۰ است.

vindaxvaréna:

he who obtains the glory

وینْدَخْوَرِنَ

شکوه‌یابنده.

۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵.

vindat-spāδa:

cognisant (fo the movements) of the army; or watching over the army;

وینْدَتْ سْپاذَ

نگاهبان سپاه.

پائیدن به سپاه، سپاه نگرنده ... نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۳۵.

vindaΘa: ۲- کماسه

gaining, acquiring;

وینْدَثَ

سودبرنده، بهره‌ور، بدست‌آورنده

۷/۱۰ نیایش ۲ و ۷.

vitaré:

ویتَرِ

see : نگ :

vitkavi: نرینه

name of a person:

ویت کَوی

نام کسی است. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۶.

vita:

different, separate;

ویتَ

جدا ، سوا ، گوناگون ، دوجور
از ریشه = جدا ، از ریشه = . دو بخش شده ، دوتکه
وند ۹ و ۱۱ .

viθ :
to know, to be informed.
ویث
دانستن ، آگاه بودن
این واژه با ریشه برابر است که = دانش و آموختن و یاد دادن است .
۳/۳ وند ۴ و ۵ – ۵۴ . ۲/۱ یشت ۱ و ۲۶ .
۳/۱ در نیایش ینگهی‌هاتام .

vid: (۱)
to know, to learn, to be informed, to see.
وید
دانستن ، آموختن ، یادگرفتن ، آگاه بودن ، دیدن ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۱۰ -
یسنا ۳۴ و ۷ . ۲/۱ = = یسنا ۲۸ و ۱۰ .
یسنا ۳۳ و ۶ . ۳/۱ ویسپرد ۱۶ و ۳ . ۳/۱ یسنا ۳۵ و ۶ . یسنا
۳۱ و ۲ . ۳/۱ یسنا ۴۸ و ۹ یسنا ۴۴ و ۳ . یسنا ۲۹ و ۳ . یسنا
۳۱ و ۵ . یسنا ۳۱ و ۳ . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۳
نرینه ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۵ . یسنا ۴۳ و ۱۴ . ۴/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲ . یسنا ۴۸
و ۳ . نرینه ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۷ . نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۸ .
یسنا ۵۰ و ۱ . مادینه یسنا ۴۸ و ۲ .

aiwi-vid:
to know, to declare, to make known.
to speak, to speak a loud,
آئیوی وید
دانستن ، آگاهی کردن ، آشکار
کردن شناسانیدن ، بلند گفتن
۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۰ . نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و
۱۹ . ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳ .
۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳ . نرینه

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۰.

ā-vid:

to know; to declare, to dedicate; آ وید

دانستن ، آشکار کردن ، آگاهی کردن ، پیشکش کردن

۱/۱ وند ۱۷ و ۹ .

۱/۳ یسنا ۲۴ و ۱ . یسنا ۴۱ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۱

ویسپرد ۴ و ۲ . یسنا

۴ و ۱ . یسنا ۵۸ و ۲ .

۳/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹ . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۰ .

۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۹ .

uz-vid:

to know well ئوز وید

خوب شناختن ، خوب دانستن

= آشکارا شناسانیدن و یا گفتن با آوای بلند .

۱/۳ وند ۱۹ و ۵ .

ni-vid:

to invite; to request th company of, to call. نی وید

فراخواستن ، خواندن ، درخواست‌کردن‌ازانباز ، نالیدن ، نوید دادن

یسنا ۱ و ۱ - ۱۹ . ویسپرد ۱ و ۱ - ۹ .

یسنا ۱ و ۲۱ .

۳/۱ یشت ۵ و ۸۵ .

paiti-vid:

to know, to see ; to be informed. پَئیتی وید

دانستن ، دیدن ، آگاه بودن

= من‌نشان‌میدهم یا من آشکار می‌کنم .

وند ۱۷ و ۹. وند ۱۷ و ۱۰.
۱/۱۰ وند ۲ و ۹. ۱۳. ۱۷.

fra-vid:

to make known, to show

فَرَوید

آشنا کردن، نشان دادن ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۸.
۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱ هادینه
۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۶. نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و
۸۸.

vi-vid:

not knowing

وی وید

ناآگاهی. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.
2-to esteem. to respect, ۲ــ ارج‌نهادن، بزرگداشتن
یسنا ۴۳ و ۹.

vid: (۲)

to get, to reach, to be known; to obtain; وید

بدست‌آوردن، رسیدن، آگاه بودن، فراهم کردن ۳/۳ وند ۲ و ۹ ۱۳.
و ۱۷. یشت ۶ و ۳. نیایش ۱ و ۱۳. ۲/۱ وند ۱۹ و
۶. ۳/۱ وند ۱۳ و ۳۶. یشت ۱۷ و ۵۴. ۳/۱
یسنا ۱۰ و ۸. ۱/۳ وند ۱۹ و ۴۶. یشت ۱۵ و ۴۰.
۳/۱ وند ۱۹ و ۶. ۳/۳ وند ۲ و ۸. ۱۲. ۱۶.
۳/۱ یسنا ۳۰ و ۸. ۲/۳ یسنا ۵۳ و ۵. نرینه ۱/۱ وند
۱۹ و ۴. یسنا ۴۴ و ۸.
یسنا ۴۳ و ۱۳.

2-to increase, to promote; to further.

۲ــ افزودن، پیشرفت دادن، ببالابردن، بیشتر کردن ۳/۱ وند ۷ و ۷۱
۷۹.

fra-vid:

to obtain; to acquire, to be approved; فَرَ وید

to be accepted; بدست آوردن ، فراگرفتن ، پسند بده بودن

پذیرفته بودن . نرینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۲۱ .

viδ, biδ:

to break, to cut as under ویذ ،بیذ

شکستن ، از هم بریدن ، تکه کردن

viδat-x̄arénan̊h: نرینه

one of the six foremost helpers of saoshyant; ویذَت خْوَرِنَنگْهْ

ویذت خرنگه نام یکی از شش تن یاران سوشیانت .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۸ .

viδčōišta:

msot discerning ویذْ چُوئیشْتَ

شناسنده‌ترین ،

از ریشه = دانستن ، شناختن ، از ریشه = جستجو کردن ،

نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۷ .

viδyā̃:

knowledge ویذیا ،

دانش ۱/۱ یشت ۲۴ و ۱۵

viδwana: نرینه

name of a mountain ویذْوَنَ

نام کوهی است . ۱/۳ یشت ۱۹ و ۳ =

چهار ستیغ ویزون یا چهار ستیغ کوه ویزونه .

vin: بین پارسی

to see, to observe; to look to وین،

دیدن، نگاه‌کردن

نگرش کردن، نگریستن ۳/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۰۵. یشت ۱۴ و ۳۱.
وند ۲ و ۴۰. یسنا ۱۰ و ۱۴. یسنا ۱۱ و ۱۰.
۳/۱ وند ۲ و ۲۴. ۳/۱ یسنا ۹ و ۲۹. ۳/۳ یشت ۱۰ و
۹۲. ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۴. یسنا ۳۲ و ۱۰
گزینه یشت ۵ و ۱۲۹. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۳۴. ۸۰.

aiwi-van:

to observe, to see, to look at آئیوی وین

نگریستن، نگرش کردن و دیدن، نگاه کردن به
۲/۱ یسنا ۱۳ و ۳۱ ۳/۱ وند ۷ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۴.
یشت ۱۴ و ۲۳. ۱/۱ یشت ۷ و ۳. نیایش ۳ و
۵. ۳/۱ یشت ۲۴ و ۱۰.
وند ۱۶ و ۲. ۸. ۹. ۱۰ و ۱۱.

ā-vin:

to behold, to observe attentively. آ وین

نگریستن، تماشاکردن، به ژرف بینی نگریستن ۳/۱
یسنا ۴۶ و ۲. ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲.

paiti-vin:

to see, to look at پَئیتی وین

دیدن، نگاه کردن به ۳/۱ یشت ۹ و ۳. نیایش ۳ و ۵.

2-to look down upon(Lit.); to disdain, to slight;

۲ــ پست‌تر از خود دانستن، خوار شمردن، خوار کردن، ناچیز شمردن
۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۴.

pairi-vin:

to see round about; — پَئیری وین

پیرامون را دیدن. همه سو دیدن، سراسر دیدن

۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰. ۳/۲ یشت

۱۳ و ۳ ۲/۱ یشت ۵ و ۶۸.

۳/۱ وند ۱۹ و ۰۳

håm-vin:

to manage; — هانَم وین

اداره کردن، بکار گرفتن

= چه کسی آنها را بکار خواهد برد.

۳/۳ وند ۹ و ۱

2-to see; to look at — دیدن، نگاه کردن به

۱/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

vip:

to emit seed; — ویپ

تخمه بیرون ریختن

۳/۱ وند ۸ و ۲۷. نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲.

apa-vip:

to copulate. — اَپَویپ

آمیزش کردن، همبستر شدن، جفت شدن.

۳/۳ وند ۷ و ۵۵.

para-vip:

to take off the roots; to extirpate, — پَرَ ویپ

to destory; — ریشه‌کن کردن، از ریشه برانداختن، نابود کردن،

۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۲.

vitbaešanh:

removing malice; ویتبَاِشَنگْهْ

برکنارکننده بدخواهی

۲/۱ یسنا ۵۴ و ۲.

vifyant:

one who emits semen virile ویف یَنْتْ

شسر اندازنده، کسیکه منی می‌ریزد، مانند: نر، مرد، هرچیز نر نرینه

۷/۱ وند ۷ و ۲۶، ۲۷.

vifra: نرینه

name of a chief whom king Fridon had sent to the top of a mountain, and who had lost his way in a glacier. ویفْرَ

وبفره، نام یکی از سران است که فریدون شاه او را به ستیغ کوه فرستاد که او راه خود را در توده‌ٔ یخ‌ها گم کرد. ۱/۱ یشت ۵ و ۶۱.

+ از ریشه -۲.

vivaoja: وی وَئُجَ

he that separates; او آنرا جدا می‌کند.

نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

vista: ۱.

informed of; aware, knowing ویستَ

آگاه از، آشنا، شناسا، آگاه، مانند .

vistauru: ۶۱۷۵-

the son of Naotara and the brother of tusa; ویشتَ ئورو
Nodar had two sons, txs and Gustahm.

ویسته‌ئورو نام پسر نوذر و برادر توس، نوذر دو پسر داشته که یکی توس و دیگری گستهم که همان ویسته ئورو است. ۱/۱ یشت ۵ و ۷۶ .
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۲.

visti: ماده ۱

information, knowledge ویشتی

آگاهی، دانش، دانایی

vistōfraoréiti:

well-versed in religious lore; ویشتُو فرَ اُرئیتی
or keeping implicit faith in religion;

بسیار دانا آگاه به دانستنیهای دینی، باور دارنده، خستوان رسا به دین
... نرینه ۲/۱ نیایش ۴ و ۹.

viš:

to sprinkle, to moisten. ویش

پاشیدن، ترکردن، افشاندن، خیساندن

viša:

poison ویشَ

زهر، مادینه ۵/۱ یشت ۲۲ و ۳۶.

viša-gainti:

(Food) of Poisonous stench ویشَ گئینتی

بوی گند، بوی زهری یشت ۲۲ و ۳۶.

viăva:

name of a mountain.

ویشَ وَ

نام کوهی است . یشت ۱۹ و ۴ .

višastaré: (یشت ۱۹ و ۸ .)

branching off (Dar.);

ویشَسْتَرِ

شاخه شاخه ، ویشبستر از ریشه سانسکریت است و در سانسکریت معنی پاره پاره دارد .

ریشه سانسکریتی واژه ویشستر پاره کردن است .

viš: (۱)

poison.

ویشّ

زهر ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۱ .

viš: (۲) (ازریشه ،)

water;

ویش

آب .

viš: (۳)

a far, at a distance;

ویش

از دور ، دورادور ، ، یسنا ۱۰ و ۱ .

viš-čiθra: ۲،

the fluid part or the juice extracted from medicinal plants

ویش چیثرَ

شیره گیاه دارویی . فشرده گیاه دارویی یا سرچشمه درمان ، کان درمان =

= = درمان ، چاره ، ، = سرچشمه ، کان

۲/۱ وند ۲۵ و ۳ .

vištar: = (۱)

one who knows; one who watches or superintends.

ویشْتَرْ

دانا، سرپستی کننده، نگهداری کننده

[Avestan] ۱/۱ یشت ۱۲ و ۲۸.

vīšpaΘan: [Avestan]

the pathways of the birds

ویش پَثَن

جاده پرندگان، راه پرندگان [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴. ۱۱.

vīš-haurva: [Avestan]

(the dog) that watches the street;

ویش هَئورو

کوچه پا، آنکه خیابان را می‌پاید، نگهبان [Avestan] ۱/۱ وند ۵ و ۲۹. وند ۱۳ و ۴۹. [Avestan] ۴/۱ وند ۱۹ و ۱۸. [Avestan] ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۳. ۲۱. ۲۵. [Avestan] ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۱. وند ۱۵ و ۳. [Avestan] ۶/۳ وند ۱۳ و ۱۸. [Avestan] ۶/۳ وند ۱۳ و ۴۲.

vīš-harézana: [Avestan]

abounding in waters.

ویش هَرِزَنَ

فراوان آب [Avestan] نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۸.

vīš-huška: [Avestan]

(a frog) whose venom is dried up;

ویش‌هوشکَ

خشکیده زهر، بی‌زهر. [Avestan] = قورباغه یا وزغیکه زهرش خشکیده است نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳۶. وند ۱۲ و ۲۲.

vi: (۱) [Avestan]

to run after; to fly: to fall;

وی

پی‌گیری کردن، گریختن، افتادن [Avestan] ۳/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹. [Avestan] رم‌کرده. ۳/۱ وند ۱۵ و ۵.

2-to pervade; to spread throught;

۲ـ پخش‌کردن

سرتاسرگستردن ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۳.

3-to pursue; to flee; ۳ـ دنبال کردن ، فرار کردن

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۳۵. یشت ۱۳ و ۳۵.

یشت ۱۳ و ۳۵.

apa-vi:

to drive away; to put flight آپَوی

فراراندن ، گریزدادن ، گریزاندن

یشت ۸ و ۲۳ ، ۲۹.

ā-vi:

to come to (aplace) آ وی

آمدن‌به ، درون شدن به

۳/۲ یشت ۱۳ و ۴۹ نرینه ۶/۳

یشت ۱۳ و ۸۴

paurva-vi:

to come foremost; (Lit.); to excel; پَئورْوَ وی

to suprass; جلوتر از همه آمدن ، برتری داشتن ، پیشی جستن .

۳/۱ ویسپرد ۲۲ و ۲.

vī: unless; except; anothe sort; separately.

inverted; وی = جز ، بی ، جدا ، جوردیگر ، جداگانه ، واژون ، همیستار ، مانندهها :

= بی‌گمان . = گداختن = بی آب .

= جز . (وند ۳ و ۱۵)

(وند ۹ و ۳) (وند ۱۹ و ۲۹). (وند ۲ و ۲۲).

(وند ۱ و ۱۷)

2-two fold. (Lit. Fr.); more excessively;

through and through; all round; ۲ـ دو تا ، دولا

با ریشه [illegible] بسیار زیاده‌روی، بسیار از اندازه، دوباره و سه‌باره، سراسر، گرد درست [illegible] یشت ۱۳ و ۹۴. [illegible] (وند ۲ و ۴۲) [illegible] (وند ۲ و ۱۱) [illegible] (وند ۱۹ و ۴۳) [illegible] (وند ۲۱ و ۳.) [illegible] [illegible] یشت ۱۰ و ۸۵. [illegible] (یسنا ۹ و ۲۸) [illegible] (یسنا ۱۲ و ۴.) [illegible] (یسنا ۱۰ و ۱) [illegible] (یسنا ۵۴ و ۲.)

vī-āpa: [illegible] [illegible]

waterless, free from wetness

وی آپَ

بی‌آب، بی‌نم، [illegible] = بی‌آب‌ترین، بی‌نم‌ترین [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵. وند ۹ و ۳. وند ۱۰ و ۱۸.

vī-urvara: [illegible]

treeless

وی ئورورَ

بی‌درخت، بی‌گیاه

[illegible] = بی‌درخت‌ترین [illegible] کماسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵. وند ۹ و ۳. وند ۱۰ و ۱۸.

vī-urvišti: [illegible] [illegible]

separation, disunion;

وی ئوروِیشتی

جدایی، از هم جدایی

[illegible] ۲/۱ وند ۸ و ۸۱–۹۶. وند ۹ و ۴۳.

vī-usaiti: [illegible]

see : نگ : [illegible] ۳.

وی ئوسَئیتی

vī-kanti: [illegible] (۱) [illegible] ۱.

levelling or razing to the ground, demolishing;

وی کنتی

زمین‌کنی ، ویرانسازی زمین .

۴/۱ وند ۷ و ۵۰ .

vī-kanti: (۲)

see : نگ : ۱-۱

وی کَنتی (۲)

vī-kusra:

wide, extended, broad.

وی کوسْرَ

پهن ، گسترده ، گشاد ۲/۱۴ وند ۱۴ و ۷ =

در ژرفا پهن شده

vī-kérét-uštāna:

وی کِرِتئوشتانَ

that separates the soul from the body; آن روان را از تن جدا می‌کند .

نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۳۷ وند ۱۳ و ۱۲ ، ۱۳

۱۴ ، ۱۵ ، وند ۱۴ و ۱ .

vī-xrumant: ۱-۱ ، ۲-

very hard; cruel;

وی خرومنْت

بسیار سخت ، بی‌مهر

سنگدل ، ستمگر . = زخم دردناک نرینه ۲/۱ وند ۴ و

۳۰ ، ۳۲ . ۲/۱ یشت ۴ و ۸ .

vī-gāθ ah: ، کاسه

the top, the highest point; a corner (Dar.)

وی گاسَنگْهْ

Flank, side (Har.)

نوک ، ستیغ ، بالاترین نکته ، گوشه (دارمستتر)

پهلو ، کنار (هارلز) ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۱ .

vi-čara :

وی چر
moving along to and Fro; or discerning; distinguishing (good from evil);
به پس و پیش رفتن یا وزیدن بازشناختن، جدا ساختن.
مادینه ۲/۳ یشت ۱۳و۴۰.

vī-čaranā:
وی چَرَنا
dividing into branches.
شاخه‌به‌شاخه
= شاخه‌هایی از شاهراه، ۲/۳ یسنا ۴۲ و ۱.

vī-čiča:
وی چیچا
mortar. a mixture of lime and sand with water;
گچ، ساروج، آهک آمیخته با ماسه و آب
۷/۳ وند ۶ و ۵۱. وند ۸ و ۱۰.

vī-čiθa:
وی چیثَ
رای، داوری سرانجام
۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۸.
2-discerning, discrimination;
۲ـ بینش، بینایی، شناخت، شناسایی ۶/۱ یسنا ۳۰ و ۲ ۷/۱ یسنا ۳۲ و ۸.
3-discerning, distinguishing right from wrong;
۳ـ بینش
شناخت راست از دروغ، کماسه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱.

vī-čiθra:
وی چیثرَ
see : نگ:

vī-čidyāi:
وی چیذیائی
see : نگ:

۶۲۱۳–

vī-čira:

وی چیرا

a discerner;

the discerning arbiter;

رای، فتوی، داور رای دهنده، رای زن

۱/۱ یسنا ۲۹ و ۴. یسنا ۴۶ و ۵.

۶۲۱۴– از ریشه

vī-jaγma:

وی جَغمَ

most reaching (For giving help);

most helpful.

رسیده‌ترین (برای یاری دادن)

یاری کننده‌ترین کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲.

۶۲۱۵–

vīži-aršti:

ویژی آرشتی

he who holds a piercing spear.

بردارنده نیزه تیز، دارنده نیزهٔ کرکننده

2-a piercing spear.

۲– نیزهٔ کرکننده ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۸.

۶۲۱۶–

vīžin:

ویزِین

piercing;

کرکننده، تیز، سوراخ کننده

۶۲۱۷–

vī-žibyō:

ویژیبیو

see : نگ:

۶۲۱۸–

vīž-yaršti:

ویزیَرشتی

name of a kinsman of king Gushtasp.

بردارنده نیزه تیز، نام یک خویشاوند نزدیک گشتاسپ شاه

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

۶۲۱۹– vīžvanča:
ویژوَنچ
all directions;
همه‌بر، همه سوی
۳/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

۶۲۲۰– vīzaoθra:
ویزَ اَثرَ
unfit for a sacred offering;
ناشایسته به دهش
بی‌پیشکشی، ناروا به دهش‌ورجاوند. مادینه ۲/۱ وند ۷ و ۷۹.

۶۲۲۱– vīzafāna:
ویزَفانَ
(a monster) with open jaws.
بی پوزه، با پوزه‌ٔ باز نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴۱.

۶۲۲۲– vīzarēša:
ویزَرِشَ
name of a Daeva.
نام یک تن از دیوان.
۱/۱ وند ۱۹ و ۲۹.

۶۲۲۳– vīzu: از ریشه
ویزو
a species of dog, a puppy that does not Bark,
یک گونه سگی است، تولهٔ سگی که پارس نمی‌کند
۱/۱ ۱/۱ وند ۵ و ۳۲. ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

۶۲۲۴– vīzōišta:
ویزویشتَ
not foul or filthy, pure, clean.
ناپلید، پاک، زدوده ۶/۳ وند ۸ و ۱۰.

vīzbāri: ۲- ،
crookedness (Lit.); dishonesty;
ویزباری
کجی ، بداندامی ، نادرستی . ۱/۱ وند ۲ و ۲۹ ، ۳۷ .

vīzvāw: فرگرد ۴ و ۳
Lifeless (Mills.); Lifeless bodies;
ویزواو
بی‌زندگی (میلز) : در تن‌های بی‌زندگی

vīzvōišta:
most powerful; strongest;
ویزوویشتَ
نیرومندترین ، پرزورترین ، ۶/۳ وند ۸ و ۱۰ .

vīta: ۱-
gone, departed; separated; severed;
ویتَ
ویته = جدا ، رفته ، مرده ، جداشده
2-good, right, proper
۲- خوب ، راست ، درست

vītaxti:
melting.
وی تَخْتی
گدازنده ، گدازی .
۳/۱ وند ۲ و ۲۴ . وند ۶ و ۲۸ .

vītañ̊uhaiti:
A river.
وی تَنْگوهَئیتی
A river the name of which does not reappean elsewhere; if the episode appertions to the cycle of Nodar-Afrasyab, it ought to be in the region of the North, in the watershed of the Patashkargar. The vistauru caused to scape Nodarian

Family of toranian army grasp. They passed over tributary stream vitankuhi River by Ardvisur Anahit Ahelp's.

ویتنگوهئیتی نام رودیست که در جاهای دیگر از آن نامبرده نشده است . برابر داستان باستانی هنگامیکه گستهم خاندان نوذریان را از چنگ سپاهیان توران می‌گریزاند بیاری اردویسور آناهیتا از یک شاخهٔ این رود خانه گذر کرد . ۲/۱ یشت ۵ و ۷۸ — ۷۹ .

vītar: ‌ نرینه ۱ –

all-pervading; epithet of Ahura Mazda; ویتَرْ

۱ــ فراگیرنده همه‌جا ، به‌همه جا چیره ، پاژنام اهورامزدا . ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳ .

2-One who pursues ۲ــ کسی که دنبال می‌کند ، پی‌گیرنده

= دنبال‌کننده دشمنان خودش ۱/۲ یشت ۱۷ و ۱۲ .

vītaré-vitara:

1-more extended-wide. ویتَرِ ، ویتَرَ ،

بسیار گسترده و پهن

پهن‌تر ، گسترده‌تر . ۲/۱

2-downwurds. ۲ــ پائین ، سوی پائین ۴/۳ یشت ۱۵ و ۵۵

3-far off, at a distance; ۳ــ آنسوتر ، دورتر

vītaré-åzahya:

removing affliction-indigence. ویتَرِآنْزَهْ یَ

دورسازی اندوه و تنگدستی .

۶/۱ یسنا ۶۸ و ۱۳ .

vītaré-tbaešaŋh:

removing malice or rancorous feelings; ویتَرِتْبَئِشَنْگهْ

دورکننده بدخواهی و یا بردارنده حس کینه‌جویی ، از میان بردارنده کینه و بدخواهـی .

۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۳ .

۶۲۳۵-
vītaré-tbaešanᵒhya: ویتَرِ تْبَئِشَنْگْهَیَ
removing malice or rancorous feelings;
از میان بردارندهٔ بدخواهی یا حس کینه‌جویی
۱/۶ یسنا ۶۸ و ۱۲. یشت ۸ و ۱۲.

۶۲۳۶-
vītaréāzanh: ویتَرِآنزَنگْهْ
removing affliction-indigence;
دورسازی اندوه و تنگدستی و بی‌چارگی.
۲/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۳.

۶۲۳۷-
vītasti: ویتَسْتی
a span; a measure of about 9 inches;
وجب، یکدست، یکوجب = به اندازهٔ ۹ اینچ ۲/۱۰ وند ۱۷ و ۵.

۶۲۳۸-
vītasti-drājanh: ویتَسْتی دْراجَنگْهْ
the lenght of a span
بدرازی یک وجب
۲/۱ وند ۷ و ۲۹.

۶۲۳۹-
vītāčina: ویتاچین
melting away (Lit.); causing abortion;
اندک‌اندک نابود شونده، از زهدان جنین اندازنده، نابودکننده.
= داروئیکه سقط جنین فراهم می‌کند. مادینه ۳/۶ وند ۱۵ و ۱۴.

۶۲۴۰-
vītāpa:

ویتاپَ waterless;

بی‌آب

= تهی از آب ۲/۱ یشت ۱۹ و ۸۲.

۶۲۴۱- . + . نرینه

ویتارَ vītāra: a kind of long measure; a passage; an alley

یک جور اندازه دراز، (گذار، راهرو، کوچه، گزارش دار مستتر) ،

۲/۳ وند ۱۴ و ۱۴.

۶۲۴۲- + + .

وی تَرَتُوْ تَنو vītérétō-tanu:

(Leprosy) spread all over the body.

روی تن را فرا گرفته، ، ، ، =

پیسی که روی تن را فرا گرفته نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۹. ۳۷. یشت ۵ و ۹۲.

۶۲۴۳-

وِیثی شی viθ iši:

secretly; privily.

پنهانی، نهانی، رازانه

، پنهانی یشت ۱۰ و ۸۰.

۶۲۴۴- . + ،

ویثوشَونت viθ ušavant:

boiling.

جوشان، جوشنده

... ، مادینه ۲/۱ وند ۴ و ۵۴. ۵۵.

۶۲۴۵- . - ،

ویثوشا viθ ušā:

discontentment;

ناخرسندی، ناخشنودی

۲/۱ وند ۱ و ۵.

vīθuši:

see : نگ :

ویثوشی

vīθuš:

knowingly;

ویثوش

زیرکانه وند ۴ و ۵۴. ۵۵.

vīθwaesa: . ۲- ، با

dread; terror.

ویث وَئِسَ

ترس، ترس بسیار.

ترس بسیار راههای پر ـ ترسَ ترا نمایان می‌شود. یشت ۱۳ و ۲۰. (۲) پر از ترس، ترسناک

vīθwisū-būiwra:

ful of dread and fear.

وئثویسو ـ بوئیوَرَ

پر از ترس وبیم

۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۰. = جاده پراز ترس و بیم.

vīd: (از ریشه ۱. و از ریشه ۲.)

knowledge, science (rt. = to know)

وید

دانش، آگاهی، از سوی دیگر چم دانش فراگرفتن، درآمد، سودجستن، ۲/۳ یسنا ۵۱ و ۱۸. (ریشه این واژه از کماسه و نرینه) ۲/۱ است

vīdaeva: . ۲- ، با

inimical to the Daevas; estranged from the Daevas; fiend-destroying'

وی دَئِوَ

جدایی از دیوان.

بیزاری از دیوان، دیو ویرانگر نرینه ۱/۱ یسنا ۱ و ۲۳. یسنا ۹ و ۱۳.

یسنا ۱۲ و ۱ . ویسپرد ۵ و ۳ . یشت ۱۳ و ۱۴۶ . کماسه
۱/۱ نرینه وند ۵ و ۲۲–۲۵ . نرینه ۲/۱ یشت ۲۳ و ۹۰ .
مادینه ۲/۱ یسنا ۱/۶۵ یشت ۵ و ۱ . یشت ۱۳ و ۴ .
۲/۱ کماسه وند ۱۹ و ۱۶ . یسنا ۲ و ۱۳ . یسنا ۲۵ و ۶ .
نرینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶ . کماسه ۶/۱ یسنا
۱ و ۱۳ . کماسه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۷ .

vīdaevō-kara: ویدَئِووٌ کَرَ

working against the Daevas.

بر همیستاری دیوان کار کرده، پاد دیوان . نرینه ۱/۱ یشت ۱۵
و ۴۶ . نرینه ۸/۱ یشت ۱۵ و ۵۳ .

vīdaka: ویدَکَ

he who obtains or acquires;

فراهم کننده، بدست آورنده ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۵ .

vīdat-gao: ویدَتگَ اُ

name of a illustrious personage;

نام کسی نامور

۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۲۷ .

vīdaδafšu: ویدَذَ فْشو

one of the seven keshvars of the earth,

Lying to the south-east of khanirac;

نام یکی از هفت کشور روی زمین جهان باستان که کنار خونیرث جای گرفته است . ۲/۱ وند
۱۹ و ۳۹ . یشت ۱۰ و ۱۵ . ۱۳۳ . یشت ۱۲ و ۱۲ —
۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۱۷ .

۶۲۵۶- ویداتَ
vīdāta:
decision, final judgement;
رای، داوری سرانجام ... ۷/۱ یسنا ۴۷ و ۶.

۶۲۵۷- ویداتا
vīdātā:
see : ... نگ :

۶۲۵۸- ویدیذارَ
vidiδāra:
see : ... نگ :

۶۲۵۹- ویدیذونگه ... (...) نرینه
vīdiδvaŋ̊h:
surveying round about;
زیرچشم گرفتن پنهانی
... ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

۶۲۶۰- وی دسرونگه
vīdisravaŋ̊h:
acquiring glory (Lit.); name of a person;
نیکنام شناخته شده و نام دسی است. ... نرینه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۱۹.

۶۲۶۱- ویدیشا
vīdišā:
knowledge, learning, wisdom;
دانش، یادگرفتنی، خرد، ... ۱/۱ یسنا ۵۵ و ۳. ...
۲/۱ ویسپرد ۲۱ و ۳. ... ۳/۱ یسنا ۵۸ و ۴.

۶۲۶۲- ویدیشمنَ
vīdišəmna:
purifying; holy
پاک، ورجاوند، از ریشهٔ ویش = پاک کردن ... ۳/۳ یسنا
۵۱ و ۱. ...

۶۲۶۳ــ
vīduš:
ویدوش
knowing;
فهمیده، هوشیار، ۱/۱ یسنا ۲۸ و ۴ . یسنا ۴۵ و ۸ .

۶۲۶۴ــ
vīduš-aša: ۲ــ
ویدوش آشَ
a pious intent;
گمان پرهیزگاری، خواست یا آهنگ دیندار ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۶ .
2-cognizant of purity-holiness. ۲ــ آگاهی از پاکی و پارسایی
نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۵ .

۶۲۶۵ــ
vīduš-gāΘa:
ویدوش گاثَ
knowing the Gathas;
ویدوش گاتها = گاتهاشناس، آگاه و دانا از گاتها نرینه ۲/۱ ونــد
۱۸ و ۵۱ . = مرد گاتها شناس

۶۲۶۶ــ
vīduš-yasna:
ویدوش یَسنَ
knowing the yasna.
یسنــا دانستــن . نرینه ۲/۱ وند
۱۸ و ۵۱ .

۶۲۶۷ــ
vīdōiΘra: کماسه
ویدوِیثرَ
seeing; for seeing; to see;
بیننده، بینا، دیدن = for seeing ۷/۱ و (۴/۱) یشت ۱۰
و ۸۲ .

۶۲۶۸ــ
vīdūiōm:
وی دوِ یوم
نگ : see :

vīdå̊s:

see : ۱- : نگ

ویدانس

vīdrvãna:

holding fast,

ویدْرْوانَ

استوار نگهدارنده ۱/۶ وند ۴ و ۴۵.

vīdvaēša: ۲-

expelling evil; driving out malice;

ویذْوَئِش

بیرون‌کننده بدی، بیرون راننده کینه‌جویی، بیرون‌کننده کین

۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۱.

vīdvaēštva:

he in whom there is no harm;

separate from malice;

ویذْوَئِشْتْوَ

بی‌آزار، جدا از کینه‌جویی، بی‌کینه نرینه ۱/۱ یشت ۱/۸.

ویسپرد ۱۵ و ۳.

vīdvanō̃i:

see: ۱- : نگ

ویذ وَنُوی.

vīδaetar:

one who watches or surveys;

ویذاتَر

زیر چشم گیرنده، نگهبان ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۶.

vīδavi: ۲-، با ریشه‌های

wide apart from a deceiver; he who

baffles deceit (Har.);

ویذَوی

فریب‌نخورنده، کسیکه فریب برنمی‌دارد.

کسیکه فریب و نیرنگ را بر هم می‌زند نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīδāwnte:

see : ۰۲ : نگ:

ویذاوْنتِ

vīδātu:

one of the demons of Death, breaking the bones of men.

نام دیو مرگ، شکننده استخوان مردان

۵/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۳. یشت ۱۳ و ۱۱ و ۲۸.

vīδōtu: (از ریشه)

same as;

ویذُوتو

هم سان، مانند

مانده:

vīδvaŋh:

knowing, acquainted with,

ویذْوَنْگْهْ

آگاه، هوشیار، فهمیده

نرینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۲. ویسپرد ۱۱ و ۱۹. نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۲. یسنا ۴۴ و ۱۹. یسنا ۳۱ و ۱۷. ۶. مادینه ۱/۱ یشت ۱۶ و ۱۵. ۲/۱ وند ۱۸ و ۶۷. ۶۹ نرینه یشت ۱۳ و ۱۴۶. ۴/۱ یسنا ۳۰ و ۱. ۴/۱ یسنا ۳۱ و ۱۷. یسنا ۵۱ و ۸ ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۹. نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷. یشت ۱۰ و ۶۸. (۵/۳) و (۳/۳) ویسپرد ۶ و ۱. از ریشه خرسند کردن،

2-all knowing; in the sense of

= همه آگاه نرینه ۱/۱ یشت ۱۲ و ۱. نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۶.

۶۲۸۰– [illegible] .
vīnase:
وی نَس
نگ : [illegible] ۱-۰ : see

۶۲۸۱– [illegible]
vīnasti:
وی نَشتی
نگ : [illegible] ۲ – : see

۶۲۸۲– [illegible]
vīnasyāt:
وی نَشیاتَ
نگ : [illegible] ۱-۰ : see

۶۲۸۳– [illegible] . [illegible] ۲- [illegible]
vībanga:
وی بَنگَ
the Demon of extreme drunkenness;
بسیار می‌خور ، افزون بر گنجایش میخوری ، سیاه‌مستی
[illegible] : دیو کونده نخورده مست
[illegible] ۲/۱۰۶ وند ۱۹ و ۴۱ . یشت ۲۴ و ۲۶ .

۶۲۸۴– [illegible] .
vībāzu:
وی بازو
the length of extended arms;
وی‌بازو = اندازه پیمایشی است بگشادی بازوان ، درازای کمتر از ۲ گره . مانند : [illegible] ۲/۳ ، وند ۹ و ۲ .

۶۲۸۵– [illegible] .
vībāzu-drājanh:
وی بازو دَراجَنگهَ
the length of extended arms;
double the length of
درازای دو بازوی گشاده ، اندازه پیمایش درازا [illegible] ۲/۱ وند ۷ و ۳۴ .

۶۲۸۶– [illegible] . [illegible] ۱-۰
vībérěθwat:
وی بِرِثوَت
spread abroad (Lit.); well-known
همه‌جا گسترده ، نامی در همه‌جا روشناس . [illegible] + [illegible] = [illegible]

[illegible] نسرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۴.
[illegible] یشت ۱۹ و ۸۱.

۶۲۸۷– [illegible] vīmaiδya: [illegible]
boundary, exterior limit.
وی مَئیذیَ
مرز، سرحد، بخش پایان بیرونی [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۴. یشت ۱۲ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۱.

۶۲۸۸– [illegible] vīmana-kara: [illegible]
he who strikes fear ([illegible] = doubt)
وی مَن کَرَ
ترس زده ([illegible] = گمان) آشفته‌گمان، گیج‌ومات [illegible] نرینه ۸/۱ یشت ۱۵ و ۵۳.

۶۲۸۹– [illegible] vīmanaṅh: [illegible]
doubt, suspicion;
وی مَنَنگَهْ
گمان

۶۲۹۰– [illegible] vīmanōhya: [illegible]
unsettled in religious belief
وی مَنُـو هْیَ
هرهری در باور دینی، سست باور در دین، ناباور [illegible]
کماسه ۲/۱ وند ۱ و ۷.

۶۲۹۱– [illegible] vīmareza: [illegible]
purifying;
وی مَرِزَ
پاک، ورجاوند، پارسا
[illegible] = پاکترین کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۲۰۴.

۶۲۹۲– [illegible] vīmāδaṅh: [illegible]
medicine; a remedy for restoring health.
ویمادَنگَهْ

دارو، درمانیکه تندرستی می‌آورد ۲/۱ وند ۷ و ۳۸، ۴۰.

vimita:

formed irregularly; crooked; وی میتَ

ناآراسته درست شده، کج، بدپیکره، بداندام

vimitū-dantāna: وی میتودَنْتانَ

ill-formed teeth; also crrooked-toothed;

کج‌دندان، دندان ناآراسته، بدگونه دندان، گوینده گفتار بد، ۱/۱ وند ۲ و ۲۹، ۳۷، یشت ۵ و ۹۳.

vīra: نرینه

a man; a manly person; ویرَ،

یل، مرد، مردانه

یک کس مردانه ۲/۱ یشت ۸ و ۱۴ ۵/۱ (۶/۱) یسنا ۳۱ و ۱۵. ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۷. ۷/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۰۱. ۲/۲ یسنا ۹ و ۴. ۲/۲، یشت ۱۰ و ۱۰۱. ۴/۲ وند ۶ و ۳۲، ۳۵، ۳۸، ۴۱. ۶/۲ ویسپرد ۷ و ۳. یشت ۱۳ و ۱۰ ۲/۳ یسنا ۴۵ و ۹. یسنا ۵۸ و ۶. ۶/۳ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. یشت ۵ و ۹۶. یشت ۱۲ و ۲۴. ۶/۳ یشت ۱۰ و ۲۸. ۷/۳ یشت ۱۵ و ۵۳. ومانندهای:

vīrajan: وی رَجَن

a man-slayer; a hero-killer

مردکش، یل‌کش، پهلوان‌کش ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳۷.

vīrāza: نرینه
ویرازَ
name of an illustrious personage
یکی از پهلوانان ایران.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱. وسترگارد یوستی

vīrāspa: نرینه
ویراسْپَ
name of an illustrious personage;
of the noted family of Karsna (Karan.)
نام کسی نامور و از خانواده نامی کارن ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۸

vīrénjan:
ویرنْجَنْ
a man-slayer; a hero-killer;
مردکش، کشنده پهلوان، کشنده پل ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۶.

vīrō-draonånh:
ویرُوْ - دْرَاُ نَنگْهْ
running after man (as a dog);
faithful to his master; born to take his food from man
دونده دنبال مرد، (مانند سگ) به سرور خود با وفا، خوراک خـود را از مـرد گیرنده
نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۹.

vīrō-niāwnt:
ویرُوْ نیاوُنچ
that knocks or fells men down;
مردافکن، مردکوب = گرز مردافکن نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲.

vīrō-maza:
ویرُوْ مَزَ ویروْ مَزَنگْهْ
(a contract) of the value of man.

ارزش مرد (به پیمان) گرانبها از مرد

a hostage;

گروگان. گرو نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲۰۴۰۲۰۹.
۱/۱ وند ۴ و ۴۸. ۲/۱ وند ۴ و ۴۰. نرینه ۲/۱ وند ۴ و ۱۵.

vīrō-vastra:

a man's garment; a complete garment fitted for a man.

ویرُو وَستر

جامه مردانه، یکدست جامه در خور مرد

۲/۱ وند ۸ و ۲۵.

vīrō-raoδa:

human shape,

ویرُو رَاذَ

آدم‌گونه، آدم‌نما ۳/۱ یسنا ۹ و ۱۵.

vīrō-vānΘwa:

troops of hereos:

ویرُو وانثوَ

گروه یلان.

مادینه ۲/۳ یسنا ۲ و ۶. یشت ۲ و ۱۰. نیایش ۴ و ۱۰. مادینه ۶/۳ یسنا ۶/۱ یسنا ۳ و ۸. یشت ۲ و ۵.

vīriā:

born of hero(Lit.); heroic, valiant.

ویرئَ

از یل زاده شده (ادبی) پهلوانانه، دلیر، شکوهمند، درخشان
مادینه ۲/۱ یشت ۸ و ۱۵.

vīvaiti:

breezy (dawn);

وی وَئیتی

نسیم دار، خوش‌هوا ... مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۶۲.

vīvaozayeiti:

وی وَئزَیِ ئیتی

see: نگ:

vīvaṅhvat:

وی وَنگهوَت

vivanghant, father of king Jamsheed. the grand-son of King Hoshang he was the first to perform the Haoma ceremony, and the fifth from Gaya Maretan, ویوَنگهان نام پدر جمشید شاه است.

که نوه هوشنگ شاه است. ویونگهان نخستین کسی بود که آئین هئومه را انجام داد و پشت پنجم از کیومرس است. ۱/۱ یسنا ۹ و ۴. ۶/۱ یسنا ۹ و ۵.

vīvaṅhana: نرینه

وی وَنگهَنَ

same as vivanghvat.

مانند ویونگهوت

نام پدر جمشید شاه پیشدادی است ۶/۱ وند ۲ و ۶. یشت ۱۳ و ۱۳۰. ۸/۱ وند ۲ و ۳. ۹. ۱۳. ۱۷. ۲۲.

vīvaṅhuša: نرینه

وی وَنگهوش

same as vivangahvat

اینهم مانند واژه‌های ویونگهوت و ویونگه نه نام پدر جمشید شاه پیشدادی است که بنام ویونگهان در پیش شناخته‌ایم ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۸. ۵/۱ یشت ۱۹ و ۳۵.

vīvarezdvat:

وی وَرزدوَت

acting in opposition to; doing otherwise;

همیستاری و ستیزه‌گری، جور دیگر کردن، دگرگون کردن. نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰.

vīvarešā: (یشت ۴۵ و ۰۸)
وی وَرِشَ
I wish so extol (Hauj.);
I would faithfully serve (Mills.)
من آرزو می‌کنم که بسیار بستایم (هوگ)، من وفادارانه خدمت خواهم کرد (میلز).

vīvāzayantu:
وی وازَیَنْتو
See: نگ:

vīvāp: از ریشه
ویواپ
want of water, drought;
بی آب گشته
بی‌آبی، خشکسالی ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۰۳ ۵/۱ یسنا ۱۲ و ۰۲.

(۳/۱ یسنا ۳۲ و ۰۱۰)
vīvāpat:
ویواپَت
who parches the Fields with drought.
بی‌آبی.
چه کسی کشتزارها را با خشکسالی می‌سوزاند
۱/۱ یسنا ۳۲ و ۰۱۰.

vīvārā:
ویوارا
copious rains.
باران بسیار فراوان. ۷/۳ وند ۲۱ و ۰۳.

vīvārešva: نرینه
ویوارِشوَ
name of an illustrious personage.

نام کسی نامور ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۲

vī-viduye:

ویویدوی ۱

see : نگ :

vīs:

(۰۱) ویس

to be, to become;

بودن ، شدن

۲/۱ وند ۲ و ۴. ۲/۱ ونــد ۲ و ۵.

. وند ۲ و ۳. ۱/۳ یشت

۱ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۷۱. ۲/۱ وند ۲ و ۴.

2-to come. ۲ـ آمدن ۳/۳ یسنا ۴۸ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۷۳.

یشت ۱۳ و ۷۳. ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۱۴.

3-to pierce, to enter, to touch.

۳ـ رخنه‌کردن ، بدرون شدن ، دست زدن ۳/۳ یشت ۱ و ۱۸.

4-to accept, to receive. ۴ـ پذیرفتن ، دریافت کردن

۳/۱ یسنا ۸ و ۴. ۳/۳ یشت ۵ و ۹۵.

۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۱ و ۵.

5-to agree to, approve of ۵ـ هماهنگی کردن به ، همراهی کردن به

پسندیدن ، روا شمردن ۱/۱ ویسپرد ۵ و ۱. ۱/۱ یسنا

۱۴ و ۱ ویسپرد ۳ و ۷. ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲۲. یشت ۱۳ و ۹۹. یشت ۱۹ و ۸۵.

6-to obey the order; to comply with the commands;

۶ـ سربفرمان نهادن و انجام دادن دستور ، انجام دادن فرمان .

= من این دستور را انجام خواهم داد .

7-to be engagedin to pay attention to; to head

۷ـ گرفتار بودن ، نگرش دادن به ، نگرش کردن ۱/۳ یسنا ۵۸ و ۳.

aiwi-vīs:

to receive, to accept. آئیوی ویس

دریافت کردن، پذیرفتن ۱/۱ یشت ۷ و ۳.
نیایش ۳ و ۵.

paiti-vīs:

to receive; to accept; پَئیتی ویس

دریافت کردن، پذیرفتن ۱/۱ یشت ۵ و ۹۳.
۳/۳ یشت ۵ و ۹۵.
۱/۱ یشت ۷ و ۳. نیایش ۳ و ۵. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۲.

fra-vīs:

to come forth, فَرَ ویس

بجلو آمدن، به پیش آمدن ۳/۱ یشت ۱۰ و
۴۶. یسنا ۱۰ و ۸.

2-to be, to become. ۲ـ بودن، شدن

= من نیایشگر و
ستایشگر باوفایی به تو خواهم بود یسنا ۱۰ و ۹.

vīs: (۲)

1-village; ویس

۱ ـ دهکده، روستا، کوی. ۲/۱ وند ۸ و ۱۰۳. یسنا ۶۲. ۵.
۲/۱ یسنا ۳۰ و ۱۸. یشت ۱۰ و ۱۸. ۳/۱
(۵/۱) وند ۵ و ۶. ۹. ۱۳. ۱۴. ۴/۱ یشت ۱۳ و ۶۶.
۵/۱ وند ۱۹ و ۱۲. یسنا ۵۷ و ۱۴. ۶/۱ وند ۷ و ۴۱. ۴۲. وند ۹ و ۳۷
ویسپرد ۳ و ۲. ۷/۱ وند ۵ و ۱۰.
۲/۳ وند ۱۳ و ۱۱. ۴۰. یسنا ۱۲ و ۳. ( ) =
۵/۳ وند ۱۳ و ۱۱. ۱۸. ۴۰. ۶/۳ یسنا ۱۲ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۸.

یسنا ۸ و ۷. یسنا ۲۳ و ۱. یشت ۱۳ و ۱۵۰. مانندها:

2-a family; a house-hold;

۲ـ خانواده، خانوار، کس خانه

۴/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴. یسنا ۶۰ و ۲. ۴/۱ (۵/۱) یسنا ۱۰ و ۷. ۵/۱ یشت ۱۳ و ۴۹ ۵/۱ یسنا ۶۰ و ۳ ۶/۱ وند ۷ و ۴۳. یسنا ۹ و ۷. یشت ۵ و ۳۳. ۵/۳ یسنا ۵۳ و ۸.

vīsaiti, visata:

twenty ; 20.

ویسَئیتی ، ویسَتَ

بیست = ۲۰.

۲/۳ وند ۸ و ۹۵. وند ۱۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۱۲۲. ۲/۳ وند ۱۲ و ۹. ۱۱.

vīsata-gāya:

twenty paces;

ویسَتَ گایَ

بیست تکه ۲/۱ وند ۱۷ و ۴.

vīsaitivant:

twenty-fold

ویسَئیتی وَنْت

بیست تاه، بیست لا. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

vīsan: (وند ۴ و ۷)

a family man; one having a house-hold;

ویسَن

خانواده مرد، دارنده‌ی خانواده یا کسانی در خانه. ۴/۱ وند

vīs:

ویسی

نگ: see ۲.

vīsō-irič:

ویسُوئیریچ

تهی کردن روستا. نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۷۵.

vīsãnsta:

ویسانْسْتَ

an admonition; counsel;

پند و اندرز، سگالش و بند . مادینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۹.

vīsãnsténa:

ویسانْسْتِمَ

twentieth: 20th

بیستم و ۲۰ ام. نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

vīstō:

ویشْتُو

see: نگ:

vīstō-fraoreiti:

ویشْتُو فرَ اُرِئیتی

learned in pious lore

داد دینی آموخته، آئین دین‌داری یاد گرفته ... نرینه ۱/۲ ویسپرد ۳ و ۴. نیایش ۴ و ۹.

vīspa:

ویسْپَ

all; every. whole, entire

همه، هر، رسا، درست. = بسیار. از ریشه = افزودن، پیشرفت دادن. = هروسپ همه، درست. نرینه ۱/۱ وند ۱ و ۱. ۳ و ۳۳. یسنا ۶۵ و ۶. مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۹. کماسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۴. یشت ۲۲ و ۲. نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۱. ۲. ۵. ۶. یسنا ۲۰ و ۲. ویسپرد ۱۳ و ۱. نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۰. وند ۹ و ۱۵. یسنا ۱۹ و ۹. یشت ۵ و ۱۳۰. مادینه ۲/۱ وند ۶ و ۲۴

کماسه ۲/۱ وند ۳ و ۲۰. ۴۲. [illegible] کماسه ۱ و ۲ یسنا ۷۱ و ۵ [illegible].
[illegible] ، [illegible] = تا اینکه، بدرازای زمانیکه وند ۲ و ۲۸. ۳۶. [illegible] —
۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۵. [illegible] ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۴. یشت ۱۹ و ۷. [illegible] —
۴/۱ یسنا ۲۰ و ۲. [illegible] - [illegible] ۴/۱ (۷/۱) یسنا ۶۸ و ۱۴.
[illegible] = برای همه‌زمان، برای همه‌گاه ۴/۱ یسنا ۷ و ۲۵ [illegible]. [illegible]
[illegible] = برای همیشه یسنا ۴۶ و ۱۱. یسنا ۴۹ و ۸ [illegible]. [illegible] - [illegible]،
= برای زمان جاویدان یسنا ۵۳ و ۱. ۴ [illegible] نرینه ۶/۱ وند ۱۸ و ۳۰. ۳۱.
یسنا ۹ و ۱ [illegible] نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱۶ و ۲ [illegible]، مادینه
۶/۱ یسنا ۲۴ و ۴. ویسپرد ۴ و ۲. ویسپرد ۹ و ۷ [illegible]. [illegible] مادینه ۶/۱
یسنا ۵۵ و ۴ [illegible] ۷/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷ [illegible]. یسنا ۲۳ و ۳.
[illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۶ و ۱۸. یشت ۱۰ و ۳۶ [illegible]. نرینه ۱/۳
یسنا ۳۲ و ۳. یسنا ۵۱ و ۲× [illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۳۱ و ۲ [illegible].
مادینه ۱/۳ وند ۵ و ۱۹. یشت ۵ و ۱۵ [illegible] مادینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۲.
[illegible] کماسه ۱/۳ وند ۲ و ۴۰ [illegible]. کماسه ۱/۳ یسنا ۳۴ و ۲ [illegible]
۱/۳ یشت ۸ و ۴۸ [illegible]. نرینه ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۲. یسنا ۴۳ و ۱۵ [illegible]،
نرینه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۲۹. یشت ۸ و ۴۶ [illegible]، نرینه ۲/۳ وند ۱۴ و ۸. یشت
۱۹ و ۷۷. خورده‌اوستا آفرنایه خشتهریانه [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۴۲ و
۶. [illegible] نرینه ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۵. یشت ۸ و ۴۶ [illegible] نرینه
۲/۳ یسنا ۷۱ و ۶ [illegible] نرینه ۲/۳ وند ۳ و ۳۵. [illegible]، نرینه ۲/۳
یشت ۱۰ و ۳۴. ۱۰۰ [illegible] — مادینه ۲/۳ وند ۳ و ۲۷. ویسپرد ۵ و ۲. یشت
۱۳ و ۷۹. ویسپرد ۱۶ و ۲. یسنا ۲ و ۱۲. [illegible]. [illegible] ۲/۳ سی روز،
۲ و ۲۸. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱ [illegible] مادینه ۲/۳
یسنا ۷۱ و ۵. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۸ و ۵. یسنا ۱۹ و ۲. یشت ۱۱ و ۹.
[illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۶ [illegible]، [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۴۳ و ۲.
[illegible] کماسه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ [illegible]. [illegible] — [illegible].
[illegible] ۲/۳ یشت ۸ و ۴۳. ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲ [illegible].
۲/۳ یشت ۸ و ۴۳. [illegible] نرینه ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۱۰. [illegible]، کماسه
۳/۳ (۵/۳) یسنا ۳۴ و ۵. یسنا ۱۶ و ۵ [illegible] نرینه ۴/۳ یسنا ۱ و ۱۰.
یسنا ۶۲ و ۷. [illegible] مادینه ۴/۳ یسنا ۲۳ و ۲. [illegible]،

نرینه ۵/۳ وند ۱۴ و ۱۷ نرینه ۵/۳ یسنا ۶۲ و ۷ نرینه ۵/۳ یسنا ۴۴ و ۲ ، کماسه ۵/۳ یشت ۱۰ و ۴۱. نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۲۷. ۳۵. یسنا ۴۳ و ۲ نرینه ۶/۳ فرگرد ۵ و ۱ نرینه ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۴. ویسپرد ۹ و ۷. مادینه ۶/۳ وند ۲ و ۲۸. ۳۶. یسنا ۶۵. ۲ مادینه ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۲. ویسپرد ۹ و ۷ ، کماسه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۵۴. ۶/۳ یسنا ۴۴ و ۷ کماسه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۳۵. ۷/۳ یشت ۳ و ۵. ۱۱. یشت ۱۵ و ۵۳ نرینه ۷/۳ یسنا ۱۲ و ۵. ۶ مادینه ۷/۳ یشت ۱۰ و ۴۵. ۷/۳ یشت ۱۰ و ۱۶. نرینه ۸/۳ یسنا ۱ و ۲۲. نیایش ۱ و ۱.

vīspaiti:

the master of a street or borough; ویس پَئیتی

بزرگ ده، بزرگ بخش، بزرگ خیابان و کوچه، کدخدا ، دهدار ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۸. ۸۴. ۲/۱ وند ۷ و ۴۱. ویسپرد ۳ و ۲. یشت ۱۰ و ۱۱۲. ۲/۱ وند ۷ و ۴۲. ۴/۱ یشت ۱۰ و ۱۷. ۶/۱ وند ۱۰ و ۵. ۶. ۹. ۱۰. ۱۳. یسنا ۱۳ و ۱. یشت ۲۴ و ۱۶. ۸/۱ یسنا ۹ و ۲۷. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۸. (گلدنر)

vispa-xāθra:

enjoying perfect ease or comfort; ویسپَخواثرَ

بهره‌مند از آرامش و آسایش رسا ، نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīspa-taorvā, vispa-taorvaiti: ویسپَتَئُروا ،ویسپَتَئُروَئیری

the mother of saosbynat,

نام مادر سوشیانت ، بنا بر صفتی که سوشیانت دارد ، و آن نابود کردن همهٔ کینه‌ها و بدی‌ها است . همچنین نام مادر سوشیانت را بمعنی : "از پدر

نامبردار" نیز می‌گویند. ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۲.
۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۲. ۶/۱ یشت ۱۹ و ۹۲.

vīspa-taorošī:
ویسپَتَئُرُشی
name of a noted and pious woman;
نام یک زن نامور و دیندار ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

vīspa-taš:
ویسپَتَش
he who shapes or models;
پیکر سازنده، نگارنده، همه را اندام و گونه دهنده. پاژنامه اهورامزدا. ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīspana:
ویسپَن
all, whole, entire.
همه، هر، درست، رسا نرینه ۱/۱ یشت ۲ و ۱۲.

vīspa-θaurva:
ویسپَثَئُروَ
an adherent of Arjasp, a turanian by birth, antagonistic to the Zoroastrian religion.
از هواخواهان ارجاسب که از همیستاران دین زرتشتی بود ۱/۱ یشت ۹ و ۳۰. یشت ۱۷ و ۵۰.

vīspa-θaurvō-aštī:
ویسپَثَئُروُ آشتی
One of the adherents of Arjasp, a turanian by birht, Antagonistic to the Zoarastrian religion;
نام یکی از تورانیان هواخواه ارجاسب که دشمن ایران و کیش زرتشتی بودند.
۶/۱ یشت ۹ و ۳۰. یشت ۱۷ و ۵۰.

vīspabda: کماسه

all bonds (Lit.);

ویسپَ بَدَ

همه بندها ۳/۳ یشت ۸ و ۵۵.

vīspara:

ویسپَرَ - ویسپَرَت

see : نگ :

vīspavana:

he who conquers everything;

epithet of Ahura Mazda;

ویسپَوَنَ

توانا و پیروز بر همه چیز، پاژنام اهورامزدا.

۱/۱ یشت ۱ و ۱۴.

vīspa-hišas:

the all-seeing one; he who surveys all things;

ویسپَ هیشَس

همه را به یک نگاه بینا، نگرنده همه چیزهای هستی پورداود: بهتر نگرنده.

پاژنام اهورامزدا. ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

۱/۱ یسنا ۴۵ و ۴.

vīspāyu:

perfect, entire; whole.

ویسپایو

رسا، هر، همه = خوشبختی

رسا و بسنده. مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۸ و ۲.

vīspéma:

whole, entir (super.).

ویسپَمَ

همه و رسا (این واژه بگونه صفت عالی است. رساترین، بسنده‌ترین)

نرینه ۴/۱ (۷/۱) یشت ۱۰ و ۵.

vīspe-mazišta:

the most exalted of all.

ویسْپِ مَزیشْتَ

= از همه بالاترین ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۰۵ ۶/۳ خورده اوستا اورمزد نیایش. پورداود : از همه بزرگترین.

vīsoō-afsmana:

Mazdayasni religion, with all its hymns;

ویسْپُوْ اَفْسْمَنَ

همه سروده‌ها

= دین مزدیسنی با همه سرودهایش

مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۰۱۴

vīspōayāra:

every day; all the days; day after day;

ویسْپُوْ آیارَ

= هر روز ، همه روزه ، روزبروز ۲/۱ یشت ۱۹ و ۰۵۴

vīspō-x̄aréna:

with all glory

ویسْپُوْ خْوَرِنَ

با همه شکوه با همه درخشندگی نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۰۴

vīspō-x̄aΘra:

all-blissful, epithet of paradise.

ویسْپُوْ خْواثْرَ

همه خوشبختی بار ، خوشی بارجایگاه‌خوشبختی‌همه‌گونه ، پاژنام فردوس. ـ نرینه ۱/۱ (۶/۱) سی‌روزه ۱ و ۰۲۷ نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۰۳۶ یسنا ۹ و ۰۱۹ ویسپرد ۷ و ۰۱ ویسپرد ۲۳ و ۰۱ یشت ۱۲ و ۰۳۶ یشت ۲۳ و ۰۸

vīspō-xraΘwa:

ویسپو خرتو
with all intelligence;

با همه هوشیاری، با همه دانایی با همه خرد . نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴.

vīspō-gaona:
all species;
ویسپو گئنَ

همه گونه، همه‌جور

vīspō-tanu:
of the entire frame
ویسپو تنو

همه تن، همه کس

= دلاور با همه کالبد رسایش کماسه ۱/۲ یسنا ۹ و ۱۷.

vīspō-druj:
the entire Druj
ویسپو دروج

دروغ رسا، همه دروغ.

همه دروغ، ۲/۱ یشت ۴ و ۱۰.

vīspō-paiti:
the master or fuler of (us) all.
ویسپو پئیتی

سرور همه، بزرگ همه، ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵.

vīspō-paesaṅh:
ful of splendour or embellishment
ویسپو پئسنگه

پر آرایش، پرشکوه . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴. ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۷. مادینه ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷.

کماسه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۳۳.

vīspō-paθan:
all the way.
ویسپو پَثَن
همه راه‌ها ـ همه راه
کماسه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۲۸.

vīspō-paesya:
ویسپو پَئِسیَ
full of decoration; wholly ornamented, or embellished.
پر نشان، پر آرایش
پر زیور، همه آرایش، همه آراسته
مادینه ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۲۰.

vīspō-pisa;
with all sorts of ornaments;
ویسپو پیس
با همه‌گونه زیور، همه گونه زیور مادینه ۶/۱
یشت ۵. ۷۸.

vīspō-bāma:
full shining; all-resplendent;
ویسپو بامَ
همه درخشنده، پردرخش، پرشکوه، همه روشن ، نرینه
۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۳۹.

vīspō-bāmya:
all-shining, all-resplendent;
ویسپو بامیَ
همه درخشان، پرشکوه، پرروشن کماسه ۵/۱ یشت ۱۵ و ۱۵.

vīspō-biš:
of all remedies
ویسپو بیش

همه درمان، همه چاره

۱/۱ یشت ۱۲ و ۱۷.

vīspō-mahrka:

who is all plague

ویسپو مهرکَ

پرمرگ، پرآفت

نرینه یشت ۱ و ۱۹ یشت ۱۳ و ۷۱.

vīspō-vahma:

worthy of all homage-glory;

ویسپو وهم

شایسته همه گونه کرنش، شایسته بزرگداشت . کماسه ۱/۲ یشت ۵ و ۹۶. یشت ۱۲ و ۲۴. (گلدنر)

vīspō-viδvan̊h:

All knowing

ویسپو ویذونگهه

همه‌چیز دان، از همه چیز آگاه

دانای همه . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۴. یشت ۲ و ۱ .

نرینه ۱/۲ ویسپرد ۱۹ و ۱. یشت ۱۰ و ۳۵

نرینه ۱/۸ وند ۱۹ و ۲۰ و ۲۶.

vī ézya:

S ly efficacious.

ویسپو ورزی

باندازه بسنده کارآ، به اندازه رسا سودمند. مادینه ۱/۲ یشت ۲۶ و ۶

vīspō-véréθra

all victory

ویسپو ورثرَ

بسیار پیروز، همه پیروز

نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴.

vīspō-vå̊θwa:

(a man) with all sorts of flocks; ویسپُو وانثْ وَ

بسیار گله، با همه گونه گله و رمه نرینه ۱/۱ یشت ۱۸ و ۴

vīspō-sarĕδa:

(trees) of every kind ویسپُو سَرِذَ

همهٔ گونه‌ها، همهٔ سروده‌ها، همه‌گونه گیاه.

مادینه ۱/۳ وند ۵ و ۱۹.

vīspō-hankĕrĕθya:

with all the performances; ویسپُو هَن‌کِرِثْ یَ

با همه نیایشها، همه انجام‌ها مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴.

vīspō-hujyāiti:

giving all the good things or comforts of life. ویسپُو هوجْیائیتی

همهٔ زندگانی نیک.

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۰.

vīspåm̊hujyāiti:

thriving whit every bleessing of life. ویسپانْم هوجْیائیتی

خجستگی زندگی، زندگانی نیک همگان ۱/۱ وند ۳ و ۳.

vīsya:

pertaining to the village or borough. ویس یَ

= ویسیه = وابسته به روستها یا به شهرک. ده بزرگ.

نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸ نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۸

نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۵. ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵

مادینه ۲/۳ یسنا ۲۶و ۱. یسنا ۱۷ و ۱۸. یشت ۱۳ و ۲۱.
۲/۱یسنا۲و۳۰۱۸. یسنا۶و۲. نیایش۱و۶.
۴/۱ یسنا ۶ و ۳. ۲۳. یسنا ۳ و ۵. نیایش ۱/۱ ۶/۱نیایش
۱ و ۷.

vīsruta: (نرینه)
name of an illustrious personage.
ویسْروتَ
نام کسی نامور، برابر گفته مودی شاید نام یکی از موبدان بزرگ باشد
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

vīsrutāra: (نرینه)
name of an illustrious personage.
ویسْروتارَ
نام کسی نامور، برابر گفته (مودی) شاید نام یکی از موبدان بزرگ باشد.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

vīš:
ویش
see: نک: – ۳.

vīšan: از ریشه ۲.
ویشَنْ
fit for the street or village;
(those) who have conquered or founded.
در خور خانه و دهکده (کسانیکه) خانه‌یادهی‌راگشوده‌یاپایه‌گذاری‌کرده‌اند
نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۵۱.

vīša-ptaΘa:
ویشَپْتَثَ
night-destroying lunar day (Lit.);
دربارهٔ این واژه معانی فراوانی آمده‌است: گروهی آنرا ماه شب چهارده، گروهی روز قمری، گروهی اول ماه آورده‌اند. اما همهٔ آن معانی به دلیل زیر رد می‌شود:
در یشت‌ها و خرده‌اوستا سه هنگام از ماه ستوده می‌شود: ۱ ـ **انترماونگه** یا انترماه:

اندرماه که همان ماه شب نخست باشد . ۲ ــ **پرماونگه** یا پرماه که ماه شب چهارده باشد .
۳ ــ **ویشفتدماه** که از دو بهر "وی" و شب" ساخته شده است بمعنای جدا از شب، یا ماهی که جدا از شب است و آن شب‌های پایان ماه است که نزدیک به سپیده‌دم برمی‌آید و در بامدادان، یا روز دیده می‌شود. و همین ماه است که در برابر اندرماه، یا ماه شبهای نخست ستایش می‌شود. **(فریدون جنیدی)**

نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۸. یسنا ۶ و ۷. یشت ۷ و ۴. نیایش ۳ و ۶ ۴/۱ یسنا ۱ و ۸. یسنا ۲ و ۱۰ ۳/۲ یشت ۷ و ۴. نیایش ۳. ۶.

vīšavant: ویشَوَنْت
full of poison; venomous;
پُر زهر، زهرآلود - نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۴۰.

vīšō-vaepa: ویشْو وَئِپَ
poison-producing (Lit.); belching forth his poison.
زهر درست کننده، یا زهر فرو ریزنده
نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰.

vīšyātā: ویشیاتا
see : نگ :

vīštāspa: ویشتاسْپَ
king Gushtasp.
the son of Aurvat-aspa (Par. Lohrasp.). he was the fifth king of the Kayanian dynastry. It was in his reign that Zarathushtra succesfully preached his religion of which he became the patron. he was' the constrantine of Zoraastrianism and defender of the faith: his services in spreading the new religion are acknowledged in Yt.13.99, where

he is said to have made himself the arm and support of the low of Ahura of the law of Zarathushtra in Yasna 5,14. Zarathushtra calls vishtaspa his friend and considers him to be agreat and wise man, and blesses him in a special Afrin-i-spi-taman Zaratosht and the vishtasp yasht.

گشتاسب شاه پسر ئوروت اسپ (لهراسب) که از پنجمین پادشاهان زنجیره کیان بود ودر زمان پادشاهی او بود که زرتشت به بلخ آمد و پس از آنکه گشتاسب دین‌زرتشت راپذیرفت دین زرتشتی در همه سرزمین‌های زیر فرمان گشتاسب پیشروی کرد و او باهمه‌نیروی‌خویش از یکتا پرستی پشتیبانی نمود ۱/۱ یشت ۵ و ۹۸ · ۱۰۸ · ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۰۷ · یسنا ۴۶ و ۱۴ · ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۲ · ۲/۱ یشت ۵ و ۱۰۵ · یشت ۱۹ و ۸۴ · ۴/۱ یسنا ۲۸ و ۰۷ · یشت ۲۳ و ۰۲ · ۶/۱ یسنا ۲۳ و ۰۲ · یسنا ۲۶ و ۰۵ · یشت ۵ و ۱۳۲ یشت ۱۳ و ۹۹ · ۸/۱ یشت ۲۴ و ۰۱ · ۱۹ · ۱/۱ یشت ۲۴ و ۲۱ · ۸/۱ یشت ۲۴ و ۴۵ ·

varéz:

work, a deed.

وَرِزَ =

کار، کردار

= کردار درخشان ۲/۳ (یشت) ویسپـرد ۱۹ و ۰۲ · ۲/۳ یشت ۳ و ۰۱ · ۰۲ · = کردار شکوهمند از راستی ۲/۳ یسنا ۱۶ و ۰۷ ·

vérézi:

work, a deed.

وِرِزی

کار، کردار

2.working; efficacious;

۲ـ کارکننده، سودمند

vérézi-čašman:
powerful eyed.

وِرِزی چَشمَن
نیرومند چشم
چشم‌کاری، تیزبین ... مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

vérézi-dōiΘra:
powerful eyed.

وِرِزی دوِیثری
کاری چشم، نیرومندیده، بینا ... - نرینه ۶/۳ یشت ۱۹ و ۱۵.
... مادینه ۶/۳ یسنا ۲۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۲.

varézimna:
see :

وِرِزیمَن
نگ :

vérézi-saoka:
active in work

وِرِزی سَئُکَ
کوشا، کاری
سودمند کار ... نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵.

vérézi-savanh:
useful in work.

وِرِزی سَوَنگْهَ
سودمند در کار ... نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵.

vérézēna: کماسه
working, agency.

وِرِزِین
کارکننده، کارگزار ...
۱/۳ یسنا ۳۶ و ۱ وند ۱۱ و ۴. ...
2-a worker. a colleague
۲ـ کارگر، همکار
... ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۱. ... ۶/۱ یسنا ۳۳ و ۴.

۱/۳ یسنا ۴۶ و ۱. ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۴.

3-work, a deed.

۳ـ (کماسه) کار، کردار

۴/۱۰ یسنا ۴۹ و ۷. ۷/۱ یسنا ۳۴ و ۱۴

۲/۳ یسنا ۳۴ و ۱۴. ۷/۱ یسنا ۳۵ و ۸. وند ۱۵ و ۴.

vérézénya:

a worker, a colleague; confrere;

وِرِزیَن

کارگر، همکار، همرده نرینه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۳.

vérézdā:

efficacious, effectual.,

وِرِزْدا

سودمند، بهره‌بخش، هوده بخش مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۸۱. ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۳.

vérézya:

effective, efficacious.

وِرِزیَ

کارآ، سودمند، کاری نیایش ۲ و ۷. ۷/۱ مانند:

vérézyan̊h:

a deed, work, action.

وِرِزیَنگْهْ

کردار، کار، کنش

vérézyan̊hva:

working, effective, with strong effect

وِرِزیَنگهوَ

کارکننده، کاری، با کارآیی نیرومند نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۳. یسنا ۳ و ۱۵. سی‌روزه ۱ و ۲۹. نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۴.

2-productive,

۲ـ بارآور، سودمند مادینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۴.

vérézvant:

working; useful; ورِزوَنت کارمند،

کار کردن، سود مند. ... ادینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷.

یسنا ۶۲ و ۱۰. ... کماسه ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲. ۱۰

véréΘra:

victory, strenght of victory ورِثرَ

پیروزی، نیروی پیروزی ... ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۲۰. یشت ۱۴ و ۶۱. یشت ۱۹ او

۵۴ ... ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱. یشت ۱۳ و ۲۴ و ۲۸. ... ۲/۱

یسنا ۷۱ و ۸. یشت ۱ و ۲۲. ... ۳/۱ یشت ۵ و ۶۹. ... ۳/۱

(۷/۱) یشت ۱۴ و ۳. ۷. ۹. ۱۳. ... ۴/۱ یشت ۱۰ و ۲۶. وآفرینامه

خشتهریانه

2-dress worn to protect the body in battle; dress for war; an armour.

۲ـ جامه‌ای که تن و اندام آدم را در جنگ نگه‌میدارد مانند زره، جوشن، خفتان، رخت جنگ، جنگ‌افزار

3-an enemy, a foe.

۳ـ دشمن، همیستار

مانندها: ...

véréΘraɣna:

smiting or killing the enemy; victorious; an epithet generally for atar, Mithra vata, verethraghana (Behram),saosh saoshyant and sraosha. ورِثرَغنَ

ورتهرغن، زننده دشمن، کشنده دشمن، پیروزمند، پاژنامه همگانی برای آتش ورهرام یا آتش بهرام، سودرسان، سروش.

2-the strenght of sumiting the enemy, victory;

۲ـ نیرو دشمن شکن، نیروی دشمن زدار. پیروز ... ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۷.

ویسپرد ۲۰ و ۱. یشت ۱۰ و ۱۶ و ۲۷. ... ۲/۱ یشت ۵ و ۸۶ یشت

۱۰ و ۳۳. ۳/۱ یسنا ۵۷و۳. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳. ۴/۱ ویسپرد ۹ و ۴. یشت ۱۰ و ۵ یشت ۲۴ و ۳۷. ۶/۱ وند ۱۸ و ۶۴. یشت ۱۰ و ۱۱۷.

3-Bahram-the angel presiding over victory; verethraghana. in the bundeheshn the planct Marsis called Bahram.

۳ــ بهرام = نیروی پیروزی وترغن در کتاب بند هش در صورت فلکی مارس به‌بهرام گفته شده است. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۰. ویسپرد ۲ و ۸. ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۷. یسنا ۱۶ و ۵. یشت ۱۴ و ۱. ۶. ۸. ۱/۱ یشت ۲۳ و ۷ ۲/۱ یسنا ۲و ۶. یشت ۱۴و۴۵ ۶/۱ یسنا ۱ و ۶. یسنا ۳ و ۸. ویسپرد ۱ و ۶. یشت ۱۴ و ۵. ۴۲. ۴۹.

4-The twentieth day of the month; ۴ــ بهرام نام روز بیستم هر ماه

۶/۱ خورده اوستا بهرام یشت ۱۱.

véréΘrajan:

smiting or killing the enemy; victorious; ورِثرَجَن

دشمن‌زن، دشمن زدار، دشمن شکن، پیروزگر

نرینه ۱/۱ وند ۹ و۵. ۴۰. ویسپرد ۵ و۳. یشت ۱ و۳ نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶. ۲۰. یشت ۵ و ۶۱. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۶. یشت ۱ و ۲۰. نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۷. یسنا ۷۵ و ۲. ۵. یشت ۱۹ و ۸۹. نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۶. نرینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۴۸. نرینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹. یشت ۱۲ و ۴ نرینه ۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱. نرینه ۵/۱ یسنا ۲۶ و ۱۰. نرینه ۶/۱ یسنا ۷و نرینه ۶/۱ یشت ۱۹ و ۹۵ نرینه ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴. یشت ۱۳ و ۳۸ نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۶ نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۵. یشت ۱۰ و ۹۸. یشت ۱۱ و ۳. فرگرد ۹ و ۱.

2-victory; victorious strenght ۲ــ پیروز، نیروی پیروزی

۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲.

véréθrajåsta:

victory; victorious strenght;

وِرِثْرَجانْسْتَ

پیروز، نیروی پیروزی. ۳/۱ یشت ۲۲ و ۱۱.

véréθra-taorvant:

smiting or breaking down the enemy

وِرِثْرَتَئورْوَنْتْ

دشمن شکن، دشمن زدار، شکست دهنده دشمن. نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۹.

véréθra-baoδa:

the smell of the breath of victory;

وِرِثْرَ بَئُذَ

بوی پیروزی، بوی یا دم پیروز. ۱/۱ یشت ۱۳ و ۴۶.

véréθravan:

smitting the adversary, victorious;

وِرِثْرَوَن

پیروز، زننده همیستار، دشمن شکن. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰، ۱۴۱. یشت ۱۴ و ۹. نرینه ۶/۳ یشت ۱۹ و ۳۶. مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۶۴. نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۲۷. یشت ۱۹ و ۳۶. ۷۹. کماسه ۱/۱ یشت ۱ و ۰۱. ۳۰. نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. یشت ۱۰ و ۹۶. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲.

véréδi:

spreading, propagating;

وِرِذی

گسترانند‌ه، پهن کننده

بسیار کننده ۴/۱ یسنا ۹ و ۲۴.

véréδka:

a kideney

وِرِذْکَ

گرده، کلیه، قلبه

وند ۱۸ و ۷۰.

véréna:

pregnancy, th fruit of the womb.

وِرِنَ

ابستنی، بچه‌دان ۲/۳ وند ۱۸ و ۳۸. ۴۴. ۵۵.

véhréka:

a wolf.

وِهْرِکَ

گرگ

۱/۱ وند ۱۳ و ۸. ۱۰. ۱۱. ۴۰. ۱/۱.

۲/۱ وند ۶ و ۵۰. ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۷. = ماده

گرگ مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶۵. ۵/۱ وند ۱۹ و ۳۳.

۶/۱ وند ۱۳ و ۴۱. در ۶/۲ وند ۱۳ و ۴۱.

وند ۱۳ و ۴۰. ۴۳. ۱/۳ وند ۱۸ و ۶۵

۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸ یشت ۱ و ۱۰.

véhrékavant:

pursued by the wolf (as a sheep).

وِهْرْکَ وَنْتْ

با گرگ دنبال شده، گرگ دنبال کرده (مانند یک گوسفند که گرگ اورا دنبال

کرده)

گوسفندیکه گرگ او را دنبال کرده. مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۳. یشت ۲۴ و ۲۷.

véhrékāna:

vehrkana, its a rigion in Iran.

وِهْرکانَ

گرگان، استانی است در کناره جنوب شرقی دریای مازندران در باستان پایتخت خننته

بوده است

نرینه ۱/۲ وند ۱ و ۱۱

véhr kān o-šayana: وِهْرکانـُوْ شَیَنَ

having vehrkana its capital-city

خننته پایتخت گرگان

véhr kō̃-čiΘra:

of the brood of the = vehrku chithra. wolf; وِهْرکـُوْ چیثْرَ

توله گرگ، تخمه گرگ

۲/۳ یشت ۳ و ۱۱. ۸/۳ یشت ۳ و
۸. ۲/۱ یشت ۳ و ۱۵.

véhrkō̃-jata:

killed by a wolf. وِهْرکـُوْ جَتَ

گرگ زده، با گرگ کشته شده نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۴.

véhrkō̃-béréta:

(any dead matter) وِهْرکـُوْ بِرِتَ

that has been brought by a wolf گرگ برده

(لاشه یا هر چیز مرده) که با گرگ برده شود

نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۳. ۶.
نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴. ۷.

ونگهن هئیتی

see : -۱-۲. نگ: «

ونگهن

see : -۱-۲. نگ:

ونگهن
نگ : See:

ووٌ
نگ : See:

vōi:
an emblem, verily, certainly.
وُوی
نشانه، رمز، براستی، بدرستی، هرآینه، راز واژه. یسنا ۳۶ و ۳.
ای آتش تو نشانه‌ای از اهورا مزدایی یا تو ای آتش براستی از اهورا مزدایی، یسنا ۳۶ و ۳.

vōiγnā:
affliction, trouble, distress.
وُویغنا
اندوهگنی، رنج، پریشانی، همچنین در سانسکریت زدن و رنج دادن.
۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۱۴.
۲/۳ یشت ۱۹ و ۶۷. ۵/۳ یسنا ۶۸ و ۱۳.
۶/۳ وند ۱ و ۳.

vōiždā: از (voigda.)
to torment to do harm; (voigda.)
وُویژدا
رنج دادن، آزار کردن ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۰.

aiwi-vōiždā:
to torment, to do harm
آئیوی وُویژدا
رنج دادن، آزردن، رنج کردن. ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۱.

vōiždyāi: وُ وْیژدیائی

see : نگ : ۰۲

vōividāiti: وُ وْیداثیتی

see : نگ : ۰۲

vōistā: وْویستا

see : نگ : ۰۱

vōuru: وُ وْئورو

wide, spacious, great, large.

پهن، ویژه، بزرگ، سترگ.

vōuru-ašta: وُ وْئورو آشت

wide-extending;

فراخ

پهن گسترده. کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۴

vōuru-kaša: وُ وْئوروکَش

Mazandran sea.

دریای مازنــدران، دریای قــزوین یا دریای گــرگان که فــراخ‌تــرین کــرانــه را دارد.

= فراخ = گرد = کرانه.

۱/۱ وند ۵ و ۲۳. وند ۲۱ و ۰۴ ۰۸. ۲/۱ وند ۵ و

۱۹ وند ۱۹ و ۳۵. یسنا ۴۲ و ۰۴. ویسپرد ۷ و ۰۴. یشت ۳و۱۱۶. یشت ۸و۰۶.

۵/ ۵ وند ۵ و ۱۵

یشت ۸ و ۰۲۳. یشت ۱۳ و ۴۵ ۶/۱

یسنا ۴۲ و ۰۴. یشت ۱۲ و ۱۷ یشت ۱۹ و ۰۵۶

۷/۱ یشت ۸ و ۸ . ۷/۱ یسنا ۱۵ و ۴ . یشت ۵ و ۴ .

vōuru-gaoyaoiti:
the lord of wide pastures
وُوئورو گَئُیَ اُئیتی
دارای دشتهای فراخ، دارندهٔ چراگاههای پهن . میترا دارنده دشتهای فراخ، نرینه ۱/۱یشت۷و۸ . یشت ۱۰ و ۳ . نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵ . ویسپرد ۲ و ۹ . یشت ۱۰ و ۱ . وند ۳ و ۱ . نرینه ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲۲ . ویسپرد ۱۱ و ۶ . یشت ۱۰ و ۴۲ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۳ . ویسپرد ۱ و ۷ . یشت ۱۰ و ۶۰ . نرینه ۸/۱ یسنا ۶۵ و ۱۲ . یشت ۱۰ و ۴۲ .

vōuru-čašan:
sufficiently acquiring religious lore;
وُوئورو چَشَن
فراهم کننده دستور دینی به اندازه بسنده پورداود: فراخ‌آموزنده. ۴/۱ یسنا ۳۳ و ۱۳ .

vōuru-ǰarešti:
one of the seven keshvar of the earth lying to the north-east of khanirac
وُوئورو جَرِشتی
نام یکی از شش کشور باستانی جهان پیرامون خونیرث (ایران). ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۹ . یشت ۱۰ و ۱۵ . ۱۳۳ . یشت ۱۲ و ۱۴ . ۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱ ویسپرد ۱۱ و ۱۷ .

vōuru-dōiΘra:
of large eyes. (Lit.);
وُوئورو دُوئیثرَ

with eyes of love; high-minded;

بزرگ‌چشم ، دیده گشاد ، با چشم مهربان ، بلنداندیش

مادینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۸ .

مادینه ۲/۱ وند ۱۹ ، ۳۷ . یشت ۲ و ۷ .

۲/۱ مادینه یشت ۲ و ۸ .

مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۲ . ۳ . سی‌روزه ۱ و ۳ .

vōuru-nĕmanh:

one of the six helpers of saoshynat.

وُ وئورو نِمَنگه

نام کسی است

نام یکی از شش تن یاران سوشیانت ـ ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۸ .

vōuru-barĕšti:

one of the seven Keshvar of the earth.

Lying to the north-west of Khanirac.

وُ وئورو بَرِشتی

نام یکی از هفت کشور روی زمین که در نیمروز باختری خنیرث جای گرفته است .

۲/۱ وند ۱۹ و ۳۹ . یشت ۱۰ و ۱۵ . ۱۳۳ . یشت ۱۲ و ۱۳ .

ـ ۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۱۷ .

vōuru-rafnanh:

giving great delight-joy;

وُ وئورو رَفنَنگه

خوشی بسیار دهنده

دهنده خوشی بزرگ و شادی بزرگ ـ مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴

ـ نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱ .

= دهنده بزرگترین خوشی و لذت ، نرینه ۳/۱ آفرینگان ۴ .

vōuru-sarĕδa:

of various kinds; rich in various sorts.

وُ وئورو سرِذ

از جورهای گوناگون (چیز) از چیزهای جوراجور. دارای همه‌گونه [Avestan script]،
مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۷.

vōuru-savaṅ̊h: [Avestan script]
one of the six helpers of saosbyant.
وُئورو سَوَنگْهْ
نام یکی از شش تن یاران سوشیانت [Avestan script] مادینه ۶/۱ یشت ۱۷ و ۷.

vōuruša: [Avestan script]
name of a mountain.
وُئوروش
نام کوهی است. [Avestan script] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

vōya: [Avestan script] وای در فارسی
unhappy, miserable, bemoaning.
وُوِیَ
ناشاد، بدبخت، بی‌چاره، سوگوار، سوگ‌دار، [Sanskrit script] در سانسکریت برابر است با
ترسیدن [Avestan script] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۹. [Avestan script] نرینه = سوگوارتر،
بسیار سوگوار، نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۸.

vōyaΘra: [Avestan script] یکماسه
impressed fear; smiting with fear (M.).
وُویثْرَ
driving back (Dar.)
ترسو، نشاندار از ترس، زننده‌با ترس (میلز)
به پس‌راننده (دار مستتر) [Avestan script] یسنا ۳۴ و ۱۰.

vō [Avestan script]
same as
وُوهو
نیک، خوب به مانند [Avestan script].

vōhu-uštra: [Avestan script]
name of an illustr... personage
وُهوشْتْرَ
نیک‌شتر، نام کسی نامور [Avestan script] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲.

vōhu-kéréti:

وُوهو کِرِتی

a sort of perfume, burnt on the fire for fumigation; aloe-wood;

یک گونه بوی خوش، بویه

گونه‌ای از چوب که برای بوی خوشش، بر آتش می‌گذارند. (چوب عود)

- ۶/۱ وند ۸ و ۲. ۳۰. ۷۹. وند ۹ و ۳۲. وند ۱۴ و ۳۰.
وند ۱۸ و ۷۱.

vōhu-xšaθra:

(از ریشه .)

وُوهو خشَثرَ

name of the fourth Gatha, vohu khshatra Gatha.
this Gatha consists of the single chapter (Yasna Ll).

نام گاتهای چهارم است که بنام وهوخشتهره نامیده می‌شود و این بخش‌ازگاتها ساده‌ترین بخش از گاتها است. . . مادینه ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۳
ویسپرد ۲ و ۹. نیایش ۲ و ۵. . . - مادینه ۲/۱
یسنا ۵۱ و ۲۳.
میان گاتای وهوخشتهر و وهیشتو ئیشتی ۲/۱ ویسپرد ۲۰ و ۲ .
. مادینه ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۸. یسنا ۵۱ و ۲۳.

vōhu-gaona:

وُوهو گَئُنَ؛

fine-coloured; gold-coloured;

رنگ زیبا، نیکورنگ، زرین‌رنگ. . . . نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۸. یشت ۱۴ و ۵۰. هم چنین یک جور بخور سوزاندنی است که بوی خوش می‌دهد (مانند کندر، چوب سندل، عود)

vōhu-jiti:

leading a good life;

وُوهو جیتی

راهنمایی کننده زندگانی خوب پورداود: زندگی نیکو.
نرینه ۸/۱ یشت ۲۳ و ۱.

vōhu-dāta:

name of an illustrious personage.

وُهو داتَ نیک داده

نام کسی نامور ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

vōhuna:

blood.

وُوهونَ

See: (خون) = نگ:

vōhunazga:

a species of dog that lives on corpses and hunts after noxious creatures. (Lit.); going after blood; he is the dog without a master, the vagrant dog.

وُوهونَزگَ

یک گونه سگ که گروهی زندگی می‌کنند و شکارشان، جانوران زیان‌آور است. وهونزگه = دنبال خون رونده، = خون. کوتاه شده از = دنبال رفتن، سگ‌وهونزگه = سگ ولگرد یا سگ بی‌خداوند. ۱۰/۱ ونداد ۵ و ۳۰. ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۹. ۲/۱ وند ۱۳ و ۱۴ و ۲۲ و ۲۶. ۶/۳ وند ۱۳ و ۸ و ۴۲.

vōhunavant:

a woman who has in issue of blood in issue of blood

وُوهو نَوَنتْ

خون ریزنده، زنیکه دشتان است. مادینه ۱/۱ وند ۱۶ و ۱. مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۷. وند ۱۶ و ۱۷. وند ۱۸ و ۶۷ و ۶۹. — مادینه ۶/۱ وند ۱۶ و ۵: ۶. ۱۳. ۱۴.

vōhuna, vōhuni:

blood, (b) the monthly courses of females;

وُوهونَ - وُوهونی

خون، (۲) خون‌ریزی ماهیانه زنان، خون دوشتانی [Avestan] ۲/۳ وند ۱۶ و ۸ و ۹، ۱۰، ۱۱.

vōhunémaṅh: [Avestan]

three different persons of the same name. وُهونمَنگه

نیک نماز، یا نیک خم شونده این نام نام سه کس گوناگون است.

[Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

vōhu-péresa: [Avestan]

name of an illustrious personage وُهوپِرس

نیک پرس

نام کسی نامور ووهوپرسه

[Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

vōhu-fryāna: [Avestan]

the fire that dwells in the bodies of men وُهوفریانَ

and animals (animal or vital heat.); گرمای نهادی هر جاندار زنده،

آتش درونی همه جانداران زنده [Avestan] - [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۷ و ۱۱.

فریدون جنبدی: گرمای نیک زندگی.

vōhu-bérétam: [Avestan]

وُهو بِرِتانم

see : [Avestan] نگ:

vōhumant: [Avestan] [Avestan]

endowed with goodness-moral qualities; وُهو مَنَت

وهومند = نیک خوی ، داد و بخشنده نیک سرشت ... نرینه ۱/۴وند
۱۹ و ۱۱. یسنا ۱۲ و ۱.

vōhu-raočanh:
وُهو رَاُچَنگهْ
Name of two man. Two different persons of the same name;
(روشنائی نیک) ، بهروز : نام دو تن از ناموران .
۱- ... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۷.
(۲) ... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۳.
نخستین ، ازکسانیست که سرآغاز دین زرتشتی به‌زرتشت‌گرویده بود و دومی ازکسان‌ناموری است و پسرورکسه می‌باشد .

vōhu-varéz:
وُهو وَرِز
see : نگ :

vōhuštra:
وُهوشتر
see : نگ :

vōhū:
وُهو
see : نگ :

vōhva: ، کماسه
وُهوَ
a good thing, a gift, prosperity.
یک چیز خوب ، دهش ، ارمغان ، خوشبختی

vōhvazdanh:
وُهوزدنگهْ
name of an illustrious personage;

نام کسی نامور. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴.

vōhvaréz:

practising virtue — وُ وهُورِز

نیکوکار، راستی انجام دهنده. نرینه

ویسپرد ۱۱ و ۱۴. (۶/۳) مادینه ۶/۲

vōhvarrŝta:

the worker of good — وُ وهُورَشت

نیکوکار، کار خوب انجام دهنده نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۴.

vōhvasti:

name of an illustrious personage. — وُ وهُوَستی

نام کسی ناموربرابر ترجمه دار مستتر از دینکرت و هووستی در میان موبدان مانند هاونان و آتره وخش و سْینا و فرابرتر در آئین یسنا در باستان کار می‌کرده است. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۶. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۲.

vōhvāvant:

gift-bestowing; prosperity-giving; — وُوهواوَنت

بخشنده، خوشبختی دهنده، دهش کننده: پاژنام ماه. ... نرینه ۲/۱ یشت ۷ و ۵. نیایش ۳ و ۷.

vānsvā:

a herd; a flock (of animals) — وانث وا

a multitude (of men). increase. — گله، رمه (از دام‌ها)

گروه، دسته (از مردم)، فزونی، افزایش ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۷.

یسنا ۶۲ و ۱۰. ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲.

۲/۱ یشت ۸ و ۱۵. = افزونی و

آسایش گله‌ها ۲/۱ یشت ۲ و ۰۸ سی‌روزه ۲ و ۰۷ ۲/۲ یشت ۹ و ۰۹ ۴/۲ یشت ۲ و ۰۳ سی‌روزه ۱ و ۷ ۱/۳ یشت ۱۸ و ۰۵ ۲/۳ یشت ۵ و ۰۲۶ ۲/۳ ویسپرد ۱۹ و ۰۲ یشت ۱۰ و ۰۲۸ ۶/۳ آفرینگان ۰۱۱

نگ : See.

vā̊evōdā:

وانْثْ وُدا

giving a herd of cattle bestowing a multitude of men.

دهنده رمه، گله، بخشنده، یک گروه از مردم ۱/۱ یشت ۱۰ و ۰۶۵

vā̊ewō-frādana:

وانْثْوُفْراذَنَ

herd-increasing; rendering the multitude of men prosperous;

رمه افزاینده، به گروه مردمان خوشبختی دهنده

پاژنامه اردویسور آناهیتا مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۰۱ یشت ۵ و ۰۱ یشت ۱۳ و ۰۴ نیایش ۲ و ۰۴

vā̊ewya:

وانْثْوَیَ

epithet of Aredvicura. protecting herds of cattle and multitudes of men.

نگهدارنده گله و رمه و نگهدارنده یا پشتیبان گروه مردمان نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۰۷

vā̊s:

وانْس

wish, desire.

خواست، آرزو، خواهش

ریشه ... = در سانسکریت = خواستن ... ۱/۱ یسنا ۴۹ و ۴ .

vyan̊ura:

fithiness, uncleanness; putrefaction; ویَنگور

(معانی گوناگون دارد) ناپاکی ، پلیدی ، آلودگی ، چرکینی ...

۶/۳ وند ۱۴ و ۱۷ .

vyač:

to assemble, to meet together; to be unanimous; ویَچ

انجمن کردن ، گردآوردن ، همدیگر رادیدار کردن ، هم‌رای بودن ، همازور بودن .

nyaréΘā̃:

filthiness, impurity; want of the lawful ویَرِثا

rites (Dar.). Culpable act (Har.).

ویرثا : پلیدی ، ناپاکی ، آئین به‌زور (دارمستتر)

کاربزه (هارلز) ... ۷/۳ وند ۱۴ و ۱۷ .

vyaréΘyā̃:

impurity; impiety; ویَرِثیا

ناپاکی ، بی‌دینی ، خدانشناسی ... مادینه ۶/۱ یشت۱۳ و ۱۳۴ .

vyaršavant: (نرینه)

name of a personage ویَرشَونت

نام کسی نامور ... ۶/۱ یشت

۱۳ و ۱۰۹ .

vyā̃:

way, path (jus.); love (Har.). refuge (M.). ویا

desire (Dar.); (راه ،جاده "یوستی") (مهر "هارلز")

(پناهگاه، پناه "میلز")، (خواهش، آرزو "دارمستتر") ازریشه‌وات‌های سنسکریت است و برابر است با رفتن، مهرداشتن، خواستن. ۲/۱ یسنا ۴۸ و ۷.

vaāxna, vyāxna:

the head of an assembly; a chief in assemblies; or well-known, noted.

واخَنَ، وْیاخَنَ

واخنه، ویاخنه، سرور انجمن، بزرگ انجمنیان نامی، باآوازه. زبان سنسکریت = نامی بودن، روشناس بودن. ۱/۱ وند ۲۲ و ۱۳. یشت ۱۰ و ۶۵. یشت ۱۳ و ۱۶. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷. ۲۵. ۶۱. ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳. مادینه ۱/۲ یسنا ۶۲ و ۵. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۸۵. ۱۰۸. مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴. ۸/۱ وند ۲۲ و ۷. نرینه ۲/۳ یشت ۵ و ۷۳. ۶/۳ یشت ۱۰ و ۶۵. نیایش ۳ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۶.

2-an assembly, a meeting.

۲ـ یک انجمن، یک نشست. ۲/۱ نیایش ۲ و ۸.

vyāxanya:

assembly-rulling;

وْیاَخَنْیَ

گرداننده انجمن، رهبر انجمن، سرانجمن. نرینه ۱/۳ یشت ۱۴ و ۴.

vyāxna:

وْیاخَنَ

نک: See:

vyāxman: کماسه

an assembly, a meeting

وْیاخْمَن

ویاخمن = انجمن، نشست. ۲/۱ یسنا ۵۷ و ۱۲. ۷/۳ یشت ۱۳ و ۱۶. فراهم نشستن.

vyāxmanya:

ویاخمَنْ ی

to convoke, to convene (an assembly);

به‌انجمن خواستن ، گردآوری‌کردن به‌انجمن

به پذیرایی خواستن ۳/۱ یشت ۸ و ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ .

2-to proclaim to the people; ۲ـ بمردم آگاهی کردن

آشکار کردن به مردم ۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۳ .

vyāta: نرینه

ویاتَ

name of a person.

نام کسی است

vyātana:

ویاتَنَ

of the family of vyata. son of vyata

از خانواده ویاته ، پسر ویاته ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳ .

vyādā:

ویادَ

a gift, giving.

بخشش ، دهش

vyādaibiš:

ویادَئیبیش (از ریشه ـ ۲ ، و ریشه)

guilelessness,

freedom from deception.

بی‌گناه ، ساده ، بی‌ریا ، رها از فریب ، بی‌نیرنگ ۱/ یسنا ۶۰ و ۲ .

vyādarésem:

ویادَرِسِم

see : نگ :

vyānā:vyāna:

sharp intellect; insight, wisdom. وْیانا،وْیانَ

تیزهوش، بینایی، خرد، ویر ... مادینه ۱/۳ یسنا ۲۹ و ۶.

2-being of sharp intellect, wise

۲ـ تیزهوش، خردمند، هوشیار ... نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۶۱.

vyānō-vyānasča:

وْیانُو وْیانَسْچَ

same as مانند ...-۱.

vyāni:

... کماسه

sharp intellect, wisdom. (harlez) وْیانی

تیزهوش، خرد، هوشیاری، ... ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۴.

vyāmbura:

a certain class of Daevas;

lacerating (sp.); harlez-violent, fierce;

insulting, ridiculing (rt. = to insult) وْیامْبور

گروهی از دیوان درنده (اشپیگل). دد، پاره‌کننده، درنده‌خو، ستمکار، دشنام‌دهنده خوارکننده (هارلز) ... ۱/۳۰ یشت ۱۴ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶. مانندها

vyāmrvitā:

وْیامْریتا

See: ... نگ

vyārayeite:

(the crowing of the cock) rouses (me) from sleep وْیارَئیتی

(بانگ خروس) که مرا از خواب‌برمی‌خیزاند . (Har. and Dar.).
هارلز و دار مستترها، ۳/۱ وند ۱۸ و ۲۶ .

vyāvant:
ویاوَنت
helpful (rt.to help); farpiercing (rt. to pervade, to pierce).
سودمند ، یاور (از ریشه = یاری کردن).
نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲ .
مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۶ .

vyāhva:
ویاهوَ
= پیشوندی‌است . = در آنها
i.e. in the wombs of women.
برای مانند‌ه : در زهدان زنان (یشت ۱۳ و ۱۱) .

vyusā̊:
ویوسانْ
dâwn
سپیده بامدادی . روشنایی سپیدی که پیش از برخاستن خورشید در دامن زمین و آسمان پیدا می‌شود . ۱/۱ یشت ۲۲ و ۰۷ ۰ ۲۵ . یشت ۲۴ و ۵۵ .

vyušti:
ویوشتی
dawn, daybreak
از ریشه
دان ، سپیده‌دم ، بامداد ، پگاه
(یوستی) ۲/۱ یشت ۵ و ۶۲ .

vyā̊sča:
ویانسْچَ
see : نگ :

vyą̊n:

ویانْنْ

see : نک :

vrač:

وَرْچْ

to smite, to destroy, to cut.

زدن ، ویران کردن ، نابود کردن ، بریدن .

fra-vrač:

فْرَ وَرْچْ

to smite down, to destroy, to defeat;

شکست دادن ، نابود کردن ، پدافندکردن

۳/۳ یشت ۱۷ و ۱۹.

saiδi:

appearance, show;

سَئیذی = نمایش، نمودار، پدیدار شده ریشه = نمودار شدن
۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

saiδin:

سَئیذین نک: See:

sairi:

a shred or bit of glass;

سَئیری = ترک ریز یا خرده شیشه، شیشه ریزه ریزه
۶/۳ وند ۸ و ۸۵.

2-filth, dirt, rubbish; ۲ـ زبل، آشغال، چرکی، پلید.

sairima:

the region of salme.

سَئیریمَ = بخشی وابسته به سلم. سلم پسر بزرگ فریدون شاه بود که دو برادردیگرش تور و ایرج بودند. ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۳.

sairimana:

thinking (or bearing in mind)as a chief (Dar.).

سَئیریِمَن = اندیشنده (یا زیرنظر خود دارند) مانند
یک سرور یا سردسته و سرپرست ۳/۶ یشت ۲۴ و ۵۲.

sairihya:
، کماسه
filth, rubbish; dung (sp.); cow-dung (Dar.);
سَئیریهیَ: سرگین، سرگین گاو، آشغال، خاکروبه

sairya:
earth, dust;
سَئیریَ: خاک، گرد، آشغال
۶/۱۲ وند ۸ و ۸.

saurva:
the adversary of khashathra vairya, and the demon of an evil government.
سَئورُوَ
همیستار (خشتره وئیریه ـ پادشاهی آرزوشده) که نام پادشاهی بد بوده است.
۲/۱ وند ۱۰ و ۹.

saena: (نرینه) ۱.
an illustrious personage, subsequently known as a preacher.
سَئِنَ = شاهین نام کسی نامور و با آوازه
و نیز کسی گوینده و سخن‌ران به آن نام بوده است. ۶/۱ شت
۱۳ و ۹۷. ۱۲۶. ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۲۶.

saena: (نرینه) ۲.
سَئِنَ (۲)
name of a bird, considered as the leader of all other birds; the eagle, the proper name of wbich appears to have been Amru, is called in the pehlvi texts Sinamru.
سیمرغ، که نام مرغی است.

بنا به نوشته شاهنامه سیمرغ بزرگ و سرور مرغان است که از زال در هنگام کودکی نگهداری کرده و همو بوده است که هنگام زادن رستم، شیوهٔ کارد پزشکی را به موبدان آموخته و در کوهی جایگاه داشته‌است. این نام را به مرغ شاهین نیز می‌گویند ... ۱/۱ یشت ۱۴ و ۴۱. ... ۶/۱ یشت ۱۲ و ۱۷.

saeni: ۰۱ ...

the summit or top of a tree;

سَئِنی = ستیغ یا نوک درخت، بالاترین نوک درخت ... ۲/۳ یشت ۱۴ و ۲۱.

saene, saeni: ۰۲ ...

name of a Daeva.

سَئِن - سَئِنی: نام یک دیو است.

... وسترگارد) ۲/۱ یشت ۴ و ۲. ... وسترگارد) ۵/۱ یشت ۴ و ۳.

saeni-kaofa: ...

high-humped

وسترگارد

سَئِنی-کَاُفَ: بالای کوهان، (بالای کوهان شتر)

saenya: ... ۰۱

high

سَئِنیَ: بالا، ستیغ، نوک بالا.

saepa: ...

casting, melting, moulding (metals)

سَئِپَ: ریخته‌گری، آهن‌گدازی. مانندها: ...

saoka: ۰۱ ... (۰۱)

profit, good; happiness. welfare

سَئُکَ = سود، کالا، خوشبختی، آسایش ... ۳/۱۰ (۷/۱) یشت ۱۴ و ۳. ... ۴/۱۰ یشت ۱۶ و ۳. ... ۲/۳ یشت ۵ و ۲۶.

۲ـ همچنین نیروی نگهدارنده تندرستی و دهنده خوشبختی و آسایش مردمان است .
مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۷ ۰ یشت ۲ و ۷ ۰ ۲/۱ یشت ۱۳
و ۴۲ ۰ . ۳/۱ یشت ۱۲ و ۴ ۰ ۴/۱ یشت ۱ و ۲۱ ۰
مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۲ ۰ سی‌روزه ۱ و ۳ ۰ ، ۸/۱ وند
۲۲ و ۳ ۰ ۴ ۰ ۱۰ ۰ ۱۶ ۰ ۱۷ ۰

saoka: ۰۲

a burning or partly burned piece of wood; a brand;

سَئُکَ (۲) = یک تکه چوب سوختنی
یا یک تکه چوب نیمسوز ، نیمسوخته ، مانند : - ، = داغ آتش .

saokavant: ۰۱

doing good, prfitable, happiness-giving;

سَئُکَوَنْتْ = سودمند ، نیکوکار ، آرامی دهنده
خوشبخت سازنده - نرینه ۲/۱ یشت ۷و۵ ۰ نیایش ۳و۷ ۰ -
نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۴ ۰ - = بهترین دهنده
نیکی یا سودمندترین نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۳ ۰ ۷ ۰ ۹ ۰ ۱۳ ۰ ۱۵ ۰ ۱۷ ۰ ۲۱ ۰ ۲۳ ۰ ۲۵ ۰
۲۷ ۰

saokénta: نرینه

name of mountain in the vicinity of Hukairya;

سَئُکِنْتَ :نام یک کوهی است که در نزدیکی
هوکیریه جای گرفته است . ۲/۱ نیایش ۱ و ۸ ۰ فرگرد ۵
و ۲ ۰ . ۶/۱ فرگرد ۵ و ۱ ۰

saokéntavant: (۰)

boiling, burning, brimstoned (Dar.).

سَئُکِنْتَوَنْتْ = جوشان ، سوزان ، داغ
گوگردی ، سولفوری (دار مستتر) ۰ مادینه ۲/۱ وند

۴ و ۵۴، ۵۵.

آب آمیخته بگوگرد که در آئین "ورسرد" برای بازشناختن گناهکار از بی‌گناه می‌خوردند که بفارسی سوگند شده است و "سوگند خوردن" یادگار خوردن آب‌گوگرد آن‌زمان است.

saoča:

a blazing fire; flame.

سَئُچ = زبانه، آتش، آلو، گر آتش ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۳.

saočant:

burning; blazing;

سَئُچَنْت = سوزان، گر گرفته، زبانه‌کش

نرینه ۵/۱ وند ۵۶۹. وند ۱۳ و ۵۵.

نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۸. ۹. ۱۲. ۱۳. ۱۶. ۱۷.

saočahin:

shining; glittering;

سَئُچَهین

درخشان، تابان نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۷.

saoči:

derision.

سَئُچی = ریشخند، نیشخند، خیتال، تیتال

۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۳. یشت ۲۴ و ۳۷.

saočinavant:

resplendent.

سَئُچینَوَنْت = درخشنده، با شکوه، شکوهمند. نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۶.

saora:

rhe hilt (of a sword).

(نرینه)

سَئُرَ : دسته (مانند دسته خنجر و شمشیر)

سانسکریت [Avestan script] مانند [Avestan script] - [Avestan script] = زرین دسته.

saošyantiča: [Avestan script]

renders prosperous.

سَئُش یَنْ تیچَ: سودرسان، خوشبختی‌دهنده، آسایش دهنده [Avestan script] ... [Avestan script] =همانا مانند بادیکه از بخش نیمروز می‌وزد درست به‌همه جهان مادی خوشبختی و آسایش می‌رساند. آفرینگان — رپیتون ۶.

saošyant: ([Avestan script]) [Avestan script]

doing good to the people. beneficient (Lit.) Leading to the path of religion; interpreter of religion; a person well versed in the precepts of religion; a prophet.

سَئُش یَنْتْ

نیکی کننده به مردم، سودمند، رهبری کننده براه دین، گزارشگر دین، کسیکه‌بخوبی‌آگاه و دانا از آئین‌ها و دات‌های دینی است، پیام آور. [Avestan script] ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۹ [Avestan script] ۲/۱ یشت ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۵. [Avestan script] ۶/۱ ویسپرد ۲ و ۵. [Avestan script] ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۲. [Avestan script] ۱/۳ یسنا ۴۸ و ۱۲. ویسپرد ۱۱ و ۱۳. [Avestan script] ۱/۳ یسنا ۹ و ۲. یسنا ۶۱ و ۵. یسنا ۷۰ و ۴. یشت ۱۳ و ۳۸ [Avestan script] ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۳ [Avestan script] ۲/۳ یسنا ۴۵ و ۱۱. [Avestan script] ۴/۳ یسنا ۲۰ و ۳. [Avestan script] ۶/۳ یشت ۱۹ و ۲۲. ویسپرد ۱۱ و ۳. ۷ یسنا ۳۴ و ۱۳. یسنا ۴۶ و ۳. یشت ۱۳ و ۱۷. [Avestan script] ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۴. ویسپرد ۲۲ و ۱.

2-the prophet who will be born of the mother Eredat-Fedhri on the day of judgment, otherwise called Astvat-ereta.

۲ — سودرساننده، کسانیکه با اندیشه نیک خویش بگروه مردم و جهانیان سود می‌رسانند. و یکی از سوشینت‌ها با نوشته‌های گذشته از مادری بنام اردت‌فذری بجهان خواهد آمد.

۱/۱ وند ۱۹ و ۵. یشت ۲۴ و ۳۰. ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۲۸. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۸۹. ۵/۱۰ یسنا ۲۶ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۱۴۵.

saxͮ:

to teach.

سَخْوْ = آموزانیدن، آموختن، یاددان

۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۹. ۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۱۰.

saxͮārē:

words, admonition.= uttered indications.

سَخْوارِ

سخن، گفتار، پند، اندرز، آگاهی،

بیداری گاتهایی یسنا ۵۳ و ۵. ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۴.

saxš:

to learn.

سَخْش = آموختن

۲/۳ یسنا ۳۰ و ۱۱. نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۰.

۲/ یشت ۲۴ و ۵۲. ۲/۳۰ یسنا ۵۵ و ۶.

ā-saxš:

to learn.

آ - سَخْش = آموختن

۳/۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۰.

saxša:

fit for learning.

سَخْش

شایسته‌آموزش، شایسته‌آموختن ۲/ یسنا ۱۹ و ۱۱.

شایسته آموزش دادن

sañh:

to say, to speak

سَنگْهْ

۱ــ سنگه ، گفتن ، گفتگوکردن [illegible] وند ۱۸ و ۲۰۱ و ۵۰۴۰۳۰ [illegible] ۲/۱ وند ۲۲ و ۰۷ [illegible] ۳/۱ وند ۲۲ و ۰۸

2-to declare; to accept or receive with respect.

۲ــ آشکار کردن ، پذیرفتن یا با ارج و بزرگداشت دریافتن ، با بزرگداشت پذیرفتن ، [illegible] ۳/۱ وند ۱۹ و ۱۰ ۰۳۵

3-to praise

۳ــ ستایش کردن ، نیایش کردن

سنگها هم‌ریشه سنسکریت است مانندها : [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۰۸ [illegible] یسنا ۴۶ و ۰۱۲ [illegible] ۱/۱ یشت ۲۴ و ۰۱۳ [illegible] ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۱ [illegible] = ([illegible]) ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۰۱۱ [illegible] = ارج گذاشتن ، بزرگداشتن ، پند و اندرز .

aiwi-san̊h [illegible]

to curse; to imprecate evil upon.

آئیوی سَنْگْهْ

نفرین ، بد کسی را خواستن [illegible]
اگر من نفرین دارم بمن باشد نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۰۳۴

paiti-san̊h: [illegible]

to curse back; to drive away by curses to exorcize.

پَئیتی سَنْگْهْ

با نفرین بیرون کردن ، با نفرین به پس نشاندن [illegible] با جادو بیرون کردن .
[illegible] ۱/۱ وند ۲۰ و ۰۷ [illegible]
[illegible] ۲/۱ یشت ۱۴ و ۰۳۵

san̊h: [illegible] ۰۲

admonition; instruction; a word. commandment.

سَنْگْهْ

پند ، اندرز ، آموزش ، گفتار

فرمان ، دستور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۳

san̊ha: [illegible] ۲۰ [illegible]

admonition; instruction a word.

سَنگهَ: پندواندرز، آموزش، گفتار، واژه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸. مانندها:

2-a principle; a doctrine; moral.

۲ـ بن، پایه، دستور، دات، ریشه آموزش، مینوی، سرشتی (اصل)

وند ۱۵ و ۲.

sanhavãčī: (مادینه)

name of one of the two sisters of king Jamsheed; name of one of the daughters or king Jamsheed. سَنگهَـواچی

نام یکی از دختران جمشید که گرفتار ضحاک شد و پس از پیروزی فریدون آزاد گردید. شهرناز خواهر ارنواز. ۱/۱ (۲/۱) یشت ۵ و ۳۴ یشت ۹و۱۴ یشت ۱۵ و ۲۴.

sanhvant:

ful of admonition; instructive.

سَنگهـوَنت= پراندرز، پندآمیز، آموزنده، پندآموز مادینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۲ پورداود: بیاد داشتن، آموختن.

sač:

to pass; سَچ = گذشتن، روان شدن

= هنگامیکه سال گذشت ۳/۱ وند ۶ و ۴۳.

۳/۱ وند ۹ و ۳۳ ـ ۳۵. وند ۱۶ و ۸ـ۱۱.

fra-sač:

to pass away, to end.

فرَ سَچ: درگذشتن، مردن، پایان یافتن، پایان دادن

= اگر تابستان گذشته است ۳/۳ وند ۵ و ۱۰.

۶/۱ وند ۱۹ و ۲۸.

sač: (۲)

to befit, to be worthy;

سَچ – ۲ = سزیدن ، شایسته بودن

سزاوار ... وند ۱۸ و ۱۶ و ۲۴.

sač: ۳.

to make, to array; to perform.

سَچ – ۳ = ساختن ، آراستن ، انجام دادن . مانندِه

aiwi-sač:

to do; to perform; to offer.

آئیوی سَچ:

انجام دادن ، کردن ، بدست آوردن ... ۳/۳ یشت ۸ و ۵۶.

anu-sač:

to be well-formed (as child in the womb); to be in the Fifth month of pregnancy;

آنو سَچ

پیکر یافته ، پیکره پیداکرده (مانند بچه در زهدان مادر) پنج ماهه در آبستنی .

sač: ۴.

to learn; to acquire knowledge;

سَچ – ۴ = یادگرفتن ، آموختن ، دانش بدست آوردن ، دانش فراگرفتن . ... ۳/۳ یسنا ۵۳ و ۲ . ... نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲ . ... نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۲ ... ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۶.

sači:

see: ... نگ : ...

سَچی

sazdyāi:

for teaching, for instructing

سَزدیائی = برای آموزنده، برای یاد دهنده . یسنا ۳۰ و ۲. یسنا ۵۱ و ۱۶

پورداود : پایان پذیرفتن ، انجام یافتن .

sata:

a hundred.

سَتَ : سد = ۱۰۰ .

نرینه ۱/۱ وند ۵ و ۲۷ . نرینه ۱/۱ یشت ۶ و ۱ .

۲/۱ وند ۳ و ۳۱ . وند ۸ و ۸۷ . یشت ۱۴ و ۳۷ . یسنا ۱۹ و ۷ . ۲/۱

یشت ۱۹ و ۱۲ . یشت ۱۰ و ۱۰۶ . (۲۰۰) مادینه ۲/۲ وند

۴ و ۲۰ . ۲۱ . ۲/۲ یشت ۱۹ و ۷ . ۷۰۰ =

نرینه ۱/۳ یشت ۹ و ۳۰ . (۳۰۰) = مادینه ۲/۳ وند ۲ و ۳۰ .

وند ۴ و ۱۱ . (۴۰۰) = ۲/۳ وند ۶ و ۲۱ وند ۸ و ۲۳ . ۸۴ . ۱۰۵

۱۰۷ . (۵۰۰) = ۲/۳ وند ۳ و ۳۶ . وند ۸ و ۸۳ . وند ۱۳ و ۱۵ .

(۶۰۰) = ۲/۳ وند ۲ و ۳۰ . وند ۴ و ۱۲ . وند ۶ و ۲۳ .

(۷۰۰) = ۲/۳ وند ۴ و ۱۳ . ۵۵ . وند ۱۳ و ۱۳ . وند ۱۵ و ۵۱

(۸۰۰) = ۲/۳ وند ۴ و ۱۴ . وند ۸ . ۲۶ . وند ۱۳ و ۱۲ .

(۹۰۰) = ۲/۳ وند ۴ و ۱۵ . ۲/۳ . وند ۲۲ و ۲ . ۶

۹ . ۱۵ . وند ۴ و ۵ . وند

۴ و ۶ . وند ۴ و ۷ . وند ۴ و ۸ .

وند ۴ و ۹ . ویسپرد ۸ و ۱ . ماننده‌ها :

= شش سد زمستان

sataγna:

a hundred fold

سَتَغنَ

یکسدبار ، ۴/۱ وند ۷ و ۵۵ . ۵۶ . یشت ۵ و ۵۴ .

۳/۳ وند ۷ و ۵۵ . ۵۶ . یشت ۵ و ۵۴ . ۵۸ . ۱۱۷ .

2-smiting

۲- = زدن.

۴/۱ یشت ۱۰ و ۴۳. ۳/۳. یشت ۱۰ و۴۳.

satafštāna:

with a hundred knobs.

سَتَفْشتانَ

یک‌سد برآمدگی‌وار، یکسدگره. ... نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲ = گرز یک‌سدگره‌دار . نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶.

satayāre:

one hundred years.

سَتَیارِ = یکسد سال - ۲/۳ یشت ۲۴ و ۴۵.

satavaesa:

(نرینه)

the name of a star.

سَتَوَئِسَ : نام ستاره‌ای است دار مستتر این ستاره را پلادیس و کایگر وگا می‌نامند. = یکسد ، (سنسکریت) = جایگاه، خانه، سته وئیسه = سد خانه، این ستاره آبها را از دریاهای بی‌کران کشیده برای یاری‌وآماده‌کردن‌خوراکی جانداران بروی زمین روان می‌سازد. ۱/۱ یشت ۸ و ۰۹. ۳۲. یشت ۲۴ و ۳۸. - ۲/۱ یشت ۱۳ و ۴۳. سی روزه ۲۰ و ۱۳. ۶/۱ یشت ۸ و ۰۵. ۶۲. سی‌روزه ۱ و ۱۳.

satavant:

hundred times.

سَتَوَنْتْ = یکسد گاه. یکسد بار ۳/ یشت ۲و۱۴ مادینه ۶/۳ وند ۵ و ۱۹.

satayu:

+

a hundred fold

سَتایو= یکسدتاه، سدلا

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۷.

sate-vita:

a hundred fold.

سَتِی ویتَ یکسدتاه

یکسدبار یکسدتاه شده یشت ۲ و ۱۴.

satō-aeθrya:

a hundred pupils.

سَتُو آاِثرِیَ یکسد دانش‌آموز نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۷.

satōkara:

a hundred fold energy.

سَتُو کَرَ

یکسدبار کار، یکصدبار نیروی بکار برده شده. نرینه ۱/۶ یشت ۱۷ و ۵۶ = غوچ یکصد بار نیرو بکار برنده.

satōtenō-sata:

a hundred times a hundred, 10,000

سَتُو تِمُو سَتَ

یکسد یکسد تا = ۱۰،۰۰۰

۲/۳ یشت ۲۴ و ۱۹.

satō-dāra:

a hundred edges

سَتُو دارَ

یکسد لبه، دارنده یک سد دم نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲. نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۹۶.

satō-raočana:

a hundred windows

سَتُو رَاُچَنَ

یکسد روزن، سد روزنه

. - (۶۴. کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱ = خانه‌ای با یک
سد پنجره.

sato-vira:

a hundred times the height of a man. سَتُوْ ویرَ

سد بار بالاتر از یک مرد، برابر سد یل
- . ۲/۱ وند ۴ و ۵۲.

sato-staranha:

with a hundred star سَتُوْ سْتَرَنْگَهْ

یکسد ستاره
. - = تاج زرین با یکسد گوهر با یک سد گوهر
زیوری بگونه ستاره مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸.

sato-stuna:

a hundred colmn. سَتُوْ سْتونَ

سد ستون . - . کماسه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۸.

sad: (۰۱)

to damage, to ravage

(2) to rush upon to attack. (3) Leave off, to defer

(4) to pass a way, to set (as the sun). (۱) سَدْ

۱ـ زیان زدن، چپاول کردن، تک کردن، یورش کردن (۳) واهشتن، درنگ‌کردن، به‌پس انداختن (۴) درگذشتن، مردن، فرورفتن (مانند خورشید) ۱/۳وند ۲ و ۲۴. ۳/۱ وند ۹ و ۵۱. ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۶.
(+ =) . ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۸.
هر دو مانند همند. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱.

ava-sad:

to do harm, to hurt.

آوَ سَذ

آسیب زدن ، رنجانیدن ۳/۱۰ یشت ۸ و ۵۴ .

paiti-sad:

to smite, to crush.

پَئیتی سَذ

زدن ، له‌کردن ، خردکردن یشت ۲۴ و ۱۹ .

sad: (۲)

to appear, to seem

سَذ : نمایان شدن

نمایان کردن ، نمایان شدن ، به دیده آمدن ، به نگرآمدن ، = من به تو نمایان می‌شوم ۱/۱ یشت ۲۲ و ۱۲ . = تو به من نمایان نمی‌شوی ۲/۱ یشت ۲۲ و ۱۱ . یشت ۲۳ و ۱ . ۳/۱ یشت ۲۲ و ۷ . یشت ۲۴ و ۵۵ .

2-to come, to arrive

۲ ـ آمدن = رسیدن .

سر رسیدن ، درون شدن وند ۱۸ و ۱۹ . ۲۱ . ۲۲ .

3-to turn about; to turn round;

۳ـ به پس برگردیدن

دورزدن ، برگشتن ۳/۱ وند ۳ و ۳۲ .

saδa:

setting (of the sun, the moon and the star).

سَذَ : فرو رونده ، (غروب کننده) (مانند خورشید ، ماه و ستاره)

۷/۱ وند ۲ و ۴۰ .

saδananh:

(نرینه)

name of a person.

سَذَنَنگْهْ

نام کسی است . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۵ .

sanat: سَنَتْ

see : نگ:

sanaka:

the southern basin of the tigris (Rangha).

سَنَکَ: بخش (حوزه) ای از رودخانهٔ اروند (دجله).

= بخش (نیم‌روزی رودخانه دجله) یشت ۱۲ و ۱۸ .

۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۴ . یشت ۱۲ و ۱۹ .

safa: (۱)

a kind of earth or clay potsherd.

سَفَ = سفال ، آوندگلین ۲/۱ وند ۹ و ۱۱ .

safa: (۲)

the hoof of an animal;

سَفَ = سم ، سنب

سنب چهارپایان. ۱/۳ یسنا ۵۷و۲۷ . مانندها:

sam:

to be quiet or calm

سَمْ: آرام یا خاموش بودن

سَیَمَنْ

see : نگ:

sar: (۱)

to break into pieces, to torment, to injure.

سَرْ = دوپاره کردن ، شکنجه کردن ، آسیب زدن

مانندها:

sar: (۲.)

to lie, to lie down

سَرـ (۲): دراز کشیدن ، لمیدن

آسایش کردن . مانندها : ۱. ،

پورداود : پیوند ، پیوستگی ، انبازی .

sara: (۱.) ۲.

lying down.

سَرَ = به‌پائین نهادن ، خوابیدن

۷/۱ وند ۳ و ۸ . ۱۲ . وند ۷ و ۴۵ . ۴۶ . ۴۷ . ۴۸ . . ۳/۳

از ریشه . = درازکشیدن ، خوابیدن گاهی نیز آمده است .

sāra, sara: (۲.)

the head

سارَ ـ سَرَ ۱ ـ سر

2-authority, headship

 ۷/۳ یشت ۱۰ و ۴۰ .

۲ـ نیرومندی ، سروری ، بزرگی ۲/۱ یسنا ۷ و ۲۵ . یسنا ۱۲ و ۴ . ۲/۱ یسنا ۴۹ و ۸ . ۹ . ۷/۱ یسنا ۳۵ و ۵ . . ۷/۱ یسنا ۴۴ و ۱۷

3-a chief; a husband.

۳ ـ سرور ، شوهر ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۳ .

پورداود : پیوند، پیوستگی ، انبازی .

saranh:

supremacy command.

سَرَنگهَ= برتری ، سرکردگی ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱ .

سرشار ، پورداود : سر ، سار مانند شاخسار .

srē کماسه (سر. ۲)

leadership.

سِری = رهبری ، پیشوایی

 ۲/۱ یسنا ۴۹ و ۳ .

sarējan: ۲. .

breaking the head. Cruel, seditious;

سَرِجَن = سرزن، سرشکن، سربرنده، جانی، آشوب‌گر، نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۳۰. پورداود: سردار، سرداری، یاور،

saréta:

cold.

سَرِتَ=سرد، سرما. نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳.

2-Fearing; trembling;

۲- ترسو، لرزان

saredanā:

holding authority, a leder, a chief

سَرِدَنا = سردار، نگهدارنده نیرو، سرور، سردسته

۲/۳. یسنا ۴۳ و ۱۴.

saréδa:

(۱)

the solar year; a year of 365 ¼ days.

سَرِذَ = یک سال خورشیدی، سالی که ۳۶۵ روز و ¼ روز باشد.

=آب. ریشه = روان کردن = = دادن پس = موسم باران، یکسال ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۵. وند ۱۸ و ۵۴. ۵۸. ۶/۱ فرگرد ۸ و ۱. ۲/۳ وند ۱۵ و ۴۵. ۲/۳ یسنا ۲ و ۹. ویسپرد ۲ و ۶. یشت ۲ و ۸. ۴/۳ یسنا ۱ و ۹. یسنا ۳ و ۱۱. ویسپرد ۱ ۲ و ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۷. آفرینگان ۶/۳ وند ۷ و ۴۸. ۲/۱ مئیذیاریم سرذیم = میانهٔ سال ویسپرد ۲ و ۲. ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲.

saréδa:

(۲)

sort, kind.

سَرِذَ = جور، گونه، سرده، (نوع).

۶/۳ وند ۲ و ۲۷. ۳۵. ۴۱. ۱۳ و ۱۲. مانندها:

saréδya: (۱)

relating to the season or year.

سَرِذْیَ = وابسته به سال یا موسم نرینه ۱/۱ فرگرد ۹ و ۱۰.

saréδya: (۲)

enjoying power; holding authority a leader.

سَرِذْیَ = دارنده نیرو ، بهره‌مند از نیرو ، رهبر ، پیشوا

۶/۲ یسنا ۳۳ و ۹.

sava: کماسه ( )

profit, gain, reward; good; blessing;

سَوَ = سود ، بهره ، پاداش ، سودمند ، خجسته ، فرخنده . ۷/۱ یسنا ۴۳ و ۱۲ . ۱/۳ یسنا ۳۰ و ۱۱ . ۳/۲ ویسپرد ۱۳ و ۱ . ۲/۳ یسنا ۷ و ۲۴ . یسنا ۴۴ و ۷ . ۳/۳ یسنا ۵۱ و ۱۵ . یسنا ۴۸ و ۱.

savan̊h:

profit, gain; prosperity; happiness;

سَوَنْگْهْ: بهره ، سود ، خوشبختی ، شادمانی (خجسته دار مستتر)

۱/۱ یسنا ۳۴ و ۳ . ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۲ . ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۴ . یسنا ۵۱ و ۲۰ . ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۴ . یسنا ۳ و ۱۶ . ویسپرد ۱۱ و ۱۳ . یشت ۱۷ و ۵ . ۶/۲ . ۶/۳ یسنا ۲۸ و ۹.

savan̊hvant:

beneficent, good;

سَوَنْگْهْوَنْتْ: نیکوکار ، خوب ، سودمند . مادینه ۲/۳ وند ۱۹ و ۳۷.

savanhavāča: [Avestan script]

سَوَنگْهَواچَ

see : نگ : [Avestan script]

savahi: [Avestan script]

one of the seven keshvars, of the earth lying to the east of Khvaniras

سَوَهی یکی از هفت کشور جهان باستان (کشور شرقی ایران)

[Avestan script] ۱ و ۲ وند ۱۹ و ۳۹. یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۳۳. یشت ۱۲ و ۱۰.

[Avestan script]

۴/۳ ویسپرد ۱۰ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱۷.

savō-gaeθa: [Avestan script]

benefiting the settlements;

rendering the world perosperous epithet of (Ashtad Yazad)

سَوُگَئِثَ سود رسان، سودپرداز خوشبختی دهنده جهان، پاژنامه اشتاد [Avestan script]

[Avestan script] مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۲.

مادینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۶.

sasakuštéma: [Avestan script]

سَسَ کوشتِمَ

see : نگ : [Avestan script]

sasti: [Avestan script] [Avestan script]

precept, admonition;

سَستی= دستور، پند، اندرز [Avestan script] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۷. [Avestan script]

2-religious lore or instruction ۳/۱ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱.

۲ــ دات دینی، یا آموزش دینی، دین، مانند [Avestan script]

آموزش بد.

sastra:

instruction, admonition

سَستَر = آموزش، پند و اندرز . ۴/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۷ .

saš̱aΘã:

۶۶۰۵_

see: نگ : سَشَثا

saškénčã:

سَش کِنچا

از ریشه (۳/۳) = to learn ، آموزاندن . ۳/۳ ، = خواست بیاموزاند = to learn wished برابر گفته وسترگارد = پیــرو، مرید ، حواری ، برابر گفته دار مستتر آموزش است یسنا ۵۳ و ۱ .

sã:

to destroy, to cut off; to put an end to.

سا = نابود کردن ، بریدن از هم .

2-to torment, to oppress ۲ــ شکنجه کردن ، ستم کردن .

sãiždri:

see : نگ : سائیژدری

sãini:

china;

سائینی= چین ، کشور چین

۶/۳۰ یشت ۱۳ و ۱۴۴ .

sãimuži: (نرینه)

name of a person;

سائیموژی: نام کسی

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۵ .

sãiri: کماسه

rubbish, filthiness, impurity.

سائیری: خاکروبه، ناپاکی، پلیدی، آشغال

sãiri-baoγa:

purifying impurity epithet of haoma

سائیری بَئغ = پاک کننده، ناپاکی زداینده

پازنامه هومه نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۵۷.

sãirivant: (نرینه)

name of mountain

سائیریوَنْت = نام یک کوهی است ۱/۱ یشت ۱۹ و ۴.

sãuru:

the adversary of Khshathra vairya.

سائورو= همیستار و دشمن شهریور (مانند ایندرا).

۱/۱ وند ۱۹ و ۴۳.

sãwn̊h:

to teach. (2) to command, to exercise authority,

to order. ساوَنْگهْ: آموزانیدن

یاددادن، (۲) فرماندهی کردن، آزمایش نیرو کردن، فرمان راندن، دستور دادن،

۳/۱ یسنا ۴۸ و ۳. یسنا ۵۰ و ۶. یسنا ۴۵

و ۶. مانده

fra-sãwn̊h:

to command, to admonish فرَ ساونگهْ

فرمان دادن، پند و اندرز دادن. مانده:

hām-sāwn̊h:

to train properly, to give good education;

هانْم ساوْنگْهْ

درست آموختن ، فرهیخت خوب دادن

sāwn̊ha:

ساوْنگْهَ

see : نگ :

sāwn̊han̊ha: (نرینه)

name of a person

ساوْنگْهَنْگْهَ نام کسی است .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۴ .

sāxēni: کماسه

monitions, words of admonitions

ساخْوینی= واژه‌های پندآمیز ، آگاهی ، اندرز

۲/۳ یسنا ۵۳ و ۵ .

sāčayant:

teaching.

ساچَیَنْتْ = آموزنده ، آموختار

= آموختن

sātar: نرینه

a tyrant, an oppressor ; a tyrannical ruler.

ساتَرْ

ساتر = فرمانروای ستمگر ، ستمگر ، فرمانروایی ستمگرانه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹ . ۶/۳ یسنا ۹ و ۱۸ . یشت ۱ و ۱۰ . یشت ۵ و ۱۳ . یشت ۱۰ و ۳۴ . یشت ۱۳ و ۱۳۵ .

sāzdum:

سازدوم

see : نگ :

sãdra:

effliction, distress, pain, misery; woe.

سادرَ: غمزدگی ، بدبختی ، درد ، بیچارگی ، اندوه مادینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۱ یسنا ۴۵ و ۰۷ ویسپرد ۱۸ و ۰۲ نیایش ۳ و ۰۶
کماسه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸ . = بمن غم‌زده کماسه ۱/۱ یشت ۸ و ۰۲۳
۲/۱ یشت ۸ و ۰۲۳
کماسه ۳ و ۰۲ . یسنا ۳۴ و ۰۷

sãna:

destruction; ruin; end.

سانَ

خرابی ویرانی ، ویران ، تباهی ، پایان ۲/۱ یشت ۱۹ و ۰۴۴

sãma: (۱)

sama. the father of thrita and the grandfather of Kershaspa and Urvakhsaya.

سامَ

سام ، پدر ثریته و نیای گرشاسب وئورواخش ۶/۱ یشت ۱۳ و ۶۱ ، ۱۳۶
۶/۳ یسنا ۹ و ۰۱۰

sãma: (۲)

dark, black.

سامَ = تاریک ، سیاه ، تیره

نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۰۲۱

sãyuždri:

name of person whose sons Ashavazdang and Thrita Fought with and vanquished the Turanians.

سایوژدری

نام کسی که پسران او اشه و زدنگه و ثریته با توران جنگیدند و پیروز شدند .

۶/۱ یشت ۵ و ۰۷۲ . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۱۳

sār: -۲.

to consider a person as the leader of; to give superiority;

سارْ: سر، پیشوا، رهبر، فرمانروا، برتر

۳/۳ یسنا ۵۱ و ۳. ۳/۱۰ یسنا ۴۹ و ۵.

نرینه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۲.

sāra : -۲. نرینه

the head.

سارَ = سر ــ کله

۲/۱ یشت ۵ و ۷۷. یشت ۱۴ و ۴۶.

2-top, summit.

نوک، ستیغ، بلندی

sārana:

heaache;

سارَنَ= سردرد، دردسر

۶/۱ وند ۲۰ و ۳. ۶. ۹. ۸/۱ وند ۲۰ و ۷.

sāravāra:

defensive armour for the head, a helmet;

سارَوار = سرپوش، کلاه‌خود

۱/۱ وند ۱۴ و ۹.

sārasti:

cold fever; ague

سارَسْتی: تب و لرز، تب و نوبه.

مالاریا که تب و لرز می‌آورد. ۱/۱ وند ۷ و ۵۸.

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۱.

sārastya;

a kind of sickness or distemper

سارَسْتیَ

بیماری که دچار تب و لرز و نوبه است .

۱/۶ وند ۲۰ و ۰۳ . ۰۶ . ۰۹ .

۱/۸ وند ۲۰ و ۰۷ .

sāršta:

see: ۱- نگ :

سارْشتا

۶۶۳۶–

sāvaṅhi:

business work.

ساوَنگْهی: پیشهٔ سوددهنده ، کار ، پیشه

business of gaining profit business work.

۲– ساونگهی که درگاه‌هاون ستوده میشود . ۱/۲ یسنا ۲ و ۰۳ . ۰۱۸ .

یسنا ۶ و ۰۲ . نیایش ۱ و ۶ . ۱/۴ یسنا ۱ و ۰۳ . ۰۲۳ . یسنا ۳ و ۰۵ .

نیایش ۱ و ۱ . ۱/۸ یسنا ۱ و ۰۲۰ .

---

sāsta:　　(۱)

noted, honoured, beloved

ساسْتَ: نامی ، با ارج ، دوست‌داشتنی .

---

sāsta:　　(۲)

an appressor, a Tyrant;

a king; a ruler.

ساسْتَ: ستمگر ، ستمکار (۲) پورداود : سنگدل ، آزارنده .

۱– پادشاه ، فرمانروا ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۸ . ۶۹ . یشت ۱۴ و ۱۳ .

۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۴ . ۶/۳ یشت ۱۴ و ۳۷ .

۱/۱ وند ۲۱ و ۰۱ . یسنا ۶۵ و ۰۸ . یشت ۱۵ و ۵۰ .

۲/۱ وند ۴ و ۴۹ . یسنا ۱۶ و ۰۸ . یسنا ۶۱ و ۰۴ . یسنا ۶۸ و ۸ . ۱/۳

یسنا ۴۶ و ۰۱ .

---

sāstō-karšta:

(evils) produced by oppressors; headache.

ساسْتُو ـ کَرْشتَ: فراهم‌شده با ستمگری ، بدست‌آمده ستمگر .

کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۵.

sãstra:

see : نگ: ساشتر

doctrine.

sãsnã:

doctine, admonition, religious comand.

ساسْنا: دات، دستور، پند و اندرز، فرمان دینی

۱/۳ یسنا ۲۹ و ۷. ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۸. یسنا ۴۹ و ۹. ۲/۳ یشت ۱۳ و ۸۷. ۲/۳

یسنا ۳۱ و ۱۸. ۶/۳ یسنا ۴۸ و ۳. یشت ۲۴ و ۱۳.

sãsnõ-guš:

one who listens to the teaching of religion; one who pays attention to religious instruction;

ساسْنُوْ گوش

کسی که آموزشهای دینی را می‌شنود، کسی که به آموزشهای دینی نگرش می‌کند. گوش به فرمان، رام ۶/۳ یسنا ۲۶ و ۴. یشت ۱۳ (۱۴۹.

sãsnya:

pertaining to instruction.

(words) of admonition.

ساسْنْ یَ: وابسته به آموزش

پند و اندرز ۲/۳ یسنا ۲۹ و ۷.

sĩ:

to Lie down; to touch; to rest

سی

درازکشیدن، خوابیدن، آرمیدن، دست‌زدن ۳/۱ یشت ۱۴ و ۰۷ ۹.

2-to spread over; to extend in all directions

۲ـ روی چیزی پوشانیدن، گسترش دادن

به همه‌سوی، ۳/۱ نیایش ۵ و ۵.

3-to fall down to be destroyed,

۳ـ به پائین افتادن ، نابود شدن

sixš:

to learn

سیخْش = آموزاندن ، آموختن

learning

= آموزنده

siγura:

quick; speedy.

سیغوَر

تندی ، شتاب ، یشت ۱۴ و ۵۹.

sičidava: نرینه

name of a mount; a branch of the Antare-kangha

سیچیدَوَ

ستیغ ، بلندی کوه ، نام ستیغی‌است از رشته کوه انترکنگه

۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

siždā:

to destroy.

سیژدا = نابود کردن

= نابودگر ، ویران کننده نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۸۴.

2-to reject, to abandon

۲ـ نپذیرفتن ، رها کردن ، واهشتن ، ۱/۳ یسنا ۳۲ و ۴.

siždyō:

سیژدیو

see : نگ :

siždra:

سیژدر

see : نگ :

sinat: سینَت

see : نگ :

sinã: (مادینه)

destruction, ruin

سینا = ویرانی

نابودی، ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۱۴.

sif-sip:

to bore, to pierce; to turn upside down to dig. سیف، سیپ

۱ــ سفتن، سوراخ کردن، زیرو روکردن، کندن

۳/۱ وند ۲ و ۱۰. ۱۴. ۱۸.

2-to melt, to smelt. ۲ــ گداختن، آب‌کردن، نرم کردن.

مانده:

aiwi-sif:

to rub; to rub on

آئیوی سیف

مالیدن، پرداخت کردن. ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۵.

sima: (۱)

dreadful, frightful,

سیم

سهمگین، ترسناک = نزد اژدهای سهمناک، نرینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۳۰. = به‌پایدار ماندن راهزن ترسناک یشت ۱۳ و ۱۳۶. نرینه ۶/۳ یشت ۱۳ و ۱۰۵.

2-Fear, dread; a thing of fear or dread.

۲ــ ترس، هراس، چیزی از ترس و هراس

= با سهم فارسی ، مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۴۳.

sima: (۲)

Yoke;

سیمَ = یوغ [Avestan] مادینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

simōiθra: [Avestan] ۰۲–[Avestan]

the strap or cord of the yoke.

سیمُئو ئیثرَ

بند یا ریسمان یوغ

[Avestan] مادینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

sispimna: [Avestan]

see : [Avestan]–۱۰ نگ :

سیسپیمنَ

siš: [Avestan]

to reject, to abandon. to hurt, to torment

سیش

نپذیرفتن ، رها کردن ، واهشتن ، آزردن . آسیب‌زدن ، شکنجه دادن .

sī: [Avestan]

to lie down, to sleep, to stretch

سی

درازکشیدن ، خوابیدن ، درازکردن [Avestan] ۳/۱ وند ۱۸ و ۵. [Avestan]

وند ۳ و ۲۴. [Avestan] ۳/۳ یشت ۱۰ و ۸۰. [Avestan]

[Avestan] = چه کسی در پهنه فروغ دینداری آرام می‌گیرد . نرینه ۱/۱

یسنا ۳۲ و ۱۶. [Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۵. [Avestan] = دراز

کشنده ۲/۱ یشت ۱۴ و ۳۱. [Avestan] ۶/۳ وند ۱۸ و ۲۶.

pairi-sī: [Avestan]

to extend all over to stretch all along پَئیری سی

بهمه‌سو گستردن ، بجلو دراز کردن [Avestan] ۳/۱ یشت

۱۹ و ۱. [Avestan] = [Avestan] در برخی جا [Avestan]

بجای [Avestan] بکار برده شده است برای مانند در یشت ۱۴ و ۱۵

[Avestan] دیده می‌شود .

sīždyamnā

پورداود : دور شدن.

see : . نگ:

sĩždra =

سیژدرَ: خاردار، سوزش‌دار.

prickly : سگی، پشت خاردارنرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۲. ۴.

2-a hedgehog. خارپشت، جوجه تیغی ۲/۳ یشت ۸ و ۳۶.

sĩmaeža:

see : . نگ:

sísra =

سیشرَ:

harm, evil (Dar.) آسیب، زیان، بد یشت ۲۴ و ۵۱.

siš :

سیش: یاددادن، آموزاندن. ۳/۱ یسنا ۴۳ و ۳

to teach, to instruct; = ما را بیاموز ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲.

fra-siš :

to teach

فرَ-سیش آموزاندن: یاددادن.

= مرا بیاموز یسنا ۲۸ و ۱۱.

su :

سو: خوب کردن، سودبردن.

to do good; to derive advantage

to be benefited.

بهره‌گرفتن، سودمند بودن. = سودکردن، نیکی‌کردن، نیاز کردن، ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹. ۶/۱ وند ۴و۲۴. ۱/۳ یسنا ۷۰ و ۴. ۶/۳ یسنا ۵۵و۴. نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۹. یسنا ۴۹ و ۳. یسنا ۴۴ و ۲. یسنا ۴۹ و ۹. مانندهها:

(گلدنر) (ازریشه)

sukurna :

سوکورن: برابری با سکارون

blind (Lit.); a puppy five days old; probably, a porcupine (Dar.)

(۱ــ کور (نابینا) (ادبی.)) توله‌سگ پنج‌روزه:

توله‌سگها تا چند روز چشم‌بسته‌اند و در روستاهای پیرامون همدان مانند مزاغنه، یالفان "سوکور" می‌گویند (ب) ۱/۱ وند ۵ و ۳۱= ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۶.

suxra :

red, shining,

سوخر: سرخ، درخشنده. = تو اتش سرخ درخشنده نرینه ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹. یسنا ۵۱ و ۹. نرینه ۶/۳ وند ۲ و ۸. ۹. ۱۰. ۱۲. ۱۳. ۱۶. ۱۷.

suγδa :

sogd, sogdiona: the capitalsity of Gava; the river and the valley of Zarafshan (Pehl.).

سوغذو: شهر سغد پایتخت گو سغذ نام رودخانه و دره زرافشان برابر پهلوی.

suγō - šayana :

سوغذو ـ شین:

= سغذ و پایتخت گو ۲/۱ وند ۴/۱. وند ۱ و ۴.

suč :

to burn, to shine

سوچ سوختن ،درخشیدن . = روشن‌کردن ،برافروزاندن

۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۴ . مانندها : . و

upa-suč :

to burn, to blaze

اوپَـسوچ :

سوختن ، زبانه‌کشیدن . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۷ .

fra- suč :

to be kindled.

فرَـ سوچ : برافروخته .

= برافروختن . ۲/۱ وند ۸ و ۷۵ .

suδu :

corn fit to be cut or gathered;

سوذو: دانه (گندم ، جو و دیگر دانه‌ها) شایسته چیدن یاگردآوری کردن

دانه رسیده . ۱/۱ وند ۳ و ۳۲ .

sup :

to bore, to pierce (Lit.); to turn upside down (as ground)

سوپ: سوراخ‌کردن

زیر و روکردن (مانند زمین که در شخم زیرورو می‌کنند) . شیار شخم .

supti :

سُفت (پهلوی)

a shoulder;

سوپتی: شانه ، دوش، سُفت . ۲/۱ وند ۸ و ۴۶ ، ۴۷ .

supti-darenga : [Avestan]

same as folow مانند زیر

supti δ arenga : [Avestan] .

(a friend) supporting by the shoulder, i, e. helping. سوپتی دَرِنگَ

با شانه نگهداشتن، به دوش کشیدن، یاری کردن.

[Avestan] = میان دو دوش یاری کننده. ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

suyā : [Avestan] . ([Avestan])

profit, well, happiness. سویا

سود، نیکی، آسایش، خوشبختی. [Avestan] ۲/۱ یشت ۱۵ و ۱.

surunvant : [Avestan] . ([Avestan]).

listening to (Lit.); studying the religious law سورونْوَنت

شنونده به: گوش دهنده بـه خواندن دات دینی، بررسی کـردن دستورهای دینی آموختن دستورهای دینی. نرینه ۱/۳ یسنا ۳۵ و ۴.

2-audible (Lit.); loud intoned; noted; or: heard from mouth to mouth; following oral tradition; traditional.

۲ـ رسا، شنیده شدنی.

بلند با آواز خوانده شده، بنام، با آوازه. یا از دهن به دهن شنیده شده. پیرو سـروای (گفته) زبانی. سروائی (حدیثی) [Avestan] نرینه ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۳. ۶. ۸. ۱۰. ۱۲. ۱۴. یشت ۱۱ و ۸. ۱۳. ۱۴. ۱۷. ۲۲.

suwrā : [Avestan] . ([Avestan])

a plough سوْورا خیش، گاوآهن.

[Avestan] ۲/۱ وند ۲ و ۷. [Avestan]. (گلدنر [Avestan]) ۳/۱ ونـد ۲ و ۱۰ و ۱۴.

2-an implement — ۲ـ یک افزار، ابزار

(گلدنر) ۳/۱ وند ۲ و ۳۰، ۳۸.

sūirya :

mid-day meal — سوئیریَ: خوراک نیم‌روز، ناهار.

از واژه سانسکریت میشود خورشید. روشنایی خورشید. به فارسی سور = مهمانی، جشن. ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۷. نیایش ۵ و ۱۳.

2-a weapon — ۲ـ جنگ‌افزار. ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۰.

sūka : ۱. نرینه

Lustre, eye-sight — سوکَ:

تابش. چشم‌انداز. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۳. یشت ۱۴ و ۲۹. ۳۱. ۳۳. یشت ۱۶ و ۷. ۹. ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۷. مانند:

2-illumination; enlightenment; — ۲ـ روشن اندیشی:

روشن‌اندیشیدن. ۴/۱ یسنا ۶۸ و ۴. پورداود: روشن

sūka : (2)

a needle — سوکَ: سوزن

مادینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۳. یشت ۱۶ و ۱۳.

sūča :

clear, enlightened; — سوچَ:

روشن، روشن اندیشه. = با یک داوری روشن اندیشی کماسه ۳/۱ یسنا ۳۰ و ۲.

sūna :

empty (Lit.); indigent, poor; — سونَ:

تهی، بی‌چیز، تهیدست، گدا، بی‌برگ‌ونوا.

sũne :

sũnahe : ۶۶۹۰

see : نگ :

sũnam :

sunũ :

sũny :

a dog.

سونی : سگ

(وسترگارد) ۱/۱ وند ۱۳ و ۵۰. ۱/۳ وند ۱۳ و ۵۱. وند ۱۴ و ۱.

sũr :

to be courageous;to act the hero. سور: دلاور بودن ، کار پهلوانی کردن

sũra :

brave, valiant, courageous.

سورَ: دلیر ، پهلوان ، دلاور ، . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۵. ۱۴۱. یشت ۱۳ و ۹۰. . نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵. . مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۴. یشت ۹ و ۵. کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱ . نرینه ۲/۱ وند ۱ و ۵. ۱۶. یسنا ۵۷ و ۱۱. ویسپرد ۲ و ۷. یشت ۱ و ۲۹. . مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۵. ۲۳. ۵۱. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶. . نرینه ۶/۱ یشت ۱ و ۲۹ یشت ۱۳ و ۱۸. . مادینه ۶/۱ یسنا ۹ و ۷. یسنا ۶۲ و ۳. یشت ۳۳ و ۶۲. . نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۳۱. نرینه ویسپرد ۹ و ۳ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳. یسنا ۶۵ و ۴. . مادینه ۲/۳ یسنا ۲ و ۶. یسنا ۱۶ و ۵. یشت ۵ و ۱۳. . مادینه ۴/۳ یشت ۱۳ و ۴۶.

• پورداود : نیرومند ، توانا

sũra : نرینه ۲۰ .

a weapon : a spear;

سورَ : جنگ‌افزار، نیزه

سور از ریشه سانسکریت = بریدن، تیز شدن . ۲/۱ افرینگان ۱و ۸ و ۲ و ۸.

مانند ه :

sũrõ Θwarŝta :

(Lights) created powerful or made splendid;

سوروُثوَرشتَ :

نیرومند آفریده، یا با شکوه، تابان .

کماسه ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳ .

sũõyazata : نرینه

name of an illustrious personage.

سوریَزَتَ : نام‌کسی نامور

۶/۱یشت۱۳و۱۱۹ .

sénd :

to be pleased; to like.

سِنْدْ: خوشنود بودن، دوست داشتن .

séndåh :

prosperity. happiness.

سِنْدَنْگْه: کماسه . خوشنودی، خواست، آرزو .

مانند ه :

sevi : (سود)

doing good : beneficent : giving prosperity happiness.

سِوی : نیکوکار، راد، خوشبختی‌دهنده، شادافزا

نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵ .

sevišta : (سود)

most beneficent; bestowing prosperity

سِویشتَ

happiness in the highest degree;

پورداود : تواناتر.
نیکوکارترین ، بخشنده‌ترین خوشبختی و شادی در رده بسیار بالا نرینه
۱/۱ وند ۱۰ و ۸. یسنا ۹ و ۱۰. یسنا ۳۳ و ۱۱. یشت ۲۳ و ۲. نرینه
۱/۱ یشت ۱ و ۱۵. نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۱. یشت
۱۰ و ۶. نرینه ۴/۱ یسنا ۲۸ و ۵. یشت ۸ و ۵۴.
نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱۵ و ۲. نرینه ۸/۱ یشت ۱۰ و ۳۱.
مادینه ۸/۱ یشت ۵ و ۱۸. نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۳۸ یشت
۵ و ۹۸. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۱، ۷۵، ۷۸.
مادینه ۸/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۷.

seṇ̊h

to teach

سِنگْهْ: از ریشه = آموزاندن
یسنا ۲ و ۷.

to declare; to make known

۲ـ آشکار کردن ، آشنا ساختن.
۱/۳ یسنا ۳۱ و ۱.

3-to extol, to praise highly; to celebrate in words;

۳ـ بسیار ستودن ، با بزرگی ستایش کردن ، با واژه‌ها جشن‌گرفتن.
۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۷.

sẽngha :

teaching; exhortation.

an effective word; a religious man date.

سِنگَهَ : آموختن ، پند ، گرویدن ، گفتار مشهور ، دستوردینی ، سینگهه . ساختمان واژه
بگونه گاتهایی از . ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. ۲/۳
یسنا ۳۲ (۶. ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۶
۶/۱ یسنا ۴۳ و ۱۴. ۶/۱ یسنا ۴۸ و ۱۲.
. ۶/۱ یسنا ۴۴ و ۱۴.
مادینه ۲/۲ یسنا ۵۱ و ۷. ۱/۳ یسنا ۱۹ و ۱۵.
یسنا ۴۵ و ۲. نرینه ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۳.

۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱ ۳/۳ یسنا ۴۶ و ۳
۳/۱ یسنا ۵۱ و ۱۴. مانندها:

sẽ̊nghana :

teaching, exhortation

سِینگْهَن: پند، اندرز، پورداود: آموزش ۳/۳ یسنا ۳۲ و ۹.

sẽ̊nghānī :

See: نگ:

sẽ̊nghāmahī :

See: نگ:

sẽ̊nghu :

teaching; a religious mandate;

سِینگْهو: آموختن، دستور دینی ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۷.
پورداود: فرمانبر، آموزش‌پذیر

See: نگ:

sō̃ :

to cut, to separate

سُوْ: بریدن، از هم جدا کردن.

2-to torment, to do harm.

۲ـ آسیب رساندن، آزار کردن، شکنجه کردن.

ava-sō̃ :

to torment; to do harm

آوَ سُوْ:

شکنجه‌کردن، آسیب‌رساندن. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۸. یشت ۱۴ و ۷۲.

paiti-sō :

to cut off, to destroy. پَئیتی سُوْ

جدا کردن، نابود کردن، از میان بردن.

(گلدنر) ۲/۳ یسنا ۴۸ و ۷.

fra-sō :

to do harm فْرَ سُوْ : آسیب‌زدن.

۳/۱ یسنا ۴۶ و ۸.

vi-sō :

to discriminate to discover by the intellect;

وی سُوْ

۱ــ از هم جدا دانستن، برتری به یکی از دو دادن، با هوشیاری‌پیداکردن.

۳/۱ یسنا ۳۰ و ۶.

2-to choose, to select; ۲ــ برگزیدن

۳/۱ یسنا ۳۰ و ۳.

sōiδiš : کماسه

profit, good, welfare سُوْ ئیذیش : سود

خوب، بهره، آسایش. ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱.

sōire :

see : نگ :

sānčatča :

any سان چَنْتْچَ این واژه پس از واژه بکار می‌رود.

= درست، رسا. = هر.

یسنا ۲۴ و ۴ . ویسپرد ۴ و ۲ . ویسپرد ۹ و ۷ . (گلدنر

.)

sãns :

سانْس: ساختن به‌بار آوردن

نگ : see :

sãnsaňh :

praise

سانْ سَنگْهْ: نماز، نیایش .

وند ۲ و ۱۸ .

sãnstra :

exhortation, teaching (Dar.);

an exhorter (Mills);

سانْسْتْرَ :

پند آموزنده (دارمستتر) اندرزگو، پندآموز .

۴/۱ یسنا ۴۶ و ۳ .

skaiti :

the cattle-fly : the grasshopper (Dar.);

سْکَئیتی :

مکس گاو، گاوگزن لهجه روستای جنوبی همدان . ملخ (دارمستتر) ۲/۱ وند ۱ و ۴ .

skairya :

military encampment ; hunting ground;

سْکَئیرْیَ: اردوگاه سرباز، شکارگاه . ۵/۱ وند ۸ و ۹۵ .

skar :

to turn round, to move.

سْکَرْ:

گردیدن، گرد گردیدن، جنبیدن، گرد یا پیرامون جنبیدن .

skaréna :

circular, round.

شْکَرِنَ: گرد ، چنبره.

مادینه ۱/۶ وند ۱۹ و۴۰.یشت ۱۰ و ۹۵. مادینه ۱/۶ یشت ۵ و ۳۸. ۵/۱ یشت ۱۷ و ۱۹.

skarayat- raθa :

name of an illustrious. personage

شکارَیَتْ رَتْ: نام کسی نامور. نرینه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۰۸.

sku :

to cover, to cover over; to obscure the light of intelligence.

شْکو: پوشانیدن: روپوشانیدن ، تاریک کردن روشنایی.

skutara :

wanting (Lit., more blind) in intelligence; a tormentor (Sp. Jus. & Dar.); an impostor (Hang); cruel (Har.);

شْکوتَرَ:

ناهوشیار (کورتر) شکنجه‌دهنده ، آزار دهنده (اشپیگل ــ یوستی ــ دارمستتر) کلاه بردار (شارلاتان) هوگ. ستمگر ، نامهربان (هارلز) نرینه ۸/۱ وند ۱۹ و ۳.

skénd :

to break, to be wounded

شْکِنْدْ:

شکستن ، زخمی‌بودن ، این واژه از درست شده. پورداود: شکست defeat

skénda :

a wond, hurt

شْکِنْدَ:

زخم ، رنج ، درد . ۱/۱ وند ۵ و ۵۹ . وند ۷ و ۱۹ .

2-broken, wrecked

۲ــ شکسته شده ، شکستگی

. نرینه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰ .

و هوشیاری خویش را هدر کرد کماسه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۸ .

skémb :

to support

سْکِمْبْ : پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن

skémba :

a pillar, a column

سْکِمْبَ : پایه ، ستون .

see : نگ :

sčad :

to break, to break down

سْچَدْ : شکستن ، از پا انداختن .

ava-sčad :

to break; to break down;

اَوَ سْچَدْ

شکستن ، از پا انداختن .

sčind :

to break, to break as under.

سْچِینْدْ

شکستن ، از هم بدو نیمه شکستن . از هم جداکردن . ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۶ . ۳/۱ یشت ۱۴ و ۶۲ . ۳/۳ یشت ۱۰ و ۴۲ . یشت ۱۳ و ۳۱ . ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۶ ۲/۳ یشت ۱ و ۲۸ .

2-to tear to pieces; to lacerate;. ۲ــ دوپاره‌کردن . دریدن ، پاره‌کردن .

ava-sčind :

to break as under; to come to break as under;

اَوَ سْچینْدْ

به دو تکه شکستن ، بدو نیمه شکستن ص ۳/۱ یشت ۱۴ و ۶۲.

upa-sčind :

to cut off; to destroy;

اوپَ سْچینْدْ

خردکردن ، نابودکردن . یشت ۱۰ و ۱۸ . یشت ۱۰ و ۲۸.

fra-sčind :

to destory; to crush down.

فرَ سْچینْدْ

نابودکردن ، ویران‌کردن ، خردکردن ، فروریختن .

یشت ۱۰ و ۸۷.

یشت ۱۰و۳۶.

= به دو تکه شکننده مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۳.

sčinb :

to support; to up hold. amount.

سْچینْبْ

پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن ، بالا نگهداشتن .

fra-sčinb :

to support, to up hold.

فرَ سْچینْبْ

نگاهداشتن ، بالانگهداشتن ، پشتیبانی کردن .

2-to throw a bridge across a stream, a rivulet or a ditch..

۲ــ برانداختن یک پل از روی رودخانه یا جویبار یا جوی.

۳/۱۰ وند ۱۸ و ۷۴.

scãnΘwa :

Lacerting, tearing to pieces; (as wolves);

شچانثوَ : پاره‌کننده، درنده، تکه‌کننده (مانند گرگ)

نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۰.

stairiš : کماسه

bedding, anything spread as a seat

شْتَئیریش: بستر (رختخواب) هرگستردنی، بستر.

۲/۱ وند ۵ و ۲۷. ۲/۱ وند ۵ و ۵۹. وند ۷ و ۹و ۱۰.

staera :

amount

شْتَئِرَ : ستیغ کوهی است، بلندی کوهی است.

ستئیر در زنجیره غوربند است یا گئوربند دارمستتر. ۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

the Mount Staera in the group of Ghorband. (Par.).

staerō-sāra :

Summit of a mount or the summit of Staera.

شْتَئِرُوْ- سارَ: کوه، کوهی که سر به ستاره می‌ساید. ستاره سر.

۲/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

staota :

Praise, glory; songs of praise;

شْتَ اُتَ: ستایش، شکوه، سرود ستایش. ۳/۳ یسنا ۳۵ و ۱۰. یسنا ۴۵.۸. یسنا ۴۹ و ۱۲۰. یسنا ۱۹ و ۱۹. ۵/۳ یسنا ۳۵ و ۱۰.

2-the stut yasht; name of one of the 21 Nasks.

۲ــ ستوت یشت نام یکی از ۲۱ نسک اوستا.

[Avestan]. [Avestan] ۲/۳ یسنا ۵۵ و ۴. ۶. یسنا ۵۸ و ۸. ویسپرد ۲۳ و ۱.
[Avestan]. [Avestan] ۶/۳ یسنا ۵۵ و ۷. یسنا ۵۸ و ۸. یشت ۲۴ و ۲۸. [Avestan]. [Avestan] ۶/۲ ویسپرد ۱۲ و ۳.

staotar : [Avestan] (۰۳)

[Avestan]

سْتَ اُتَرْ:

The praiser of the best purity; name of an illustrious personage;the reciter of the well-known prayer A shem Vohv

۱ـ بهترین ستایشگر پاکی، نام کسی نامور. از برکننده و خواننده نیایش نامی اشم و هو
[Avestan]. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۱.
[Avestan]. [Avestan]... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۰.

staotar : [Avestan] (۰۱)

a praiser;

سْتَ اُتَرْ: ستایشگر، نیایشگر

نمازخوان [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۹ ویسپرد ۵ و ۱۰ ۱۳ و ۹۱. [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۱. یسنا ۱۴ و ۱. یسنا ۵۰ و ۱۱. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۹. یشت ۱۳، ۹۲. یشت ۱۷ و ۱۲. [Avestan] یشت ۳ و ۱. ۲. [Avestan] ۱/۳ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۱ و ۱۵

staoΘwa : [Avestan] (۰۵)

1-praise. 2-deserving of praise;

Ashem voh - consecrated to praise.

سْتَ اُثْوَ:

نیایش، ستایش، شایسته ستایش، سزاوار نیایش. با اشم وهو بویژه ستایش کردن [Avestan] [Avestan]. [Avestan] کماسه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۶. [Avestan]. [Avestan]. [Avestan] کماسه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۴.

staoman : [Avestan] (۰۵)

a song of praise

سْتَ اُمَنْ: آوای نیایش.

۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۵۷ . ۱/۷ یسنا ۹ و ۲ .

staomi :

song of praise

شْتَ اُمی. سرودی از نیایش. پورداود : ستایش

، نرینه ۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۸ .

staomya :

pertaining to praise

شْتَ اُمْیَ: وابسته به ستایش

واژه نیایش، واژه ستایش، گاهسه ۲/۳ یسنا ۳۳ و ۸ .

staoyanh :

large, thicker; more powerful, stronger.

شْتَ اُ یَنْگْهْ:

بزرگتر ، ستبرتر ، نیرومندتر ، زورمندتر .

۳/۳ آفرینگان ۵ .

sto yō :

شْتَ اُ یو:

See : نگ :

staora :

a beast, a draught animal.

شْتَ اُ رَ:

چارپا ، ستور ، ۲/۱۶ وند ۷ و ۴۱ ، ۴۳ . ۳/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۹ . ۱/۳ وند ۲ و ۸ ، ۹ ، ۱ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ ، یشت ۸ و ۵ . ۲/۳ وند ۹ و ۳۹ . ۶/۳۰ وند ۲ و ۸ ، ۹ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ . ۶/۳ وند ۸ و ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۲۲ .

(نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۲ ، ۴ ، ۸ .)

staorō-paya : (Path) Leading to the pasturage (Lit.).grass-Land for feeding cattle

شْتَ اُ روپَیَ: گیاه‌زار ، چراگاه‌ستور ، چراگاه چارپا

staorō-mazaṅh : [illegible]

of the value of a beast:

ستَ اُ رُ وْمَزَ نگْهْ:

ارزش یک چارپا. [illegible] نـرینه ۱/۱ ونـد ۴ و ۲۰۲ · ۴۰ · ۸ · [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۴۸ · [illegible] ۲/۱ وند ۴ و ۴. [illegible] نرینه ۱/۲ وند ۴ و ۱۴.

stak : [illegible]

to resist, to repel, to strike against.

سْتَکْ: ایستادگی کردن، دورکردن، پدافندکردن، برخوردکردن.

staxra: [illegible]

severe, rigorous;

سْتَخْرَ: ۱ ــ استخر پارس

۲ ــ سخت [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۲. [illegible]

نرینه ۱/۱ فرگرد ۸ و ۱.

stan : ([illegible]) [illegible]

creation;

سْتَنْ: آفرینش

[illegible] ۴/۲ یشت ۱۳ و ۸۶.

staman : [illegible]

the neck of a dog, the mouth of a dog;

سْتَمَنْ: گردن سگ

دهان سگ [illegible] ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۰ · ۳۷. [illegible] ۲/۱ وند ۱۵ و ۴.

stayata : [illegible]

سْتَیَتَ

see : [illegible] نگ:

star : [illegible] (۱)

to spread, to strew.

شْتَرْ: گستردن ، پاشیدن

افشاندن. [illegible] ۳/۱ وند ۱۲ و ۰۲ ۰۴ ۰۶ ۰۸. [illegible] ۳/۳ یشت ۸ و ۵۸. یشت ۱۴ و ۵۰. [illegible]. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۸.

aiwa-star : [illegible]

to be spread-diffused;

آئیوی ـ شْتَرْ:

گسترده بودن ، افشانده بودن ، پخش بودن .

ā-star : [illegible]

to spread, to disperse

آ ـ شْتَرْ:

گستردن ، پراکندن . [illegible] = گناه‌آلود کردن ، بزهکار کردن .
گناهکار برآوردن ، رسوایی و ننگ گسترده کردن ، بی‌آبرویی گستردن ،
۳/۱ وند ۵ و ۰۳ ۰۶ [illegible] وند ۴ و ۵ ـ ۱۰ .
[illegible] ۳/۳ وند ۶ و ۳. [illegible]
وند ۶ و ۲۹ .

to fix to

۲ـ وابسته دانستن بهم‌پیوستن

to attach

پیوستن. [illegible] وند ۱۵ و ۱۲ .

fra-star : [illegible]

to spread forth, to bind up, to tie

فْرَ ـ شْتَرْ:

به جلو گستردن ، بستن ، دسته‌کردن ، [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۶ [illegible] ۲/۱ یشت ۱۲ و ۳ . [illegible]
۳/۱ وند ۱۴ و ۴ وند ۱۸ و ۷۲ . [illegible]
کماسه ۵/۱ وند ۳ و ۱۶ ۰ ۱۷ .
(وسترگارد [illegible]) .

ham-star : [illegible]

to spread, to diffuse. هانْم ـ سْتَرْ

پهن‌کردن، افشاندن، پراکندن. ۲/۱ یشت ۱۸ و ۶۰۲.

stara : (۰۲)

a star, ligth-spreader; سْتَرَ:

ستاره، اختر، روشنی‌افشاننده، ۲/۱ وند ۱۹ و ۳۷. یسنا ۱۶ و ۴. یشت ۸ و ۱ . ۴ . ۵ . ۶ . ۸ . ۱۰ . ۱۲. ۲/۱ یسنا ۴۴ و ۳. ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۱. یسنا ۳ . ۱۳. یشت ۸ و ۰ . ۶۲. ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳ ۱/۳ وند ۹ و ۴۱. یشت ۸ و ۱ . ۸. ۱/۳ وند ۲و۴۰. یشت ۱۲ و ۲۵. ۲/۳ وند ۱۱ و ۱ . ۲ . ۱۰. یشت ۱۳ و ۶۰. ۱/۳ وند ۷ و ۵۲. ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۱. یسنا ۷۱ و ۹. یشت ۱۰ و ۱۴۵. نیایش ۲/۳ یشت ۱۲ و ۲۸. سی‌روزه۲و۱۳. ۵/۳ یشت ۵ و ۸۵ . ۱۳۲. ۶/۳ وند ۱۹ و ۲۳. ۶/۳ یسنا ۱ و ۱۱. یسنا ۱ و ۱۳. ( ) ۶/۳ یشت ۱۳و۵۷. ۸/۳ وند ۲۱ و ۱۳.

stara : (۰۱)

a Sinner (Dan.); a dagger سْتَرَ:

گناهکار (دارمستتر)، خنجر، (یوستی) ۴/۱ یشت ۴ و ۳.
پورداود: گناه، بزه

staréta : (۰۱)

spread (as a carpet). سْتَرِتَ: گسترده

گسترده یا پهن شده (چون گلیم، فرش) نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۷. وند۳و۲۵. وند۱۴و ۱۴ ۱۳ و ۲۷. مانندهٔ:

2-dismayed; trembled; frightened; distracted

۲ـ ترسانیده، لرزیده، ترسیده، آشفته، گیج شده.

3-bedding, anything spread as a seat, matting.

بستر ، رختخواب ، هر چیز گستردنی مانند بستر ، گلیم و چیزهای‌دگر ،بوریا
۲/۳ ویسپرد ۱۱و ۰۲

starétaeši :

a small basket; also, a broad open basket:

سْتَرِتَ اِشی : زنبیل کوچک ، همچنین زنبیل پهن‌وگشاد . = گسترده
= نی ، شاخه ، ترکه ، گیاه . ۶/۳ وند ۱۵ و ۰۴۳

starō-sāra :

(mount star). Which has its summit up to the stars.

سْتَرو سارَ ستاره‌سر ، ستیغ کوهیکه بسیار بلند است که به ستاره می‌رسد .
یسنا ۱۰ و ۰۱۱

stavaṅh :

کماسه

size; length;

سْتَوَنگْهْ : اندازه ، درازا

staw :

to strengthen, to support;

سْتَوْ : کمک دادن ، پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن .

stawra :

strong, solid;

سْتَوْرَ : ستبر
مادینه۲/۳ یشت ۱۰ و ۰۲۸

stā :

to stand.

سْتا : استادن ، ایستادن .

۲/۱ وند ۳ و ۰۷۹ ۳/۱ یشت ۵ و ۰۱۲۳ یشت۸
و ۰۹ یشت ۱۰ و ۰۱۲۸ یسنا ۱۰ و ۰۱۲ یسنا ۴۲ و ۰۴ یشت ۱۰۱۰۵

یشت ۸ و ۳۲. [Avestan] ۳/۳ وند ۵ و ۱۹. یشت ۶ و ۱ [Avestan]
۳/۱ وند ۱۳ و ۴۹. [Avestan]. وند ۱۳ و ۲۸. یشت۱۷و۹۰۸ [Avestan]
یشت ۱۰ و ۱۴. [Avestan]. ۳/۳ یشت ۱۳ و ۵۳. یشت ۵ و ۹۸. [Avestan]
([Avestan].) ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۳. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۵۰ و ۴.
[Avestan] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۷۸. [Avestan] یشت ۱۰ و ۸۹. [Avestan]
نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۵۲. یشت ۱۷ و ۶۱. [Avestan] یشت ۲۴ و ۳۶.
[Avestan] مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰.

۲ــ بودن. [Avestan] ۳/۱ یسنا ۵۱ و ۴. — 2-to be

۳ــ بجاماندن، درنگ‌کردن. بازماندن، ایستادن. — 3-to remain, to stay, to stop;

ava-stā̃ : [Avestan].

to stand near or by — آوَ ـ سْتا: نزدیک ایستادن. به نزد ایستادن

[Avestan] ۲/۱ وند ۹ و ۱۲. [Avestan] ۳/۱ وند ۴ و ۵۳ و ۸ و ۳۳. [Avestan] یشت ۱۵ و ۵۴. [Avestan] ۲/۱ وند ۲ و ۲۴. [Avestan] ۲/۱ وند ۲ و ۲۶. [Avestan] ۳/۱ وند ۲و۳۴ مانند: [Avestan].

ā̃-stā̃ : [Avestan].

to stand; — آ ـ سْتا: ایستادن.

[Avestan] ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱. ۲. ۳. ۴. [Avestan]. ۱/۱ یسنا ۱۳ و ۳ [Avestan] ۱/۳ ویسپرد ۳ و ۵. [Avestan] ۳/۳ وند ۳ و ۱۸. وند ۵. ۴۹.

upa-stā̃ : [Avestan].

to stand near or by — اوپَ سْتا: به نزدیک ایستادن

[Avestan] ۲/۱ یشت ۱۷ و ۲۱. [Avestan] ۳/۱ یشت ۱۷ و ۲۱.

us-stā̃ : [illegible] .

to stand up, to rise, to get up; :اوس شْتا

برخاستن ، بپاایستادن ، از جابرخاستن . [illegible] ۳/۱ وند ۴ و ۱۷ . ونــد ۱۸ و ۲۶ . [illegible] و یشت ۸ و ۳۲ . [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۹ - ۲۱ . یشت ۱۶ و ۲ .

[illegible] ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۶ و ۲۴ . [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۱۸ . [illegible] وند ۱۸ و ۴۳ . [illegible] یشت ۸ و ۳۲ [illegible] ۳/۳ یشت ۱۹ و ۱۱ . [illegible] . نرینه ۱/۱ یشت ۱و ۱۷ .

ni-stā̃ : [illegible] .

to be fixed. :نی - شْتا

بازماندن ، پایدارماندن ، استوار ماندن . [illegible] ۳/۱ یشـ : ۱۰ و ۱۰۹ . [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹ .

paiti-stā̃ [illegible] .

to stand firm, to oppose (2) to stand up;

پَئیتی - شْتا : سفت‌ایستادن ، استوارایستادن ، برپاخاستن . پاشدن [illegible] یشت ۱۰ و ۳۶ . [illegible] . ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹ [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۳۶ . [illegible] ۳/۱ یشت ۱۷ و ۱۷ .

para-stā̃ : [illegible] .

to stand off, to be removed. پَرَ - شْتا: باز ایستادن . برده‌شدن . [illegible] ۳/۱ وند ۹ و ۵۳ . وند ۱۳ و ۵۲ .

fra-stā̃ : [illegible] .

to proceed, to walk about, to run :فَرَ - شْتا

رهسپار شدن ، به پیش رفتن ، دویدن . [Avestan] وند ۱۵ و ۴۵ . یشت ۱۰ و ۹۸ . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۰ .

2-to stand forth;to rise; to appear

۲ـ به پیش استادن ، برخاستن ، بلندشدن ، نمایان شدن .

[Avestan] ۳/۱۰ یشت ۱۳ و ۹۷ .

3-to stand

۳ـ ایستادن .

[Avestan] ۳/۱۰ یشت ۱۰ و ۱۲۸ .

hə̄m-stā : [Avestan]

to rise up, to come up

هانْم ـ سْتا: همه استادن .

بالا برخاستن ، ببالا آمدن . [Avestan] یشت ۸ و ۳۲ .

[Avestan] یشت ۱۹ و ۰۱

stāiti: [Avestan]

standing, firmness;

سْتائیتی: ایستادگی

ایستاده ، استواری ، پایداری . [Avestan] ۳/۱ یسنا ۲۰ و ۲ .

stavn̊hat : [Avestan]

see : [Avestan] نگ:

سْتاوْ نْگْهَتْ

stāta : [Avestan]

fixed, remained, firm. stopped.

سْتاتَ: ایستاده .

بجا ، سرپا ، پایدار ، استوار ، پابرجا ، ایستاده . [Avestan] ۳/۱ یسنا ۲۰ و ۲ .

[Avestan]

stātō-ratu :

(a damsel) under the protection of a guardian or the chief of the family;

سْتاتُو رَتو: زیر پشتیبانی نگهبان یا سرور خانواده ، ایستاده .

[Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۹ . ۱۱ . ۱۳ . ۱۵ . ۱۸

stãna :

a stall, a stable.

سْتانَ

جا، بخش، استان (مانند خوزستان و . . .)

= گاوستان یا آغل گاو، اسب استان یا استبل

stãrõ, stãra :

سْتارُو

see : در هر سه واژه. نگ :

stãvišt :

enormous; worst;

سْتاویشْتَ: بسیار بزرگ، هنگفت، ستبرترین.

= بدترین کردار. گاسه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۵۹.

stãhya :

firm, strong; steady.

سْتاهْیَ:

استوار، نیرومند. نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۵۲.

نرینه ۶/۳ یشت ۲۴ و ۶. نیایش ۳ و ۱۰.

sti :

creation

سْتی: آفرینش، پورداود: آفریدگان

= بودن، استی = ۱/۱ (۱/۳) یشت ۸ و ۴۸. ۱/۱ وند ۲ و ۲۰. ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۹. یسنا ۳۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. ویسپرد ۱۸ و ۱. نیایش ۳ و ۷. ۶/۱ وند ۱۰ و ۵. ۹. ۶. یسنا ۵۲ و ۱. یسنا ۵۵ و ۴. ویسپرد ۲ و ۴. یشت ۱۱ و ۱۷. ۲۲.

۷/۱ یسنا ۳۱ و ۸.

in the world.

۲ـ : در جهان

۷/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶ . = درجهان‌راستین‌آنها
۲/۳ یسنا ۴۳ و ۳ .

sti : (۰۲) ،

the shaft or handle (of a weapon).

ستی : میله یا دسته (یک جنگ‌افزار) مانند : -

stij : .

to fight, to contend with.

ستیج : ستیز ، ستیزه‌کردن ، همچشمی کردن با ، بگو مگو کردن .

stija : (.) .

battl, Fight.

ستیجَ : ستیزه ، جنگ ، نبرد .
، ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱ .

stitāt : مادینه (.) .

permanence;

ستیتاتْ : پایداری ، پایندگی
۶/۱ ویسپرد ۱۰ و ۲ .

stiδāta : (.) .

lights made in this world; artificial lights.

ستیذاتَ : هستی داده .

واژه همیتار = خود داده ، خود آفریده ، سرشتی‌است‌روشنی دستی ساخته شده ، روشنائیکه در این جهان ساخته می‌شود . (
کماسه ۱/۳ وند ۲ و ۴۰ .

stipi : ،

name of an illustrious personage

ستیپی :
نام کسی نامور . . ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۳ .

stipti :

a flea; secretion from the body (Har.);

سْتیپتی: تراوش تن ، تراوشی که از تن می‌شود (هارلز) ۵/۳ وند ۱۴ و ۱۷ .

stivant :

name of a person

سْتیوَنْتْ: نام کسی است . ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۲۱ .

stu :

to praise, to laud, to extol.

سْتُو: ستودن ، ستایش‌کردن ، ستایش خدا کردن ، بسیار ستودن ، بزرگ‌داشتن ، ارج‌نهادن ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۳ . یسنا ۲۶ و ۱ . یشت ۱۳ و ۲۱ . = من راستی را می‌ستایم . یسنا ۱۱ و ۱۹ . یشت ۱ و ۵ . ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۶ . یشت ۲۱ و ۳ . ۳ . ۷ . ۳/۱۰ یشت ۱۳ و ۸۹ . یشت ۱۷ و ۱۸ . ۳/۱ یشت ۵ و ۸ . یشت ۱۳ و ۵۰ . ۳/۳ یسنا ۹ و ۲ . ۲/۳ وند ۱۸ و ۱۶ . ۲۴ . ویسپرد ۹ و ۶ . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۶ . یسنا ۵۲ و ۴ . یسنا ۱۰ و ۶ .

avi-satu :

to praise.

آوی سْتو : ستودن ، ستایش کردن .

۲/۱ یسنا ۹ و ۲ .

apa-sat :

to dislil چـــدش atly; to hate, to abhor.

اَپ سَتْ: بسیـار بیـزاری کردن ، بیـزاری کردن ، داشتــن ، دوری کـردن ۱/۱ وند ۱۹ و ۷ . ۲/ وند ۱۹ و ۶ .

a-stu :

to praise.

آ- سْتو: ستودن ، ستایش کردن . ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۹ .
. یسنا ۱ و ۲۲ . ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹ .
۳/۱ یشت ۱۹ و ۸۴ .

upa-stu :

most praise

اوپَ - سْتو : برتر ستودن

۱/۱ یسنا ۱۰ و ۲ . ۱۷ . ۱ و ۳ .
یسنا ۱۰ و ۷ . یشت ۲۴ و ۳۹ . ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۲ .
وند ۱۸ و ۴۳ . ۴۹ . مادینه ۱/۱
یشت ۱۷ و ۱۷ .

us-stu :

to protect by prayers

اوشْ - سْتو:

با نیایشکردن نگهداری کردن . با ستایش‌نگهداری کردن .
۱/۱ یسنا ۱۲ و ۲ .

paiti-stu :

to praise, to laud.

پَئیتی - سْتو :

ستودن . بسیار ستودن . یسنا ۱۲ و ۳ .
نرینه ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۹ .

fra-stu :

to praise, to glorify.

فْرَ- سْتو :

ستودن ، ستایش کردن . بزرگداشتن ، ارج‌نهادن ۱/۱
یسنا ۱۱ و ۱۷ . یشت ۱ و ۵ . یسنا ۱ و ۲۱ .
فرگرد ۷ و ۲ . نرینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۷ .

stuta :

praised; glorified

سْتوتَ: ستوده

ستوده، ستایش شده، بزرگداشت‌شده.

2-a song of praise ۲– سرود ستایش. نرینه ۱/۱ یشت ۲۱ و ۲.

stvi ; stũi :

large, bulky, stout, heavy.

شْتْ وی، شْتوئی:

بزرگ، تنومند، ستبر، سنگین، گرانمند. مانندها:

stũiti : (مادینه)

praise;

ستوئیتی: ستایش، نماز، بزرگداشت.

۱/۱۰ یسنا ۱۰ و ۶.

stui-baxéδra :

high tributes;

شْتوئی ـ بَخْذْرَ: باج بسیار

ساو بسیار، ۲/۳۰ یشت ۵. ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۷=

پادشاهی با باج بسیار سنگین (وسترگارد یشت ۱۷ و ۷)

stũt :

1-a praiser.

سْتوتْ: ستاینده، ستایشگر

2-praise.

۶/۳. یسنا ۳۴ و ۲. (۲) ستایش، بزرگداشت.

۶/۱ یسنا ۳۴ و ۱۲. ۱۵. یسنا ۴۱ و ۱. ۶/۳. یسنا ۲۸ و ۹.

see : نگ:

stũna :

a pillar. a colmn.

سْتونَ: ستون، پایه

۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۱. یسنا ۹ و ۱۰. مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۲۸.

stémb :

to support, to uphold

سْتِمْبْ: نگهداشتن، بالابرداشتن.

stémbana : ( )

support, a pillar,

سْتِمْبَنَ: نگهدار، پایه.

stéréta : (۱.)

dismayed, frightened trembled.

سْتِرِتَ: ترسیده، هراسیده، لرزیده.

... نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲. یشت ۱۹ و ۳۴.

stérétõ -baresman :

with the baresmana spread forth.

سْتِرِتُو - بَرِسْمَنْ :

با برسمن بجلو گسترده

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۴.

stéréθwant :

levelled (as a weapon);

سْتِرِثْوَنْت : نشان شده (مانند یک جنگ‌افزار)

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۰. یشت ۴ و ۸.

stéréma : (۱.)

field of battle;

سْتِرِمَ :

پهنهٔ جنگ، میدان نبرد، ۷/۳ یشت ۵ و ۱۳۰.

stéhrpaesa :

star-studded; in laid with stars.

سْتِهْرْ پَئِیسَ :

ستاره نشان، با ستاره زیور شده. . کماسه ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۲۱.

(با)

stehrpaesaňhō :

star-studded, decorated with stars.

سْتِهْرْ پَئیسَنْگَهْ: ستاره نشان. با ستاره زیورشده، آراسته با ستاره. . کماسه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳. . نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۶. یشت ۱۳ و ۳. . نرینه ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰.

stē-rapant :

see :

نگ:

stō :

same as : to be

سْتُو: مانند ، = بودن

stōi :

always : continually;

سْتوئی: همیشه، پیوسته (از ریشه = ایستادن). پایدار، . یسنا ۳۱ و ۸ یسنا ۳۳ و ۱۰. (در یسنا ۴۹ و ۲ بچم هر)

ste-rapant :

(از ریشه با)

ever bestowing gladness-delight;

سْتِرَپَنْتْ.

ستوئی رپنت: هر بخشندهٔ خوشی و شادی. ... — نرینه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۴. نیایش ۵ و ۸. . نرینه ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۴. نیایش ۵ و ۸. ... . نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۶.

straya : [illegible] . ([illegible] ۰۱)

felling (trees) down

سْتْرَیَ: انداختن به پائین ، بریدن (درخت)

strī : [illegible] . (مادینه)

a woman;

سْتری: زن

از ریشه سنسکریت زائیدن ، زاینیده [illegible] = مادینه یا زنیکه یک بچه می‌زایاند . [illegible] ۱/۱ وند ۸ و ۵۸ . وند ۹ و ۲۱ .

2-a female and male

۲ـ مادینه و نرینه

[illegible] = مادینه و نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۴۱ . وند ۱۳ و ۵۱ وند ۱۸و ۲۸ .

stri-nāman : [illegible] .

of the female species

سْتری ـ نامَنْ:

خانه مادینه ، خانه زن . [illegible] مادینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۵۱ . وند ۱۴ و ۰۱

[illegible] . (از ریشه [illegible] با [illegible] ۰۱)

stryō-maya :

سْتْریو مَیَ

the woman's ornament.

زیور زنانه (پورداود)

ستریومیسه : [illegible] گلدنر (آفرینگان گاهانبار ۴ .) گوهرـ هائی‌که زنان می‌بندند (اشپیکل) یا گنج و دارایی‌هائیکه از زنان می‌آید (هارلز)

[illegible] . ([illegible] با [illegible] .)

stvi-kaofa :

سْتْ وی کَئوفَ :

large humps.

بزرگ‌کوهان

[illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲ . = شتر بزرگ کوهان .

stvī-manaoθri : [illegible] نرینه

شْتْ وی مَنَ اُثْرَی : گردن ستبر — of the thick neck (Lit.);

probably, name of an evil person of Turanian extraction;

باید نام یک تن از تورانیان بدکار باشد. [illegible] ۱/۱ یشت ۹ و ۳۰.

snaiθiš : [illegible]

a weapon for smiting

سْنَئی‌شیشْ: جنگ‌افزاری برای زدن. ابزاری برای زدن. [illegible] ۱/۱ یسنا ۵۷و۲۲. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۱. [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. یسنا ۵۷ و ۳۱. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۰ و ۱۶. یشت ۴و۸. [illegible] ۳/۱ یسنا ۱۸و۳۱. [illegible] ۳/۲ یسنا ۵۷ و ۲۹. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶.

snaežant : [illegible]

dripping, falling in snow. snowing;

سْنَئِژَنْتْ: چکیدن، برف‌ریزنده، برف‌باریدن، برف‌ریزش [illegible] مادینه ۶/۱ یشت ۱۶ و ۱۰. [illegible] وند ۶ و ۳۶.

snaežana : (از ریشه [illegible]) (۰۱) [illegible]

letting fall in drops (Lit.);

causing to bleed (as a wolf):

سْنَئِژَنَ: چکه‌چکان خون ریزنده (مانند گرگ) [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۰.

snaežana : [illegible] (۰۲) [illegible]

Caressing, fondling (Like a child);

سْنَئِژَنَ: نازکننده، نازپرورده (مانند بچه) [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۸.

snaoδa : [illegible]

dropping, falling (Lit.); — سْنَ اَذَ: چکنده، ریزنده
abundant, in large quantity; — فراوان، اندازه بسیار بزرگ.
2-powerful, strong; — ۲– نیرومند، زوردار.

snaoδā-manan̊h :
of powerful intellect; strong-minded;
سْنَ اَذْوْ مَنَنْگْهْ: نیرومنداندیش، پرهوش.
نیرومند هوش. نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoδū-vačan̊h :
of effective speech;
سْنَ اَذْووَچَنْگْهْ: سخنران نیرومند، (سخن ریز)، نیرومند سخن.
نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoδū-vafra :
thick snow flakes.
سْنَ اَذْو وَفْرَ: پر برف، برف ستبردانه، برف بسیار پرزور، وسترگارد
گلدنر ۱/۳ وند ۲ و ۲۲.

snaoδō-šīaoθna :
strong in working vigorous; puissant; — سْنَ اَذْو ـ شْیَ اَثْنَ:
پرزور درکار کردن، نیرومند کار، دلیر، توانا، پرتوان در کار.
نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۳۱.

snaoya : (نرینه)
name of a person; father of vohvasti; — سْنَ اَیَ:
سنویه: نام کسی است پدر وهوستی
۶/۱ یشت ۱۳ و ۳۶.

sniθ :

to smite down, to destroy.

سْنیث : فروکوبیدن ، ویران کردن

snaθa : (ریشه .) نرینه

a smiting weapon,

سْنَثَ :

جنگ‌افزار زدن ، ابزار زننده ، ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۶. ۲/۱ وند ۱۰ و ۱۶ . ۳/۱ وند ۴ و ۲۶ و ۲۹.

2-a blow, smiting

۲ــ زنش، آخت (ضربت) ۲/۱ وند ۴ و ۱۷ . ۴۰ . وند ۱۴ و ۱ . ۴/۱ وند ۹ و ۱۳ . یسنا ۲۷ و ۱ . یسنا ۵۷ و ۳۲ . یشت ۱ و ۳۲ . ۱۲/۶ فرگرد ۸ و ۲ .

snā̃ : (۱)

to bathe, to perform ablution or the ceremony of bathing;

سْنا : شستشوکردن ، سر و تن شستن . دست نمازگرفتن یا سروتن‌شستن .

آئین دینی . مانندها : و و و .

us-snā̃ :

to wash one's body from top to toe,

to bathe thoroughly;

اوش ـ سْنا :

شستشوکردن تن کسی از نوک سر تا پا ، سراسر شستشو کردن ۳/ وند ۵ و ۵۴ . ۵۶ وند ۹ و ۳۳ . ۳۴ . ۳۵ .

fra-snā̃ :

to wash; to cleanse with water;

فْرَـ سْنا

شستشوکردن ، شستن ، با آب‌پاک‌کردن ، با آب زدودن

۳/۳ وند ۸ و ۱۱ . ۱۲ . ۱۳ ۳/۱ وند ۱۹ و ۲۲ .

= من پاک خواهم کرد یا خواهم شست ۱/۱ وند ۲۱ و ۰۶ ، ۰۷ ، ۰۱۰ ، ۰۱۱ ، ۰۱۴ ، ۰۱۵ .
= دست آنها را بشوی ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۱۹ ، ۰۲۱ .
۳/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۲ ۳/۳۰ وند ۷ و ۰۱۴ ،
۱۵ و ۴۷ برخی گاه بگونه نیز نوشته
می‌شود . یشت ۸ و ۳۳ . ریشه
وند ۱۸ و ۲۳ . ریشه نرینه ۱/۲ وند ۸ و ۴۰ . وند ۹ و ۱۵ .
نرینه ۳/۲ وند ۸ و ۴۰ . وند ۹ و ۱۵ . یشت ۱۰ و ۹۱ .
یشت ۱۸ و ۴۴ . مانندها :

snā̃ : ۰۲

tendon; a gut, an entrail.

سْنا : پی (رگ) زه (روده) یک روده از ریشه = کشیدن یا کش‌دادن در سنسکریت باشد .

snā̃varé : (کماسه)

a sinew, tendon, a gut

سْناوَرِ : یک پی (رگ) وتر ، زه ، روده .

snā̃varé-bā̃zurā̃ :

a string of cow,gut of an arm's length;

سْناوَرِ بازُرا : یک بند یا ریسمانی از روده گاو بدرازی یک بازو .
۱/۱ وند ۱۴ و ۰۹ .

snā̃viδaka :

see : نگ :

snā̃viδaka : (نرینه)

name of a monster who was bent on bringing misery and destruction in this world, and who was slain by the noted tranian hero kereshaspa. According to the Zamyad yasht he

thust exclaimed to all around: "I am an infant still, and I am not yet of age; if I ever grow of age, I shall make the earth a wheel, I shall make the heavens a chariot. I shall bring down the Good Spirit from the shining - Garonmand; I shall make the Evil spirit rush up from the dreay hell. They will carry my chariot, - both the Good spirit and the evil one, unless the manly-hearted kereshaspa kill me."

Snavidhka reminds one vividly of the tetanic otus and Ephialtes

سْناوِیْذْکَ: نام جانور شگفت‌انگیزی که می‌خواسته برای جهان بدبختی‌وویرانی‌پدیدبیاورد و بدست پهلوان نامی ایران گرشاسب یل کشته شده. برابر زامیاد یشت سناویذک اینجور فریاد می‌کشیده و بهمه‌سو جار می‌زده که من هنوز کودک خردسالی بیش نیستم و هنوز به سال نرسیده‌ام اگر از یکسال بگذرم آسمان را ارابه و زمین را برای او چرخ خواهم ساخت تا سوار شوم و روان پاک و نیکو را از آسمان جایگاه روشن و گرسمان بزیرخواهم کشید تا با روان پلیدی که از دوزخ رهایش خواهم کرد هر دو را به ارابه‌ام به‌بندم مگر اینکه‌گرشاسب دلاور مرا بکشد. [illegible] (وسترگارد [illegible]) ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۳.

snāvya : [illegible] (۰۲-[illegible])

of cow-gut

سْناوْیَ:

روده گاو، زه [illegible] [illegible] [illegible] یک کمان با زه از روده گاو ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۸.

sniž : [illegible] (۰۱)

to snow.

سْنیژْ: برف باریدن.

[illegible] ۳/۳ (۷/۱) وند ۸ و ۴. [illegible] ۳/۳ یشت ۵ و ۱۲۰. [illegible] ۳/۱ وند ۲ و ۲۲.

sniž : [illegible] (۰۲)

to love, to fondle, to caress.

سْنیژْ: دوست‌داشتن ، نوازش‌کردن ، مانند [illegible] .

snuδ : [illegible] .

to dribble, to fall. [illegible] سْنوذْ: چکیدن ، افتادن ، مانند:

2-to shed tears, to lament. ۲ـ اشک ریختن ، سوگواری کردن .

[illegible] ، مادینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۱۰ .

3-to be strong; ۳ـ نیرومند بودن . مانند:

spiti : [illegible]

سْپیتی: نگ: [illegible] ـ ۱۰ : see

spaeta : [illegible]

spaeta : White

سْپَئیتَ: سپید ، سفید .

[illegible] . نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ . [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳ . [illegible] کنا سه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۶ .

spaētita : [illegible] . ([illegible])

spaetita : White

سْپَئیتی تَ: سپید ، سفید .

[illegible] = کف سفید = white foam نرینه ۲/۱ [illegible] و ۱۳ . [illegible] = جنگل سفید ۲/۱ یشت ۱۵ و ۳۱ . [illegible] = اسبان سفید نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵ .

spaētini : [illegible] ([illegible])

spaetini : white

سْپَئیتینی: سپید ، سفید .

[illegible] (یشت ۱۵ و ۱۳۱) = بوی جنگل سپید [illegible] (یشت ۱۹ و ۶۷) = برآشفتن خیزابه‌های سفید .

swelling the white billows.

spaka : [Avestan script] ، [Avestan script]، و ریشه [Avestan script] .
spaka : with the shape of a dog.
سْپَکَ: سگوار، سگ‌آسا، سگ‌مانند، سگتوله [Avestan script] و [Avestan script] - [Avestan script] نرینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۰۵

spaxš : [Avestan script] ،
to crush, to smite down
سْپَخْش: خردکردن، کوبیدن، له‌کردن

spaixšti : [Avestan script] . ([Avestan script] .)
smiting down, crushing,
سْپَخْشتی:
خردکننده، کوبنده، له‌کننده.

spačiΘra : [Avestan script] . [Avestan script]، از ریشه [Avestan script] .
of the species of dog,
belonging to the dog kind.
سْپَچیثْرَ:
از تخمه سگ، سگگونه، وابسته به سگ، سگسان [Avestan script] ۶/۳ وند ۱۳ و ۱۶.

spazga : [Avestan script] . نرینه ([Avestan script].)
a slanderer; a tell-tale.
سْپَزْگَ:
بدگو، بدگوینده درپشت‌سر، پیغاره‌بند، پلمسه‌گو، سخن‌چین، یاوه‌گو. [Avestan script]
۲/۳ یشت ۳ و ۱۱. [Avestan script] ۸/۳ یشت ۳ و ۸. [Avestan script] =
بدگوترین، سخن‌چین‌ترین نرینه ۲/۳ یشت ۳ و ۱۵ سپزک در فارسی و در پهلوی برابربا
تهمت و افترا در زبان تازی است.

span : [Avestan script] . (۰۱)
span : to be wise or discreet.. سْپَن: خردمند بودن یا دوراندیش بودن

spīn spen, span : (۰۲) [Avestan script]
to promote, to increase prosperity;
سْپین ، سْپِن ، سْپَن: پیشرفت دادن ، خوشبختی افزودن مانندهها : [Avestan script] و [Avestan script].

spanaŋ̊h : (۰۲-[Avestan script]) کماسه [Avestan script].
prosperity, increase
سْپَنَنگْهْ: خوشبختی .
آسایش ، فراوانی .

spanaŋ̊hvant : ([Avestan script]) [Avestan script]
prosperity-giving; bountiful;
سْپَنَنگْهْوَنْتْ: خوشبختی دهنده، آسایش دهنده، سود دهنده ، بخشنده ، راد [Avestan script].
نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

spanyaŋ̊h : (۰۱-[Avestan script]) (۱۰) [Avestan script].
more wise - discreet
سْپَنْ یَنگْهْ:
خرد مندتر ، دوراندیش‌تر [Avestan script] نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۷ . ۱۳ . ۶۰ . ۶۶.

spaŋ̊yanh : (۰۲-[Avestan script]) (۰۲) [Avestan script].
mor bountiful,
سْپَنْ یَنگْهْ: راد مندتر ، بخشنده‌تر .
[Avestan script] . نرینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۹ . یسنا ۴۵ و ۲ . [Avestan script] نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۳.

spayaΘra : (۰۱-[Avestan script]) [Avestan script].
destruction, ruin
سْپَیَثْرَ: ویرانی ، نابودی
[Avestan script] ۶/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰ . [Avestan script] ۶/۱ فرگرد ۸ و ۲

spar : (۰۱) [Avestan script].

spar : to go, to walk, to move.

سْپَرْ: سپری‌شدن ، رفتن ، گرویدن . جنبیدن .

fra-spar :

to rush forward; to step out.

فرَ سْپَرْ: بجلو جستن، شتابیدن . تند راه‌رفتن

۳/۱ یسنا ۹ و ۱۱ . یشت ۱۹ و ۴۰ .

spar : (۰۲)

to trample under foot

to crush , to disperse;

سْپَرْ: سپردن ، برابر گزارش پهلوی .

پایمال کردن ، یورش‌کردن ، پراکندن .

vī-spar :

to turn upside down (as ground)

to beat as with the bottom of the foot.

وی سْپَرْ:

زیر و روکردن (مانند زمین که درشخم زنی‌زیرورومی شود) تیپازدن ،لگدزدن .

۲/۱ وند ۲ و ۳۱ . ۳/۱ وند ۲ و ۳۲ .

sparég :

to germinate, to shoot, to sprout;

سْپَرِگْ: جوانه‌زدن ، سبز‌کردن ، مانندها : و .

sparéγa : نرینه (۰)

point, edgeblade.

سْپَرِغْ: تیز ، نوک‌دار .

۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۹ .

sparéz : (۰۱)

to strive, to endeavour;

سْپَرِزْ: کوشیدن ، کشمکش کردن ، کوشش کردن ، تلاش کردن . ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶ .

sparéz : (۰۲)

to be jealous

سْپَرِزْ: رشکین بودن ، رشک‌آمیز بودن .

مانند :

sparéd :

spared : to emulate; to vie;

سْپَرِدْ: هم چشمی کردن ، همیستاری کردن ، ... = من با آنها هم چشمی خواهم کرد . ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴ .

sparman : کماسه (۰۲)

pain, uneasiness;

سْپَرْمَنْ: رنج ، بی‌آسایشی .

۷/۱ یشت ۲۴ و ۳۶ .

spas : (۰۱)

to see, to look open; to watch; سْپَسْ: دیدن ، نگاه‌کردن ، پاسداری کردن

۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۱ . ۳/۱ یشت ۱۰ و ۸۲ . نرینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۱۴ نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۳۶ . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵ . این واژه به فارسی سپاس است .

ava-spas :

to attak suddenly.

آوَ سْپَسْ:

۳/۱ یشت ۱۱ و ۱۵ . ناگهانی تکیدن .

spas : (۰۲)

to crush, to tak suddenly

سْپَسْ: یورش کردن ، تک آوردن ناگهانی .

spas : (۰۱) (۰۳)

one who watches the actions of others a spy;

سَپَس: کسی که کار دیگران را می‌پاید، جاسوس.
۱/۱ یشت ۱۰ و ۴۶. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۱
۱/۳ یشت ۱۰ و ۴۵.

spasan : (۰۱) نرینه
one who watches or guards;
سَپَسَن:
نگهبان، پاسدار. ۱/۳ وند ۱۳ و ۲۸.

spaštar : نرینه
a protector, a guardian
سَپَشتَر:
نگهدار، نگهبان، پاسدار ۱/۱ یشت ۱ و ۱۳.

spašuθū : از ریشه (و)
سَپَشوثا: نگهبان، پاسدار، بندآوردن.
= نگهبان، نگهدار، = بند آوردن، بستن.
بند آوردن یا جلوگیری کردن. یسنا ۵۳ و ۶.

spašiti :
sight, protection;
سَپَشیتی: بینایی، نگاهداری.
۵/۱ یشت ۱۹ و ۶.

spā : (۰۱)
to throw, to throw away. to take away.
سَپا: برانداختن، ویران‌کردن، پربودن ۳/۱ وند ۳ و ۴۱
2-to destroy
یشت ۲۴ و ۳۵ (۲) نابود کردن.

aipi-spā :
to throw;
آئیپی-سَپا: برانداختن، انداختن، افکندن
۳/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

apa-spā :

to undress, to strip off garments; آپَ سْپا:

بی‌جامه‌کردن ، لخت و برهنه‌کردن از جامه ۳/۱ یشت ۱۰۹ و ۵۶ .

ava-spā :

to throw down, to precipitate

آوَ سْپا: به پائین انداختن ، پرت کردن

بگذار ما بیندازیم ۳/۱ یشت ۲۴ و ۴۴ .

ava-spā:

to fall down into آوی سْپا:

بـه درون افتـادن ، بـه پائین افتـادن

۳/۱ وند ۳ و ۳۵ .

pairi-spā :

to scatter round about. پَئیری سْپا:

به پیرامون پراکندن ، به پیرامون پاشیدن .

para-spā :

to throw away to cut off (the head) پَرَ سْپا:

بدور انداختن ، سرزدن= یشت ۱۰ و ۳۷ .

fra-spā :

to throw (a person) to the ground (Lit.); فْرَ سْپا:

to kill کسی را بـه زمین انـداختن ، کشتن .

یشت ۱۰ و ۴۳ .

(۲)۰

See: نگ:

spã : (۳)۰

measur of length; one foot (peh, Sp., Jus., Har.);

سْپا: اندازهٔ درازا، یک پا (پهلوی، اشپیگل، یوستی، هارلز) و مانندهها: و

spãwn̊h :

to breathe — سْپاونگْهْ: دم‌زدن، یادگرفتن، دانستن، آموختن.

to learn, to know — ونْد ۳ و ۴۰.

spãdã :

see : نگ:

spãδa : نرینه

the army — سْپاذَ: سپاه، ارتش

۲/۱ یشت ۵ و ۶۸. یشت ۱۴ و ۵۸. ۶/۱ یشت ۱۰

و ۳۶. ۱/۲ یسنا ۴۴ و ۱۵. ۱/۳ (۱/۲) یشت ۱۴ و ۴۳.

spãna : (۱)

see : نگ

spãna : (۲) از ریشه

wisdom, discretion, sense — سْپانَ:

خرد، بینائی، دانائی، هوش. ۲/۱ یشت ۵ و ۸۶. از این واژه

جدا و است.

spānaṅh : [illegible] .

wisdom, discretion.

سْپانَنْگهْ: خرد، بینایی.

[illegible] ۲/۱ یسنا ۹ و ۲۲. یسنا ۶۲ و ۴. نیایش ۵ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۳۳ [illegible] ۳/۳ یسنا ۹ و ۲۷.

spānavant : [illegible] . ([illegible] ۱.)

wise, sensible; saintly (Har.); with the two dogs.

سْپانَ وَنْتَ: خردمند، هوشیار، بادوسگ (اشپیگل، یوستی، دارمستتر) [illegible] ، مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰.

spā-fraθa : ([illegible] ۳.) [illegible] .

as broad as spa; (spa = one foot)

سْپافْرَثَ: به پهنی یک سپاذ (سپاذ = بدرازی یک پا) [illegible]) [illegible] ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲.

spā-baréza : ([illegible] ۳. [illegible]) [illegible] .

one foot deep

سْپا بَرِزَ: به گودی یا به بلندی یک پا. [illegible] ۲/۱ وند ۱۴ و ۱۲ = جوییاری به گودی یک پا.

spāma : ([illegible] ۱.) [illegible] .

excrement.

سْپامَ: چامین، پلیدی، گوه (مدفوع)

[illegible]) ۶/۳ وند ۶ و ۲۹. [illegible] ۶/۳ وند ۶۰۷۰۶ . ۸

spāra : [illegible]

a shield.

سْپارَ: سپر، سپر

spārō-dāšta :

shiedl - bearing
سپارو داشت (با)

سپردارنده، سپردار. مادینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۴
. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۵.

spi : (۰۱)

to grow large (Lit.); to swell; to toss to throw up; سپی:

بزرگ شدن (ادبی) باد کردن، بالا آمدن، بالا انداختن،
پرت کردن . نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶۷.
(رودخانه هیلمند) بالا رونده با کوهابه‌های سپید (یشت ۱۶ و ۶۷)،

2-to suspend; to hang
۲ـ آویختن، آویزان کردن.

= با گوشواره آراسته، ۳/۱ یشت ۵ و ۲۷). یشت ۱۷ و ۱۰.

spi : (۰۲)

to be white , to become pure
سپی
سپید بودن، پاک‌شدن.

spinjauruška :

name of an evil person who was an adherent of Arjasp, a turanian by birth, a worshipper of the paevas, antagonistic to the zoroastrian religion.
سپینج ئوروشک:

نام یک کس بـدی است که هوادار و هواخواه ارجاسب و تورانی بـود که پادشاه هیونان ودشمن دین زرتشتی ومزدیسنا بود. (گلدنر)
۲/۱ یشت ۹ و ۳۱. یشت ۱۷ و ۵۱.

spit :

to be white
سپیت: سپید بودن، سپید.

spita : (...-۰۲)

spita : white

سْپیْتَ: سپید ، سفید .

spita-gaona :

white coloured

سْپیْتَ گَئونَ :

سپیدگون ، سفیدرنگ . (نرینه)کوه‌سپیدگون (کوه‌ستیغ برفین) نام کوهیست مانند . یسنا ۱۰ و ۰۱۱

spitãma :

was an ancestor of Zoroaster ascending to the tenth generation; the ascending line is as follows; pourushaspa, paitiraspa Aurvataspa, Haechat-aspa, Chakshnush, Aurvataspa, Hardarshna, Hardar and spitama.

سْپیتامَ :

سپیتمه یکی از نیاکان زرتشت است که نه پشت زرتشت به سپتیام یا به اسپتیمان می‌رسد . پدر زرتشت پور وشسب پورپیترا اسب پور اوروت‌اسب پورهچداسب پور خچشموش پور پاترا اسب (ئوروت اسب) پور هاردرشم پور هاردار پورسپتیمان یا سپتیمه

. ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۷ . ۹ . یشت ۱۳ و ۹۴ . یشت ۱۷ و ۱۸ . . ۱/۱ وند ۱۹ و ۰۷ . ۹ . یشت ۱۳ و ۹۴ . یشت ۱۷ و ۱۸ . ۱/۱۰ یسنا ۲۹ و ۸ . یشت ۲۳ و ۰۴ . ۱/۲ یسنا ۵۳ و ۰۲ . ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳ . یسنا ۵۱ و ۱۲ . یسنا ۷۰ و ۰۱ . ویسپرد ۲ و ۰۴ . ۴/۱ وند ۱ و ۰۱ . وند ۱۹ و ۰۳ . وند ۲۲ و ۰۱ . یسنا ۱۹ و ۰۱۴ . یسنا ۵۱ و ۰۱۱ . ویسپرد ۱۲ و ۰۱ . یشت ۱۰ و ۰۱ . ۶/۱ یسنا ۳ و ۰۲ . یسنا ۱۳ و ۰۷ . ویسپرد ۱۱ و ۷ ویسپرد ۱۶ و ۰۲ . یشت ۸ و ۰۲ . ۶/۱۰ یسنا ۵۳ و ۰۱ . ۸/۱ وند ۱ و ۰۱ . وند ۲ و ۰۴۲ . یسنا ۲/۹ . یشت ۱۷ و ۰۲۲ . ۸/۱ یسنا ۵۱ و ۰۱۹ . مادینه ۸/۱ ۵۳ و ۰۳ . ۸/۳ یسنا ۴۶ و ۰۱۵

spitavarenanh : نرینه

name of amountain:

literally, clothed in white i.e. the snowy mountain.

سْپیتَوَرِنَنْگَهْ : نام کوهی است ، ادبی سپیدپوش، . . . کوه برفین که همیشه رنگ آن به سپیدی می‌زند یا سپیدپوش است (یسنا ۱۰ و ۱۱) (یشت ۱۹ و ۵) . ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶.

spiti : (۰۱) (۰۲)

white; shining

سْپیتی : سپید ، سفید .

درخشان برابر شود با و .

spiti : (۰۲)

name of anillustrious personage, the high-priest of the karshvare vouru-jąreshti.

سْپیتی (۲) :نام کسی نامور و موبد موبدان کشور وروجرشتی .

۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۲۱ .

spiti-dōiθra :

brilliant-eyed; clear-eyed.

سْپیتی ـ دُئیثْرَ :

درخشان ، دیده . روشن‌چشم ، زلال دیده . نرینه ۱/۶یشت ۸ و ۱۳ . یشت ۱۴ و ۱۷ . مادینه ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۳۴ .

۲ـ روشن چشم‌انداز

درخشان چشم ، سپیدچشم . وند ۷ و ۲۴ .

spitiura : نرینه

According to the bundehesh, spityurd was a brother of Jamsheed. When Zohak took poss ession of the throne, Jamsheed Fled away. Afterwards he was found and delivered

سپیتی یور : to Zahak. Shagad to rustam (Dar.);

نام برادر جمشید. هنگامیکه زهاک تاج و تخت پادشاهی را بدست آورد و جمشید گریخت پس از آن سپیت یور جمشید را پیدا کرد و به زهاک سپرد.

پورداود : به معنی بره سپید

the white lamb.

[illegible] ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۶.

spiš : [illegible] کماسه

a louse.

سپیش : شپش، سپش.

[illegible] ۲/۱ وند ۱۷ و ۳.

spénjaγra : [illegible].

the Demon of Thunder-strom; he is vanquished by. also the demon who keeps off the rain from falling, a confrere Apaosha and an enemy of Tishtrya(Dar.);

سپنجغر :

سپنجغره پهلوی و پارسی سپوزگر. نام دیو غرش ابر یا تندر که با اورو زیشتا (آتش تندر) است. همچنین نام دیوی که باران را نگهداشته از بارش باران جلوگیری می‌کند، او همکار اپوشا و دشمن تشتر است [illegible] ۲/۱ وند ۱۹ و ۴۰.

spénta : [illegible]. (۰۱) ([illegible])

bountiful; prosperity-increasing;

سپنت : سود مند، خوشبختی‌افزا، نیروی افزایشی [illegible] در برابر [illegible] = (نیروی افزاینده و نیروی کاهنده) [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۹. [illegible] = منش پاک (۲) سپنت = پاک، ورجاوند.

'l-holy, pure

[illegible]، نرینه (۱/۱ وند ۱۹ و ۱۴.)

mãnΘ rõspéntõ : holyword. مانثرو سپنتو :

[illegible] ۳/۱۰ یشت ۱۳ و ۱۴۶. مانثراسپند. گفتار سپنتا

manθraspenta :

the Genius of the Holy Text;

the divinity manra spenta. مانثرَ سْپِنْتَ:

روان و نهاد ارونده گفتار آسمانی یا واژه‌های ورجاوند. مانثره‌سپنت ولژه ورجاوند، و پاک است. ۱/۱ وند ۲۲ و ۶۰۲. ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶.

spénta-ārmaiti :

the bountiful earth or the surface of the earth; the female archangel presiding over the same; spendar mad; also the female archange L. bountiful Devotion, in whose special charge are the earth and virtuous women. سْپِنْتَ آرْمَئیتی:

زمین سودمند یا رویهٔ سودآور زمین. نیروی مینوی نگهدارندهٔ زمین سپندارمد نیروی مینوی سودمند باربری دهنده بزمین‌های کشاورزی و زنان پارسا و پاک و خانه‌دار.

پورداود: مینوی پاک

spénta-ārmaiti :

مانند واژه بالا و نام ماه دوازدهمین سال خورشیدی اسفند. سفندارمذ.

améša-spénta : آمِشَ سْپِنْتَ:

the undying causers of prosperity: immortal benefactors, archangels. The archangels are usually reckoned as seven in number, because Ahura Mazda, their creator, is considered a presiding over the six others, whose names are vohu mano, Asha vahishta, Khshathra vairya, spenta-Armaiti, Haurvatat and Ameretat.

امش سپنت: پاکان بی‌مرگ، انگیزانندگان خوشبختی، سودرسانان جاویدان، مهین فرشتگان. امشاسپندان، صفت مینوئی اهورامزدا هستند در عالم مینوی صفت اهورا مزدا و در جهان مادی نیروهای سودرسان و نگهدارنده آراستگی جهانند و برای شماره هفت شدن که یک شماره ورجاوند است در سرآغاز نام اورمزد و پس از آن نام شش تن امشاسپندان این چنین است و هومن یا بهمن (۲) اشاوهیشتا یا اردیبهشت (۳) خشتره وئیریه یا شهریور (۴) سپنت آرمئیتی یا سپندارمذ (۵) هئوروتات یا خرداد (۶) امرتات یا امرداد.

gāθāspénta :

the boly hymn.

گاثا سْپِنْتَ: سرودهای پاک

. مادینه ۲/۳ آفرینگان ۳.

۲/۳ آفرینگان ۱.

spéntōtéma :

most bountiful

سْپِنْتو تِمَ: سودمندترین، پاکترین.

ورجاوندترین. نرینه ۱/۱ یسنا ۱ و ۱. یسنا ۴۵ و ۵. یشت ۱ و ۱۲

۳/۱۰ یسنا ۵ و ۲. یسنا ۳۷ و ۳.

spénta : (یشت ۱۳ و ۱۲۳) (۲.)

name of a person.

سْپِنْتَ: نام کسی.

spenta-fradaxšta

having holy or divine characteristies or; bringing good omen.

سْپِنْتَ فْرَ دَخْشْتَ:

دارنده پاکی و مردمی خدایی، دارنده ارزش مینوی.

آورنده پیام نیکو، آگاهی دهنده نیک، نیکوآگاهی آورنده.

۱/۳ یسنا ۱۰ و ۱۱.

spéntā-mainyu :

Mainyu: the third of the five Gathas. mainya gatha. The Gatha spenta سْپِنْتا مَئینْیو گاثا:

نام گاتهای سوم از پنج گاتها است که واتهای آغاز نخستین واژه آن‌ها با سپنتامئینیو آغاز می‌گردد و آهنگ هرافسمن آن گاتها (۴+۷) است [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۴۷ و ۰۷ [illegible] مادینه ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۱۲ ۰ ویسپرد ۲ و ۸۰ [illegible] ۶/۱ وند ۱۹ و ۳۸ ۰ یسنا ۵۰ ۰ ۱۲ ۰ ویسپرد ۱ و ۶۰

spéntō -xratu : [illegible] نرینه

name of a noted high priest of the parthian period (Dar.); سْپِنْتو خْرَتو:

سپنتوخرد: نام یکی از ناموران که در فروردین یشت ستوده شده است.

[illegible] ۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۱۵ ۰

spḗntō-dāta : [illegible] (۰۱)

spento-data: Asfandyar; the persian hero, the most heroic of the sons of king Gushtasp, killed by Rustam; his other sons According to Yt. 13-102, being Atarevan, Atarepata, Ataredata, Atarechithra, Atarehvarenang, Ataresavang, Atare Zantu, Ataredanghu etc. (Dar.); سْپِنْتو داتَ:

اسفندیار: یـل ایـرانیان، پهلوان روئین‌تن ایران اسفندیار یل پسر شاه گشتاسب که‌یکی از نامداران و پهلوانترین و دلاورترین پسران شاه گشتاسب است که بدست رستم کشته‌شد بـرابـر یشت ۱۳ و ۱۰۲ پسران شـاه گشتاسب اینان هستند ۱ــ آترون ۲ــ آتروپت ۳ــ آتردات ۴ــ آترچیثره ۵ــ آترهورننگ ۶ــ آترسونگ ۷ــ آترزنت ۸ــ آترونگهه.

[illegible] ۴/۱ یشت ۲۴ و ۲۵. [illegible]

(وسترگارد [illegible]) ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳ ۰

spéntō-dāta : (۰۲) نرینه [illegible]

name of a mountain

situated in the range of mount Raevant, in Khorasan; it is perhaps the Mount spand, the fortress of which was taken by Rustam (Dar.);

سْپِنتوداتَ: نام کوهی‌است‌که در رشته کوههای ریوند جای گرفته که در استان خراسان است و شاید همان ستیغ کوه اسپند باشد که برابر شاهنامه بدست رستم آنجا گرفته شد.
[illegible] ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶.

spéntō -δāta : [illegible]
see : [illegible] نگ: [illegible]

spéntō-frasna : [illegible]
pertaining to the Holy Questions: سْپِنتو فْرَسْنَ :پرسش سپنتانی.
وابسته به پرسش‌های ورجاوند. [illegible] = در کوه پرسشهای ورجاوند در جنگلی از پرسشهای ورجاوند بنابر کتاب "وندیداد" جایهای ورجاوند و پاکی بودند که پرسش و پاسخ درمیان اورمزد و زرتشت انجام گرفت (وند ۲۲ و ۱۹)

[illegible]
spéntō-mainyava : سْپِنتو مَئینیَوَ :
mainyava. of the bountiful spirit از روان بخشنده.
[illegible] گاسه ۱/۱ وند ۱۳ و ۲۰۱ [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۵ و ۴۲. [illegible] یسنا ۲۲ و ۲۴. یسنا ۲۵ و ۵. یشت ۱۵ و ۵. سی‌روزه ۱ و ۲۱ [illegible] نرینه ۱/۳ یشت ۱۲ و ۳۲. [illegible] کماسه ۶/۳. وند ۳ و ۲۰. وند ۹ و ۴۹. یسنا ۱ و ۱۱. یسنا ۳ و ۱۳ [illegible] ۶/۳ وند ۱۳ و ۱۶.

[illegible]
spéntō-mainyu : سْپِنتو مَئینیو:

mainyu.
روان بخشنده، روان افزاینده، روان خرد
th bountiful spirit. ۲/۱ وند ۱۳ و ۵. ۶.

spérézvant : .۲
sperezvant: jealous
سْپِرِزْوَنْتْ :
رشکین، رشک‌برنده . نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸.

spen : . (۲.)
to make prosperous, to promote.
سْپِین :
خوشبخت ساختن، پیشرفت دادن.

speništa : . (۱.)
the most bountiful
سْپِنِیشْتَ :بخشنده‌ترین ،خوشبخت‌کننده‌ترین . . برای صفت اهورامزدا بکار برده می‌شود . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۰ و ۵. یسنا ۴۳ و ۱۶ یشت ۱۰ و ۱۲۶. نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۰۷. ۱۳. ۶۵. ۶۶. . نرینه ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۳. نرینه ۶/۱ یشت ۱۱ و ۱۴ نرینه ۸/۱ وند ۲ و ۱. وند ۱۷ نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۷. نرینه ۸/۱ یسنا ۳۳ و ۱۲. یسنا ۳۶ و ۱. ، مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۷۵.
۲-
آترسپنیشته آتشی که در سرای کروسمان در پیشگاه اهورامزدا روشن است و برابر بند هش آتشکده آتش بهرام یسنا ۳۶ و ۳. . ۲/۱ یسنا ۱۷ و ۱۱.

spēnvant : (۱.)
rendering prosperous, beneficent;
سْپِینْوَنْتْ :انجام دهنده خوشبختی ، نیکوکار، راستی خوشبختی

دهنده راستی خجسته (میلر) کماسه ۲/۱ یسنا ۵۱ و ۲۱.

spō̆jata :

killed by a dog

سْپوْ جَتَ:

سگ گزیده، بدست آویز سگ کشته شده، کشتهٔ سگ نرینه ۱/۳ وند ۷ و ۴.

spō̆-béréta :

brought by dogs

سْپوبِرِتَ:

سگ‌برده: = لاشه‌ای که بوسیله سگان برده شده، نرینه ۱/۳ وند ۵ و ۴ و ۷.

smaršna :

shurp, keen

سْمَرْشْنَ: تیز، سخت.

smaršnō̆-daē̆man :

quick-eyed; sharp-sighted.

سْمَرْشْنو دَئیمَن:

تیزچشم، تیزبین. نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۲.

syazja : (آفرینگان ۱)

to drive away; to Frighten away;

سْیَزْجَ:

دورکردن، از خود راندن، رماندن، رم‌دادن ۲/۱.

syazd :

to flee away; to be ex tinct;

سْیَزْدْ:

گریزاندن، خاموش کردن. ۳/۱ یسنا ۳۴ و ۹.

see : نک:

syāmaka :

black (Lit.); name of a mount; the northern boundary of the Huri-rud; the Mount syamaka and the Mount Vafra are said to have grown out of the Asparin ridge and to extend towards china; syamaka is the Siyakomand of the bundehesh the modern opposite to the spitigaona. سیاه کوه سفید کوه

سْیامَکْ: سیاه (ادبی) نام کوهی، نام ستیغی با مرز شمالی هریرود. کوه یا بلندیهای سیامک و مونت و فرا یا بلندی و فر از ستیغ اسپرین به سوی چین کشیده شده است. برابر بند هش سیامک سیا اومنه و در فارسی نوسیاه کوه می‌باشد و همیستارآن سفیدکوه است. ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵.

syāvaršāna ; syāvaršan :

of the shah-nameh; the son of Kaus (Kava usa) and the father of kaikhoraw

سْیاوَرْشانَ، سْیاوَرْشَنْ:

سیاوخش: سیاورشان، سیاورشن = سیاوش: سیاوش پسر کی‌کاووس و پدر کیخسرو است که به ریاکاری نامادری‌اش بنـام سودابه در پیش پدرش کیکاووس بد شناخته‌شد پس ازگذشتن سیاوش از ور آتش به توران رفت و در توران افراسیاب‌شاه‌توران‌زمین‌او را با گرمی‌پذیرفت و دختر خودش را به او داد بدبختانه گرسیوز برادر افراسیاب به سیاوش رشک برد و در نزد افراسیاب بدگویی‌های ناروا از سیاوش کرد تا سرانجام افراسیاب سیاوش را بکشت، و پس از آن ،بدستیاری کیخسرو که پسر بزرگ سیاوش و نوه افراسیاب است، به خونخواهی سیاوش با افراسیاب جنگها رفت تا سرانجام افراسیاب کشته شد. نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۱. ۴/۱ یشت ۹ و ۱۸. ۲۲. یشت ۱۹ و ۷۷. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۲

syāvaspi :

name of an illustrious personage (Lit.);

سْیاوَسْپی : possessing black horses

سیاه‌اسب ، دارنده اسب سیاه: نام ِ کسی نامور است که دارای اسب سیاه بوده است .

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۴ .

sraēšta :

سْرَئِشْتَ : finest, fairest, most beautiful;

سریشت: زیباترین ، خوشگل‌ترین ، زیباترین . = زیبا = زیباتر خوشگل‌تر . مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۹ . مادینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۹ . کماسه ۱/۱ یشت ۱و۵ . نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۰ . یشت ۳ و ۵ . مادینه ۲/۱ یسنا ۳۶ و ۶ . یسنا ۵۸ و ۸ . یشت ۲۲ و ۱ . وند ۱۹ و ۱۴ . یسنا ۲۶ و ۲ . یشت ۱۳ و ۸۰ . کماسه ۲/۱ یسنا ۵ و ۴ . (یشت ۱۷و۱۷)

آوای چه کسی شیرین‌ترین است من همیشه شنیده‌ام ازبیشترین‌ستایندگان که‌مرا می‌ستودند

نرینه ۳/۱ وند ۲ و ۴۱ . یشت ۱۵ و ۴۰ . کماسه ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۱۲ . نرینه ۶/۱ یسنا ۱/۱ کماسه ۶/۱ یشت ۲ و ۲ کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۱ نرینه ۱/۳ وند ۲ و ۲۷ . ۳۵ . مادینه ۱/۳ یسنا ۵۲ و ۳ . کماسه ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ . مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۵ . کماسه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۴۳ . یشت ۲۲ و ۹ . مادینه ۵/۳ (۳/۳) یسنا ۶۸ و ۱۰ .

srao :

سْرَئُ : noted; beautiful;

نامی ، روشناس ، زیبا .

sraoē :

نگ: see :

sraogena :

with noted-beautiful woman.

سْرَئُگِنَ :با زنان نامی زیبا .

کماسه ۲/۱ = زنان‌نامی و زیبا با یک خانه یشت ۱۰ و ۳۰

مادینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۰ .

sraota-gaoša :

listening to the chants,

سْرَئُتَ-گَئُوشَ :شنونده سرودها . ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴ .

sraotanu :

beautiful of body;

سْرَئُتَنُو :زیبااندام . = در پیکره بانوی خوش اندام ۶/۱ یشت ۲۲ و ۹ . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۴۰ . یشت ۱۷ و ۱۱ .

sraotar :

one who hears (Lit.); having a keen sense of hearing;

سْرَئُتَرْ : شنونده ، کسی که می‌شنود .

دارنده‌ٔ سهش تیز شنوایی ، تیزگوش (پاژنام فروهر) . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹ .

sraoΘra :

chanting, singing.

سْرَئُثْرَ :

سرائیدن .خواندن ۲/۱ یسنا ۳ و ۴ . یسنا ۲۵ و ۳ . ویسپرد ۱۱ و ۵ .

sraoni :

the hips; buttocks. thighs.

سْرَئُنی :سرین ، کفل ، لمبر ، رانها .

نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۵۶ . وند ۳ و ۲۰ .

مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۵۷ . ۵۸ . وند ۹ و ۲۰ . ۲۱ .

sraoni-masaṅh :

as large as a thigh

سْرَئُنی مَسَنگَهْ:

بەبزرگی ران. = استخوان به بزرگی استخوان ران

نرینه ۱/۲ وند ۶ و ۲۰.

sraoman :

the sense of hearing; the quick hearing;

سْرَئُشْمَنْ: تیزشنو، تند شنونده، تیزگوش. ۲/۱۰ یشت ۱۰ و ۲۳. یشت ۱۶ و ۷.

sraoraθa :

beautiful chariot.

سْرَئُشْرَث: ۲/۱ یشت ۱۰ – ۲۲.

گردونهٔ زیبا. کماسه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۰.

sraoša :

سْرَئُشَ:

obedience to the religious mandate; submission to the divine authority; act of hearing;

سروش: گوش به فرمان‌دینی، فرمانبردار دستور دین:

فرمانبردار نیروی یزدانی، کنشی از شنیدن. ۱/۱ یسنا ۵۶ و ۱. یسنا ۵۶و۰. ویسپرد ۹ و ۷. ۱/اویسپرد ۱۵ و ۲. ۲/۱۰۶یشت ۱۳ و ۸۸. ۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴. یسنا ۴۵ و ۵. ۳/۱ یسنا ۴۶ و ۱۷. ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶.

2-Sraosha yazata; a personification of obedience, his work is to protect the creatures of the Good spirit, especially at night time. he is also the guardian of the soul for the first three nights after death. He is the opponent of Aeshma, the Demon of wrath. he enjoys high posi-

tion amomg the ang. els. Sraosha is described in the Avestic writings as, holy, blessed, stately-formed, power ful, mighty-speared, fiend-smiting, fighting against the evil spirits, the best protector of the poor, wakefully guarding the creation of Ahura Mazda, rendering the world prosperous, incarnated with the Holy word, chanting the divine hymns

۲ـ ایزد سروش نمادی از فرمانبرداری و فروتنی و همچنین مانند نیروی مینوی نگهدارنده و پاسبان آفرینش از ویرانگری روان زشت و بدی (انگـره‌مینو) بویژه در هنگام شب، همچنین پاسبان و نگهدارنده روان در گذشته از شب نخست تا پایان سه شب پس از مرگ است و او در برابر اشم یا دیو خشم همیستار و دشمن است. وی همچنین جایگاهی بالا در برابر همه نیروان مینوی دارد. برابر نوشته‌های باستانی و اوستائی سروش دارای صفات بسیاری است مانند: پاکی، ورجاوندی، خجسته، فرخنده، همایون، باشکوه، بزرگوار، نیرومند، توان‌گستر، توانا، زننده دیو، جنگنده با روان پلید، و روانهای پلید، بهترین نگهدارنده بی‌نوایان، نگهبان هشیار آفریده‌های اهورامزدا، خوشبخت‌سازنده جهان، نمایان‌شده با واژه‌های ورجاوند، سراینده سرودهای خداوندی و بسیاری از فروزه‌های نیک (یسنا ۵۷ و یشت ۱۱) [illegible]. ۱/۱ وند ۸ و ۲۰. یشت ۱۰ و ۴۱. ۱۰۰. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۵۲. [illegible] ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۲. وند ۱۸ و ۲۲. وند ۱۹ و ۱۵. یسنا ۵۷ و ۲. ۴۰. یشت ۱۱ و ۱. ۱۰. ۱۴. ۱۵. ۱۸. [illegible] ۲/۱ یسنا ۲۸ و ۵. [illegible] ۱/۱ یشت ۲۳ و ۶. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶. [illegible] ۴/۱. یسنا ۴ و ۲. ویسپرد ۱۱ و ۶. [illegible] ۵/۱ یسنا ۶۰ و ۶. [illegible] ۶/۱ آفرینگان ۴. [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۴. یسنا ۱ و ۷. یسنا ۳ و ۲۰. یشت ۱۱ و ۰. ۱۶. ۲۳. [illegible] ۸/۱ وند ۱۸ و ۲۲. ۳۱. یسنا ۵۷ و ۲۵. یسنا ۶۵ و ۱۲.

[illegible] ([illegible])

sraošāvaréza : سْرَئُشاوَرِز:

One who practises obedience; one who acts with obedience; epithet of the

cock parodarsh which wakes men for prayer.

سرئوشا ورز: کسیکه فروتنی یا فرمانبرداری پیشه می‌کند.

کسیکه با فروتنی کار می‌کند، پاژنـام خروس که بابانگ‌خود مردم را برای انجام نمازبیدار می‌کند. ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۴.

2-a priest in whose presence sinner confesses his misdeeds and makes amends for them; the priest of Penance; the confessor;

۲ــ سرئوشاورز: موبدی است که‌در برابراو، یک تن گناهکار به بزه‌های خود خستوان شده‌و موبد گناه‌کار را آراسته می‌کند. موبد توبه دهنده موبدی که به پتت پتت کننده گوش می‌ــ کند. خستوان گیرنده. ۱/۱ ونـد ۵ و ۲۵. ونـد ۷ و ۷۱. ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱. نیایش ۳ و ۵. ۴/۱ وند ۵ و ۵۷. ۵۸. ۶/۱ یشت ۲۴ و ۱۵.

sraošū-čaranā :

an instrument for accomplishing obedience .i.e., an instrument for leading (refactory persons or creatures) to obedience. asort of whip for killing or driving away wild animals; a whip used in religious castigation;

سَرَئشُو چَرَنا:

سرئوشوچرن: ابزار یا تازیانه‌ای است برای فرمان بردار کردن و رام کردن برای مانـنـده: ابزاری است برای راهنمای (مردم سرکش یا دیگر جانداران) برای فرمان‌بردار کردن، یک جور تازیانه، برای کشتن و یا راندن و دور کردن جانوران و خرفستران زیانکار وآزارنده و یا جانوران دد. یک جور تازیانه که در کیفر و گوشمالی دادن در کارهای دینی به‌کار می‌رفت. ۳/۱ وند ۳ و ۳۶. ۳۷. وند ۴ و ۱۱. وند۱۴و ۸۰۲.

sraošō-pāta :

gurded by Sraosha

سَرَئشُوپاتَ: با سروش نگهبانی شده.

= همهٔ خانه‌هایی‌را که‌سروش‌نگهبان است می‌ستائیم. کماسه ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۳۵. یشت ۱۱ و ۲۰.

sraošya :
obedience
سَرَئُشْیَه : فرمانبرداری
2-a person fit to be punished; a criminal, a sinner; فروتنی
۲ـ کسیکه سزاوار کیفر و گوشمالیست، یک تن‌جانی، گناهکار، بزهکار
۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹. ۶/۳ یشت ۱۰ و ۲۶.

see : ۲ : نگ

srayan̊h :
fairer, more beautiful
سَرَیَنگْهْ بهتر. زیباتر. مادینه
۱/۱ یشت ۲۲ و ۹. کماسه ۱/۱ وند ۵ و ۲۱ - ۲۲. یسنا ۶۵ و ۱۴. ۲/۱ یشت ۲۴ و ۵۸.

srayan̊uha :
see : نگ :

srayata :
faitness; elegance; beauty.
سَرَوَت
See: نگ :

srayan :
سَرَیَن زیبایی، خوشگلی
۳/۱ وند ۵ و ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵.

srayanō :
see : نگ :

srar : [illegible]

to give

سْرَرْ : دادن

us-srar : [illegible]

to raise up (Dar.).

ئوش ـ سْرَرْ: بپاخاستن ، رستاخیز .

[illegible] :بهپا برمی‌خیزد تنان‌شان (یشت ۲۴ و ۴۱)

ni-srar : [illegible]

to deliver back

نی ـ سْرَرْ: پس دادن

[illegible]. ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱.

sravanh : [illegible]

a word, a prayer, the sacred text;

سْرَوَنگْهْ ، سْرَوَ: یک واژه ، نماز ، نیایش ، سخن ورجاوند . پورداود : سخن ، گفتار

[illegible] ۱/۱ یشت ۱۳ و ۹۱. [illegible] ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۶. [illegible] ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۱۰. [illegible] ۲/۳ وند ۴ و ۴۵. یسنا ۱۶ و ۲. یسنا ۷۰ و ۷. [illegible] ۲/۳ یسنا ۳۴ و ۱۵ [illegible] وند ۵ و ۲۲–۲۵. [illegible] ۶/۳ یشت ۱۰ و ۳۳. فرگرد ۴ و ۱ [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳.

2-glory

۲ـ شکوه ، بزرگی [illegible] ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰.

3-an (evil) doctrine; false advice

۳ـ پند دروغ

اندرز (بد) [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۱۲.

srava : [illegible] (۲).

see : نگ [illegible].

sravanhu : [illegible]

claws

سْرَوَنگْهو : چنگالها ، پنجه‌ها .

= یک‌گرگ با پنجه‌هایش‌نرینه ۱/۳ وند ۱۸ و ۶۵. وسترگارد

sravō-bãmya :

horned light, light resembling horns

سْرَووٌ بامْیَه: روشن شاخ، مانند روشن شاخ.

= هفت روشن شاخ، شاید نام برخی از پیکره‌های ستاره‌ای آسمانی باشد ۲/۳ وند ۱۹ و ۴۲.

sraska : (ازریشه =)

hail, tears; grief

سْرَسْکَ:

سرشک، اشک، اندوه، تگرگ ۲/۱ وند ۱ و ۸.

srasč :

to dribble; to pour down like hail,

to hail, (2) to sprinkle water.

سْرَسْچ: چکانیدن.

پائین ریختن مانند تگرگ، تگرگ ریختن (۲) آب افشاندن، آب پاشیدن.

۳/۳ یشت ۵ و ۱۲۰.

vi-srasč :

to sprinkle over;

وی ـ سْرَسْچ: از این سو به آن سو افشاندن.

سرتاسر پاشیدن. ۳/۳ وند ۷ و ۲۹، ۳۰ و ۳۱، ۳۳.

srasčant :

hailing, of hail

سْرَسْچَنْت:

ریزش تگرگ، تگرگ ریزنده، پاشنده.

what part of a sheet of hail

مادینه ۶/۱ وند ۶ و ۶۳)

مادینه ۶/۱ یشت ۱۶ و ۱۰

2-cold; stale (food);

(۲) سرد ، مانده

سرد ـ بیات ، مانده (خوردنی) ۱/۲ وند ۳ و ۲۹

srāvayant :

singing, chanting;

سْراوَیَنْتْ:

سراینده ، سرایان ، سرودخوان .

see : نک:

sri :

to go about, to wander

سْرِی: گشتن ، گردگردیدن ، سرگردان‌کردن ، آواره‌کردن . لمیدن ، پشت دادن . آسودن ،

to lean, to rest on, to depend on.

وابسته کردن. نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۹ .

apa-sri :

to retire, to retreat.

آپَ- سْرِی: کناره‌گیری کردن ، بازنشسته کردن ، آسودن ،

۶/۳ یشت ۱۳ و ۲۶ .

upa-sri :

to ascend to mount (as in a carriage)

ئوپَ- سْرِی:

بالارفتن ، سربالایی رفتن ، به سربالایی رفتن(مانند به درون گردونه رفتن)

= برو به بالای ارابه

من ۲/۱ یشت ۱۷ و ۲۱ . ۳/۱ یشت ۱۷ و ۲۱ .

ni-sri :

to give over, to deliver

نی ـ سْرِی:

واگذاردن، رهاکردن، پس دادن.

(۲) پراکندن، روان‌کردن، پخش‌کردن، 　2-to issue, to be produced,

۱/۳ یشت ۱۰ و ۲۷.

۲/۱ یشت ۵ و ۸۷. ۳/۱ وند ۳ و ۲۰. وند ۹ و ۴۹.

۳/۱ وند ۵ و ۶۲. ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۴.

کماسه ۵/۱ وند ۵ و ۲۵.

(وسترگارد) یسنا ۶۵ و ۱۱.

srifa :

the hoof an animal.

سْریفَ:

سم جانور، سم چارپایان. = سوراخهای بینی = 　nostrils

۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۳.

sriš :

to cling, to stick to

2-to lay hold of; to rush upon, to attack:

سْریش: چسبیدن، چسباندن به (۲) ربودن، جهیدن، یورش‌کردن، تکیدن

و ۱/۳ وند ۸ و ۳۴. . مادینه ۲/۱ وند ۸ و ۳۴.

نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۱۷، ۱۸.

srī :　(۰۱)

to be beautiful or elegant.

سْری:

زیبابودن یا خوشگل بودن. مانند واژه سنسکریت است که معنی آن زیبا و نرم، خوشبختی است.

srī :　(۰۲)

pair, beautiful.

سْری: زیبا، نیکو، خوشگون

۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۱.

srīra :　　　　[Avestan] .　　([Avestan] - ۰۱)

fair, fine, beautiful, elegant.　　　　سْرِيرَ: زیبا، خوب.

نرم، دلپسند، خوشگل، نیکو. [Avestan]. نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۳۰۲. ۵. یسنا ۵۷ و ۱۹۰. یشت ۸ و ۹. [Avestan] مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۳۰. یشت ۱۳ و ۱۰۷. [Avestan] مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۳. [Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴. ۱۳۲. [Avestan] یشت ۱۳ و ۳. [Avestan]. مادینه ۲/۱ وند ۱ و ۶. ۱۲. یشت ۵ و ۱۲۷. [Avestan] کماسه ۲/۱ وند ۲۲ و ۱. [Avestan] نرینه ۳/۱ یشت ۵ و ۷. [Avestan]. [Avestan]. [Avestan] مادینه ۳/۱ وند ۲۲ و ۵. [Avestan] نرینه ۴/۱ وند ۲ و ۲. [Avestan]. مادینه ۴/۱ یشت ۱۰ و ۶۴. [Avestan] نرینه ۶/۱ یشت ۸ و ۱۸. [Avestan] مادینه ۶/۱، یشت ۵ و ۶۴. [Avestan] کماسه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۹. [Avestan]. نرینه ۸/۱ وند ۲ و ۳. ۹. [Avestan]. نرینه ۸/۱ یسنا ۳۵ و ۳. [Avestan] مادینه ۸/۱ یشت ۱۷ و ۶ [Avestan] نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۷. [Avestan] [Avestan] [Avestan]. [Avestan]، ۱/۳ وند ۱ و ۲. ۲۰. [Avestan] نرینه ۲/۳ یشت ۱۰ و ۱۰۷. [Avestan]، ۲/۳ یشت ۸ و ۴۶. [Avestan]. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۵۳. ۵۵. [Avestan]. کماسه ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۰. [Avestan]. [Avestan] [Avestan]. ۲/۳ یشت ۸ و ۴۲. [Avestan]. وند ۱۹ و ۱۹ [Avestan] ۲/۳ یسنا ۱۵ و ۱. ویسپرد ۶ و ۱. [Avestan] مادینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۶۳. یشت ۱۸ و ۶. [Avestan].

= زیباتر مادینه ۲/۱ یشت ۲۲ و ۱۴.

srīraoxšna :　　　　[Avestan] نرینه

name of an illustrious personage; probably a brother of king vishtaspas　　　　سْرِيرَ ئوخْشْنَ:

سریرئوخشن: نام کسی نام‌آور و روشناس و باید برادر شاه گشتاسب بوده باشد. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۱.

srīrāvaŋ̊h :　　　　[Avestan] (نرینه)

name of an illustrious personage.　　　　سْرِيرا وَنگْهو:

نام سریراونگهو: نام کسی است نامور. [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۸.

(۰۱)

sru :

to hear, to listen to.

سْرو :

شنیدن، شنودن، گوش‌کردن، نیوشیدن. … = سرائیدن که انگیزهٔ شنیدن می‌شود. همچنین چم سرودن نیزمی‌دهد … ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷ … ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۹. یشت ۱۰ و ۳۲. … ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۶. یسنا ۴۹ و ۷. … ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۲. … یشت ۲۴ و ۳۱. … ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۷. (گلدنر …) ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۸. … (گلدنر …) = سرود) و (…) ۱/۳ یسنا ۲۸ و ۷. … ۳/۱ وند ۱۸ و ۹. … ۳/۱ یسنا ۳۲ و ۶. … ۲/۱ وند ۱۱ و ۲. … ۳/۱ فرگرد ۷ و ۲. … ۱/۳ یسنا ۴۹ و ۶ … آفرینگان ۴ و ۸. … ۳/۱ یسنا ۱۹ و ۶ … ۳/۲ یسنا ۳۰ و ۳. … ۱/۱ یسنا ۵۰ و ۴. … ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۷. … ۳/۱ یسنا ۵۳ و ۱. … یسنا ۵۳ و ۱. … یسنا ۳۲ و ۸. … ۲/۳ یسنا ۳۲ و ۳. … نرینه ۱/۱ یسنا ۷۱ و ۱۶. یشت ۲۲ و ۲. ۱۳. … نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۱. … مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۵. … ۵/۱ یشت ۱۰ و ۹۱. … ۶/۳ یسنا ۱۹ و ۵. … یشت ۱۳ و ۴۰. … نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۲۱. … = زیرنگربودن، شایسته‌نگرش بودن یسنا ۳۴ و ۱۲. … = سرودن یشت ۲۴ و ۴۶. … = آگاهی دادن یسنا ۲۹ و ۸.

2-to sing, to chant.

۲ـ آواز خواندن، سرود سرودن.

مانندها: … و … .

fra-sru :

to hear, to listen to;

فْرَ ـ سْرو: شنیدن، شنودن، گوش کردن، … انگیزه‌شنیدن = سرودن، خواندن … ۲/۱ وند ۱۱ و ۳. ۸. ۱۱ … ۳/۱

وند ۱۸ و ۴۳ . ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۴۹ .
۳/۱ وند ۱۹ و ۱۰۲ . یسنا ۵۷ و ۷ . نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۶ .
۱/۶ ویسپرد ۱۲ و ۲
= آشکار کردن، آگاه کردن یسنا ۴۶ و ۱۳ .

vī-sru :
to hear out, to hear to the end
وی ـ سْرو : تاپایان گوش دادن . ۳/۱ یشت ۱۳ و ۹۱ .

sru : (۰۲)
to go, to move
سْرو: رفتن، جنبیدن .

sru : (۰۳)
lead.
سْرو: سرب پهلوی ۲/۱ وند ۹ و ۱۴ .

sru : (۰۴)
a nail of a finger or toe
سْرو: ناخن انگشت، یا انگشت‌پا ، مانند:

srut; sruδ : (ـ ۰۱)
hearing, listening to
سْروت: شنونده، شنوا

srut-gaoša :
whose ears hear well;
whose ears are quick to hear.
سْروت‌گَئوشَ :
تیزگوش، شنونده خوب، کسیکه گوشهایش به‌تیزی می‌شنود . . نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷ . یشت ۱۹ و ۳۵ . = کسیکه تیزترین یا شنواترین گوش دارد . نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۲ .

srušti :

obedience; submission;

سْروشْتی:

فرمانبرداری، فروتنی، سربزیری.

srūta :

heard, listened;

سْرُوتَ: شنونده، گوش دهنده.

2-a hearer.

۲ـ شنوا از

3-well-heard(Lit.); noted; famed.

۳ـ نیک‌شنو، نامی

با آوازه: نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۱. یسنا ۹ و ۱۴.

srūtat-feδri :

mother of Ukhshyat-Ereta (Hoshedar Bami)

the future prophet to be born at the time of the Resurrection;

سْرُوتَتْ فِذْری:

سروثت فذری نام مادر اوخشیت ارت یا هوشیدربامی که پیغمبر

آینده بوده و زائیده شده در زمان رستاخیز. بدرستی این کسان که در اوستا به نام سوشیانت از آنان نام برده شده سودرسانانی هستند که خدمات و یاریهای سودمند انجام می‌دهند و از هر نژاد و کشوری اینان آشکار شده و پس از انجام کارهای سودانگیز به مردمان زندگانی خود را به پایان می‌رسانند. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱.

srūtō-spād :

name of a noted high-priest of the parthian period (Dar.);

سْروتو ـ سْپاذ:

نام یکی از موبدان بزرگ

۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۱۵.

srēvīmā : see :

نگ:

srva :

Horn. a nail of a finger or toe.

سْرْوَ:

سرو، شاخ، کرنا، کرنای، سم، ناخن انگشت، ناخن‌پا . ۴/۱ وند ۳ و ۱۴.
. ۴/۱ وند ۷ و ۲۴ . ۲۷. ۴/۱ وند ۹ و ۴۱. .
۴/۱ یشت ۱۴ و ۷. کماسه ۲/۲ وند ۱۷ و ۲ . ۴. مادینه
۴/۲ وند ۱۷ و ۷. مادینه ۱/۳ وند ۱۷ و ۹. مادینه ۲/۳ وند ۱۷
و ۹ . ۹ و ۱۰.

2-The horn of an animal.

۲ـ شاخ جانور.

مانند:

srvaēna :

made of horn; hard as a horn; or of lead.

سْرْوَئِنَ: از شاخ ساخته شده، به سختی شاخ، یا به سختی سرب.

= سرب = . نرینه ۱/۳ یسنا ۵۷ و ۲۷.

srvara :

(نرینه)

Lit. horny (fr.

سْرْوَرَ: شاخی

چون = شاخ و = از شاخ و شاخی.

name of a horse-devouring and man-devouring dragon of a gigantic size, the heroic kereshaspa killed him.

و نام اژدهائی که مردم و اسبان را فرو می‌برد.
غورت می‌داد و این اژدها بسیار بزرگ و ترسناک بود که سرانجام بدست پهلوان نامی ایران گرشاسب یل کشته شد. ۲/۱ یسنا ۹ و ۱۱. یشت ۱۹ و ۴۰.

srvi-sti :

hornshaft.

سْرْوی ـ سْتی: دسته شاخی

. نرینه ۳/۶ یشت ۱۰ و ۱۲۹.

srvō-jan : [illegible] - [illegible] . ([illegible])

killed with horn

سْرُوُ جَنْ : با شاخ کشته

[illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۴۳ .

svan : [illegible] . (نرینه)

a dog

سْوَنْ: سگ

سون از ریشه [illegible] = شتاب‌کردن (سنسکریت) تندرفتن . [illegible] . = [illegible] = [illegible] ۲ـ از ریشه [illegible] . = سنسکریت تند رفتن ، شتابیدن . ساخت واژه = [illegible] . = [illegible] , [illegible] و دگرگون شده به [illegible] نام‌واژه ایست با سه ریشه . ریشه زورمند آن [illegible] ریشه میانه‌اش [illegible] و [illegible] . و ریشه سست آن که با آن واژه بسیار دیده شده است . [illegible] می‌باشد . [illegible] ۱/۱ وند ۳ و ۳۰ . وند ۵ و ۲۹ـ۳۴ . [illegible] ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ . [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۵ . [illegible] ۴/۱ وند ۱۳ و ۱۰ . [illegible] ۶/۱ وند ۶ و ۱۰ ، ۱۲ . [illegible] ۶/۱ وند ۱۳ و ۱۰ و ۱۱ . یشت ۲۴ و ۴۴ . [illegible] ۱/۲ وند ۱۳ و ۹ . [illegible] ۱/۳ وند ۶ و ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ . [illegible] ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۲ . [illegible] ۱/۳ وند ۶ و ۴۵ و ۳۶ . [illegible] ۱/۳ وند ۱۳ و ۴۲ . [illegible] ۲/۳ وند ۱۳ و ۲۸ . [illegible] ۲/۳ وند ۳ و ۸ ، ۱۲ ، ۳۶ ، ۳۷ . [illegible] ۶/۳ وند ۱۳ و ۸ . [illegible] ۶/۳ وند ۲ و ۸ ، ۹ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ . مانندها :

و [illegible] . و [illegible] , [illegible] ، و [illegible] [illegible] .

šaota : (یشت ۲۴ و ۲۶)

شَئوتَ نگ : See :

šanamayō̃ :

شَنَمَیو نگ : see :

šanami :

شَنَمْی نگ : see :

šaiti :

شَئیتی نگ : see :

šē̃ :

شْیْ نگ : see :

škata; škyata :

شْکَتَ،شْکْیَتَ

نگ : see :

škiti :

شْکیتی نگ : see :

šnaoθa : (یشت ۲۴ و ۴۰)

شْنَئُثَ نگ : See:

šaēta :

wealth, affluence, happiness, easy circumstances; :شَئیتَ

داراک ــ فراوانی ، خوشی ، زندگی آسان ، خوشبختی .

۲/۱ وند ۴ و ۴۴ . یشت ۱۸ و ۱ . ۶/۱ یشت ۱۳ و

۶۷ . مانند :

šaēta :

a medicine used to procure abortion: :شَئیتَ

یک‌دارویی‌است‌که‌برای‌انداختن‌بچه‌از‌زهدان زن بکار می‌رود . ۲/۱ وند

۱۵ و ۱۴ .

šaētavant :

possessing wealth or means; :شَئیتَوَنْتَ

affluent;

توانگر ، دارا ، مالدار ، فراوان .

۶/۱ وند ۴ و ۴۷ .

šaētō-činah :

seeking after wealth; wishing for affluence; :شَئیتو چینَنْگَهْ

جوینده‌دارایی ، خواهان فراوانی . نرینه ۱/۳ وند ۴

و ۴۴ .

šaētō-fraδana :
increasing the wealth;
promoting happiness

شَئیتو فرادَن: افزاینده توانگری.
پیشرفت‌دهنده خوشبختی. مادینه ۲/۱ یسنا ۶۵ و ۱
یشت ۵ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۴۰.

šata :
cut, felled;

از ریشه
شَتَ: بریده، انداخته. جداشده.
مانند:

šaθā :
a blow, smiting;

شَثا: زنش، اخت. ۲/۱ وند ۱ و ۲.

šanmaoya :
a wound, a cut, hurt, a stroke with a weapon.

نرینه
شَن مَئـیَ: زخم، بریده.
رنج، یک زنش با جنگ‌افزار (وستره) ۱/۱ یشت ۱۰ و ۲۴.

šam :
to drink to sip

شَم: آشامیدن، نوشیدن، مزمزه کردن.

šayana :
the chief city, capital.
2-an abode, residence, seat.

شَیَن: پایتخت، شهرنشیمن شاه.
۲ــ خانه، سرا، آشیانه، جایگاه،
نشستنگاه، مانندها:

šas : to desire; to seek for

شَس: آرزوکردن ، جستجو کردن . ۳/۱۰ یسنا ۳۲ و ۱۳ .

2-to see, to examine, to observe minutely.

۲ــ دیدن ، آزمایش کردن ، آزمودن ، ژرف‌بینی کردن

šā : (۰۱)

to be pleased, to feel happy; to be delighted

شا: خوشنود بودن ، خرسند بودن ، شاد کردن .

نتاسیدن = (لذت‌بردن) خوش بودن . ۳/۳ یسنا ۱۶ و ۷ .

۱۱ = بدستور اندیشه ، شاید خوش بودیم.

2-to rejoice; to exhilarate.

۱/۳ یسنا ۶۰ و ۱۱ .

۲ــ شادمان کردن ، خوش و خرم کردن .

ā-šā :

آ شا: شاد کردن ، خوشی انجام دادن؛ to rejoice,to render gay;

( ) ۳/۷ آفرینگان ۶ .

ša : (۰۲)

joyful, glad, happy,

شا: شادمان . خوش، خوشبخت . مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۴ .

šāiti : (۰۱ـ)

joy, comfort, happiness;

شائیتی: شادی ، خوشی .

آسایش . ۲/۱ وند ۱ و ا ویسپرد ۷ و ۳ . ۳/۱ یشت ۱۷ و ۶

(وستر) یشت ۱۷ و ۱۰ . ۶/۱۰ یشت ۲۲

و ۲ .

šāišta :: (۰۱ـ)

most happy, most joyful. شائیشْتَ:

خوش‌ترین ، شادترین ، . کاسه ۱/۱ وند ۱ و ۲ ۰ ۴ ۰ ۵ ۰ ۶ ۰

šāma :

a drop; شامَ: چکه ، آویزه

۲/۳ وند ۵ و ۵۱ . وند ۷ و ۶۶ .

ši :

to dewel, to reside شي: جا گرفتن ، خانه‌کردن ، جایگزین شدن .

upa-ši :

to abide, to reside. اُوپَ شي:

ماندن ، جایگزین شدن ، جا گرفتن ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۷ .

šič :

to pour; to spill. شیچ: شنجیدن = ریختن .

fra-šič :

to spill, to shed, to pour;

فرَ شیچ : ریختن ، ریزش اشک . چکاندن .

روان کردن ، ریختن . ۳/۳ یشت ۱۴ و ۵۵ .

šiti :

an abode, residence. شیتی:

جا ، سرا ، خانه ، جایگاه . ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۸ .

(وستره) ۵/۳ یشت ۲۲ و ۱۶ . مانند: و

šu :

to go, to march.

شو: شدن ، رفتن ، گام برداشتن ، ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۸.

۲ــ روانه شدن ، رهسپار شدن ، کوچیدن .

2-to depart

۳/۱ یشت ۱۹ و ۳۵.

۳ــ فزودن ، بالیدن .

3-to increase, to grow

4-to advance, to promote

۴ــ جلوبردن ، پیشرفت دادن ، پیشرفت‌کردن . ۳/۱ یسنا ۲۹ و ۳.

aipi-šu :

آئیپی شو:

to omit, to leave out

انداختن و رهاکردن . ول کردن ، چشم‌پوشی کردن .

aiwi-šu :

آئیوی شو:

to increase, to extend.

افزودن ، گستردن . ۳/۱ وند ۲ و ۱۰ . ۱۴ . ۱۸ .

fra-šu :

فرَ شو :

to extend in length.

بدرازی گسترانیدن ، دنباله‌دادن .

۲/۱ وند ۲ و ۱۰ . ۱۴ و ۱۸ .

2-to come, to arrive

۲ــ آمدن ، سررسیدن ، به‌درون آمدن . ۱/۱ یشت ۸ و ۱۱ . یشت ۱۰ و ۵۵ . ۳/۱ یشت ۸ و ۳۳ . یشت ۱۰ و ۳۶ . یشت ۸ و ۹ . ۳/۱ وند ۴ و ۱۷ . وند ۵ و ۲ . ۳/۳ یشت ۱۳ و ۶۵ . یشت ۱۳ و ۴۲ . ۳/۱ وند ۲ و ۱۰ . ۱۴ . ۱۸ . یشت ۵ و ۷ . یشت ۱۹ و ۳۴ . ۱/۱ یشت ۱۷ و ۵۷ . ۲/۱ یشت ۱۶ و ۲ . یشت ۱۷ و ۶۰ .

مادینه ۱/۶ ویسپرد ۱۲ و ۲۰

نرینه ۳/۱ ویسپرد ۱۲ و ۵۰

vi-šu :

to extend in breadth.

وی شو:

به پهنا گستردن ۲/۱ وند ۲ و ۱۰، ۱۴.

۱۸. ۳/۱۰ وند ۲ و ۱۱، ۱۵، ۱۹.

۳/۳ وند ۲ و ۳۱ و ۳۲.

2-to be dispersed.

۲ـ پراکنده بودن.

= پراکندن، بدور پاشیدن

۳/۱۰ وند ۸ و ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸.

šuδ ;šud :

to become or feel hungry;

شوذ، شوذ:

گرسنه شدن یا سهش گرسنگی کردن.

šuδa :

hunger

شوذَ: گرسنه. ۱/۱ وند ۷ و ۷۰. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۹۹.

۲/۱۰ یشت ۹ و ۱۰. یشت ۱۹ و ۹۶.

šūta :

having come-gone; pushed on issued.

شوتَ: شده، آمده، رفته، پس شده، فرستاده، گسیل‌گشته. مانند:

šemna :

an aim, a mark;

شِمنَ: نشان، نشانه.

šẽ :

شِئْ

see : نگ:

šõiΘra : (۲۰-)

a field; a city;

شوئیثْرَ

شهر، زمین، میدان. ۱ /۲ یسنا ۳۱ و ۱۸. ۵/۱۰ ونـد ۹ و ۵۳. ونـد ۱۳ و ۵۲. ۶/۱ یسنا ۲ و ۱۶. یشت ۸ و ۱۰. ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶. یسنا ۴۶ و ۴. ۷/۱ ونـد ۹ و ۵۴. یشت ۱۳ و ۶۷. مادینه ۱/۳ ونـد ۱ و ۲۰. ۲/۳ یشت ۸ و ۳۳. سی‌روزه ۱۰ و ۲۸. ۲/۳ یسنا ۲ و ۱۶. ۶/۳ ونـد ۱ و ۲. ۴-۱۳. ۱۵. یسنا ۱ و ۱۶. یسنا ۳ و ۱۸. یشت ۱۴ و ۶۳.

šõiΘrõ-irič :

one who desolates (Lit. empties) the city.

شُوئیثْرُوئیریچ: ویرانگر شهر

کسیکه شهر را خالی می‌کند از مردم، چپاولگر و کشتار کن شهر. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۷۵.

šõiΘrõ-pãn : (۱۰-)

pan: the guardian or protector of the city;

شُوئیثْرُوپانْ: شهربان، نگهدارنده شهر. ۱/۳۰ یشت ۱۰ و ۷۵.

šõiΘrõ-baxta :

the waters = which are to be distributed in the city;

شُوئیثْرُوبَخْتَ: در شهر بخش بودن (مانند آب) . مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۳۲

šōiθrya : … (…)

(Har. M. Dar) town.pertaining to city. square شوئیثری:

شهری، وابسته به شهر، از شهر. برابر ترجمه هارلز و میلز دار مستتر بمعنی میدان است.

… ۲/۳ (مادینه ۲/۳) ویسپرد ۱۶ و ۳.

šyaoθna : … (…)

a work, a deed, an action;

شیئَثْنَ: کنش، کار، کردار. … واژه گاتهائیست … ۱/۱
وند ۳ و ۴۲. وند ۷ و ۵۱. یسنا ۲۷ و ۵. یشت ۱۳ و ۸۳. … ۲/۱
وند ۳ و ۴۱. وند ۸ و ۱۰۰. … نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶.
… ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۵. … ۳/۱ وند ۱۶ و ۱۴. یسنا ۱ و
۲۱. ویسپرد ۲۲ و ۲. یشت ۱۱ و ۴. و آفرینامه خشتهر یانه. …
۳/۱ یسنا ۱۱ و ۱۸. یسنا ۳۴ و ۱. … ۳/۱ در اهمریه خرننکهه …
… ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۲۱. یسنا ۴۷ و ۱. یسنا
۴۸ و ۴. … ۴/۱ یسنا ۳۴ و ۵. … (…)
۵/۱ یسنا ۳۲ و ۷۲. … ۶/۱ وند ۴ و ۵۰ – ۵۴. یسنا ۶۸. ۳. یشت
۱۶ و ۶. … ۶/۱ یسنا ۳۳ و ۱۴. یسنا ۴۵ و ۵. …
۷/۱ وند ۱۴ و ۲۸. ۳۰. ۳۲. … ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۳. یسنا ۴۶ و ۹.
… ۱/۳ وند ۱۵ و ۱. ۱۰. … ۱/۳ یسنا ۱۹ و ۱۵.
یسنا ۴۵ و ۲. … ۲/۳ وند ۱۱ و ۱۱. ۱۲. ۱۶. یسنا ۵۷ و ۴. …
۲/۳ یسنا ۲۸ و ۱. یسنا ۳۳ و ۱. … ۲/۳ یسنا ۳۱ و ۱۱. یسنا
۵۰ و ۱۰. … ۳/۳ وند ۵ و ۶۲. یسنا ۹ و ۳۰. ویسپرد ۲ و ۵.
… ۳/۳ یسنا ۱۲ و ۴. یسنا ۳۰ و ۵. …
۳/۳ یسنا ۳۱ و ۲۱. یسنا ۳۶. ۴. … ۶/۳ وند ۴ و ۲۰. ۲۴. ۲۸.
ویسپرد ۱۵ و ۱. … ۶/۳ یسنا ۲۸ و ۴. یسنا ۳۵ و ۳. …
(وسترگارد …) ۶/۳ یسنا ۱۹ و ۱۳. مانند: …
…
…

šyaoΘnāvaréza :

committing an action — شیَ ئُثنا وَرِزَ:

بجاآورنده یک کردار. انجام دهنده یک کردار.

۳/۱ وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۰۱ ۰۲ ۰۳ ۰۴ ۰۵ ۰۶ ۰۷.

2-the committer of a sinful action; a criminal

۲ـ انجام دهنده کردار گناه‌آلود یک خونی یا آدمکش

۲/۱ وند ۱۳ و ۲۳.

šyaoΘnō-tāt :

the state of an action the model of an action; the performance and realization of the actions; — شیَ ئُثنوتاتْ:

چگونگی یک کردار، نمونه‌ئی‌از یک کردار، انجام و دریافتن کردارها.

۷/۱ یسنا ۱۹ و ۰۹.

šyaomā :

progress, increase; — شیَ ئُما:

پیشرفت، افزایش. ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۰۳.

šyant :

dwelling, abiding; — شیَنْتْ:

آشیانه آشیانه جای گیرنده نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۰۹.

šīā :

to be pleased, to feel joyful;

شیا: خوشنود یا خرسند بودن، اندریافت‌خوشی. واژه گونه‌گسترده‌ئی از واژه است. نرینه ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۰۸. (کماسه ۱/۳) یسنا ۶۰ و ۰۱۱.

šyu : [illegible]

to proceed, to increase;

شیو = شدن.

پیشرفت دادن. افزودن از ریشه [illegible] = شدن

šyēiti : [illegible] ([illegible] ۲۰)

an abode, a residence;

شی ای تی

یک جا، سرا، آسایشگاه، این واژه گونه گسترده‌ئی از واژه [illegible] است.

[illegible] ۵/۳۰ یسنا ۵۳ و ۸.

ha :

this, that.

هَ : نهاد نمایان است بمعنی ــ این ، آن مانند :

2-prefix: with, same, alike, similar

۲ــ پیشوند : با ، همان ، مانندهمسان با هم‌گونه . مانند : = هم‌آرزو یا همدل = دوست .

3-prefix: together, in concert.

۳ــ پیشوند : با همدیگر ، باهم ، هماهنگی ، مانند = با هم کار کننده .
= با هم میرنده .

haitim ; haiti :

هَئیتیم، هَئیتی

see : نگ:

haiΘya :

honest, true, truthful, right real, evident; and (adj.) really, evidently, openly.

هَئیثیَ :

درستکار ، درست ، راست . راستین ، راستی ، آشکارا ، نمایان ــ با ریشه بمعنی بودن و هستن را می‌دهد . نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۸ . یسنا ۵۸ و ۴ . نرینه ۱/۲ یسنا ۹ و ۲۳ . ۲/۱ یسنا ۳۱ و ۸ . ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۵ . یسنا ۱۱ و ۱ . یسنا ۳۴ و ۶ یشت ۱۰ و ۳۸ .

یسنا ۱۰ و ۴. [illegible] ۳/۱ وند ۸ و ۱۰۷. یسنا ۴۴ و ۶. [illegible] —
(وستر [illegible]) یسنا ۴۶ و ۶. [illegible]. [illegible] ۲/۳ یسنا
۴۳ و ۳. [illegible]. [illegible]. بدست‌آویز کردار راستی کماسه ۳/۳
یسنا ۳۰ و ۵.

[illegible]

haiθya-dātema :

haithya-datema : supporting right - eousness - truth the most;

هَئیثْیَ داتِمَ :

نگهدار و پشتیبان راستی و درستی [illegible]. [illegible]
[illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۱۱ و ۳.

haiθīāvaréz : [illegible].

one who practises righteous-virtuous deeds;

([illegible])

هَئیثْیاوَرِزْ : راستکردار.

کسیکه کردار راستین و درستین انجام می‌دهد. [illegible] ۲/۱ نیایش
۳ و ۷. [illegible] نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۴. [illegible]
مادینه ۶/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۴.

haiθyāvarešta : [illegible].

از ریشه [illegible] و ([illegible])

one who practises virtuous deeds

هَئیثْیاوَرِشْتَ :

درستکار، راستکردار، پارسا، کسیکه راستکرداری انجام می‌دهد.
پسوند [illegible] بجای [illegible] می‌نشیند و این واژه همان [illegible] را دارد.
[illegible] ۶/۳ یشت ۱ و ۵. نیایش ۱ و ۲. [illegible]
[illegible] ۶/۳ یسنا ۵ و ۱۱. یسنا ۶۵ و ۱۴.

haiθyā-varéza : [illegible].

peractising virtuous deeds

([illegible])

هَئیثیاوِرِ زْ راستکردار. [illegible] ۷/۱ نیایش ۲ و ۰۷.

haurva : [illegible] (۰۱)

all, entire
complete

هَئورْوَ هر، همه. مانند (هر شب، همه‌کس)
هروسب، رسا.

[illegible] ، گاسه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۰۱۴. یسنا ۲۰ و ۰۳ [illegible] —
مادینه ۱/۲ وند ۶ و ۰۲۴. وند ۱۸ و ۵ و ۶ [illegible]. مادینه ۱/۲ یسنا ۵۸ و ۸
[illegible] ۲/۳، ویسپرد ۱۳ و ۰۲ [illegible] ، ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۰۶

haurva : [illegible] (۰۲)

a protector, a guardian.

هَئورْوَ
نگهدارنده، پشتیبان، نگهبان، مانند: [illegible]

[illegible] ، [illegible] ([illegible] ۰۱)

haurvat, haurvatāt :

fulness, completness; abundance; health, comfort, case;

هَئورْوَتْ ،هَئورْوَتاتْ

پری، سیری، رسائی، هروسپی، فراوانی، تندرستی، آسایش، آسانی، آرامی
[illegible] ۶/۱. یسنا ۳۱ و ۶ یسنا ۳۴ و ۱ [illegible]
= خوشبختی و بی‌مرگی ۲/۲ یسنا ۴۵ و ۰۵ و ۱۰.
۲/۲ یسنا ۴۴ و ۰۱۷ [illegible] ، ۲/۲ یسنا ۵۸ و ۰۷
[illegible] ۲/۲. یسنا ۴۷ و ۰۱ [illegible] —
[illegible] ۴/۲. یشت ۲۲ و ۰۷ [illegible]
۴/۲ یشت ۲۲. ۰۷ [illegible] ۶/۲،
ویسپرد ۹. ۰۵.

2-Khurdad the sixth of the seven Amshaspants presiding over health, weal and water. He is the chief (Rat) of the years, months and days. His collaborateurs are Tir, far-Farvardin and Vata; he is the opponent of the Demon Taura;

هئوروتات = خرداد

ششمین امشاسپند از هفت امشاسپندان و نگهبان و پشتیبان تندرستی و آسایش خوشبختی و آب‌ها است و تیز سرور سالها و ماهها و روزها است و همکاران او فروردین، تیر و باد او دشمن دیوتئورو میباشد. ۱/ یسنا ۵۷ و ۲۴. ۱/۱ یشت ۱۹ و ۹۶. ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۳. یسنا ۵۱ و ۱۲. نیایش ۱ و ۵. یشت ۴ و ۵. ۳/۱ یسنا ۴۴ و ۱۸. ۶/۱ یشت ۴ و ۱۰. ۱/۲ یشت ۱ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۲. ۲/۲ یسنا ۳۴ و ۱۱. یشت ۴ و ۱. ۴/۲ یسنا ۱ و ۲. ۶/۲ یسنا ۷۰ و ۲. ۶/۲ یسنا ۳۳ و ۸. ۲/۲ یسنا ۳ و ۱. یسنا ۷ و ۱. ۲۰.

haurvafšu :

herds of cattle in a sound state; healthy herds;

هَئورْوَفشو: گله تندرست، رمه تندرست.
دسته‌ای از رمه‌ها که تندرست‌اند. ۲/۳ یسنا ۵۸ و ۶.

hae : (گلدنر یشت ۱۹ و ۱۷)

هَاِ :

same as مانند

haēčaṅh : (۲-۲)

want to rain; a drought of water.

هَئیچَنگَه: کم‌باران، بی‌آب، خشک از آب، خشکسال ۲/۱ وند ۱۳ و ۵۱. ۶/۱ وند ۷ و ۲۶. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۰.

haēčat-aspa: (نرینه)

the name of an ancestor of zarathustra at fifth generation the ascending line is Zarathustra, Pourushspa, Paitiraspa Aurvataspa, and haechat-aspa, the father of Zoroaster, pourusbaspa was the great grandson of haechat-aspa.

هَئِچَتْ آسْپَ : نام یکی از نیاکان زرتشت و پشت پنجم اوست تیره‌نیاکان‌زرتشت‌ازخودش بدینگونه است ۲ــ پوروشسب ۳ــ پتیر اسب ۴ــ اروت اسب ۵ــ هئیچت اسپ و پوروشسب که پدر زرتشت است نبیرهٔ هئیچت اسب است . ۸/۱ یسنا ۴۶ و ۱۵.

haēčat-aspāna :

of the family or of the Blood of haechat-aspa.

هَئِچَتْ آسْپانَ: از خانواده یا از خون هئیچت اسپه است (هئیچیت اسپ) ۸/۱ یسنا ۵۳ و ۳.

haēču :

a bridge;

هَئِیچو: پل ۷/۱ وند ۱۹ و ۳۰.

haētumant :

the region of Hilmand, to the east of vaekereta;

هَئِیتومَنْتَ: نام بخشی از سرزمین وَئیکرته بنام هیلمند. ۲/۱ وند ۱و۱۳، وند ۱۹ و ۳۹.

2-the River Hilmend which falls into the lake Hamun;

۲ــ هئیتومنت یا هیلمند نام رودخانه‌ای است که به دریاچه هامون می‌ریزد. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۶۶.

haēθa :

a corrupt form of, terror, fright, affliction;

هَئِیثَ : یک ساخت کج‌شده از واژه است .

ترس، هراس، بیم، اندوهگینی. ۶/۱ یسنا ۴۶ و ۶.

haẽnā :

an army, a host;

هَئِنا: ارتش، سپاه

۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸. ۱/۳ یشت ۸ و ۶۱. یشت ۱۴ و ۵۳. ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۲. ۶/۱ یشت ۴ و ۳. یشت ۵ و ۱۳۱ ۶/۱ یسنا ۹ و ۱۸. یسنا ۶۸ و ۱۳. یشت ۱ و ۱۱. یشت ۱۳ و ۱۳۶ ۵/۳ یسنا ۵۷ و ۲۵. یشت ۱۰ و ۹۳. ۶/۳ یشت ۵ و ۱۲۰.

haẽnya :

pertaining to the army.

هَئِنْیَ: وابسته به ارتش یا سپاه = ارتشی، سپاهی، سرباز، افسر، جنگی، رزم‌آور، = ارابه جنگی. نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۵۶. یشت ۱۴ و ۴۸.

haẽm :

کماسه.

character, habit;

هَئِم: خیم، خوی، نهاد.

۱/۱ وند ۱۳ و ۴۴. ۴۵. ۴۶. ۴۷. ۴۸.

haozanθwa :

هَئُزانثوَ:

good sense-wisdom;

خرد نیک، نیک‌هوش.

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۲۳. ۵/۱ یسنا ۴۵ و ۹.

haom :

see :

نگ:

haoma :

haoma : the Haoma plant, the Soma of the vedas, well-known with the epithets of i.e. the golden coloured Haoma, growing onthe heights. it possesses medicinal properties and is used in religious ceremonies. "the offering of Haoma is the centre of Mazdian sacrifice, as the offering of soma is the centre of the vedic sacrifice.

- هَئُمَ:

هوم گیاهیست مانند سوم ودایی که در هند مانند گیاه هئوم در ایران او را ورجاونـد پاک می‌دانستند. هئوم با پاژنـام هوم زرین سبز شده در بلندیها در ایران باستان‌نامی و روشناس می‌بود و او دارای ویژگیهـای دارویی و بهسـازی تندرست کردن بوده و در آئین‌های دینی بکار می‌رفته است. پیشکش کردن هوم کانون مزدیسنان در آئین ستایـش است مانند هندوان که در آئین ستایش شان سوما پیشکش می‌کنند. این دو گیاه ازنگرش ورجاوند بودن و شایسته بزرگداشت نهادن در میان هردو تیرهٔ برادران‌هندو و ایرانی مانند هـم بـوده و هـر دو یک ریشه دارند. هوم گیاهیست که در بلندی کوهستانهای البرز و کوههای افغانستان می‌روید و برگهای آن مانند برگ مو و زردرنگ و شاخه آن نیز مانند شاخه مو بندبند برنگ زرین است و ویژگی آن بسیار است و پاژنام بسیاری مانند مرگ‌زدا، دردزدا، درمان‌بخش، نیروبخش، زندگی‌افزا و بسیار صفات و ویژگیهای دیگر برای آن گفته شده برای شناسانیدن این گیاه سودمند داستانهای چشم‌گیری در باستان گفتـه شده است و همانطوریکه در یسنا ۹ و ۱۰ آمده است از این گیاه نیروبخش وبونگهان خورد تا جمشید شاه (جم) به جهان آمد و آتـویه نوشید فریدون از پشت او به جهان آمـد، تریت نوشید گرشاسب یل از پشت آن پدید آمد. پوروشسب نوشید زرتشت پاک از پشت آن پدیدار شد. و در این نیز تردیدی نیست که آئین هوم به دورانهای پیش از زرتشت بازمی‌گردد.

۲ـ نام پیامبر بسیار دور باستانی که آئین نیایش و نوشیدن هوم را بجای گزارد و به نام [illegible] = هوم خوشبختی بخش.

۳ـ هوم نام کسی است که افراسیاب را در کوهی دستگیر کرده و دست بسته به کیخسرو سپرد.

۴ـ هوم ایزد نام ایزدیست که بنام [illegible] = هوم دور کنندهٔ ـ بیماری و درد. [illegible] ۱۰/ اوند ۶و۴۳. یسنا ۹و۱۶. یشت ۸و۱۳ [illegible]

۱/۱ وند ۱۹ و ۱۹ یسنا ۹ و ۱۰ ۲۰ ، ۲۲۰ یسنا ۱۱ و ۱۰ یسنا ۵۷ و ۱۹۰ [illegible] ۰
۲/۱ یسنا ۱۰ و ۸۰ ۲۱۰ ویسپرد ۱۱ و ۳۰ یشت ۱۴ و ۵۷ ۰ سی‌روزه ۲ و ۳۰ ۰ [illegible]
۲/۱ یسنا ۳ و ۲۰ یسنا ۱۰ و ۱۵ ۰ [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۲ [illegible]
[illegible] ۳/۱ یشت ۳ و ۱۸ یشت ۱۰ و ۶ ۰ [illegible] ۴/۱ یسنا ۹ و ۳۰ یسنا
۱۱ و ۷ و ۱۰ ۰ [illegible] ۵/۱ وند ۹ و ۵۶ ۰ وند ۱۳ و ۵۵ ۰ یشت ۱۰ و ۹۱ ۰ [illegible]
۶/۱ وند ۱۸ و ۱۲۰ یسنا ۱۰ و ۱۰ یشت ۱۷ و ۵۰ یشت ۲۱ و ۹ ۰ [illegible] ۰
۶/۱ یسنا ۸ و ۱۰ [illegible] ۸/۱ یسنا ۹ و ۳۰ یسنا ۱۰ و ۳۰ ۴ ۰ [illegible] ۰ ۱/۲
وند ۶ و ۴۲ ۰ [illegible] ۲/۳ وند ۵ و ۳۹ ۰ [illegible] ۲/۳ یسنا ۳ و ۳۰
یشت ۵ و ۹۰ ۰ [illegible] ۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۱۰ ویسپرد [illegible] یسنا
۴ و ۱۰ یسنا ۲۴ و ۱۰ [illegible] ۲/۳ یسنا ۷ و ۳۰ یسنا ۱۰ و ۱۷ ۰ [illegible]
۶/۳ ویسپرد ۹ و ۱ ۰ [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۱۰ مانند: [illegible]

haomačina [illegible]

deligting in the haoma. (Lit.); deriviring
pleasure in the haoma ceremonies;

هَئُمَ چینَ: خوشمزگی و گوارایی هوم ، برنده مزهٔ خوش از آئین هوم ۰ [illegible] ۰
نرینه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۸۰

haomanan̊h: [illegible]

good-mindedness, good intent.

هَئُمَنَنگهَ: نیک‌اندیشی ، خوش‌گمان ، خوش‌آهنگ
[illegible] ۲/۱۰ یسنا ۷۱ و ۱۷۰

haomanan̊himna: [illegible]

being good-minded. with good intent;

هَئُمَنَنگهیمَن: نیک‌اندیش بودن . خوشگمان بودن .
نیک آهنگ بودن ۰ [illegible] ، نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴۰

see: [illegible] نک: [illegible]

haomavant :

accompanied with the haoma;

هَئُمَ وَنْتْ: همراه با هوم، با هوم ... مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۰۱ ... مادینه ۲/۱ یسنا ۶۶ و ۰۱ ... مادینه ۲/۳ یسنا ۲۲ و ۰۲ ویسپرد ۱۱ و ۰۴ ... ۵/۳ (۳/۳) یشت ۵ و ۰۸ ... مادینه ۶/۳ وند ۱۴ و ۰۴ وند ۱۸ و ۰۷۲ یشت ۵ و ۰۶۳

haomi :

provided with the haoma. one the performs the haoma Ceremony.

هَئُمی: فراهم‌شده با هئوم. کسیکه آئین هئوم را آماده می‌کند. ... یشت ۳ و ۰۱۸ یشت ۱۰ و ۰۶

haomō-aŋharezana :

straining haoma:

هَئُمُوْ آنْگْهَرِزانَ: هئوم پالاینده، پالاینده هوم. ... ۴/۱ ویسپرد ۱۰ و ۰۲ ویسپرد ۱۱ و ۰۱۸

haomō-anharšta;

haoma-moistened

هَئُمُوْ آنْگْهَرْشْتَ: چشنده هوم، ... ۶/۱ آفرینگان ۲/۵ ۰۵

haomō-xvarenaŋh :

name of an illustrious personage

هَئُمُوْ خْوَرَنَنْگْهْ:

هومودرخشان ، نام کسی نامور . ۱/۶یشت ۱۳ و ۱۱۶ .

haomō-gaona :

هَئُمُوگَئُونَ :

haoma-coloured;

برنگ هئوم ، هورنگ یا زرین رنگ ، هوم گون .

= تاج زردرنگ یا تاج زرین نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۸ و یشت ۱۴ و ۵۰ .

haomō-hunvant :

هَئُموهُونوَنْتْ :

pounding the haoma;

کوبنده هوم ، نرم کننده هوم .

مادینه ۶/۲ ویسپرد ۱۲و۲ = هاون کوبنده هوم .

haomya :

هَئُمْیَ :

relating to the haoma.

of the Haoma-water,

هومی ، از هوم ، آغشته به هوم .

از آب هوم ، مادینه ۲/۱ یسنا ۳ و ۳ . یسنا ۷ و ۳ .

۲/۱ویسپرد ۱۱ و ۴ . = تشت هوم ،

۳/۱ وند ۱۴ و ۸ .

2-the Haoma-cup

۲ـ تشت هوم ، آوند هوم ، جای هوم

برای مانندهٔ : = این آوندهای هوم یا

these Haoma-cups

این تشت‌های هوم .

۲/۳ ویسپرد ۱۱ و ۲ .

haoyąm :

هَئُییانْمْ

see : نگ :

haosafna :

هَئُسَفْنَ :

Zinc steel (Dar.); copper (Sp.); brass, tin (Har.);

روی ، پولاد (دارمستتر) مس (اشپیگل) برنج ، ازرِیر (هارلز)

haosafnaēni; haosafnaēna : هَئُسَفْنَئِنی ،هَئُسَفْنَئِنَ :

of steel, پولادین ، از پولاد .

= پولادین نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۰.۷۵
چکش پولادین نرینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۰.۱۳۰

haosafnaēnō-saēpa : هَئُسَفْنَئِنُوْ سَئِپَ :

smelting steel an moulding it into various forms.

ریخته‌گری پولاد ، گدازنده پولاد ، چدن .
نرینه ۵/۱ وند ۸ و ۰.۹۰ = ریخته‌گری برای گداختن و درهم‌کردن پولاد به هر گونه‌ای که بخواهد .

haosravaŋ̊ha :

هَئُسْرَوَنگْهَ : خوشنام ، نیکنام ، نیک‌آوازه . ۱/۱۰ یشت ۸ و ۴. یشت ۱۰ و ۶۰. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳. ۴/۱ یشت ۲۴ و ۰.۳۲ ۷/۱۰ (۴/۱) یسنا ۶۸ و ۰.۲

2-the son of syavarshana and the grandson of Kaviusa (سیاوش)

۲– هئوسرونگه : کیخسرو

که پسر سیاوش و نوه کیکاوس از زنجیره پادشاهان کیان می‌باشد . ۲/۱۰ سی‌روزه ۲ و ۰.۹ ۶/۱ یشت ۹ و ۱۸. آفرینگان ۵ و ۰.۵ سی‌روزه ۱ و ۰.۹ ۵/۱ = که من بایسته است کیخسرو را بگریزانم یشت ۱۵ و ۰.۳۲ ... ۶/۱۰ یشت ۱۳ و ۰.۱۳۲

3-the Lake Haosravangh, is within frasangs to the north west of lake chaechast.

۳ ـ دریاچه خسرو . برابر نوشته بندهش در "چگونگی ورها" در چهار فرسنگی چیچست (اورمیه کنونی) جایگرفته است . ۲/۱ سی روزه ۹ و ۲۰ .

۶/۱ آفرینگان ۵و۵۰ . سی روزه ۱و۹ .

haosravanhana :

(a member) of the family of husravangha; the son of Husravangh

هَئُسْرَوَنْگهَنَ : از خانواده کیخسرو

پسر کیخسرو ۶/۱ یشت ۱۳و۱۳۷ . از هموندان خانواده کیخسرو ۱/۳ یشت ۱۴ و ۳۹ .

haošāta :

full joy, happy state;

هَئُشاتَ : بسیار شاد . شادکام . ۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۶ .

haošyanha :

Haoshang

هَئُشْیَنْگهَ : هوشنگ

in shahnama named Haoshangah that is epoch-and begining to construct the homes, Fravakia period. That people could speak and talk together. see to "Zendegi va Mohajerat - e nezad-e Arya". F.JONEYDI, Bonyad Neyshaboor, 1358.

هئوشینگه که در شاهنامه از او بنام هوشنگ یاد شده است دوران آغاز خانه‌سازی مردمان است . = خوب . = آشیانه ، خانه . پس هوشینگه برابر است با زمانی که مردمان تازه آغاز به ساختن خانه‌های خوب کردند . فرواک پدر هوشنگ نیز برابر است با = = فرا گفتن ، و با هم گفتگو کردن است و آن زمانی است که مردمان نخستین آغاز گفتگو کردند . (نگاه کنید به: زندگی و مهاجرت نژاد آریا بر اساس روایات ایرانی ، نوشته‌ٔ فریدون جنیدی) .

. ۱/۱ یشت ۵ و ۲۱ . یشت ۹ و ۳ . یشت ۱۵ و ۷ . یشت۱۷و۲۴
۲/۱۰۶ یشت ۱۹ و ۲۶ . ۶/۱
یشت ۱۳ و ۱۳۷ .

haošyanta :

هَئُشْیَنْتَ: see : نگ:

haosraogaona :

possessing qualities adapted for gaining renown;

هَئُسْرَئوگَئُنَ:

خسرو وار، خسروگونه = آوازه، روشناس
. نرینه ۱/۱ یشت یشت ۴ و ۹ .

hakat :

forth with; immediately;

هَکَتْ:

بی‌درنگ، بآن، آنی . = پیروی کردن . = وند
۸ و ۷۰ . ۷۱ . وند ۹ و ۲۵ . ۲۶ . یشت ۱۰ و ۷۲ . یشت ۱۳ و ۷۸ .

hakeret :

hakeret: once; one time, but no more:

هَکِرِتْ: یکبار، یکگاه، نه‌بیشتر وند ۲ و ۴۰ . وند ۷ و ۲۹ . یشت ۱۴ و ۳۷ . (۲–) برخی گاه، گاه‌بگاه .

2-sometimees

3-at once.

وند ۱۴ و ۱۱ . ناگهان، یکباره، بزودی
= با یک نواخت، با نوازش ناگهانی .

hakérét-jan :

hakeret-jan : Killing at once.

هَکِرِتْ جَنْ: یکباره کشنده، آنی‌کشنده . نرینه ۶/۱ یشت ۱۰، ۷۰ . ۱۲۷ . یشت ۱۴ و ۱۵ .

the sole of the foot;
هَخَ: کف پا

از ریشه ... کف پا ... ۲/۱ وند ۸ و ۶۹ . ۷۰ . وند ۹ و ۲۴ . ۲۵ .

haxan; haxi :

a friend, a companion
هَخَن ، هَخی :

دوست ، همراه ، یار ، این واژه نیز از ریشه ... است ... ۱/۱ وند ۱۸ و ۲۶ . یسنا ۶۲ و ۸ . ... ۱/۳ وند ۴ و ۴۴ . یشت ۲۴ و ۱۰ . ... ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵ . ... ۲/۳ یشت ۱۱ و ۱۶ . ... ۲/۳ یشت ۱۹ و ۸۹ .

haxéδra : کماسه

friendship;
هَخذَر :

دوستی ، همراهی . ... ۲/۱ یشت ۱۰ و ۸۰ . ... ۲/۱ یشت ۶ و ۵ . ... ۳/۱ یشت ۲۰ و ۱۰ . ... ۴/۱ یشت ۱۰ و ۷۹ . ۸۱ . یشت ۱۷ و ۶ . یشت ۲۴ و ۳۴ . ... ۷/۱ یشت ۲۴ و ۳۱ . ... ۴/۳ یشت ۱۳ و ۳۰ . ... ۶/۳ یشت ۶ و ۵ . آفرینگان ۱ و ۱۵ . مانند ...

haxēma :

see : ... نگ

haxtayāw :

see : ... نگ

haxti : (ودایی)

the abdomen; هَختی : شکم ، گودال شکمی . ... ۲/۱ وند ۸ و ۵۸ . ۵۹ .

haxma :

a friend, a companion.

هَخمَ: دوست، همراه، برابر با و واز ریشه . ۲/۳ یسنا ۴۰ و ۰۴. ۲/۳ یسنا ۴۹ و ۰۳

haxman:

friendship ; companionship;

هَخمَن: دوستی، همراهی (برابر با واژه) ۱/۱ یسنا ۶۰ و ۰۷. ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۰۱۲. ۲/۱ یسنا ۴۰ و ۰۲. ۴/۱ یسنا ۴۰ و ۰۳

haxš :

see : ، نگ:

haγδanhu :

satisfied ; pleased; or rendering assistance

هَغذَنگهو: خرسند.

خوشنود، یاری کننده (از ریشه = پیروی کردن، روان‌کردن) . نربنه ۱/۱ وند ۱۸ و ۰۲۶. یسنا ۶۲ و ۰۹. یشت ۲۴ و ۰۳۸. آفرینگان ۵ و ۰۱۵

hanguharéna :

eating

هَنگو هَرِنَ: خوردن.

از ریشه = خوردن، کوتاه شده = خوردنی، برای خوردن، خوراکی ۷/۱ (۴/۱) یسنا ۱۱ و ۰۴. ۰۵. از سوی دیگر این واژه معنی استخوان آرواره هم می‌دهد. ۰۲/۲

۷۱۳۹– hanhaurušī :

name of a person.

هَنگهَئوروشی:

نام کسی است. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴.

hanhurvanh :

name of an illustrious personage; probably, the only son of Jamaspa, better known in the later legend, by the name of Giramik (Pehl.) Girami

هَنگهورونگهَ: نام‌کسی‌نامور و با آوازه و بایستی نام تنها پسر جاماسب نامور و با آوازهٔ جهان کهن باشد و در پهلوی به نام گرامیک یا در پارسی امروز گرامی نیز خوانده میشود ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۴.

hanhanuštéma :

see : نک:

hanhu :

abundance, sufficiency : or, enjoyment. comfort;

هَنگهو : فراوانی، رسایی، بسندگی، آسایش، آرامش.

= دلخوشی از خوراک. به شاک ۱/۱ وند ۵ و ۳۸. = بسندگی ۱/۱ یسنا ۵۳ و ۴.

hač :

to follow, to pursue, to go after, to reach;

هَچ : پیروی کردن، دنبال کردن. پی‌گیری کردن، رسیدن

۲/۱ یشت ۱۷ و ۶. ۷. ۸. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۶۶. ۱۰۷ یسنا ۱۰ و ۸. یسنا ۳۴ و ۲. یشت ۱۴ و ۴۴. یسنا ۴۸ و ۴. ۳/۳ یسنا ۴۵ و ۲. یسنا ۹ و ۱۵.

یسنا ۱۰ و ۸. [illegible] یسنا ۳۳ و ۹. [illegible] ، یسنا ۴۸ و ۱۲.
[illegible] یشت ۸ و ۱. [illegible] ۱/۱۲۹ یشت ۵ و ۶۹. [illegible]
۳/۱ یشت ۲۴ و ۸. [illegible] ۳/۱ یشت ۱۸ و ۴. یشت ۱۹ و ۵۴. [illegible] =
رهبری کردن. [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۱۸. ۱۰۵. یشت ۹ و ۲۶. [illegible]
یشت ۲۴ و ۴۷. [illegible] = من رهبری خواهم کرد یا رهنمون خواهم کرد.
۱/۱ یسنا ۸ و ۷. [illegible] ، نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۶۷. ۱۴۱.
[illegible] ، مادینه ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷. [illegible] ۳/۱۰ یسنا ۴۴ و ۱۰.
[illegible] ۴/۱ یشت ۵ و ۸. [illegible] . مادینه ۱/۳ یسنا ۶۰ و ۴
[illegible] ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۲. [illegible] ۳/۶ ویسپرد ۹ و ۱.

2-To get, to obtain.

۲- بدست آوردن ، فراهم کردن .

3-To lead, to guide.

۳- رهبری کردن ، راهنمایی کردن .

[illegible] = چه کسی را رهنمون خواهم شد. ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۱۰.
[illegible] ۲/۱۰ وند ۱۹ و ۲۶. (وسترگارد [illegible])
[illegible] (وسترگارد [illegible]) ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۶.

4-to enjoin, to urage, to order;

۴- سپارش کردن ، باپافشاری‌وادارکردن ، فرمان‌دادن ، دستوردادن. [illegible] وند ۷ و ۵۰.

ava-hač : [illegible].

to follow, to accompany

آوَ هَچ

پیروی کردن ، همراهی‌کردن. [illegible] یشت ۱۰ و ۱۱۷.

upa-hač : [illegible].

to adhere with strong attachment;

to cling, to fallow, to attend.

ئوپَ هَچ

ئوپ هچ: بادلبستگی نیرومند هواخواهی کردن . با پیوستگی‌نیرومندچسبیدن ، چسبیدن دنبال کردن ، رسیدگی‌کردن ، [illegible] ۳/۱ وند ۱ و ۹. یشت ۱۵ و ۴. یشت ۱۹ و ۲۶. [illegible] . [illegible] آیا تو بمن نگرش می‌کنی ۲/۱ یشت ۱۷ و ۷. [illegible] ۱/۱ یشت ۵ و ۸.

2-to issue, to spring, to proceed. ۲ــ پخش کردن، فرستادن.

سبزشدن، پدید آمدن، رهسپار شدن، پیشرفت‌کردن. وند۷و۵۶ ... ۳/۱۰ وند ۱۸ و ۲۷. یسنا ۶۲ و ۱۰. یشت ۲۴ و ۳۸.

آفرینگان ۵ و ۱۶.

haĉa : = از پهلوی، از ریشه

far off, implying "departure from"

هَچَ: از، رهسپار از، راه‌افتاده از.

= رهسپارشدن از

(وند۷و۲)

=

وند ۶ و ۳۱. ۳۴. ۳۷. ۴۰.

2-from. ۲ــ از (وند ۱ و ۱۸ وند ۲ و ۴۱. ۶ و ۲۹. ۳۱.

وند ۲ و ۲۲. یسنا ۴۷ و ۱.

3-for, on account of. ۳ــ برای، به‌انگیزه، به‌شیوه، ازباره.

وند ۱۲ و ۱. ۳. ۵. ۹. ۱۱. وند ۳ و ۳۹.

4-than: ۴ــ از، به وند ۱۶ و ۲.

5-on account of; owing to ۵ــ ازباره، به شوه، بسته به.

وند ۱۳ و ۳۸. وند ۱۵ و ۱. ۲. ۴. ۶. ۷. ۸. یسنا ۳۵ و ۱۰.

6-in ۶ــ در، برص =

در شب تاریک یشت ۱۴ و ۳۱.

7-about; concerning ۷ــ درباره یشت ۱۷ و ۵۷.

8-beside with (Dar.); ۸ــ گذشته از (میلز) با (دارمستتر)

یسنا ۳۷ و ۲. = از. = از بر = زبر.

= از زیر = زیر.

hacant : ( )

هَچِنْتْ: فراهم کردن، بدست آوردن .
obtaining, getting.

hačat-aēša :

obtaining one's desires.

هَچَتْ‌آئیشَ :

کامیاب، به آرزو رسیده، بدست‌آورنده آرزو، آرزوی یکی را فراهم کنند، ... مادینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۱۴.

hačat-paēmainya :

obtaining milk. rich in milk;

هَچَتْ‌پَئیمَئینیَ : فراهم‌کننده شیر

شیردار، توانگر در شیر ... مادینه ۲/۱ وند ۲۱ و ۶. ۱۰.

hačat-puθra :

rich in children, blessed with children;

هَچَتْپوثْرَ : توانگر در بچه، فرزند دار. (...)

... مادینه ۲/۱ وند ۲۱ و ۶. ۱۰. ۱۴. ...

... ۱/۳ یشت ۱۳ و ۱۵.

نگ ...

haz :

to snatch, to seize away;

هَزْ: ربودن، قاپیدن

hazaoša :

hazaosa: having the same desire, of one accord

هَزَئوش

(Lit.); a friend, a well-wisher;

همکام، کام برگرفتن مرد و زن از هم، هم‌آهنگ با خواست یکی دیگر، دوست، نیک
آرزو. [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۷. [illegible] ۲/۱۶ یسنا ۲۸ و ۸.
[illegible] نرینه ۱/۳ یسنا ۵۱ و ۲۰.

hazangra : [illegible]

a thousand ,1000.

هَزَنگرَ: هزار -/۱۰۰۰ [illegible] ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۱ و ۱۹. یشت ۱۰ و ۶۹
[illegible] ۱/۱ یشت ۶ و ۱. آفرینگان ۱ و ۱۱. [illegible] ۲/۱ وند ۲ و ۲۰
وند ۳ و ۳۱. ۳۷. یشت ۱۰ و ۱۲۸. یشت ۵ و ۲۱. یشت ۹ و ۳. [illegible]
[illegible] = ۱۶۰۰. ۲/۱ یشت ۵ و ۹۵. [illegible]
۴/۱ یشت ۵ و ۹۶. یشت ۸ و ۴۹. [illegible] یشت ۳ و ۱۰. ۱۳.
یشت ۴ و ۲. یشت ۲۴ و ۱۹. [illegible] ۲/۲ وند ۱۸ و ۷۳. [illegible]
[illegible] ۲/۳ وند ۲۲ و ۲. ۶. ۹. ۱۵. یشت ۱۳ و ۶۰. [illegible]
وند ۱۳ و ۵۱. وند ۱۴ و ۱. [illegible] ویسپرد ۸ و ۱.

(۲) یکهزار تاه.

2- a thousand-fold

[illegible] یشت ۱۰ و ۱۱۷.

hazaŋ̊gra-gaoša : [illegible]

hazangra-having a thousand ears.

هَزَنگرَ گئُشَ: هزار گوش دارنده هزار گوش.
بازنام میترا. [illegible] نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۶. [illegible]
[illegible] یشت ۱۰ و ۱۴۱. [illegible] نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۳.
یسنا ۶ و ۲. یشت ۱۰ و ۹۱. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۳. یسنا
۳ و ۵. یسنا ۴ و ۸. یشت ۱۰ و ۱۴۶.

hazaŋ̊gra ana : [illegible]

a thousand time;

هَزَنگرَ غَنَ: یکهزار بار [illegible] ۴/۱ وند ۷ و ۵۵. ۵۶. یشت ۵ و ۵۴. ۵۸.
[illegible] ۳/۳ وند ۷ و ۵۵. ۵۶. یشت ۵ و ۵۴. ۵۸. ۱۱۷.

2-smiting (evil beings) a thousand times.

۲ - با شماره ۱ = زننده (بدکار) در یکهزار بار ۴/۱ یشت ۱۰ و ۴۳. ۳/۳ یشت ۱۰ و ۴۳.

گماسه ( )

hazan̊gra nya :

هَزَنگْرَغْنَی :

a thousand-smiting; killing a thousand times.

هزاربار زننده هزار بار کشنده. ۴/۱ یسنا ۱۰ و ۶. یشت ۱۳ و ۴۵.

hazan̊grajan :

one who smites or kills a thousand times;

هَزَنگْرَجَن : هزاربار زننده

کسیکه هزاربار می‌زند یا می‌کشد. نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۱۰۲۰۵۰۶۰ ( ) وند ۸ و ۸۰.

hazan̊gra-yaoxšti :

endowed with a thousand contrivances, artifices or powers;

هَزَنگْرَ - یَئوخْشتی : با هزار شیوه بخشیده، استادی یا نیرو یا نیرنگ. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۷. یشت ۱۹ و ۳۵. نرینه ۱/۱ یشت ۲۳ و ۳. نرینه ۲/۱ یسنا ۹ و ۸ یشت ۵ و ۳۴. یشت ۱۰ و ۳۵.

hazan̊grō-aspa :

a thousand times

هَزَنگْرُ وَاَسْپَ = اسوران یکهزار نفری، لشکر سواره یکهزار اسب دار مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۱۲.

hazan̊gravant :

هَزَنْگْرَوَنْتْ : یکهزار اسب . 1000 horse

یکهزاربار ، یکهزارگاه . [illegible] ،

hazañgrō-gaoš : [illegible]

See: نگ : [illegible]

[illegible]

hazangrō-zima :

a thousand winters.

هَزَنْگرُ وزیمَ: یکهزار زمستان ، برای مانند ه: یکهزار سال . [illegible] ، وند ۲ و ۲۵ .

[illegible]

hazañgrō-témañh :

a thousand times dark;

هَزَنْگرُوُ تِمَنْگهْ: هزار بار تاریک ، جای بسیار تاریک [illegible] — [illegible] ، نرینه ۷/۳ یشت ۱۵ و ۵۳ . = جای — بسیار تاریک که هزار بار تاریک است .

[illegible]

hazañgrōtémō-hazangra :

a thousand times a thousand : 1,000,000

هَزَنْگرُوُتِموهَزَنْگرَ: هزارهزار بار = یک میلیون ۱٫۰۰۰٫۰۰۰ [illegible] ۲/۳۰ یشت ۲۴ و ۱۹ .

[illegible]

hazañgrō-frasčinbana :

a thousand beams;

هَزَنْگروفرَسْچِنْبَنَ: یکهزار نورد ، یکهزارتیر ؛

یک خانه با یکهزار تیری که روی پشت‌بام آن کشیده شده باشد . کماسه ۲/۱ وند ۱۸ و ۲۸ .

hazañgrō-vāiri :

a thousand showers of rain;

هَزَنگروواثیری: هزار رگبارباران ، هزار باران . ۱/۳ وند ۲۱ و ۲ .

hazañgrō-vīra :

a thousand vira:

هَزَنگروویرَ: یکهزار برابر اندازه بلندی مرد(برای مانند : = ژرفای رودخانه رنگهه برابر بابلندی هزار مرداست مادینه ۶/۱ یشت ۱۴ و ۲۹ . یشت ۱۶ و ۷ .

hazañgrō-stūna :

a thousand pillars.

هَزَنگروستونَ: هزارستون . کماسه ۱/۱ . یسنا ۵۷ . ۲۱ . یشت ۵ و ۱۰۱ = خانه هزار ستون .

hazañgrō-huna :

thousand - fold brood;

هَزَنگروهونَ: یکهزار تا جوجه . مادینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۶۵ . = نهنگ با یکهزار تا جوجه‌اش .

hazañh :

plunder, spoliation; snatching away;

هَزَنگهُ: چپاول ، تاراج ، ربایش . پورداود : ستم

۱/۱ یسنا ۲۹ و ۱ . ۲/۱ یشت ۱۹ و ۸۰ . ۳/۱ وند ۴ و ۱ .

2-strength vigour

۲ـ نیرو، زور.

3-a plunderer; a freebooter

۳ـ تاراجگر، رباینده، راهزن

۲/۱ یسنا ۳۳ و ۱۲. ۲/۱۰ یسنا ۴۳ و ۴.
نرینه ۵/۱ یسنا ۱۲ و ۲.

hazan̊han :

a plundever; a freebooter.

هَزَنگْهَن: تاراجگر، راهزن، چاپنده. ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۸.
۲/۱ یشت ۱۲ و ۸. ۶/۳ یشت ۶ و ۴. نیایش ۱ و ۱۴.

hazdā :

to snatch away, to seize from.

هَزْدا: ربودن، غاپیدن.

ni-hazdā :

to snatch away; to rob away

نی-هَزْدا: ربودن، غاپیدن، چاپیدن. ۳/۱ یشت
۱۳ و ۱۳.

hānm; hén; han;

a prefix imploying, together; with; com-pletely, wholly,

هانْم، هِنْ، هَنْ: گونه گاتایی هیم، هیم، هین. این واژه‌ها بگونه پیشوند با هم در سر واژه‌ها بکار می‌رود بمعنی همگی، رسایی، همه (وند ۱۹ و ۲۷) (یسنا ۳۰ و ۴) (وند ۳ و ۷) (وند ۱۰ و ۶. وند ۱۹ و ۲۱) (وند ۱۹ و ۴۱) (وند ۳ و ۲۷) (یسنا ۷۱ و ۱) (وند ۸ و ۱۱) (وند ۷ و ۵۸).

2-Prep. with, together with;

۲ـ با، با همدیگر، باهم. (وند ۵ و ۲۷)

hankana :

hankana: name of a cave on the top of a mountain, near Barda (on the frontier of A darbaijan), where Afrasyab, when defeated, took refuge. At last, he was discovered by the hermit Hom, who delivered him to king kaikhosru. Firdosi calls this cave = the cave Afrasyab.

هَنْکَنَ: نام غاری است در بالای کوه نزدیک برده که در مرز آذربایجان است و آن غاریست که افراسیاب پس از شکست ازارتش ایران در آن غار پنهان شده بود که بدست هوم نامور دستگیر و دست‌بسته به پیشگاه کیخسرو شاهنشاه ایران بار آمد و آن غار در شاهنامه فردوسی بنام هنگ افراسیاب یا غار افراسیاب نامیده شده است.

۷/۱ یشت ۵ و ۴۱.

hankusra :

hankusra : contracted, narrow;

هَنْکُوسْرَ: بارک، بسته، بهم‌رسیده. = در پائین گسترده و پهن و در بالا و نوک باریک و بهم‌رسیده ۲/۱ وند ۱۴ و ۷.

hankéréti :

hankereti: completing, accomplishing;

هَنْکِرِتی: بانجام رساننده، برسایی رسانده.

۱/۱ یسنا ۷۱ و ۱.

2-adoration, worship.

۲ـ ستایش، شیفتگی، پرستش ۱/۱ یشت ۱۵ و ۱۴.

3-completion; end; final state hanker

۳ـ انجام. پایان.

چگونگی پایان. (گلدنر) ۷/۱ یسنا ۳۱ و ۱۴

hankéréθa :

completion; end

هَنکِرِتَ: انجام، پایان [Avestan] ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶.
2-completed, finished; ending (M.). finished up to the end (Dar.);
رسا، پایان‌یافته، پایان‌دهنده
به‌پایان رسیده. [Avestan]. نرینه ۲/۳ یسنا ۷۱ و ۱۸.

۷۱۸۰- hankérema: ([Avestan]) [Avestan].
one who has united hankerema : one who has united or embodied into one whole (as a kingdom).
هَنکِرِمَ: هم‌پیمان و یکدل‌شده (مانند پادشاهی) [Avestan].
۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. [Avestan] ۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. یشت ۹ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۲.

hanč : [Avestan].
to extend, to stretch.
هَنچ: گسترش دادن، درازکردن، کش دادن، فارسی کهن آهنچیدن. [Avestan].
۳/۱ وند ۹ و ۹. ۱۰. از سوی دیگر [Avestan]. = از درازا بهم پیوستن.

hanj : [Avestan].
to adhere; to be attached, to be rooted.
هَنج:
بهم پیوستن، پیوسته‌بودن، چسبیده‌بودن، ریشه‌گیر بودن. [Avestan] = پیوسته، چسبیده، ریشه‌گرفته. [Avestan]. مادینه ۶/۱ یسنا ۵۳ و ۷.

hanjaγmana: ([Avestan]). [Avestan]
the gathering place (hanjaghmana).
هَنجَغ مَنَ: جای‌گرد آمدن، جای گردآوری. [Avestan]. [Avestan].
= جای‌گردآوری آب ۱/۱ وند ۲۱ و ۸. ۴. ۱۲. ۱۶.

hanjamana : ([Avestan]). [Avestan]
an assembly, a meeting.

هَنْجَمَن: انجمن، دیدار . ۲/۱ وند ۲ و ۲۱ ۲/۱ نیایش ۲ و ۸. ۷/۱ یسنا ۱۱ و ۲. ۳/۳ یشت ۱۱ و ۴.

2-consultation ; mutual deliberation

۲ــ کنگاش، رایزنی، رایزنی دوسره یا روبرو ۷/۳ یسنا ۱۳ و ۵. ۶. = برخورد جاده‌ها، مادینه ۲/۳ یسنا ۴۲ و ۱.

hantačina :

to flow; or strengthening (rt. to strengthen)

هَنْتَچینا: از ریشه = جاری شدن، روان شدن

یا نیرومند شونده، پشتیبانی کننده از ریشه = پیشرفت کردن

۲/۳ وند ۲۱ و ۷. ۱۱ و ۱۵. ۲/۳ یشت ۲۴ و ۴۹.

hant :

being existing, Living.

هَنْت:

a person.

باشنده، زنده، هستن، زندگی‌کننده. = یک کس

نرینه ۱/۱ یسنا ۴۶ و ۵. یسنا ۴۷ و ۴. یسنا ۵۱ و ۵. نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۹. مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹۵. نرینه ۲/۱ یسنا ۲۱ و ۴. ویسپرد ۱۸ و ۲. نرینه ۲/۱ یسنا ۱۰ و ۱۹.

نرینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۸. نیایش ۵ و ۱۴. راستین یا درستین مادینه ۲/۱ یسنا ۳۲ و ۹. مادینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۰. وند ۱ و ۲. یشت ۲۲ و ۱۴. کماسه ۲/۱ یسنا ۳۵ و ۶. مادینه ۴/۱ یسنا ۵۲ و ۱. یسنا ۶۸ و ۲۲. (گلدنر) نرینه ۱/۳ یسنا ۶۰ و ۱۱. نرینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۴۶. مادینه ۲/۳ (گلدنر) یشت ۱۳ و ۲۱. (یسنا ۳۲ و ۶.) نرینه ۳/۳ یسنا ۲۱ و ۲. نرینه ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۶. وند ۱۸ و ۴۳. یسنا ۴ و ۲۶. یسنا ۱۲ و ۴. یشت ۱۳ و ۱۵۲. مادینه ۶/۳ یسنا ۱۲ و ۹. مادینه ۶/۳ یشت ۱۳. ۹۱.

. یسنا ۴۴ و ۱۰ .

نرینه ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۲ . = + .

handaréza :

binding together; a chain, a bond.

هَنْدَرِزْ: بهم بندکردن، زنجیر، بند، رسن. پوردلود: استوار بستن و دوختن

۳/۱ وند ۹ و ۴۹.

2-Joining or mixing together; uniting (as a fire brand with a piece of log);

۲– بهم پیوندکننده

یا به هم‌آمیزنده، با هم کننده (مانند یک تکه نیمسوز یا یک تکه کنده درخت که‌درهنگام سوزاندن همدیگر را می‌سوزانند) ۲/۳۰ وند ۸ و ۷۶.

handarémana :

see : نگ:

هَنْدَرِمَنَ:

handarézayanta :

see : نگ:

handarézayen :

See: نگ:

(ماده‌ینه)

handāiti :

the entire collection or the complete writings (of the staota yasna).

هَنْداثیتی:

گردآمده همگی پارسانوشته‌ها (از ستوت یسنا) ۲/۱ یسنا ۵۸ و۸.

یسنا ۷۱ و ۱۸.

handāta : (۱۲-) .

that which is put togethr or arranged (Lit.);
the complete writings; Prayers;

هَنداتْ: با هم گذارده شده یا آراسته   همه نوشته‌ها ، نیایشها .
۳/۱ یسنا ۴۲ و ۱ . ۲/۳ ویسپرد ۶ و ۴ . یشت ۲۴ و ۲۸ .
۶/۳ ویسپرد ۱ و ۳ .

handāma :

the limb of the body:

هَندامْ: اندام ، از سر تا پا ۲/۳ یشت ۱۴ و ۵۶ .

handvaréna :

runing together; or gathering together.

هَنْدْوَرِنَ: گردهم‌آمدن . پورداود : باهم دویدن
۱/۱۰ وند ۷ و ۵۳ ، ۵۴ .

handvaréman :

runing together

هَنْدْوَرِمَنَ:
باهم‌دویدن . باهم‌گریختن . (گلدنر)
وسترگارد سنرینه ۱/۳ یشت ۱۱ و ۶ .

hata :   از ریشه ۲ .

one who loves or desires;

هَتَ: کسیکه دوست می‌دارد یا آرزو می‌کند . ۱/۱ وند ۴ و ۴۶ .

haΘra :

thither, to that place.

هَثْرَ : به‌آنجا ، به‌آنسوی . یسنا ۱۰ و ۷ . یشت ۱۰ و ۱۰۱ ، ۱۱۰ .

2-united, joined together;

۲ــ با هم ، هم‌آهنگ ، بهم پیوسته
 یشت ۸ و ۴۴ .

3-with, together with;

۳ـ با ، با همدیگر ، ... وند ۲ و ۲۱ . وند ۵ و ۱۵ . ۱۳ . یسنا ۱۰ و ۱۹ . یسنا ۶۵ و ۱۴ . ویسپرد ۸ و ۱ . یشت ۱۰ و ۹ یشت ۱۲ و ۴ . ... یسنا ۳۸ و ۱ .

4-through.

۴ـ از میان . ... یسنا ۲۸ و ۴ .

haΘravata : (۱-۱۰)

smiting at once; crushing at one stroke;

هَثْرَوَتَ : ناگهانی زننده ، یورش کننده برای زنش

... ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۳ . یشت ۱۵ و ۱ .

haΘravana : (۱-۱۰)

one who crushes at one stroke or; one who conquers at once

هَثْ رَوَنَ : ناگهانی زدن . یورش کردن

یا کسیکه ناگهانی پیروز می‌شود . از ریشه ... = زدن ، یورش کردن . پیروز شدن ،

... ۱/۱ یشت ۱ و ۱۴ . یشت ۱۵ و ۴۶ .

haΘravanant : (۱-۱۰)

smiting at one stroke or, conquering to once; هَثْرَوَنَنْتْ :

زدن یک زخم (زنش) ناگهانی پیروز شده . ... نرینه ۶/۳ نیایش ۳ و ۱۰ .

haΘrāka : (۰۳)

one who accompanies; one who keeps united; (Dar.).

هَثْراکَ

کسیکه همراهی می‌کند ، کسیکه با همی را نگاه می‌دارد ، کسیکه همازوری را نگاه می‌دارد .

... ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۶ .

haθrā-nivāiti : هَثرا ـ نیواَئیتی:

smiting down at once; destroying at one stroke;

فروکوبیدن آنی. فروکردن ناگهانی. نابود کردن با یک زنش [illegible]

[illegible] ۲/۱۰ یسنا ۵۷ و ۲۶لا یشت ۱۰ و ۱۱. ۹۴. یشت ۲۴ و ۲۵.

haθwan : [illegible]. کاسه

quickness, haste, or valour, bravery. هَثوَن:

تندی، شتاب، دلیری، دلاوری [illegible] ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۶.

had : [illegible].

to sit down هَذ = نشستن.

2-to rest, to abide, to dwell; ۲ـ آرمیدن، پابرجاماندن

جا گرفتن، مانندها: [illegible], [illegible], [illegible].

apa-had : [illegible].

to sit at a distance; to change the Seat;

آپَ ـ هَذ: در دور نشستن، کناره نشستن، جایگاه دگش کردن. [illegible]

[illegible] ۳/۱ یشت ۱۹ و ۵۶.

ni-had : [illegible].

to sit down نی ـ هَذ: نشستن.

[illegible] ۳/۱ یسنا ۱۰ و ۱۵. یشت ۲۲ و ۲. [illegible] یسنا

۵۷ و ۳۰. [illegible] ۲/۱۰ یشت ۲۲ و ۱۳. [illegible] ۳/۱۰ وند۹و

۲۹. [illegible] وند ۸ و ۱۱. وند ۹ و ۳۳ـ۳۵ وند ۱۶ و ۸ـ۱۰ [illegible]

[illegible] ۳/۱۰ وند ۱۶ و ۱. [illegible] یشت ۲۲ و ۱۴. یشت ۲۴و۶۰و

[illegible] یسنا ۹ و ۲۴. [illegible] = [illegible] نهادینه

۱/۱ وند ۱۶ و ۱۵. ۱۶.

had : [Avestan] (۰۲)

to smite down to kill;

هَذْ: فروکوبیدن، کشتن، خردکردن.

[Avestan] ۳/۳۰ یشت ۱۴ و ۵۶.

hadiša; hadiš [Avestan], [Avestan] ([Avestan] ۰۱)

هَذیش، هَذیش:

one who keeps the residence; the owner of the abode.

کسیکه جایگاه یا خانه‌ای را نگهداری می‌کند، خداوند خانه، برابر شود با ریشه‌سانسکریت بمعنی نشستنگاه، خانه [Avestan] ۶/۱۰

ویسپرد ۲ و ۱۱. [Avestan] ۶/۱

ویسپرد ۹ و ۵. [Avestan] ۶/۱ ویسپرد ۳ و ۹.

hadéma : [Avestan] ([Avestan] ۰۱) کماسه

an abode, a residence.

هَدِمَ: خانه، جای، کاشانه [Avestan] ۷/۱ یسنا ۴۴ و ۹. یسنا ۴۶ و ۱۴.

haδa : [Avestan] (۰۱)

prefix. with, together with; accompanied by

هَذَ:

۱ــ پیشوند بمعنی با، با همدیگر همراه‌با

[Avestan] ویسپرد ۱۲ و ۵. [Avestan] (ویسپرد ۱۲ و ۵) [Avestan]

[Avestan] = با طنتره (ویسپرد ۱۳ و ۱).

۲ــ همیشه. [Avestan] یشت ۵ و ۱۹. [Avestan] یسنا ۲۹ و ۲. ۴۶. ۱۷.

2-always

3-with, along with, accompanied by

۳ــ با، همراه با، همراه شده با [Avestan] وند ۴ و ۵ــ۱۰. [Avestan]

[Avestan] یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲. [Avestan] یشت ۱۴ و ۴۷.

4-during

(۴) در زبان (درمدت)

[Avestan] یسنا ۶۲ و ۳. نیایش ۵ و ۹. پورداود: هم‌چنین

haδa-aiwīavenhana :
with holy belt.

هَذآئیویاآنگهَنَ: با کُشتی . با کمربند زرتشتی

کماسه ۱/۲ یسنا ۲ و ۱

و یسنا ۳ و ۴ . یسنا ۵۹ و ۲۸ . کماسه ۱/۲

نیایش (خورد اوستا) ۴ و ۵ .

haδa-aesma :
with or accompanied with the fire-wood used for ceremonial purposes;

هَذآئیشمَ : با هیزم که در آئین یسنا بکار می‌رود .

نرینه ۳/۶ ویسپرد ۱۲ و ۵ .

haδaoxta :
the Hadokht Nask; also the subjects treated of in the Hadokht Nask;

هَذَ ئُخْتَ: هادوخت نسک ، همچنین جستاریکه در هادوخت نسک است .

۱/۲ یسنا ۵۹ و ۳۲ . ویسپرد ۲ و ۱۰ . ۱/۶ ویسپرد ۱ و ۸ .

haδa-zaoθra :
accompaired with the Zaothra;

هَذَ زَئُثْرَ: همراه با زوتر

کماسه ۱/۲ یسنا ۲ و ۱ . یسنا ۳ و ۴ .

یسنا ۵۳ و ۲۸ . خورده اوستا ۴ و ۵ . ۱/۲

یسنا ۲ و ۱ . کماسه ۱/۳ یسنا ۳ و ۱ . یسنا ۲۲ و

۱ .

haδanā-tanasuš :
altering the text.

هَذَناتَنَسوش :

گزارش شده جاهائیکه برای نهادن تن مردگان است . **the places of repose fixed for the dead body;**

جاهائیکه تن مردگان را در آن می‌گذارند .

یشت ۱۲ و ۳۸.

haδa-baoδi :

accompanied with the perfumes;

هَذَ بَئُبئیذی : همراه با بوبه، همراه با بوی خوش.

نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵.

haδa-mãnθra :

we praise Zarathushtra, the writer or the composer of the Manthras

هَذَ مانثْرَ : با ...

زرتشت نویسنده وآراینده‌سخن مانتهره را می‌ستائیم .

نرینه ۲/۱ ویسپرد ۱۳ و ۱.

haδa-ratu-friti :

with the timely prayers. or; with the adoration of the spiritual masters;

هَذَ رَتو فریتی :

با نیایش بهنگام یا با بزرگداشت سروران مینوی.

نرینه ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۵.

haδa-hunara :

possessing merit-excellence-good qualities;

هَذَ هُونَرَ : هنر، با هنر

دارنده شایستگی، هنرمند، شایسته نرینه

۱/۱ یشت ۵ و ۹۱. [illegible] نرینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۵۱.

[illegible]

haδānaepatā, haδānaepātā :

a sweet smelling wood, burnt on the fire in order to purify the house in which a man dies; a kind of perfume; the pomegranate tree (trad.) from = ever.

هَذانَ اِپَتا ، هَذانَ اِپاتا:

چوب خوش‌بو ، یک‌جور چوب بویه‌دار که برای بخور در خانه می‌سوزانند . یک جور بویه ، درخت انار ، چوب درخت انار . از [illegible] = همیشه ، ریشه [illegible] و [illegible] = سبز بودن یا سبز . [illegible] ۱/۱ وند ۱۴ و ۴ [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۹ . نیایش ۵ و ۱۵ . [illegible] ۲/۱ یسنا ۳ و ۳ . یسنا ۲۲ و ۱ . ویسپرد ۱۱ و ۳ . [illegible] ۶/۱ وند ۸ و ۲ . ۳ . ۷۹ . وند ۹ و ۳۲ .

haδānaepatavant : [illegible]

with good perfume

هَذانَ اِپَتَ وَنْتْ: با چوب خوش بو .

[illegible] مادینه ۱/۱ یسنا ۶۸ و ۱ . [illegible] مادینه ۲/۳ یسنا ۲۲ و ۲ ویسپرد ۱۱ و ۴ . [illegible]

haδiš : [illegible]

see : [illegible] نگ: [illegible]

[illegible]

haδō-gaēθa :

a landed estate;

هَذَو ـ گَئیثَ: دارنده سرزمین .

[illegible] ۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶ .

haδō-zāta :

born from the same womb.

هَذو زاتَ: هم‌زاد، از یک مادر، با هم زاده شده،

باشد. نرینه ۴/۱ یشت ۴ و ۰۹. یشت ۱۴ و ۴۶

haδbiš :

see : نگ:

han :　　　(۰۱)

to be worthy-deserving.

هَن: شایسته‌بودن، سزاوار بودن، درخور بودن. ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰

۱/۳ یسنا ۴۱ و ۴ ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۱۸.

یسنا ۵۹ و ۳۰. یسنا ۴۶ و ۱۹. ۳/۱ یسنا

۵۴ و ۱. یسنا ۸ و ۴. نرینه ۴/۱ یسنا ۴۴ و ۱۹.

۳/۱ (۲/۳) نرینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۸۸.

(۲/۳) یشت ۱۳ و ۸۸. نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۰۳.

2-to exalt, to raise to dignity; to revere.

۲- بزرگ شدن، بالیدن، به بزرگی برخاستن، ارج‌نهادن، بزرگداشتن.

han :　　　نرینه　　　(۲)

an old man.

هَن: پیرمرد

an old woman　　　= پیرمرد، = پیرزن

نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱۹. ۲۰. مادینه ۱/۱ وند ۱۵ و ۱۴. مادینه

۱/۱ وند ۱۵ و ۱۴. یشت ۲۴ و ۴۸. مادینه ۲/۱ وند ۱۵ و ۱۳. ۱۴.

hanarĕ :

deserving, fit

هَنَر:

شایسته، درخور، سزاوار. [illegible] ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۵.

2-a portion, lot, due

۲- بخش، بهره،

پرداخت، خواستکار، [illegible] ۲/۱ یسنا ۴۷ و ۵. جز- بدون،

hanairẽ : [illegible]

he who has no friends.

هَنَئیرِئْ :

[illegible] (یشت ۲۴ و ۳۱) = آن کسیکه دوست ندارد.

hap : [illegible]

to promote, to nurture, to gard; to guard;

هَپ: پیشرفت دادن، پروراندن، پائیدن، نگاهداشتن.

[illegible] ۲/۱ یسنا ۴۳ و ۴. [illegible] ۳/۱ یسنا ۳۱ و ۲۲.

hapérési : [illegible]

a species of green wood unfit for putting on fire.

هَپِرِسی: یک‌جور چوب تر (سبز) که برای سوزانیدن شایسته نباشد [illegible]

۱/۱ یشت ۱۴ و ۵۵. چوب تَر دودزا.

[illegible] ([illegible])

haptaiΘivant :

Seventy-fold;

هَپتَ ئیثی وَنْت: هفتاد تاه: [illegible] نیرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

haptaiΘya : ([illegible]) [illegible]

هَپتَ ایث یَ

[illegible] = روی زمین هفت کشور ماهینه یشت

(۲/۱) یشت ۱۹ و ۲۶.

[Avestan] ([Avestan])

haptaŋhaiti :

Yasna Haptanghaiti the seven chapters'

the seven archangels including Ahura Mazda. It is writen in the proiaic Gatha dialect. the eighth chapter, viz, yasna 42, which is commonly induded in the yasna Haptangh aiti, is a series of invocations consecvated to the grand objects of nature.

هَپْتَنگْهائیتی: از یسنا ۳۵ تا یسنا ۴۱ هفت هات است که نیایش آن هفت‌بند بنام هفت امشاسپندان هفت شماره است . هفتنگ هائیتی به نرمی سروده‌های گاتهایی نیست اما گفتار و سروده‌های بسیار ارزنده مینوی در آنها بکار رفته است: [Avestan] . [Avestan] ۱/۱ یسنا ۵۷و۲۲ . [Avestan] . [Avestan] . [Avestan] ۲/۱۶ یسنا ۴۱و۰۷. یسنا ۷۱و ۱۲ ۰. ویسپرد ۲ و ۰۷. ویسپرد ۲۰ و ۰۳. [Avestan] . [Avestan] ۶/۱ یسنا ۴۲و ۰۱. ویسپرد ۱و ۵ ۰. ویسپرد ۱۵ و ۰۲.

haptaΘa : [Avestan]

Seventh; 7th

هَپْتَثَ: هفتم . [Avestan] نرینه ۱/۱ وند ۱۴ و ۰۹. یشت ۱ و ۰۷. یشت ۱۴ و ۰۱۹. [Avestan] ۰ نرینه ۲/۱ وند ۵ و ۰۲۹. [Avestan] ۰ کماسه ۲/۱ وند ۱و۰۹. وند ۴ و ۰۱۹. [Avestan] ۷/۱ یسنا ۳۲ و ۰۳.

haptadasa : [Avestan]

Seventeenth; 17th.

هَپْتَدَسَ: هفدهم . [Avestan] ۱/۱ یشت ۱ و ۰۸. ([Avestan] - [Avestan]).

haptadasan : [Avestan]

seventeen; 17.

هَپْتَ دَسَنْ: هفده. ۱۷.

haptan : [illegible]

Seven : 7

هَپتَن: هفت. ۷. [illegible] نرینه ۱/۳ وند ۱ و ۳. یشت ۱۳ و ۸۳. [illegible] [illegible]، مادینه ۱/۳ وند ۱۶ و ۹. ۱۰. [illegible] ۲/۳ وند ۱۵ و ۴۵. [illegible] ۲/۳ وند ۱۴ و ۶. ۱۶. وند ۱۵ و ۴۵ [illegible]، [illegible]. ۲/۳ وند ۱ و ۱۸. [illegible] ۲/۳وند۱۹و۴۲.
[illegible] (= ۷۰۰) ۲/۳ وند ۴ و ۱۳. [illegible] ۲/۳ یشت ۲و۱۲. [illegible] کماسه ۲/۳ یسنا ۶۵ و ۵.

hapta-mahya : [illegible]

Seven months.

(a woman) in the course of seven months.

هَپتَ ماهْ یَ:

هفت‌ماهه، زنیکه هفت‌ماهه آبستن است. [illegible] ۲/۱ وند ۵ و ۴۵.

hapta-yaxšti : [illegible]

7 branches or stems.

هَپتَ یَخْشتی: هفت شاخه یا تنه [illegible] ۲/۳ یسنا ۵۷ و ۶.

haptāiti : [illegible]

seventy; 70.

هَپتائیتی:

هفتاد، ۷۰. [illegible] ۲/۱ وند ۴. ۱۹ و ۲۳. ۲۷. ۳۴. [illegible] (= ۷۵) ۲/۱ آفرینگان ۱۲.

haptaždyai: [illegible]

sevenfold; seven times more.

هَپتاژدیائی: هفت‌تاه، هفت‌بار، بیشتر از هفت‌گاه.

[illegible]. یسنا ۱۱ و ۹.

haptōiringa :

the chief of the stars of the north; the Ursa Major.

هَپتُو ئیرینگَ : هفت‌اورنگ، دسته‌ستارگان شمالی بنام
خرس بزرگ، یا هفت برادران در اپاختر. به‌تازی نبات النعش.
۲/۳ یشت ۸ و ۱۲. یشت ۲ او ۲۸. سی‌روزه ۱ او ۱۳. سی‌روزه ۲ و ۱۳.
(گلدنر) ۲/۳ یشت ۱۳ و ۶۰.

haptō-karšvairya:

هَپتُو کَرشْوَئیرْیَ: هفت‌کشور. = زمین دربر-
دارنده هفت کشور، یا هفت کشور روی زمین
۷/۳ یشت ۶ و ۳.

habāspa : (نرینه)

name of an illustrious personage.

possibly, a member of the royal family of king Gushtasp;

هَباسْپَ: نام کسی نامور و با آوازه و شاید نام یکی از هموندان
خانواده‌ء شاهی دربار شاه گشتاسب باشد. ۶/۱ یشت ۱۳ و
۱۰۲. + = = = نیکاسب.

hama : (۰۱)

summer.

هَمَ: تابستان.

۶/۱ وند ۹ و ۶. ۷ و ۹. ۷/۱ وند ۵ و ۴۲. وند ۱۵ و ۴۵. وند
۱۶ و ۱۲. یسنا ۱۶ و ۱۰. ۱/۳ وند ۵ و ۱۰.

hama : (۰۲)

prefix, implying, alike, similar, same: in comparison with;

هَمَ: همه، هر، این واژه پیشوند است و در جلوی واژه‌ها بکار می‌رود: مانندهم، یکسان، یک‌گونه، همانند، همان، برابر با.

2-all, whole, every, similar, same.

۲- همه، هر، همانند، همان. (وستر.) نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۸۳. مادینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۱. کماسه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۸۳. کماسه ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۱۶. ... کماسه ۲/۱ یسنا ۶۰ و ۱۲. ... کماسه ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۵۷ و ۳۱. ... مادینه ۶/۱ (۷/۱) یسنا ۵۷ و ۳۱. ... کماسه ۶/۱ یشت ۸ و ۵۴. ... مادینه ۶/۱ یشت ۸ و ۵۴. ... نرینه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۵۷. ... نرینه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۵۳، ۵۵.

hamaēstar : (.)

one who stands in opposition an opponent, an enemy.

هَمَ‌ئیشتَر: همیستار

همیستار، ناسازگار، هماورد، هم‌چشم، دشمن. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۶. یشت ۱۱ و ۵. یشت ۱۸ و ۱. ۱/۱ وند ۱۰ و ۱۷. ۲/۲ یشت ۱۱ و ۱۵. ۱/۳ یسنا ۴۸ و ۱۲. پورداود: برافکننده

hama-gaona : (.)

of the same colour.

هَمَ‌گئُنَ: هم‌گون، همرنگ. ... = چهارمادیان همرنگ، نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۵. ... نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳.

hamankuna :

possibly, the name of a mountain; or; contiguous

هَمَن‌کونَ: شاید نام کوهی باشد. پهلو، همسایه

[illegible] = همان . [illegible] = پهلو و کنار . [illegible]
[illegible] ۱/۲ یشت ۱۹ و ۰۳۰ [illegible]

[illegible] همتا ([illegible] ۰۲)

hamaΘa :

a like, similar, exactly.

هَمَث : مانند هم ، همسان ، درست همانجور ، همتا . [illegible]
[illegible] وند ۶ و ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۸ ، ۴۱ ، ۴۳ ، یشت ۵ و ۶۵ . [illegible] ویسنا ۶۵ و ۵ .

2-always, incessantly;

نیایش ۴ و ۶ .

۲ـ همیشه ، همواره ، پی‌درپی ، پیوسته . [illegible] یشت ۸ و ۵۳ . یشت ۱۰ و ۱۱ یشت ۱۴ و ۵۳ .

[illegible] ([illegible])

hama-nāfaēni : of the same blood.

هَم‌نافَئینی : هم‌خون ، هم‌ناف . [illegible]
نرینه ۱/۳ یشت ۵ و ۱۳ .

Hamaréna : [illegible] کماسه

battle;

هَمَرِنَ : نبرد ، جنگ

[illegible] (وسترگارد [illegible]) ۵/۱ یشت ۱۳ و ۳۱ .

[illegible]

hamaspaΘmaēdaya :

name of the five days of the Gatha Gahambar. immediately following the month Asfandarmad; name of the last of the six Gahambar of the year, the word Hamaspathmaedaya means "the equality of heat and cold, and the division of the period of 24 hours of the day into two equal periods of 12 hours" it was consecrated to the works of religion and dedicated to the singing of divine and moral bymns;

هَمَسپَتمَئِیدَیَ:
نام گاهنبار پایان سال که ۵ روز پایان اسفند ماه است بمعنی واژه این است که در این گاهنبار سرما و گرما و همچنین شب و روز با هم برابر می‌شود ۲۴ ساعت گاه ۱۲ تسو روز و ۱۲ تسو شب می‌شود بدیل روی این روزها برای کار بسیار شایسته است بویژه به‌کارهای دینی‌ونیایش‌وخواندن‌سرودهای‌دینی‌بسیاردرخورسزاست [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۰۹ . ویسپرد ۳ و ۰۲ . یشت ۱۳ و ۰۴۹ [illegible] ۴/۱ یسنا ۱ و ۰۹ . یسنا ۳ و ۰۱۱ [illegible] ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۰۲ . آفرینگان ۲ و ۰۱۲ .

hamiδpaiti : [illegible]
the chief of the assembly. (sp. & Har.).

هَمَذپَئیتی : سرانجمن ، سرور یک نشست
[illegible] = سوخت‌برای‌آتشورجاوند . [illegible] = سرور ، سر ، بزرگ [illegible] = سرورآماده‌کردن‌وسرورآمادگاه‌درختان‌سوختی‌برای‌آتشورجاوند [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۵ .

hamisti : [illegible] . مادینه
exccon fighting against;
هَمیستی : باهم‌رزمنده . هماورد [illegible] ۴/۱ یسنا ۴۲ و ۰۴ . یسنا ۶۱ و ۰۵ [illegible] ۴/۱ یسنا ۶۱ و ۰۲ . ۰۳ . ۰۴ .
2-affliction, distress; ۲ــ اندوه‌زدگی ، پریشانی
[illegible] ۷/۱ یسنا ۸ و ۰۶ .

haméréΘa : ([illegible]) [illegible]
a foe; an enemy;
هَمِرِتَ : کین ، دشمن . [illegible] ۲/۱ یشت ۱۳ و ۰۱۰۷ . یشت ۱۴ و ۰۳۵ . [illegible] ۴/۱ یشت ۱۰ و ۰۶۹ . [illegible] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۰۷۱ . [illegible] ۲/۳ یشت ۱۰ و ۰۴۸ . ۰۷۱ . یشت ۱۳ و ۰۳۳ . نیایش ۳ و ۱۰ [illegible] ۶/۳ یسنا ۵۷ و ۰۲۶ [illegible] ۶/۳ یشت ۲ و ۱۲ پورداود : هماورد

haméréna :

see : نگ :

hamōistri :

opposition, fighting against.

هَمُوئیشتْری: دشمنی، رَزمِهَدن. (وستر ۰٤.) ۷/۱، (۴/۱) یسنا ۱۶ و ۸۰. یسنا ۶۸ و ۸۰. پورداود: برانداخته، برافکنده

hamō-xšaΘra :

possessing full power, very powerful.

هَمُوخْشَثْرَ: دارنده نیروی بسیار.

بسیار نیرومند. فرمانروای کشور با نیرومندی بسیار، نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۱۸۰۰ ۶۹۰. یشت ۱۵ و ۵۰. سرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۱۳. نرینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹۰

hamō-xšaΘrō-xšasyana :

ruling with full power; swaying the authority with absolute power;

هَمُوخْشَثْرُوْخشیمَن:

فرمانروای نیرومند، فرمان راندن با نیروی بسیار، چیره‌شونده، نیرومندی و نیروی خودکامگی. مادینه ۱/۳ یشت ۱۵ و ۵۴۰

hamō-gaona :

of one and the same colour;

هَمُوگَئُنَ: هموگونه، هم‌رنگ، یکرنگ، مانند هم

نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۸۰. یشت ۱۴ و ۵۰۰

hamō-manan̊h :

of one thought - accord.

هَمُومَنَنگهْ :

هم اندیشه، هم رای، هم آهنگ.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۸۳.

hamō-vāčan̊h :

of one speech;

هَمُووَچَنگهْ : هم سخن، هم گفتار.

نرینه ۱/۳ یشت ۱۳ و۸۳.

hamō-šyaoθna :

of one deed;

هَمُوش یَ ئُشْنَ : هم کردار، همکار

نرینه ۱/۱ یشت ۱۳و۸۳.

har : (۰۱)

to protect, to shelter, to nourish.

هَرْ: نگهداری کردن، پناه‌دادن، پروراندن، خوراک دادن، مانندهها:

ni-har :

to guard, to keep watch over

نی-هَرْ:

نگهبانی‌کردن، پاسداری کردن. دیده‌وری کردن.

۳/۱ یسنا ۵۷ و ۱۶. یشت ۱۰ و ۱۰۳.

۳/۱ یسنا ۵۸ و ۴.

2-to be protected or sheltered;

۲ــ نگهداشته بودن یا پناهیده بودن.

یسنا ۱۹ و ۱۰.

har : (۰۲) [illegible]

to go, to move, to flow;

هَرْ: رفتن، جنبیدن، روان شدن.

haraiti : [illegible] ([illegible]۰۲) مادینه

a mountain, an elevated place of water.

the mount Alborz

هَرَئیتی: کوه، بلندی، جای بلند.

[illegible] = البرز =

[illegible] ۵/۱ یشت ۱۰ و ۵۱ . [illegible]

[illegible] . ۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰ . یسنا ۵۷ . ۲۱ . یشت ۹ و ۱۷ .

یشت ۱۰ . ۵۰ . ۸۸ . یشت ۱۲ و ۲۳ . [illegible] . ۶/۱ یسنا ۴۲ و ۳ .

یشت ۱۲ و ۲۵ .

haraxaitī : [illegible]

name of the region near kandahar, lying to the south-east of Kabul. Arghandab.

هَرَخَئیتی: ارغنداب

نام بخشی در نزدیک قندهار در افغانستان در نیمروز خاوری کابل پایتخت افغانستان جایگرفته است. [illegible] . ۲/۱ وند ۱ و ۱۲ .

harā : ([illegible]۰۲) [illegible]

a mountain, an elevated place of water.

هَرا: کوه، بلندی، جای بلند از رویه آب.

[illegible] = البرز یا ستیغ البرز = دماوند [illegible]

۲/۱ وند ۱۹ و ۳۰ . وند ۲۱ و ۵ . ۹ . ۱۳ یشت ۱۰ و ۱۳ . ۱۱۸ . یشت ۱۲ و ۲۳ . [illegible]

۶/۱ یشت ۵ و ۲۱ . یشت ۱۵ و ۷ . [illegible] . ۶/۱ یشت ۹ و ۳ .

یشت ۱۷ و ۲۴ .

haréka : ([illegible]۰۲) [illegible]

throwing, casting;

هَرِکَ: اندازنده، ریزنده. [illegible]

۲/۳ وند ۵ و ۶۰. ۶۱.

haréč :

to throw, to cast

هَرِچ: انداختن ، ریختن ۲/۱ وند ۵ و ۶۰. ۶۱.

fra-haréč :

to fling;

فَرَ هَرِچ : پرت کردن ، انداختن .

۳/۱ یشت ۱۹ و ۴۶.

haréz :

to filter, to strain (as the Haoma);

هَرِز :

فشردن ، پالودن . پالایش کردن (فشردن و پالیدن مانند هوم که شیره‌اش پالوده‌میشود)

۳/۳ ویسپرد ۱۲ و ۱. = (+)

نرینه ۳/۶ ویسپرد ۱۲ و ۱.

2-to sprinkle; to water, to moisten.

۲ــ پاشیدن ، افشاندن ، آبریختن ، خیس‌کردن ، ترکردن . ۳/۳ وند ۶ و ۲. ۳. ۴.

3-to emit seed, to sow seed.

۳ــ دانه‌ریختن ، تخم‌پاشیدن ، دانه‌کاشتن

4-to let lie, to let stand.

۴ــ دراز کردن وا داشتن . وند ۸ و ۲. ۳.

5-to let loose,to despatch; ۵ــ شل و سست کردن ، نومیدکردن ، هرزکردن

۳/۳ یشت ۱۳ و ۴۳.

apa-haréz :

to remit; to forgive;

آپ هَرِز :

آمرزیدن ، بخشیدن .

ava-haréz :

to repel, to drive avay;
اَوَ هَرِزْ :
از خود راندن ، کنار زدن ، پدافند کردن .
۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۵ .

upa-haréz :

to sprinkle, to pour, to let down;
ئوپَ هَرِزْ :
پاشیدن ، ریختن ، پائین‌گذاشتن . ۳/۱ وند ۵و۱۵ .

2-to throw away, to waste;

۲ـ هرزکردن ، کنار انداختن ، ول‌کردن . ۳/۱ وند ۶ و ۱۰ . ۱۴ . ۱۶ . ۱۸ .

3-to throw (a thing on a person)

۳ـ انداختن (انداختن چیزی بروی کسی) ۳/۱ وند ۸ و ۲۳و ۲۴ . ۲۵ .

pairi-haréz :

to strain; to squeeze.
پَئیری هَرِزْ :
پالودن یا سراسر فشردن ۳/۳ .

fra-haréz :

to throw down; to degrade.
فْرَهَرِزْ :
پست کردن ، زیر پا کردن ، پائین کردن ۳/۱ وند ۲ و ۶ .

2-to emit seed, to have intercourse with;

۲ـ تخم‌ریختن ، آمیزش کردن با ، هم بستر شدن .
۳/۱ وند ۸ و ۳۲ . وند ۱۵ و ۷ . ۸ .
- نرینه۳/۶یشت ۱۴ و ۱۳ .
همیستار این واژه ... است .

haréta : از ریشه (۰۱)

هَرِتَ: نگهداشته، پرورده، خوراک داده شده. protected, nourished; fed.

haréta : (۰۲)

an adversary; a tormenter.

هَرِتَ: دشمن، همیستار، رنج‌دهنده، آزارنده. ۱/۱ یشت ۵ و ۹۲.

harétar : (نرینه)

a protector, a guardian a thriver;

هَرِتَرْ: نگهبان، نگهدارنده، پاسبان

کامیاب‌کننده، پیشرفت‌دهنده. ۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۵. یشت ۱۱ و ۱۰.

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۳ ۱/۱۰ وند ۲ و ۴. ۵.

۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۳.

harétō-vīspō-gaona :

of all species an well-fed.

هَرِتوٌ ویسْپوٌ گَئُنَ از هر گونه نیک پرورده.

نرینه

۶/۳ وند ۲۲ و ۴. ۱۱. ۱۷.

haréθa : (۰۱)

a foe; an enemy an adversary.

هَرِثَ: دشمن، همیستار، کین.

۲/۳ یشت ۱۰ و ۳۴.

haréθra : (۰۱)

nourishment, food, support

هَرِثرَ: خوراک، خوراکی.

نگهداری، پرورش. ۲/۱ وند ۴ و ۱۷. وند ۱۵ و ۱۶. ۱۷. ۱۹.

۴/۱ وند ۱۳ و ۳۹. ۷/۱ یسنا ۶۲ و ۲. نیایش ۸و ۵.

2-protection, shelter; ۲ـ نگهداری، پشتیبانی، پناه.

۴/۱ یسنا ۵۵ و ۴. ۴/۱ یسنا ۵۸ و ۲. یسنا ۷۱ و ۱۱. یشت ۵. ۶.

hareθravant :

affording protection. sheltering;

هَرِثْ رَوَنْتْ: توانای نگهداری، پناه‌دهنده

مادینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۲.

hareδāspa : (نرینه)

name of an illustrious personage.

هِرِذاسْپ: نام کسی نامور. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۷.

hareδi :

affliction, oppression; enmity.

هِرِذی: پریشانی، ستم، دشمنی. ۱/۱ وند ۲ و ۲۹.

harešyamna :

see : نگ :

harešyente :

see: نگ :

harōyu :

the region situated near the river Heri. Herat to the south of Khorasan;

هَرُوْیو: بخشی است در نزدیکی رود هریرود. در نیمروز خراسان. ۲/۱ وند ۱ و ۸.

hava : [illegible] ([illegible]) = [illegible].

one's own

هَوَ: دارایی یکی، از آن...

[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۸. یشت ۲۲ و ۱. [illegible]. [illegible].
مادینه ۱/۱ یشت ۲۲ و ۹. ۱۱. [illegible]. [illegible] - نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۹. یسنا ۵۹ و ۲۸. یسنا ۷۱ و ۱۸. یشت ۶ و ۴. نیایش ۱ و ۹. نیایش ۲ و ۹. [illegible].
مادینه ۲/۱ یشت ۴ و ۴. [illegible] - [illegible]. مادینه ۲/۱ یسنا ۵۹ و ۲۸ یسنا ۷۱ و ۱۸. نیایش ۱ و ۹. نیایش ۲ و ۹. [illegible] - [illegible]. نرینه ۳/۱ وند ۱۵ و ۲. [illegible]. نرینه ۴/۱ وند ۱۹ و ۲۷. یسنا ۷۱ و ۱۱. یشت ۱۳ و ۶۶.۳۳ [illegible]. مادینه ۴/۱ یشت ۱۳ و ۶۶. [illegible] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۸. یسنا ۲۳ و ۴. [illegible] - [illegible]. مادینه ۶/۱ وند ۱۰ و ۵ و ۶. ۹. ۱۰. ۱۳. ۱۴. وند ۱۶ و ۷. [illegible] - [illegible]. مادینه ۶/۱ وند ۱۰ و ۱۹. [illegible] - [illegible]. ۶/۱ یسنا ۱۱ و ۱. [illegible]. کماسه ۷/۱ یشت ۱۳ و ۶۷. [illegible]. نرینه ۳/۲ وند ۶ و ۴۶. یشت ۱۳ و ۱۰۷. [illegible] کماسه ۳/۳ یشت ۱۰ و ۸۴. [illegible]. ۶/۳ یسنا ۸ و ۵. فرگرد ۴ و ۲.

havañha : [illegible].

prosperity of the family' propagation of offspring;

هَونگهَ: خوشبختی خانوادگی،

افزایش فرزند. [illegible] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۳. [illegible] ۴/۱ یسنا ۱۴ و ۱. ویسپرد ۵ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۲۰. [illegible] ۴/۱. یسنا ۱۱ و ۱۰. یشت ۱۰ و ۵. نیایش ۲ و ۱۴.

2-happiness, comort, joy; tranquillity;

۲- خوشی، آسایش، شادی، آسودگی. [illegible] ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲. یسنا ۷۱ و ۱۱. [illegible] ۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳. [illegible] ۴/۱. یسنا ۶۸ و ۴. [illegible] ۷/۱. یسنا ۶۲ و ۶. نیایش ۵ و ۱۲.

see : [illegible]. نگ: [illegible] [illegible].

havan̊hō-dā̃ : (-۰۱)

cheerfulness-giving, comfort-bestowing;

هَوَنْگْهُودا: خوشی دهنده، آسایش بخشنده.

۱/۱۰ یشت ۱۰ و ۶۵. ترینه ۲/۱ وند ۱۸ و ۰۶

havant : (۰)

1-accompanied with; provided with;

هَوَنْتْ: همراه با، آماده با. مانند:

2-this much; so much;

۲ـ این اندازه، آن اندازه.

3-like as; alike, similar, uniform.

۳ـ مانند، همچون، همانند، همگون، هم چهر. نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۱

۱/۳ وند ۱۵ و ۰۱۴

4-as before;

۴ـ مانند پیش.

hvat-zə̄m :

the ground (becomes pure) as before;

هْوَتْ زِمْ: زمین (پاک می‌شود) مانند پیش.

۱/۳۰ وند ۷ و ۴۷. تا ۰۴۹

havat-masan̊ha :

as great; so much grand or exalted; هْوَتْ مَسَنْگْهَ: همچنان بزرگ

آن اندازه بزرگ یا بلند شده. کماسه ۲/۱ بسنا ۱۰ و ۰۱۳

hāvana : (-۰۱) کماسه

expressing the juice of the Haoma:

هَوَنَ: هاون این واژه همان هاون است.

= هاون برای کوبیدن هوم.

۲/۱ یسنا ۱۰ و ۲.

havapaṅha :　　　کماسه

excellence, a good quality, goodness;

هَوَپَنگهَ　بسیار بسیار خوب، گونه خوب، خوبی
۳/۳ یسنا ۵ و ۲. یسنا ۳۷ و ۲.

havara :　　　(یشت ۲۴ و ۱۰)

sun. shining.

هَوَرَ

خورشید. درخشان.

havya :

left; (opposed to right)

هَوْیَ

چپ، (همیستار راست) . نرینه ۲/۱ وند ۸ و ۴۵. ۴۶. ۴۹.
= . نرینه ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۴.
یشت ۵ و ۱۳۱. . مادینه ۲/۱وند۸و۴۷. ۴۸. ۵۷. ۵۸.
وند ۹و ۱۷. ۳۰. . (وستر) نرینه ۲/۳ وند ۸ و ۷۱. ۹ و ۲۶.

hasta :　　(از ریشه)

an abode (Lit.); an enclosure; (for the cattle)

هَسْتَ　خانه، جا، آغل یا استبل (برای گله چارپاه)

see :　　　نگ :

haša :　　از ریشه

a friend, a companion;

هَشَ　دوست، یار، همراه ۴/۱ یسنا ۶۲ و ۸.
۲/۲یشت ۱۰و۱۱۶. ۲/۳وند۱۸و۲۶. =
۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲.

hašī :
a friend; a companion;
هَشی: دوست، یار، همراه

hašī : (۰۲) نرینه
a kind of deases
هَشی. نام گونه‌ئی درد و ناخوشی است
۲/۱ یشت ۴ و ۲. ۵/۱۰ یشت ۴ و ۳.

hašī-tbiš : نرینه
a friend-tormenter;
هَشی- تبیش
دوست آزار، آزاردهنده دوست.
۴/۱ یسنا ۶۵ و ۶.

hašidava :
one who deceives his friend;
هَشی دَوَ: دوست فریب، فریب‌دهنده دوست
کسیکه دوست خودش را فریب دهد. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۷.

hašanm; haše:
See: نگ:

hahya : کماسه
corn; grains
هَهیَ
دانه (گندم، جو، سایر دانه‌ها) 6. = دانه (غله) دهنده
پئی‌تیش‌هه‌هیم نام گاهانبار پایان تابستان است 6.
نرینه ۲/۱ ویسپرد: ۲ و ۲.
نرینه ۶/۱ ویسپرد ۱ و ۲.

hā : (۰۱)

to cut; to divide;

ها: بریدن، تکه‌کردن.

(۰۳) . see : نگ:

hã : (۳) (وند ۷ و ۵۷)

a sort of interjection

ها: گونه‌ای از آواها.

hãiti : —۱

a chapter; a section

هائیتی: هات، بخش، تکه،

فرگرد. ۲/۱ یسنا ۱۳ و ۸. یسنا ۲۸ و ۱۲.

(گلدنر) ۲/۳ ویسپرد ۱۳ و ۰۳.

hãiδišta : (۰۲–)

the best killer or destroyer;

هائیذیشتَ: کشنده‌ترین — نرینه ۸/۱ یشت ۱۲ و ۰۸

hãiriši : ( )

a woman that gives birth to a child; a female;

هائیریشی: زنیکه بچه بزاید، ماده، زاینده.

۱/۳ وند ۱۵ و ۱۹. یشت ۱۳ و ۱۵. ۲/۳ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. نیایش ۴ و ۳. ۶/۳ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. یشت ۱۳ و ۵. یشت ۲۴ و ۵۰. نیایش ۴ و ۰۳.

hãu : (۰۱)

he, she; this, that

هائو آن مرد، آن زن

این ضمیر برای مرد و زن هر دو بکار می‌رود. نرینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲. وند ۹ و ۴۱. ۵۰. یشت ۱۴ و ۴۱ یشت ۱۹ و ۵۶. نرینه ۱/۱ وند ۴ و ۴۸. مادینه ۱/۱ وند ۸ و ۳۲. وند ۱۳ و ۱۶. وند ۱۹ و ۳۰.

𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀 (برای 𐬵𐬁𐬎. 𐬵𐬀𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀. 𐬬𐬀𐬌𐬌𐬀 .. 𐬵𐬁𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀) مادینه یشت ۸ و ۵۴.

hāu :　　　　(۰۲)　　𐬵𐬁𐬎.

there, in that place.

هائو :

آنجا، در آن جای 𐬵𐬁𐬎. وند ۷ و ۵۴.

hākurəna :　　　　𐬵𐬁𐬐𐬎𐬭𐬆𐬥𐬀.

working together (Lit.); Co-operation;

هاکورِنَ: همکار، با هم‌کار کننده، همکاری. 𐬵𐬀. = 𐬵𐬁. = با هم. 𐬐𐬎𐬭𐬆𐬥𐬀 = کار کننده. 𐬐𐬆𐬭𐬆 جوری از 𐬐𐬀𐬭 و 𐬐𐬎𐬭. 𐬵𐬁𐬐𐬎𐬭𐬆𐬥𐬀 = یاور، همکاری، یاری دوستانه، ۲/۳ یسنا ۴۴ و ۱.

hāgət :　　(۰۲۰۲ 𐬵𐬁)　　𐬵𐬁𐬖𐬆𐬙.

following, pursuing;

هاگَت :

دنباله‌روی. پیروی　　𐬵𐬁𐬖𐬆𐬙 کاسه ۱/۱ یسنا ۵۸ و ۱.

کماسه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۱۱.

hāta :　　(𐬵𐬁. 𐬵𐬀𐬙.)　　𐬵𐬁𐬙𐬀.

existing, living; beings; men in general;

هاتَ: زندگی‌کننده، زنده، باشنده، هستی یابنده، مردم همگان. پورداود: بیاد داشتن

𐬵𐬁𐬙𐬀-𐬨𐬀𐬭𐬆𐬥𐬌.　(𐬵𐬁𐬙𐬀-𐬨𐬀𐬭𐬆-۰۲)

hāta-marəni:

one who weighs and makes account of (Lit.). i.e. one who weighs and makes account of the good and evil deeds of men done in this world; epithet of Ahura Mazda.

هاتَ مَرِنی: کسیکه کردار کسان را می‌سنجد و شمارش می‌کند.

سنجنده و برشمارنده کردار نیک و بد مردم در این جهان 𐬵𐬁𐬙𐬀-𐬨𐬀𐬭𐬆𐬥𐬌𐬱 یشت ۳۲ و ۰۶. 𐬵𐬁𐬙𐬀-𐬨𐬀𐬭𐬆𐬥𐬌𐬱 ۱/۱ یشت ۱ و ۸.

hātām :

see : نگ :

haθra : (۰)

a measure of 1,000 paces, one mile "There are meny kinds of hasar (Hathar), the me an hasar counts 1,000 paces of two feet each. The mean hasar in then a Roman mile; two hasar : make one tacar".

هاثْرَ:

۱ ــ اندازه هزار گام

۲ ــ فاصله میان دو میل دیوان برید (پست تلگراف ایران) که امروز در فرانسه "میل" و در انگلستان مایل می‌خوانند .

hāθrō-masaṅh :

one hathra long (as a road)

هاثْرُومَسَنْگْهْ: بدرازی یک هاسر(مانند جاده)

نرینه ۲/۱ وند ۲ و ۲۶ . ۳۴ . وند ۱۳ و ۱۸ . یشت ۸ و ۲۳ .

hādrūyan :

clear, obvious, manifest;

هاذْرُوْ یَنْ: روشن ، آشکار ، پیدا . ۱/۱ یسنا ۳۲ و ۷ .

نیایش ۷/۱۰ . =

hāma : (۲ ــ)

a prefix implying "similar, same uniform"

هامَ : پیشوندیست که برای همسانی ، همانندی ، هم‌چهری بکار می‌رود .

مانند :

2-adj, all, whole, similar, same, uniform;

۲ــ صفت مانند همه ، همگان ، همانند ، همان ، همگون . نرینه ۱/۱ یشت ۱۹

و ۱۰. نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۷. ۲۰ ۲/۱۰ یسنا ۱۹ و ۱۵. ۲۰
۱/۱ یشت ۱۸ و ۵.

hāmō-gatu :

the same seat, the same place;

هامو گاتو : همانجا ، همان ، نشستنگاه .

۷/۱. وند ۵ و ۲۷ و وند ۷ و ۶.

hāmō-taxma :

sufficiently strong.

هامو تَخمَ : نیرومند ، رسا ، باندازه بسنده نیرومند .

نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۴.

hāmō-daema :

of the same religion.

هامو دَئِمَ : همدین ، هم‌باور . نرینه ۱/۳ یشت ۹/۲۴.

hāmō -nāfa :

of the same lineage; of the same blood;

هامو نافَ : هم‌نژاد ، هم‌خون ، هم‌تیره

نرینه ۱/۱ یشت ۲۴ و ۹. ۳۷.

hāmō-šyaoθna :

a similar action

هامو شیَ اُثنَ : هم‌کردار ، هم‌کنش .

۱/۳ وند ۴ و ۴۳.

hāra :

a protector, a guardian.

هارَ : نگهبان

پاسدار ، نگهدارنده . واژه دگرگون شده واژه که در یشت ۵۷

و ۱۷ است. ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۲۰.
نرینه یسنا ۴۴ و ۲۰. ۸/۱- یسنا ۳۱ و ۱۳.

hāvant :

See: ، نگ هاوَن

hāvana :

the sacred metalic Motar used for pounding the Haoma to be used for ceremonial purposes,

هاوَن: ر هاون ورجاوندیکه در آئین نیایش برای کوبیدن هوم بکار برده می‌شود. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۹۰. ۱/۳ وند ۱۹ و ۹. مادینه ۱/۶ ویسپرد ۱۲ و ۲. ۱/۲ (۱/۳) وند ۱۴ و ۸. یسنا ۲۲ و ۲. ویسپرد ۱۲ و ۵. خورده اوستا ۴ و ۵. ۲/۲ (۲/۳) وند ۵ و ۴۰. ۳/۲ یشت ۱۰ و ۹۱. ۲/۴ ویسپرد ۱۰ و ۲. ۲/۲ وند ۱۴ و ۱۰

2-amotar.

hāvanān :

.he priest who strains the Haoma and perform its ceremony.

هاوَنان:

موبدیکه هوم را کوبیده و فشرده آنرا برای آئین نیایش آماده می‌کند. ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۱. خورده ۳ و ۵. ۴/۱ وند ۵ و ۵۷. ۶/۱ یشت ۲۴ و ۷۵.

hāvani :

the second of the five division of the day; when the Haoma ceremony is generally performed, from sunrise to mid-day.

هاوَنی:

هنگام دوم از گاه پنجم روزانه. هاونی از هنگام برخاستن خورشید تا نیمروز است و آن

هنگامی است که آئین هوم از آغاز برخاستن خورشید تا نیمروز انجام می‌شود [illegible].
۲/۱ یسنا ۲ و ۳. ۱۸. یسنا ۶ و ۲. یسنا ۹ و ۱. [illegible] ۴/۱ یسنا ۱ و ۳.
۲۳. یسنا ۳ و ۵. خورده اوستا ۱/۱ [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۷. یسنا ۲۲ و
۱۹. [illegible] ۸/۱ یسنا ۱ و ۲۰. (گلدنر [illegible].)

hāvanō-zasta : [illegible]

who holds t motar in his hand;

هاوَنُو زَسْتَ : هاون بدست، کسیکه هاون را بدست می‌گیرد.
[illegible] نرینه ۱/۱ وند ۳ و ۱. یسنا ۶۲ و ۱. یشت ۱۰ و ۹۱.

hāwōya;hāvaya : [illegible]

left (opposed to right)

هاوُوی،هاوَی: چپ (همیستار راست) [illegible] نرینه ۳/۱ وند ۳ و ۲۵. ۲۶. یشت
۱۷ و ۲۲. [illegible] (گلدنر [illegible]) نرینه ۳/۱ وند ۳ و ۲۵.
۲۶. ۲۸. [illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۱۷ و ۲۲.

hāvišta : [illegible]

a pupil; a disciple.

هاوِیشْتَ: شاگرد، پیرو. [illegible] = میان دو شاگرد یک استاد
[illegible] ۶/۳ یسنا ۶۸ و ۱۲.

hi : [illegible]

to bind, to sourround.

هی: بستن، به بند انداختن

para-hi : [illegible]

available. ready.

پَرَهی : فراهم
[illegible] ۲/۲ [illegible]
یسنا ۵۳ و ۶.

hikarana : (- ۰۲)

hikarana: the means of preserving the fire (from being extinguished), such as a hard knotty, log of wood; a pair of round bellows;

هیکَرَن: نگهدارنده آتش (از خاموش بودن) مانند یک کنده پر گره درخت.

. ۲/۱ وند ۱۴ و ۰۷

hiku : (- ۰۲)

dry; dried; dusty.

هیکو: خشک . گردآلود

نرینه ۲/۳ وند ۱۸ و ۲۷ . یسنا ۶۳ و ۱۰ .

hikvaṅh;

dusty; soiled.

هیکونگه: گرد و خاکی ، غبارآلود . . . = راه پر گرد و خاک، راه خاک‌آلود نرینه ۲/۱ وند ۳ و ۱۱ .

hixti : (- ۰۱)

watering (the field)

هیختی: آبیاری (آبیاری کشتزار) ۴/۱ وند ۶ و ۶ .

hixra : (- ۰۲)

dry unclean matter, such as the nails pared off and the hair shaven;

هیخر: پلیدیهای خشک مانند موی بریده شده از سر و تن یا ناخن گرفته شده از انگشتان دست و پا و یا دندان افتاده از دهان .

. ۲/۱ وند ۵ و ۱۶ . ۱۸ . ۶/۳ وند ۵ و ۱۴ .

hi :

to smite, to knock down.

هیغ: زدن ، بزمین انداختن ، فروکوبیدن .

ni-hiγ :

to destroy, to annihilate.

نی هیغ : نابودکردن ، نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۶۷ .

hiγnu :

dry;

هیغنو : خشک. مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۱ .

hič : (۰۱)

to wet, to moisten, to water.

هیچ: تر کردن ، نم کردن ، آب‌آلود کردن ، آبیاری ، خیس کردن .

۳/۱ وند ۵ و ۵ .

paiti-hič :

to sprinkle (a person) with gomez or water;

to cleanse; پَئیتی‌هیچ: پاشیدن آب یا گومیز (کسی‌که آب می‌پاشد)

پاک کردن ، زدودن . ۳/۱ وند ۹ و ۵۲ .

۲/۱۰ وند ۹ و ۱۴ .

۲/۱ وند ۸ و ۵۸.۴۰ و وند ۱۵۹ . ۳/۱۰ وند

۹ و ۴۷ .

para-hič :

to draw off the water; پَرَ هیچ :

آب‌کشیدن . ۳/۳ وند ۶ و ۳۲ . ۳۵ .

hič : (۰۲)

to dry, to become dry; هیچ: خشک کردن ، خشک‌شدن .

us-hič :

to dry up

ئوش هیچ :

خاموش‌کردن ، خشک‌افتادن .

۳/۱ وند ۵ و ۱۲ ، ۱۳ ، وند ۸ و ۹ ، ۱۰ .

hiz :

to flow, to move on; to roll

هیز :

روان‌کردن ، از جای خود جنبیدن ، غلتیدن .

pairi-hiz :

to flow round about, to roll along.

پَئیری هیز :

بفراگرد خود روان شدن ، به پیش غلتیدن .

۲/۱ وند ۲۱ و ۴ ، ۸ ، ۱۲ ، ۱۶ .

hizu :

the tongue.

هیزو : زبان

۶/۱ یشت ۳ و ۱۸ . یشت ۵ و ۱۷ . یشت ۹ و ۲۵ .

۶/۱ آفرینگان ۵/۲ . ۶/۱ (۳/۱) یسنا ۵۱ و ۱۳ .

۲/۲ یسنا ۴۹ و ۴ .

hizuzδa :

fluent-togued,

ready = tongued.

هیزوخذ : شیوازبان ، گشاده‌زبان ، با زبان ، زبان آور .

آماده زبان . همیستار این واژه = بسته زبان ، بی‌زبان (یشت

۶۵ و ۹) . نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۰ .

hizu-drājanh :

long - tongued. chattering, loquacious.

هیزودْراجَنگهْ : زبان‌دراز

ورزن ، پرگو ، وراج - نرینه ۱/۱ وند ۱۳ و ۴۸.

2.as long as the tongue

۲ــ زبان‌درازتر ، پرگوتر .

(وسترگارد) نرینه ۱/۱ وند ۱۸ و ۱۱.

hizūma :

the tongue

هیزومَ: زبان

۵/۱ وند ۳ و ۱۴. وند ۹ و ۴۰.

hizvaṅh : کماسه ( )

the tongue

هیزوَنگهْ : زبان

۲/۱ یسنا ۵۰ و ۶. ۱/۲ وند ۱۸ و ۵۵. ۵۹.

hizvā: (ریشه شماره‌های ۷۳۶۴ و ۷۳۶۳ و ۷۳۶۰)

the tongue ri

هیزوا:

هیزوا از ریشه = زبان دگرگون شده =

۱/۱ وند ۲ و ۶. یشت ۱۹ و ۹۵. ۲/۱ وند ۱۵ و ۴. یسنا ۶۲ و ۴. یشت

۱ و ۳۱. نیایش ۵ و ۱۰. ۳/۱ یسنا ۲۸ و ۵. ۳/۱ یسنا ۳۱

و ۳. ۳/۱ یسنا ۴۵ و ۱.

hizvāréna :

the force (Lit movement) of the tongue

هیزوارِنَ: نیروی (جنبش) زبان = زبان‌دار ، پرتوان‌درگفتار ، زبان‌دار. = زبان

= جنبنده ، رونده . ریشه در سنسکریت = رفتن . =

زبان‌آور ، زبان‌دار یشت ۵ و ۶. نیایش ۴ و ۷.

hizvō-danhanh :

See: نک :

hizvō -raiΘya :

Leading the tongue to the right direction i.e. one who is fair in his utteraces;

هیزْوورَئیثْیَ : گرداننده زبان به راست. مانند کسیکه در گفتار خودش راست است، راست گوینده، درست گفتار . ۲/۱ یسنا ۵۰ و ۶. (گلدنر)

hizvō-wasanh :

curbing the tongue i.e., speaking after mature the ought: not speaking recklessly

هیزْوو وَسَنْگْهْ : سنجیده‌گفتار گوینده پس از اندیشه رسا، با بی‌پروایی نگوینده، سخن‌گوی اندیشه کرده . نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۹.

hindu :

the sind (orig); india;

هیندو: سیند (ریشه) هند सिन्धु = ودائی.

the Punjab; a name of the indus country;

پنجاب، نام کشور هندوان = هندوستان. ۱/۲وند ۱و۱۹. ۳/۱ وند ۱ و ۱۹. ۷/۱یسنا ۵۷و۲۹. یشت ۱۰ و ۱۰۴. ۲/۳ وند ۱ و ۱۸.

hindva :

the Mount us-hindva that stands in the middle of the sea vouru-Kasha: the Hindu Kush (Haug)

هینْدْوَ: کوه ئوس هیندو که در میان دریای وئوروکش است. هندوکش کوههایی که در شمال افغانستان است (هوگ) ۵/۱ یشت ۸ و ۳۲ (گلدنر)

hita :

bound (Lit.); curbed, restrained.

هیتَ: بسته، مرز، جلوگرفته، نگهداشته شده. مادینه ۲/۱ یشت ۱۳و۱۰۰ یشت ۱۹ و ۸۶. نرینه ۲/۳ یسنا ۹ و ۲۲.

انده‌ها:

2-a horse

۲ـ اسب ۶/۱ یشت ۱۴ و ۱۳. ۴/۳ یسنا ۵۷ و ۲۶. یشت ۵ و ۵۳. یشت ۱۰ و ۱۱. ۹۴.

hitāspa :

itasp: the murderer of Urvakhshaya (one of the two sons of Sama.) he was avenged by his brother, Kereshaspa who dragged him to his chariot

هیتاسپَ:

هیتاسب نام خونی و کشنده ئوروخش پسر سام و برادر گرشاسب است.

و گرشاسب با هیتاسب کینه‌جویی کرده به‌خوخواهی برادرش و تلافی کشته‌شدنش، او را با ارابه جنگی خود کشید. پورداود: دارنده اسبُ بسته‌شده.

۲/۱ یشت ۱۵ و ۲۸. یشت ۱۹ و ۴۱.

hitō-hizvaŋh :

tongue-fetterd.

هیتو هیزوَنگهْ:

کم‌زبان، بسته‌زبان، اندک‌گو، همیستار واژه = زبـان دار، وراج، پرگو. نرینه ۱/۱ یسنا ۶۵ و ۹.

hiθā :

an abode (Sp. & Jus); the place of the rest (Dar.) true (Mills); the essential characteristic (Har.)

هیثا:

خانه (اشپیکل ـ یوستی) جایی برای آرامش (دارمستتر) درست (میلز) کس ویژه (هارلز) ۲/۱ یسنا ۳۴ و ۱۰.

hitu :

bond, union; or. a land-mark.

هیتو: بند، مرز، بستگی، یا نشان مرزی. ۱/۱ یسنا ۴۸ و ۷.

hiθwant :

want : hasty, speedy, quick;

هیثونت: شتاب‌زده، تند، باشتاب. ۲/۱ یسنا ۱۹ و ۱۵.

hisiδīāt :

see : نگ:

hispūsentem :

see : نگ:

hišas : (نرینه)

one who sees or surveys.

هیشَش: نگاه‌کننده، کسیکه نگاه می‌کند یا بررسی یا بازرسی می‌کند. مانند:

hišāra :

a guardian, a protector

هیشارَ: نگهبان، نگهدارنده، پاسبان، این واژه دگرگون شده واژه است.

۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲.

hiška; hišku :

dry.

هیشک، هیشکو: خشک =

مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۱. (گلدنر) مادینه ۱/۱ وند ۹ و ۳۸.

وند ۹و۳۰. کماسه ۱/۱ وند ۸ و ۳۴. ۴/۱ وند ۸ و ۳۴.

hišku-pansnū :

dry dust;

هیشکو ـ پانسنو: غبارخشک، خاک خشک، گرد خشک ۱۰/۱ وند ۱۶ و ۲.

hišč :

to ask for, to beg. to desire.

هیشچ: خواهش کردن. آرزو کردن.

۱/۳ یسنا ۴۰ و ۴. = خواهش می‌کنیم ۱/۳ یسنا ۴۰ و ۴.

hištaiti :

see : نگ:

hištenta :

See: نگ:

hišmarentō :

see : نگ: ۲.

hišmāirīm :

See: نگ: ۲.

hiš-haxti: (مادینه) (۱.۱)

sprinkling water (Lit);

cleansing, purifying; undefiling

هیش ـ هَختی: آب‌پاشی

پالایش، پالاینده ۳/۱ وند ۹ و ۵۲.

2-defiling, rendering impure. ۲ـ آلوده‌کننده.

ناپاک‌کننده. [illegible] ۳/۱ وند ۵ و ۳۴.

[illegible]

see : نگ: [illegible]

hišasat : [illegible]

to wish; to search. هیشَسْت: از ریشه [illegible] = خواستن، جستجو کردن.

hu : [illegible] (۱)

to be pregnant, to bear off spring (of evil beings).

هُوْ: آبستن‌بودن، بچه‌زائیدن (از بدکاران) [illegible] ۱/۱ وند ۱۸ و ۳۱. [illegible]

۲/۱ وند ۱۸ و ۳۰.

2-to prepare (food); to cook;

۲ـ پختن، آماده کردن (خوراک)

[illegible] ۳/۳ (۲/۳) وند ۷ و ۷۵. [illegible] ۳/۳ وند ۸ و ۷۳.

3-to burn, to burn out. ۳ـ سوزاندن

[illegible] ۳/۱ یسنا ۷۱ و ۸.

4-to pound the Haoma-twigs; to express the juice of the Haoma.

۴ـ کوبیدن ترکه‌های هوم، فشردن شیره هوم

[illegible] ۳/۱ یسنا ۹ و ۳. ۶. ۹. ۱۲. [illegible] نریبه ۱/۱ وند ۶ و ۴۳. [illegible] ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۲. یشت ۲۱ و ۹. [illegible] ۶/۳ ویسپرد ۱۲ و ۳. [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳. [illegible] ۱/۳ ویسپرد ۹ و ۳.

5-to prepare, to provide, to give.

۵ـ آماده‌کردن، فراهم‌کردن، دادن [illegible] یسنا ۳۱ و ۱۵.

aiwi-hu : [illegible]

to express the juice of the Haoma twigs.

آئیوی ـ هُوْ: فشردن، شیره از شاخه‌های کوچک هوم

[illegible] برپته ۲/۱ یسنا ۱۱ و ۳.

fra-hu :

to express the Haoma juice. to prepare the juice by pounding the Haoma-twigs;

فْرَ-هُوْ : فشردن شیره هوم ، فراهم‌کردن ، شیره هوم با کوبیدن ترکه‌های هوم .

۲/۱ یسنا ۹ و ۲۰ .

hu :

(۰۲)

a profix implying "good, well, beautiful, much, sufficient sometimes, though rarely.

هُوْ: خوب ، نیک ، به ، زیبا ، بسیار ، بسنده و رسا این واژه پیشوندایست که در واژه‌های خوب ، نیکو و به و زیبا ، بسیار ، بسنده و رسا ، و گاهی بمعنی " اگرچه و کمتر" می‌باشد

گونه از واژه هستند که بهمان

معنی باین گونه بکار می‌روند . مانند :

2-strong, firm,

۲ــ نیرومند ، استوار .

hu-aiwi-tatina :

running quickly;

going fast;

هُوْ - آئیوی - تَچِینَ: تیزرونده . تند دونده .

مادینه ۲/۱ یشت ۱۹ و ۱ .

hu-irixta :

well filled up;

هُوْ - ئیریخْتَ : خوب‌لبریز شده ، خوب‌پرشده ، ۲/۱ یشت ۱۰ و ۶۸ .

hu-kairya :

کماسه

the Mount Hukar, one of the peaks of the Alborz wherefrom the River Aredvisura flows.

هُوْکَئیریَ : ستیغ هوکار یکی از ستیغ های رشته‌کوههای البرز است و

آن جائیست که رود اردویسور می‌ریزد یا روان است. ۱/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۸۸
۲/۱ یشت ۵ و ۹۶. یشت ۱۲ و ۲۴.
۵/۱ یسنا ۶۵ و ۳. یشت ۵ و ۳. ۲۵. یشت ۹ و ۸. یشت ۱۳ و
۶. یشت ۱۵ و ۱۵.

hu-kéréta :

well-made, well-shapen;

هوْ کِرِت: خوب‌ساخته، خوشریخت یا خوش‌پیکر. نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۱۲۹. نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲. کماسه ۱/۱، یشت ۵ و ۱۰۱. مادینه ۲/۱ یشت ۵ و ۱۲۸. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵. نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹. نرینه ۱/۳ (۳/۱) وند ۱۹ و ۸. ۹. مادینه ۶/۳ یشت ۱۰ و ۱۲۸.

hukérépta :

well-shapen, well-formed.

هوْ کِرِپْتَ: خوش‌پیکر، نیک‌اندام، خوش‌ساخت. نرینه ۱/۲ یشت ۵ و ۱۲۷.

hukéréptéma :

most virtuous; practising good deeds in the highest degree.

هوْ کِرِپْتِمَ: نیکوکارترین، راست‌ترین.
پارساترین، = کرفه، هوکرپتمه = کرفه‌مندترین. این واژه پاژنام اهورامزدا و فروهر او است.
مادینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۴. یسنا ۲۶ و ۲. یشت ۱۳ و ۸۰.
نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۱.

hukéhrp :

beautiful of form.

هوکِهْرْپ: خوش‌ساخت.

خوش گونه . ... .نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶
۲– خوش پیکر .
2-a beautiful shape or body;
خوش‌اندام ، نیکوتن . = تن ، اندام = خوب

huxrata:

possessing good sense; discrect; sensible;

هوخرت: نیکو خرد ، خردمند
دور اندیش، آگاه . نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۲۳ . یسنا ۳۴ و ۱۰ . یسنا ۵۱
۵ . .(وسترگارد .)نرینه ۸/۱ یسنا ۱۰ و ۲ .

huxšaθra :

a good king, a virtuous ruler.

هوخشثر: پادشاه نیک ، فرمانروای خوب .
نرینه ۱/۱ یسنا ۴۱ و ۲ .
۴/۱ ویسپرد ۱۱ و ۱ . ۸/۱ یسنا ۴۴ و ۲۰ .
۱/۳ وند ۱۹ و ۹ . یسنا ۴۸ و ۵ . ۲/۳ یسنا ۲ و ۲ .
۲/۳ یسنا ۷۰ و ۱ . ۳/۳ یسنا ۵۳ و ۸ .
۴/۳ یسنا ۴ و ۴ . یسنا ۲۴ و ۹ . ویسپرد ۹ و ۴ .
۶/۳ یسنا ۵۶ و ۳ . ۸/۳ ویسپرد ۵ و ۲ .
نرینه ۱/۱ یشت ۱۹ و ۷۹ . نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و
۱۵۲ . نرینه ۴/۱ یسنا ۳۵ و ۵ . وند ۱۰ و ۸ . ویسپرد
۲۸ و ۲ . نرینه ۴/۱ آفرینگان ۶ .
نرینه ۸/۳ آفرینگان ۴ .

huxšnaoθra : .۲–

well-satisfied; greatly pleased or happy;

هوخشنئوثر: نیک‌خرسند یا
بسیار خرسند و خوشنود . . نرینه
۱/۱ وند ۱۳ و ۴۵ .

2-a great delight or satisfaction.

۲ـ خوشودی بزرگ، خوشی و شادمانی بسیار نیکو. ۷/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

huxšnuta :

well-sharpened

هوخشنوت: خوب تیز، بسیار تیز = یک نیزه بسیار تیز مادینه ۶/۱ یشت ۱۰ و ۲۴. ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۹.

huxšnũiti :

a great satisfaction delight. هوخشنوئیتی: خوشنودی بسیار بزرگ.

۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۹.

hugao : نرینه

name of an illustrious personage

هوگئو: نیکو روان، زنده، نیک‌نام کسی نامور. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۸.

hučiΘra :

of a noble seed; of high parentage;

هوچیثر: از نژاد نیک، از خاندان بزرگ، نیک‌نژاد.

مادینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۵.

2-producing a good result ۲ـ بهره‌بخش، هوده نیک دهنده

نیایشگری‌که هوده نیک از کردار خود دارد. کماسه ۲/۱ یسنا ۵۸ و ۱.

hučiΘrã : (مادینه)

name of a noted woman; of high parentage.

هوچیثرا: زن نژاده. زن نیک‌نژاد

[illegible] ،، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱.

hučisti : ([illegible]) [illegible]

sacred wisdom;

هُوچیستی. دانش ورجاوند.

نیکو دانش، دانش سپنتایی [illegible] ۲/۱۶ یسنا ۳۴ و ۱۴. [illegible] ۶/۱ یسنا ۴۶ و ۴.

hujīti : ([illegible]) [illegible]

a happy life; the happiness of life;

هُوجیتی: یک زندگی شاد، شادی زندگانی [illegible] ۲/۳ یسنا ۱۹ و ۱۳. [illegible] ،، [illegible]. ۲/۳ یسنا ۱۳ و ۴. یسنا ۳۳ و ۱۰ ویسپرد ۵ و ۲.

hujyaiti : ([illegible]) [illegible]

necessaries of life; the happiness of life.

هُوجیائیتی: بایسته‌های زندگی

شادمانی زندگی. [illegible] ۲/۱ یشت ۵ و ۱۳۰. [illegible] ۶/۱ (۵/۱) یسنا ۴۶ و ۸. مانند: [illegible] - [illegible] ، [illegible] - [illegible].

huzaena : ([illegible] ۲.) [illegible]

well-armed;

هُوزَئِین: خوب جنگ‌افزار دارنده، خوب جنگ‌افزار پوشیده (خوب مسلح) [illegible] - [illegible]. کاسه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۸. [illegible] - [illegible]. نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵.

huzantu : ([illegible] ۲.) [illegible]

of good intellect; of good sense

هُوزَنتو: نیک‌خو، خوی نیک، [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۴.

huzarašta :

erect, upright; of straight stature.

هوزرَشتَ راست.

راست (پاد کج) راست اندام . مادینه ۶/۱

یشت ۲۲ و ۹.

huzãmi :

easy delivery or child-birth.

هوزامی: زایش آسان، نیکزا، زایش بچه به‌آسانی ۲/۱ یشت ۵ و ۸۷.

huzãmiti : مادینه

easy delivery or birth

هوزامیتی: آسان بار خالی‌کردن، زایش آسان، زایش آسان کودک

۷/۱ یسنا ۶۵ و ۲. یشت ۵ و ۲. یشت ۱۳ و ۵. ۱۵.

huzéntu :

of good intellect-wisdom; highly intelligent;

هوزِنتو: هوشیاری نیک، خرد نیک

بسیار هوشمند. نرینه ۱/۱ یسنا ۴۳ و ۳. نرینه

۱/۱ یسنا ۴۶ و ۵. یسنا ۴۹ و ۵.

huzbãta :

well-invoked; adequately called on far assistance;

هوزباتَ: خوب نیایش کرده.

با سهش بیاری خواسته. مادینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۴۲.

huzvãréna :

sufficient strenghth;

هوزوارِنَ نیروی بسنده، نیروی رسا. 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀𐬵 = زور 𐬵𐬎𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀𐬵 ۳/۱۰ یشت ۵ و ۶. نیایش ۴ و ۷. (گلدنر 𐬵𐬎𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀𐬵.)

𐬵𐬎𐬙𐬀. See: نگ: 𐬵𐬎-۱.

hutaosā : 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬊𐬯𐬁، مادینه (نام واژه)

the beloved wife of king Gushtasp and the patroness of Zoroaster; she was a descendant of the illustrious Naodar family.

هوتَئوسا: آتوسا: شه‌بانوی دوست‌داشتنی گشتاسب شاه.

این شه‌بانو پیرو و دوستدار و پشتیبان زرتشت بود از خانواده نامی و باآوازه نوذر.

𐬵𐬎𐬙𐬀𐬊𐬯𐬀 ۱/۱ یشت ۱۵ و ۳۵. 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬊𐬯𐬀𐬨 ۲/۱۰ یشت ۹ و ۲۶. یشت ۱۷ و ۴۶. 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬊𐬯𐬀𐬥𐬄𐬨 ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

hutāšta : 𐬵𐬎𐬙𐬁𐬱𐬙𐬀، 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬱𐬙𐬀.

well-shapen; beautifully formed;

هوتَشتَ: خوشریخت، خوش‌اندام، خوش ساخت.

𐬙𐬀𐬱 = ساختن. 𐬙𐬀𐬱𐬙𐬀 = ساخته. 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬱𐬙𐬆𐬨 نرینه ۱/۱ یشت ۱۴ و ۷. ۹. ۴۴. 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬱𐬙𐬀𐬉𐬈 نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷. نیایش ۱ و ۶. نیایش ۲ و ۱۱. 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬱𐬙𐬀𐬵𐬈 نرینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۶. یسنا ۶ و ۵. یشت ۲ و ۱۰. یشت ۱۳ و ۴۲. خورده اوستا ۴ و ۱۰. 𐬵𐬎𐬙𐬀𐬱𐬙𐬀𐬵𐬈. نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و ۶. یسنا ۳ و ۸. یسنا ۴ و ۱۱. یسنا ۷ و ۸.

huθaxta : 𐬵𐬎𐬚𐬀𐬑𐬙𐬀. ۱ (𐬚𐬀𐬑𐬙𐬀.)

well-bent or stretched;

هوتَخت خوب خم شده یا خوب کشیده 𐬵𐬎𐬚𐬀𐬑𐬙𐬀𐬌𐬱. 𐬵𐬎𐬚𐬀𐬑𐬙𐬀. 𐬚𐬀𐬥𐬀𐬭𐬆𐬥𐬀𐬌𐬱.
کماسه ۵/۱ یشت ۱۰ و ۳۹.

hudaēna : 𐬵𐬎𐬛𐬀𐬉𐬥𐬀. (𐬛𐬀𐬉𐬥𐬀.)

of good religion; or of good conscience,

هُوَدَئِینَ: بهدین، یا از وجدان خوب.

[Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۴ و ۹. [Avestan] نرینه ۱/۱ ویسپرد ۳/۳ خورده ۴ و ۸. [Avestan] نرینه ۱/۶ یشت ۲۲ و ۱۸. نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵. = ای جوان نیک دین نرینه ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱.

hudānu : [Avestan] ([Avestan] -۰۲)

of good wisdom; possessing great intelligence.

هُودانو: نیکودان، دانا، باخرد، بسیار هوشیار.

[Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۳۱ و ۱۶. [Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴/۹. یسنا ۵۰ و ۹. [Avestan] = داناترین دانا نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۱۵.

hudānvarěšvā : [Avestan]

act with good wisdom.

هُودانْوَرِشْوا: با کنش یا خرد نیک [Avestan] + [Avestan] = [Avestan] یسنا ۵۳ و ۳.

hudāstéma : [Avestan]

see : نگ: [Avestan]

hudéma : [Avestan] کماسه

good , sufficient. deam self-command;

هُودِمَ: نیکدم. پورداود: دلپذیر، شیرین.

[Avestan] = خوب، [Avestan] = چیره‌بخود، بر خود. [Avestan]

I wish to give him the fluency of [Avestan] =

speech (Lit., a sufficient command of words).

من آرزو می‌کنم بآن سخنان روان یا فرمان نغز بدهم (ادبی، دستوری بسنده از واژه‌ها)

۲/۱ یسنا ۲۹ و ۸.

[Avestan] ([Avestan])

gazing with sharp looks; epithet of Fravashi;

هودُو ئیشْرَ: نیک‌چشم

[Avestan] = نیک [Avestan] = چشم ، خیره نگرنده ، تیزبین ، خیره نگرنده با دیدگان تیز ، پاژنام فروهر. [Avestan] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

huδāwn̊h : ([Avestan]-۰۲) (۰۱) [Avestan]

belonging to the good creation;

هُوْداوُنْگهْ : وابسته به آفرینش نیک

[Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۱۲ و ۰۷ [Avestan] - [Avestan] ۰ ۲/۱ وند ۱۳ و ۰۴۵ [Avestan] ویسپرد ۱۱ و ۰۳ [Avestan] — [Avestan] نرینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۰۵ [Avestan] مادینه ۲/۱ یسنا ۱۶ و ۰۶ [Avestan] ۴/۱ وند ۵ و ۲۰ ۰ ویسپرد ۰ ۱ و ۹ ۰ ویسپرد ۲ و ۱۱ ۰ [Avestan] ۵/۱ ویسپرد ۷ و ۴ ۰ [Avestan] - نرینه ۶/۱ یسنا ۱۳ و ۷ ۰ یسنا ۱۶ و ۴ ۰ سی‌روزه ۱ و ۲۸ ۰ فرگرد ۶ و ۱ ۰ [Avestan] نرینه ۸/۱ وند ۲۱ و ۱ ۰ نیایش ۵ و ۴ ۰

2- [Avestan] : clarified butter or muttonball placed on the sarced bread in the Baj ceremony; Goshodo;

گائوش‌هُداو: روغن کره یا گوشت که در نان ورجاوند گذاشته می‌شود و در آئین باج بکار می‌برند . گوشودو. [Avestan] ۲/۱ یسنا ۳ و ۰۱ [Avestan] — [Avestan] ۰ ۲/۱ یسنا ۴ و ۰۱

huδāwn̊h : ([Avestan]) (۰۲) [Avestan]

possessing good sense; very discreet, judicious.

هوداوُنْگهْ: داشتن اندریافت نیک

نیکو نهاد ، دادگر ، بسیار دوراندیش. [Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۰۶ یسنا ۴۸ و ۰۳ [Avestan] نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۰۶۰ [Avestan] ۱/۱ یشت ۲۳ و ۰۳ [Avestan] ۴/۱ یسنا ۳۱ و ۰۲۲ [Avestan] نرینه ۱/۳ وند

۳۴ یسنا .۳ و ۳۰ یسنا ۱/۳ نرینه [Avestan] ۰۱ و ۷۰ یسنا ۰۲ و ۲ یسنا ۰۹ و ۱۹
۱۰ ویسپرد ۰۱ و ۸ ویسپرد ۰۹ و ۲۴ یسنا ۰۴ و ۴/۳یسنا۴ نرینه [Avestan] ۰۳ و
۵۶ یسنا ۶/۳ نرینه [Avestan] ۱۳ و ۳۴ یسنا ۴/۳ نرینه [Avestan] ۰۴ و
بهترین دارنده [Avestan] ۰۲ و ۵ ویسپرد ۸/۳نرینه [Avestan] ۰۳ و
۸/۱ نرینه [Avestan] ۱۵۲ و ۱۳ یشت ۲/۱ نرینه (فروزه برترین) سهش
۰۳۰۲ و ۴۱ یسنا

huδāwn̊ha : [Avestan] کماسه [Avestan]
good sense, great widsom;
هوداوُنگهَ: اندریافت نیک، خرد بزرگ [Avestan] ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۰۳.

huδāta : ([Avestan] ۰۲) [Avestan]
well-created; noble created;
هوداتَ: نیک آفریده، بسیار خوب آفریده.
[Avestan] نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶۰. یشت ۱۰ و ۱۴۲۰ [Avestan] مادینه
۱/۱ یشت ۱۷ و ۱۵۰. (۲) خوب پایه‌گذاری شده. 2-well-founded;
[Avestan] - کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۱.
[Avestan] مادینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۰۸.

see : [Avestan] نک : [Avestan]

huδāman : ([Avestan] ۰۲) [Avestan]
possessing great wisdom; very sensible;
هودامَن: داشتن خرد بزرگ. دانا، بسیار آگاه.
[Avestan] نرینه ۶/۱ یسنا ۱ و۱

huna : ([Avestan] ۰۱) نرینه [Avestan]
the brood (of evil creation); هونَ: جوجه (ازبدان و زیانکاران)

hunairyãwnč :

walking with great courage-manliness; (نرینه -۱)

هوناٸیریاوْنْچ با دلاوری گام بردارنده.

با جوانمردی و مردانگی گام بردارنده. نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۰۲. نرینه ۱/۶ یشت ۸ و ۱۳.

hunara : (نرینه)

a good quality; virtue, goodness excellence;

هونَرَ هنر، خوبی، دلاوری: =خوب، =دلیر: دلیر نیک

۶/۳ وند ۱۳ و ۱۹. مانندها:

2-an equitable ordinance a just code of laws

۲- یک فرمان یک‌نواخت، دستور یکسان.

یک نسک دات و داوری ۱/۳ یسنا ۴۳ و ۵.

hunarvant :

هونَرْوَنْت هنرمند.

possessing excellence-good qualities; morally good;

مادینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۲۰. مادینه ۱/۲ یشت ۱۶ و ۱.

=نیک، =مرد دلیر =مرد دلیر نیک: دارنده دلیری

hunarẽtãt : مادینه

excellence, merit, goodness;

هونَرِتات: برتری، شایستگی، خوبی.

۱/۳ یسنا ۵۰ و ۸. پورداود: هنری.

hunivixta: (مادینه)

sufficiently made ponderous-heavy;

هونی ویخْتَ: بسیار کوبنده و سنگین.
[Avestan] نرینه ۱/۱ یشت ۱ و ۷۲. [Avestan]. [Avestan]
نرینه ۲/۱ یشت ۶ و ۵. نیایش ۱ و ۱۵ [Avestan] ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۳۲. [Avestan] ۱/۳. یشت ۱۰ و ۱۴۰.

hunu : (نرینه) [Avestan]

the brood (of evil creation);

هونو: جوجه (از بدان، زیان‌کاران) [Avestan] ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۰. [Avestan]
۱/۳ یشت ۱۰ و ۱۱۳. [Avestan] ۲/۳ یشت ۱۹ و ۱۴. پورداود: بچه یا کودک اهریمنی.

hunu : (نرینه) [Avestan]

name of a fiendish tribe, antagonistic to the Zorastrian religion;

هونو: نام یک ایل دیوخویی است که دشمن دین زرتشت بودند. [Avestan]
۱/۳ یشت ۷ و ۵۷. [Avestan] ۲/۳ یشت ۵ و ۵۴. [Avestan] ۵/۳ یشت ۱۳ و ۱۰۰. یشت ۱۹ و ۸۶.

hunušta : [Avestan]

see : [Avestan] نگ:

hunvant : [Avestan]

see : [Avestan] نگ:

hupaitištāna : [Avestan]

standing firmly; firm-footedness; ([Avestan])

هوپَئیش تانَ: استوار ایستنده، پایداری.
[Avestan] ۷/۱ یشت ۱۴ و ۱۳.

(نرینه)

hupairišpā :

one who disperses or hurls away;

هوپَئیریشپا : بدور پرتاب‌کننده

hupairišta :

well-tested, throughly-examind;

هوپَئیریشتَ : نیک آزموده، سراپا آزمایش شده.

نرینه ۱/۲ یسنا ۷۱ و ۸.

hupaurva:

of a very exalted dignity;

هوپَئورْوَ: از جایگاه بالا، بالاجاه، جاه و پیشه بسیار بزرگ و ارجمند

مادینه ۲/۳ یسنا ۵۲ و ۳.

hupaṭareta :

well-winged.

هوپَتَرِتَ: تیزپر، خوب بالدار.

= باشتابتر از تیزبال‌ترین پرنده

fleeter than well-winged-birds.

۲/۳ یسنا ۵۷ و ۲۸.

hupaθmainya :

Leading to the righteous or heavenly path; supplying good provision to men on their way to paradise (Sp. Justi. Har. Dar.) epithet of chista; i.e., the angel presiding over religion;

هوپَتْ مَئینیَ: رهبری خوب به راه راستی و راه مینوی. پیش بینی کننده راه‌خوب‌وآماده کننده فردوس برای مردم در راهشان (اشپیگل ـ یوستی ـ هارلز ـ دار مستتر) ٭ پاژنام

چیستا (برای مانند) مینوی پشتیبانی کننده دین.
مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۱۰

huparéta :

fighting bravely;

هوپَرِتَ: با دلیری جنگنده. نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۴۶.

hupāta :

well-protected;

هوپاتَ: نیک نگهدارنده، خوب نگهداشته. نرینه ۲/۱ یشت ۲۴ و ۴۲

= بهترین نگهداری شده مادینه ۱/۳ یشت ۱۴ و ۱۲ =
best protected.

hupuθrya :

well-behaved children. virtuous offspring;

هوپوثْرْیَ: فرزندان نیک رفتار، فرزندان راست و درست.
۲/۱۰ یسنا ۱۰ و ۱۵.

hupéretu :

a forest that can be easily crossed;

هوپِرِتو: خوب‌گدار: جنگلی که بتوان به آسانی از آن گذر کرد.
مادینه ۱/۱ یشت ۱۶ و ۳. ... = آب‌های باگدار
مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳.

hupéréna :

well-winged.

هوپِرِنَ: خوش‌پر، خوش پرواز
. نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۰.

hupō̃-husta :

well-adorned.

هوپوٚ‌بوسْتَ : خوب آراسته

نیک آذین‌شده = خوب درست . = آراستن = بسیار خوب آراسته . جای‌گاه یا نشست‌گاه یا رخت — خوابهای خوب آراسته نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹ .

huféδri :

of noble parentage.

هوفِذْری: از دوده نیک . از زنجیره خانواده بسیار خوب . مادینه ۲/۳ ۲ و ۷ .

hufraorvaesa :

cleverly turning round (a charist)

هوفْرَئورْوَئِسَ: با زرنگی گرداننده نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۱ .

hufrąnharšta :

well-thrust, well-stabbed; (as a sword);

هوفرَنْگهَرْشتَ: خوب فرو رونده ، بسیار تیز سوراخ کننده .
(مانند شمشیر) نرینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۲ .

(مادینه)

hufrabéréti : a good offering or gift.

هوفْرَبِرِتی: پیشکشی خوب ، دهش خوب ، نیاز خوب ۳/۱ یسنا ۶۸ و ۹ . یشت ۱۰ و ۷۷ .

huframéréta :

well-recited; epithet of the Gatha Ahunavaiti.

هوفْرَمِرِتَ: خوش گزارش ، گزارش خوب .

نیک دریافتنی ، نیک ازبرکردنی ، پاژنام اهونودگات . . مادینه ۲/۱ ویسپرد ۱۴ و ۱۰.

huframéréti :

complete recital;

هوفرَیرِتی: گزارش رسا . نیک‌سخن . ۴/۱ ویسپرد ۹ و ۳.

hufravač :

name of an illustrious personage of the family of Kahrka

well speaker.

هوفرَوَچ: نام کسی نامور از خاندان کهرکا . نیک‌گوی

۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۷.

same as ماننده

hufrāyašta

well-praised; well-invoked.

هوفرایشت: خوب نیایش شده ، خوب ستایش کرده . مادینه ۲/۱ یسنا ۲۱و۵ . یسنا ۶۱و۱ . ویسپرد ۲و۶ . ویسپرد ۱۴و ۱ . مادینه ۶/۱ ویسپرد ۱و ۴ . ۶/۳۰۶ ویسپرد ۱ و ۳.

hufrā uxta :

well-moulded; well-cast;

هوفرایوخت: خوب‌ریخته ، خوش ریخت (کالبد) . نرینه ۱/۳ یشت ۱۵ و ۴۰.

(مادینه)

hufrāyešti :

good offerings of yasna;

good conserations.

هوفرایشتی: نیکوستاینده

نیاز خجسته، دهش خجسته ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۷.
۴/۱ ویسپرد ۹ و ۳.

hufrīna :

a good blessing; pious benediction;

هوفْرینَ: آفرین خوب، نیکخواهی خوب برای کسی، آفرین نیک دین دار.
۵/۱ یشت ۱۶ و ۳.

hubaoiδi :

sweet-scented; fragrant;

هوبَئُئیذی: بوی خوش، بویه. نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۴.
نرینه ۱/۱ یشت ۲۲ و ۷. مادینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۶.
کماسه ۲/۳ یشت ۵ و ۱۳۰. یشت ۱۷ و ۷. = خوشبوتر نرینه ۱/۱.
یشت ۲۲ و ۷. = خوشبوترین بوها ۱/۳ وند ۲ و ۲۸. ۳۸.
مادینه ۶/۳ وند ۸ و ۲. ۳. ۷۹. وند ۹ و ۳۲. وند ۱۴ و
۳. وند ۱۸ و ۷۱.

hubaoiδitā (مادینه)

sweet-scentedness;

هوبَئُئیذیتَ: خوش بویی، بویه آگینی. ۳/۱۰ یشت ۲۲ و ۱۱.

hubaoiδya :

Sweet - scented.

هوبَئُئیذیَ: خوش بو، بویه آگین. ۶. کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۲.

hubaγa :

fortunate, lucky;

هوبَغَ: خوشبخت. کامیاب، نیکروز. = زنان خوشبخت مادینه
۲/۳ ویسپرد ۲ و ۷.

huabrāna :

admirably fit for riding.

هوبَرانَ:

خوش راه، خوب برنده، شایسته سواری. ... نرینه ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۸.

hubāmya :

full of splendour-radiance; highly resp-Lendent, epithet of Mithra;

هوبامیَ: پرشکوه، پردرخشش.

بسیار درخشنده، پاژنامه میترا ... ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۳. ... = پرتو خورشید، درخشنده‌تر از خورشید.

hubiš :

of good the remedies;

هوبیش: خوب درمان‌گر، نیک‌درمان. ... = درمان‌گر ...

۱/۱ یشت ۲، و ۱۷. مانندها: ...

hubéréta : (نرینه)

one who offers good gifts;

هوبِرِتَ: نیک برنده، کسیکه دهش خوب پیشکش می‌کند. نیازی‌خوب‌کننده ...

۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۱۲ (۲) پیشکشی خوب

2-a good offering;

... کماسه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۸.

... مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۱۸.

hubérétā : (مادینه)

good treatment (Lit. well carried i.e., well behaved).

هوبِرِتا: خوش رفتار، نیک روش.

... که ممکن است با من خوشرفتاری کنند. ۲/۱ یشت ۱۵ و ۴۰.

hubéréti : (مادینه)

a good offering; or a gift;

هوبِرِتی: یک پیشکشی خوب یا دهش خوب. ۲/۱ یشت ۱۰ و ۷۸.
۲/۱ یسنا ۶۰ و ۶. یسنا ۶۲ و ۱۰ . ۷ ۲/۱ یسنا
۶۸ و ۱۴. ۲/۳ فرگرد ۷ و ۲.

humata : کماسه

a good or holy thought, an honest intention;

هومَتَ: اندیشه نیک، اندیشه ورجاوند، آهنگ نیک ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶
۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. ۱/۶ یسنا ۱۰ و ۱۶.
۲/۳ ویسپرد ۱۷ و ۱. ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. ۲/۳ یسنا
۱۱ و ۱۷. ۳/۳ یسنا ۷۰ و ۴. ۳/۳ وند ۵ و
۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. ۴/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۱ و
۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲. ۶/۳ ویسپرد ۲ و ۲.
۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

2-well-thought, honestly considered;

۲ـ نیکاندیش، پاک، درستکار. کماسه ۱/۲ یسنا ۲ و ۸.
کماسه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵. کماسه ۶/۱
وند ۱۸ و ۱۷. ۲۵. ۲/۳ یسنا ۳ و ۴.

3-the good-thought paradise, called in pazend star-pae behesht

۳ـ اندیشه نیک، بهشت (بهترین)
که در پازند ساترپائی‌بهشت نامیده می‌شود.
۷/۱ یشت ۲۲ و ۱۵ و یشت ۲۲ و ۱۴.

humanaṇ̊h :

holy thoughts, well-minded;

هومَنَنگهْ: نیک پندار، نیکاندیش. نرینه ۲/۱
ویسپرد ۳ و ۳. نیایش خورده ۴ و ۸. نرینه ۴/۱ یشت ۵ و ۸.

= قوای‌جوان نریبنه ۱/۶ یشت ۲۲ و ۱۸ .
نیک‌اندیش نریبنه ۱/۸ یشت ۲۲ و ۱۱ . نریبنه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۳۴ .
یشت ۱۹ و ۹۵ .

humāya :

a good ordinance; a wise code of laws;

هومایَ هومَیَ: دستورنیک ، یک پند خردمندانه از دات .
دات نیک ، ۲/۳ یشت ۹ و ۲۱ .

2-possessing good understanding; rich in wisdom;

۲ــ دارای فهم خوب ، پرخرد ، توانگر در خرد .
نرینه ۱/۲ یسنا ۴۱ و ۳ . ویسپرد ۳ و ۳ . نیایش ۴ و ۸ .
نرینه ۱/۶ ویسپرد ۹ و ۲ . یشت ۲۴ و ۱۷ . ۱/۳۰ ویسپرد ۱۲ و ۴ و ۵ .
۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ . ۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ .
۱/۳ ویسپرد ۱۲ و ۴ .

humayaka :

name of a Daeva-worshipper; literally, implying, full of tricks, crafty;

هومَیَکَ:
نام کسی است دیوپرست نیرنگ‌بازوافسونگر ، دغل‌ورنگ‌باز
نرینه ۱/۲ یشت ۵ و ۱۱۳ .

humā : (مادینه)

a daughter of king Gushtasp's
renowned for her beauty; she was carried away, along with her sister BeH Afrid into captivity, by the king's mortal for Arjasp; but they. both were gallantly rescued by their heroic brother Isfendyar, Humae

هوما: همای نام دختر شاه گشتاسب که بداشتن زیبائیش نامی بود .
و او بهمراه خواهرش به‌آفرید ربوده شدند و در بند و گرفتاری ارجاسب هیونان‌خدای

درآمدند تا اینکه هر دو آنها بدست اسفندیار که برادرشان‌بود دلاورانه‌رهایی‌داده‌شدند [Avestan] در [Avestan] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

humāya : [Avestan]

see : [Avestan] نگ:

humižda : ([Avestan]) [Avestan]

giving good rewards

هومیژدَ: دهنده پاداشهای خوب. [Avestan] مادینه ۱/۳ یسنا ۵۵ و ۲.

huméréti : ([Avestan]) [Avestan]

a good religious law or doetrine;

هومِرِتی: دات از دین خوب ـ جستار دینی.
[Avestan] ۶/۱ یسنا ۳۱ و ۱۰.

humān‸dra: (نرینه) ([Avestan]) [Avestan]

benignant mysteries of the Zoroastrian religion; effica- cious Manthra.

هومَنْزدَرَ: راز مهربانی آئین دین زرتشتی، سودمندی (مانتره) [Avestan] ۲/۳ یسنا ۳۰ و ۱.

huyaona : (نرینه) ([Avestan]) [Avestan]

giving great assistance-strength; or having a good residence.

هویَئْنَ: دهش یاری بزرگ، دهش نیرومندی، داشتن‌خانه‌یاجای‌خوب [Avestan] مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۹.

huyazata :([Avestan]) (۰۱) [Avestan]

well worthy of adoration-reverence;

هویَزَتَ: شایستگی خوب برای بزرگداشت از بزرگداشت کننده.
شایسته ارجمندی (۱) [illegible]. مادینه ۲/۱ یشت ۱۷ و ۱۰.

huyazata : [illegible] (۰۲)
name of an illustrious personage
هویَزَتَ:
نام کسی نامور [illegible] ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۱۷.

huyašta : [illegible] ([illegible])
well-adored; greatly praised;
هویَشتَ: نیک ستوده، به بزرگی ستایش شده
[illegible] ۳/۱ یشت ۵ و ۹. نیایش ۴ و ۹. [illegible] مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۹. نیایش ۴ و ۹.

huyāirya : [illegible] ([illegible])
of fruitful or cropful year; fertiles producing fertility;
هویائیریَ:
سال نیک، سالیکه میوه و دانه در آن فراوان باشد (ترسال) [illegible].
مادینه ۲/۱ یشت ۸ و ۵۱. [illegible] ۴/۱ یشت ۸ و ۳۶ [illegible].
مادینه ۲/۳ یشت ۸ و ۹. ۴۰.

huyāγna : [illegible] ([illegible])
a good performer of the yasna ceremony; a good adorer of spiritual beeings;
هویاغنَ: خوب ستایش کننده. خوب انجام دهنده یسنا، خوب بزرگداشت کننده‌مینوی.
[illegible] = بزرگداشت، ارج، پیرو خدایی، خداپرستی، دین‌داری [illegible]
۲/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۶.

huyãreš :

see : نگ:

huyẽšti :

a good or worthy adoration; full-offered-yasna

هویشتی: بزرگداشت شایسته، ستایش خوب، ستایش بایسته

۳/۱ (۲/۱) یسنا ۶۸ و ۱۴. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۸

۳/۱. یسنا ۶۸ و ۹.

huraiΘya :

possissing a good chariot.

هورَئیثیَ: دارنده ارابه خوب. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۱۶. (گلدنر)

= دارنده راه خوب (دار مستتر)

huraoδa :

tall-formed; stately; well-shapen;

beautiful,

هورَئُذَ: بلندبالا، خوش ساخت، خوش پیکر، زیبا.

نرینه ۱/۱ وند ۱۹ و ۴۰. یشت ۱۴ و ۷. ۴۴.

مادینه ۱/۱ وند ۳ و ۲۴. وند ۱۹ و ۳۰. یسنا ۱۰ و ۱۴. یسنا ۱۱ و ۱۰.

نرینه ۲/۱ وند ۱۹ و ۱۵. یسنا ۲ و ۶. یسنا ۵۷ و ۲. ۵. ۷. ۹. ۱۱. ۱۳. یشت ۱۱ و ۱. ۱۰. ۱۴. ۱۵. ۱۸. مادینه ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۴. یشت ۵ و ۱۵.

یشت ۹ و ۲. یشت ۱۷ و ۱. نرینه ۶/۱ یسنا ۳ و ۸. یشت ۱ و ۲۷

یشت ۸ و ۸. مادینه ۶/۱ یشت ۵ و ۶۴ یشت ۱۰ و ۹۰.

نرینه ۸/۱ وند ۱۸ و ۲۲. ۳۱. ۳۴. ۳۷. وند ۴۰. ۴۳. ۴۶. ۴۹.

یسنا ۵۷ و ۲۵.

huraoδañh :

beautiful, stately, tallformed.

هورَشْمَذَنْگَهْ: زیبا، خوش ساخت، خوش پیکر، خوش اندام.
بلندبالا. [Avestan] زنان خوش پیکر، زنان زیبا. مادیَنه ۲/۳
ویسپرد ۲ و ۷.

hurā̃ : ([Avestan]-۱) [Avestan]
strong drink. intoxicating Liquor.
هورا: مستی‌آور، نوشیدنی مست‌کننده، آشام مستی‌آور. [Avestan] ۱/۶ وند ۱۴و ۱۷. [Avestan] ۱/۶ آفرینگان ۴.

huraΘman کما ([Avestan]) (ازریشه [Avestan]) [Avestan]
good growth; good creation;
هوروثْمَنْ: رویش خوب، آفرینش خوب. [Avestan] آفرینش نیک از اهورا مزدا. ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۴.

[Avestan] ([Avestan]) از ریشه [Avestan]
hurunya : peace of mind; equanimity;
blisful state of soul; هورونْیَ: آرامش دادن، بردباری.
سنگینی، گونه‌ای از خوشی روان. [Avestan] = نیک [Avestan] = روان. [Avestan]
۲/۱ یشت ۱۰ و ۳۳. [Avestan] ۱/۴ یسنا ۶۸ و ۲. ویسپرد ۵ و ۱. ویسپرد ۱۱ و ۲۰.

hu-vaxša : ([Avestan]-۱) [Avestan]
very prosperous or thriving fruitful (as a country);
هووَخْشَ : خوشبختی‌زیاد، یا کامیاب از بارداری
و سودمندی (مانند کشت‌زار کشور) [Avestan]. [Avestan] ۱/۴ وند ۴ و ۲.

hu-vačanh : [Avestan]
see : نک: [Avestan].

husasta :

well-taught; properly instructed;

هوسَستَ: نیک آموخته، برسابی یادگرفته.

مادینه ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۳.

hustaréta (مادینه)

(a bed) well spread.

هوسْتَرِتَ: خوب‌گسترده، خوب پهن کرده. نرینه ۱/۳ یشت ۱۷ و ۹.

husravanh : (نرینه)

the son of Syavarshana (Syavakhsh) and the gerands on of Kaviusa (per. Kaus). he successfully begs of Aredvi-sura to enable hime to overcome A trasyab who had killed his father. in the vish taspyasht, he is called immortal.

هوسْرَوَنْگْهْ: کیخسرو. پسر سیاوش و نوه کیکاوس است و او به‌اردویسور نیاز کرد که توانایی پیدا کند تا بتواند برافراسیاب کشنده پدرش چیره گردد و سرانجام افراسیاب بدستیاری هوم دستگیر و به پیش کیخسرو آورده شد تا اینکه افراسیاب بر دست کیخسرو کشته شد. کیخسرو را در ویشتاسب یشت جاودانی نامیده‌اند. ۱/۱ یشت ۵ و ۴۹. یشت ۹ و ۲۱. یشت ۱۵ و ۳۲. یشت ۱۷ و ۴۱. ۱/۱ یشت ۹ و ۱۸. یشت ۱۷ و ۳۸. یشت ۱۹ و ۷۷. یشت ۲۳ و ۲. ۲/۱ یشت ۱۹ و ۷۴.

2-a lake of the same mame

۲ــ نام دریاچه‌ای است بنام دریاچه هسرونگه. (گلدنر) ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۶.

husravan :

good intonation; recital of prayers in musical tone

هوسْرَوَنْ: آهنگ خوب، آوای خوب. سرایش نیک

با آوای خوب نیایش خواندن. [illegible] ۷/۱۰ نیایش ۴ و ۸.

huš : [illegible]

to become dry; to dry;

هوش: خشک شدن، خشک کردن. مانند: [illegible].

hušata : ([illegible]) [illegible]

well-cut

هوشَت: خوب برش. [illegible] نرینه ۶/۳ وند ۱۸ و ۱۷ = کننده درخت خوب بریده شده. [illegible] نرینه ۶/۳ آفرینگان ۵.

hušayana : ([illegible]) [illegible]

of a good welling.

هوشَیَن: خوب‌آشیانه، خوب جایگزین، خوب خانه، نام آواز و پاژنام میترا و تشتر: [illegible] نرینه ۲/۱ یشت ۸ و ۲. یشت ۱۰ و ۴. نیایش ۲ و ۱۳.

hušiti : مادینه ([illegible]) [illegible]

a pleasant or joyful abode; a good residence;

هوشیتی: یک خانه دلخواه یا آرامش بخش.

یک جایگاه خوب. [illegible] ۱/۱۰ یسنا ۲۹ و ۱۰. یسنا ۴۸ و ۱۱. [illegible] ۲/۱ یسنا ۶۸ و ۱۴. [illegible] ۲/۱۰۶ یشت ۱۰ و ۷۷. [illegible] ۶/۱، ۷/۱ یسنا ۳۰ و ۱۰.

2-the coming (of the season) at its proper time.

۲ــ آینده (از موسم)

در آن هنگام درست. [illegible] ۲/۱ یسنا ۲ و ۶. خورده ــ اوستا ۴ و ۱۰. [illegible] ۶/۱۰ یشت ۲ و ۳. یشت ۴ و ۵ [illegible] ۶/۱ یسنا ۱ و ۶. یسنا ۳ و ۸. خورده اوستا ۴ و ۲.

hušēna :

a happy abode, living happily;

هوشینَ: یک خانه شاد، جای زندگی شادمانه، خانه خوب، ۱/۱
یسنا ۵۳ و ۵.

hušāiθ mna :

a valuable property-possession

هوشوئیثمَنَ: دارایی گرانبها، دارایی بسیار ارزنده. ریشه = دارا بودن
۱/۱ یسنا ۴۸ و ۶.

hušyaoθna : (۱).

of good deed; practising virtuous actions

هوشیَئوثنَ: کنش نیک، انجام دهنده کار نیک.
ما دینه ۱/۱ یسنا ۴۵ و ۴. ... نرینه ۲/۱
ویسپرد ۳ و ۳. خورده اوستا ۴ و ۸. ... نرینه ۱/۶ یشت
۲۲ و ۱۸. یشت ۲۴ و ۱۷. ... = توای جوان نیک کردار،
نرینه ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. ... نرینه ۱/۳ یشت ۱۹ و ۹۵.

hušauθna : (۲)

names of two different illustrious personages. (1) possibly, a son of King Gushtasps (Yt. 13,103). (2) a member of the well-known Family of Frashaostra (Vt. 13, 104).

هوشیَئوثنَ: نام دو کس. (نخستین) شاید پسر شاه گشتاسب باشد که در —
یشت ۱۳ و ۱۰۳ آمده است (دومین) یکی از هموندان خانواده بسیار باآوازه فرشوشترا است
یشت ۱۳ و ۱۰۴. ... ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۰۳، ۱۰۴.

huška :

هوشکَ خشک

- نرینه ۲/۱ یسنا ۷۱ و ۸. یشت ۵ و ۷۷، ۷۸. ۷/۱
وند ۶ و ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۰. ۶/۳ وند ۸ و ۲۹، ۳۰، ۳۱،
۳۳، ۳۴. وند ۸ و ۳۳. مانند‌ه: .

huškō-zéma :

where of the ground is dry

هوشکوزِما: زمین خشک، در جائیکه زمین خشک است.
۶/۳ وند ۸ و ۸.
کاسه ۱/۱ وند ۳ و ۱۵. وند ۵ و ۴۶. وند ۸ و ۵. وند ۹ و ۳.

hušxvafan :

sleeping pleasantly; (ازریشه)

enjoing a happy sleep. هوش خْوَفَن

خوشخواب، خوش‌خوابیدن، خواب خوش، وآرام و شاد. نرینه
۱/۱ یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲. = خوابیدن
. = کسیکه هرگز نخوابیده یسنا ۵۷ و ۱۷. یشت ۱۱ و ۱۲.

huš-haxan :

a good or well-wishing friend.

هوش هَخَن: دوست خوش دل، دوست خوب، . ۱/۱
یسنا ۳۲ و ۲.

huš-haxi : نرینه

a good companion; a good or., real friend.

هوش هَخی: یار خوب، دوست راستین
دوست خوب، ۲/۱ یسنا ۴۶ و ۱۳.

huš-haxman :

whose friendship is good;

هوش هَخمَن: دوستی خوب.

. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰.

huš-hãnm-béréta :

well-hoarded, provided with full store;

هوش ـ هانْم ـ بِرِتَ:

نیک گردآوری شده، خوب خرمن شده. نرینه ۲/۱ یشت ۱۸ و ۰۱ ۵/۱ یشت ۱۳ و ۶۷.

huš-hãnm-sãsta :

well instructed or trained; well principled.

هوش ـ هانْم ـ ساشْتَ:

نیک آموخته. نیک دانش فراگرفته، نیک‌روش، نیک‌خوی مادینه ۴/۱ یشت ۲۲ و ۱۸.

hũ : (۰۱) (نرینه)

a Swine.

هو: خوک نر.

= در پیکر یک خوک بیابانی (وحشی) یشت ۱۰ و ۲۰ و ۱۲۷. یشت ۱۴ و ۱۵. = در پیکره زیبا.

hũ : (۰۲) مانند

هو:

hũiti : (۰۱) (مادینه)

expressing the juice of the Hoama.

هوئیتی: فشردن شیره هوم. در سانسکریت:

جائیکه سوما فشرده شده … ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۶.

hūiti : (۲.)

an artisan; a handicraftsman

هوئیتی: افزارمند، هنرمند، کارگر سازنده افزار، در پهلوی ۳ دسته مردم بنام آتره‌ون … رتیشتار … و استریه فشوئیت … دسته‌بندی شده بود در هند باستان ۳ دسته بنام براهمن خششریا و وائیشیا، دسته بندی شده بود. … ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۷.

hūišti : (مادینه)

a good wish or desire; هوئیشتی: آرزوی نیک، خواست نیک، خواهش نیک.
… وسترگارد. …
… ۲/۳ یشت ۴ و ۸.

hū-karetar : (نرینه)

a doer of virtuous actions; a well doer,

هوکَرِتَر: نیک‌کردار، درستکار، نیکوکار.
… ۱/۱ یسنا ۳۴ و ۱۳. (وسترگارد …)

hūxta :

a good word; a well-intetioned, speech.

هوخْتَ: گفتار نیک، واژه نیکو
… ۱/۱ یسنا ۱۹ و ۱۶. … ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. …
۶/۱ یسنا ۱۰ و ۱۶. … ۱/۳ فرگرد ۳ و ۱. … ۲/۳ ویسپرد
۱۷ و ۱. … ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. … ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷.
… ۳/۳ یسنا ۷۰ و ۴. … ۳/۳ وند ۵ و ۲۱.
وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. … ۴/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. یشت ۱ و ۵.

۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲ ۶/۳ ویسپرد ۲۰ و ۲.
۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴.

2-well spoken; honestly uttered.

۲ـ گفته خوب، گفتار راستین. کماسه ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۸.
کماسه ۲/۱ ویسپرد ۲ و ۵.
کماسه ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷ و ۲۵. ۲/۳.
یسنا ۳ و ۴. ۷/۱ یشت ۲۲ و ۱۵. ۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۴.

hũrõ :

see : نگ:

hũ-bãmya :

see : ۲. نگ:

hũšnãΘra :

well-washing, purifying thoroughly; effective for the bathings (as water).

هوشناثرَ خوب شوینده، سراسر پاک کُننده، درخور شستن و پاک‌کردن (مانند آب)،
مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳.

see : در هر ۴ واژه نگ به

héntõ; héntém :

see : نگ:

hé - Čã;hẽča:

see : نگ:

hénkérétā :
see : نگ:

hẽngrabém :
see : نگ:

hẽbvant : (-)
gathering or meeting together; (waters)
هِبْوَنْت : همدیگر را دیدن ، گردهم‌آمدن.
همدیگر را بیننده. (میلز = آن در استخر ایستاده) (آب که از کوه روان است ، رودها
بندهش، دارمستتر) گونه‌گاتهااست‌ازواژه - که
معنی آن،باهمدیگربودن ،یابهم‌افزون‌شده‌است . ...
مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳. وند ۱۱ و ۵.

hẽmiθyāt:
See: نگ: - - ۲.

hẽm-paršti : (-)
consultation, interview;
هیم پَرَشتی کنکاش، سگالش، گفت وشنود . - ۱/۶ یسنا
۳۳ و ۶.

hẽmyantū :
see : نگ: -

hẽ; hō; ōhi :
see : نگ:

hõiθwa :

see : نگ

(یسنا ۵۳ و ۶.)

این واژه‌ها را در واژه نگاه کنید.

hõiš; piθã;parã :

see :(para, hi)

hõyå m; hõyũm :

see : نگ :

hå :

see : نگ:

håm :

see : نگ:

håmin : (نرینه)

summer; the warmest season of the year

هامین: تابستان، گرمترین موسم سال.

۱/۲ (۱/۷) یسنا ۶۵ و ۵. یشت ۵ و ۵. بشت ۱۳ و ۸. نیایش ۴ و ۶.

2-belonging to summer

۲ـ وابسته به تابستان، تابستانی = دو تابستان نرینه ۲/ اوند ۱ و ۳. = هفت ماه تابستان نرینه ۳/ اوند ۱ و ۴. تابستان بزرگ در ایران باستان هفت ماه بوده است.

håm-isã : (مادینه)

the same pole of the chariot; هانْم ئیسا : همان مالبند ارابه.

۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۲۵.

hąm-urvīsya :

meeting together;

هانْم ئورویس یا: همدیگر را دیدار کردن . نرینه ۱/۳ ، وند ۳ و ۳۲.

hąm -nāfa :

See: نگ:

hąm-taptin :

bailing (Water)

هانْم تَپتین : جوشان (مانند آب) . مادینه ۴/۳ وند ۴ و ۴۶.

hąm - tācit-bāzu :

grappling each other by the arm; هانْم ـ تاچیت ـ بازو:

بازو بهم چنگک کردن. نرینه ۱/۱ یشت ۸ و ۲۲. (گلدنر

. گلدنر

hąm-nasu :

defiled by the dead;

هانْم نَسو: آلوده بالاشه (مرده)

۲/۱ وند ۹ و ۱.

hąm-patana : کاسه

هانْم پَتَن:

patana: rushing on; making an onset

یورش – تک کردن.

[Avestan] ۱/۱ وند ۷ و ۵۳، ۵۴.

hām-baoδémna : [Avestan] (۰۲-...)

healthy or sound in mind;

هانْم بَئْذِمْنَ : تندرستی

hām-barétar : [Avestan]

the gatherer, name of an illustrious personage.

هانْم بَرِتَرْ:

گردآوری کننده: نام کسی نامور. [Avestan] = گردآوری کننده چیزهای خوب ۱/۶ یشت ۱۳ و ۱۱۱.

hām-béréta (bareΘa): [Avestan] (... ۰۱)

bringing together; carrying together;

هانْم بَرِتَ (ـ بَرِتَ):

با هم برنده، با هم بردارنده.

[Avestan] ۳/۱ وند ۸ و ۸۵، ۸۶. [Avestan] ۳/۱۰ وند ۱۹ و ۴۴، ۴۵.

hām-bereΘwa : [Avestan] (... ۰۱)

collection; harvest;

هانْم بِرِثْوَ : خرمن، گردآورده. [Avestan] وند ۳ و ۲۷.

hām-yaētāwn̊hō: [Avestan]

exerting. striving after;

هانْم یَئیتاوَنْگْهو: بکاربرنده، کوشنده. [Avestan] = بکاربردن

[Avestan] = با هم بکار بردن. [Avestan] وند ۲۱ و ۴، ۸.

hām-yanta :

see : نگ :

hām-yūiti :

connection; coming in contact. هانْم یوئیتی : وابسته، بهم برخوردن، بهم رسنده، ۷/۱ وند ۵ و ۵۷، ۵۸، وند ۷ و ۱۷، ۱۸.

hām-raeΘwa : (۰۱)

direct defilment;

هانْم رَئِثْوَ : آلودگی سرراست. = آلودگی ناسرراست.

۲/۱ وند ۱۰ و ۶، وند ۱۱ و ۹، ۱۲.

hām-raeΘwa : (۰۲)

to be polluted by direct defilement

هانْم رَئِثْوَ . ناپاک شدن با پلیدی سرراست.

= لاشه مرده سرراست پلید می‌کند ۳/۱ وند ۵ و ۳۳، ۳۴، ۳۵، وند ۱۲ و ۲۱، ۱/۱ یشت ۱۹ و ۵۸.

2-to be mixed a bad thing with a good one.

۲ــ آمیخته شدن یک چیز خوب با بد، یا آمیخته شدن پاک با پلیدی.

۳/۱ وند ۱۸ و ۶۲.

وند ۱۸ و ۶۲. و ۱۸، ۶۲.

hām-raoδa : (ادو. ادی.)

growing up; thriving; statly;

هانْم رَئُذَ : بالنده، بزرگ‌شونده، رونده، با شکوه

مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵. نیایش ۵ و ۱۱

hą̊m-vaiti :

Friendly; victorious;

هانْم وَئیتی : دوستانه، پیروزی.

مادینه ۲/۱ ویسپرد ۷ و ۱۰ یشت ۲ و ۶.

مادینه ۶/۱ یشت ۲ و ۱۰ سی‌روزه ۱ و ۲.

2-triumphant success; victorious power; also the Angel presiding over the same.

پیشرفت پیروزمندانه، نیروی پیروزی، همچنین نام نیروی‌مینوی نگه‌دارنده و پشتیبان پیروزی و شادی. ۴/۲ ویسپرد ۱۱ و ۱۶.

hą̊m-vaoiri :

a large fruit (sp. & Jus); fruits with rind (Haug); (milk) with pap (Dar.);

هانْم وَئوئیری :

برابر ترجمه اشپیگل و یوستی این واژه: میوه بزرگ است. برابر ترجمه هوگ ـ میوه با پوست برابر ترجمه دار مستتر خوراک نرم و رقیق از شیر است. معنی درست این واژه میوه خوب رسیده یا میوه رسا می‌باشد. ۶/۳ وند ۵ و ۵۲.

hą̊m-varĕti :

protection, support; strength; vigour;

هانْم وَرِتی : نگهداری، پشتیبانی.

نیرومندی، پیروزی. ۱/۱ یشت ۱۰ و ۶۶. یشت ۱۱ و ۲۰. یشت ۱۹ و ۳۹. ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۴. نیایش ۵ و ۱۰. ویسپرد ۷ و ۳. یشت ۱۹ و ۳۹. سی‌روزه ۲ و ۲۲. ۳/۱ یشت ۱۰ و ۷۱. ۵/۱ یشت ۱۹ و ۳۸. ۶/۱ سی‌روزه ۱ و ۲۲.

hą̊m-varĕtivant :

affording protection-

support; giving vigour- courage.

هانْم وَرِتی وَنْتْ :

یارابی کردن نگهدار، یارابی کردن پشتیبانی، پیروزی دادن، دلاوری کردن

... نرینه ۱/۶ یسنا ۵۷ و ۳۳. یشت ۱۱ و ۱۹

مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۳.

hām-sāsta :

intructed, trained, educated;

هانْم ساسْتَ : آموخته، پرورش یافته، فرهیخته، دانش آموخته.

hām-stāiti :

standing together;

همه ایستاده.

هانْم سْتائیتی : با هم ایستادگی کردن ۴/۱

یشت ۱۳ و ۳۹.

hām-sistō:

by the whole of the living world (Dar.);

هانْم شیشْتو : با همه‌جهان زندگی (ترجمه دار مستتر). یشت ۲۴ و ۳۶.

see : نگ :

hyat :

an indefinite pronoun of the neuter gender, mostly used in the Gatha dialect, implying, that. which.

هَیَتْ :

نام واژه‌ای ناآشکارا از گونه‌کماسه‌است‌که بیشتر در گاتها مانند وات فزونی‌بمعنی‌آن کـه ، کدام بکار رفته است. یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۱۵ و ۳. یسنا ۳۱ و ۵. یسنا ۳۷ و ۴. یسنا ۴۹ و ۱۲. یسنا ۵۶ و ۱. یسنا ۶۵ و ۱۴.

2-sometimes, used in the mas.; e.g., the leader who.

۲ــ گاهگاه در نام نرینه بکار می‌رود مانند

[illegible] = رهبریکه یسنا ۲۹ و ۲۰ و 'گاهگاه' در نام فزون شده بکار می‌رود مانند :

[illegible] = نامهائیکه یسنا ۳۸ و ۴۰ [illegible] یسنا ۴۳ و ۱۸. واژه‌هیت

همچنین در گفتارهای بسیاری با معانی گوناگون بکار می‌رود.

3-Therefore, consequently;

۳ــ بنابراین سرانجام (درنتیجه)

[illegible] یسنا ۲۹ و ۸. (۴) به آن وسیله [illegible] یسنا ۴۴ و ۱۷.

4-thereby

5-when

۵ــ هنگامیکه [illegible] یسنا ۳۰ و ۴ و ۶.

6-from the time

۶ــ از هنگام [illegible] یسنا ۳۱ و ۸.

7-because

۷ــ برای اینکه، زیرا [illegible] یسنا ۴۳ و ۴.

8-that is

۸ــ آن است [illegible] یسنا ۵۸ و ۱.

9-as a connecting particle between a noun and its qualifying adjective.

۹ــ مانند یک وات پیوست دهنده.

میان نام واژه و صفت بکار می‌رود و شناسانندهٔ آن می‌باشد (اضافه توصیفی) [illegible]

[illegible] یسنا ۲۸ و ۹.

10-inseveral instrances is used as an expletive in the Gathas for the purposes of scansion (Sp.);

۱۰ــ واژه [illegible] در چندین جا در گاتها برای بریدن چند واژه

در گفتار بگونه‌ٔ وات فزونی بکار رفته است. [illegible] یسنا ۳۱ و ۱۴.

[illegible]

هیار. هیات. هیانن

نگاه‌کنید به واژه [illegible] = هستن است

hva :

[illegible]

own; belonging to one's self; also

هوَ: صفت است: دارایی، بکسی وابسته بودن، داشتن. [illegible] و

همچنین [illegible] نیز همان معنی‌را دارد. [illegible] نرینه ۱/۱ وند ۷ و ۵۴. یشت

۲۴ و ۵۳. مادینه ۱/۱ وند ۲ و ۶. یشت ۲۲ و ۱۰۹. ۱۱. [illegible] مادینه ۲/۱ وند ۲

و ۱۱. ۱۵. ۱۹. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. [illegible] نرینه ۱/۲ یشت ۱۰ و ۱۱۳.

در واژه‌های آمیخته (مرکب) نیز بکار رفته مانند [illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible]

2-reflex. pronoun self, used in the three persons; myself thyself,himself; itself.

۲ــ نام واژه بخود (ضمیر بخود) مانند خودش در سه کس من و «او» و آنان بکارمیرود مانند خودم آنان به او به آن، [illegible]. مـن خـودم نرینـه ۱/۱ یسنا ۳۳ و ۶. [illegible]. به آنان خودشان نرینه ۱/۱ یسنا ۷ و ۲۴. یسنا ۴۰ و ۲. یسنا ۴۴ و ۲. [illegible] =او خودش نرینه ۱/۱ یسنا ۲۹ و ۴. یسنا ۴۳ و ۱۶. یسنا ۵۱ و ۱۹. یسنا ۵۳ و ۸. یسنا ۷۱ و ۱۳. [illegible]. نرینه ۴/۱ یسنا ۵۹ و ۳۰.

hvaiwyāsta : [illegible]
well-darted;
(از ریشه [illegible])
هُوَئیوْیاسْتَ: خوب پرت شده.
[illegible] = نیزه خوب‌انداخته‌شده. مادینه ۱/۱ یشت ۱۳ و ۷۲.

hvaṇ̊hvya : [illegible]
a bissful life;
هُوَنْگْهْوْیَ: زندگی خوش، زندگی با کامروایی. [illegible] یک زندگی خوش تا جاوید، یک زندگی کامروا برای همیشه جاودانی ۲/۱ یسنا ۵۳ و ۱.

hvačaṇ̊h: [illegible]
speaking good-gracious words; از ریشه [illegible]
هُوَچَنْگْهْ:
خوب‌گفتار، گفتن واژه‌های نیک و فرهیخته [illegible] نرینه ۱/۱ یسنا ۷ و ۵ و ۲۰ [illegible] نرینه ۲/۱ ویسپرد ۳ و ۳. خورده اوستا ۴ و ۸. [illegible] نرینه ۶/۱ یشت ۲۲ و ۱۸. [illegible] = تو ای جوان نیک‌گفتار نرینه ۸/۱ یشت ۲۲ و ۱۱. [illegible] نرینه ۳/۱ یشت ۱۹ و ۹۵.

hvazāna :

admirably fit for driving.

هُوَزانَ: پسندیده و در خور رانندگی.

with good horses to ride and good chariats to drive.

با اسبان خوب برای سواری کردن و ارابه‌های خوب
برای راندن، نرینه ۱/۳ یشت ۲۴ و ۴۸.

hvanta :

beautifully-fringed;

هُوَنْتَ: کناره دار بزیبایی، دارای ملیله در کناره به زیبایی.
گلدنر کماسه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۰۲ = نازبالش ملیله‌دار و
کناره‌دار زیبا. یشت ۱۷ و ۹. ۱۰.

hvant :

see : نگ :

havapaṅh :

well-working; working wonders;possessing intrinsic merit.

هُوَپَنْگْهَ: خوب‌کارکننده

شگفت کارکننده، دارنده شایستگی سرشتی. = خوب = کـار.
همچنین در پارسی بمعنی خوب است.
نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۸۵. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰
و ۵۴. نرینه ۸/۱ یسنا ۷۱ و ۱۰.
مادینه ۲/۳ یسنا ۳۸ و ۳.

hwar : (۱)

to shine, to give light.

هُوَرْ: درخشیدن، روشنایی دادن.

huvar : (از ریشه (۱-)) (۰۲)

the sun.

هُوَر: خورشید.

۱/۱ وند ۲ و ۴۰. وند ۷ و ۵۲. یشت ۱۲ و ۲۵. ۱/۱ وند ۹ و ۴۱. یشت ۱۰ و ۹۰. یشت ۷۳ و ۶. ۱/۱ یسنا ۳۶ و ۶. یسنا ۵۸ و ۸. ۲/۱ وند ۱۱ و ۱. ۲. ۱۰. ۱۳. ۱۶. ۱۹. ۲/۱ یسنا ۲ و ۱۱. یسنا ۷۱ و ۹. ویسپرد ۱۹ و ۲. یشت ۶ و ۵. ۶/۱ یسنا ۱ و ۱۶. یسنا ۳ و ۱۸. یشت ۱۳. ۵۷. ۶/۱ وند ۲ و ۱۰ و ۱۴. ۱۸. وند ۷ و ۵۸. یسنا ۱۹ و ۸. یسنا ۵۷ و ۱۰ و ۱۶. یشت ۴ و ۸. یشت ۵ و ۹۱. ۹۴. یشت ۱۰ و ۱۳. ۹۵. یشت ۱۲ و ۳.

hu-var : (۱-) (۰۳)

to eat;

هُوَر: خوردن

۷۵۹۱-

fra-huvar :

to eat :

فَرَهُوَر خوردن

۳/۱ وند ۵ و ۱. ۳/۳ وند ۵ و ۸. یشت ۵ و ۹۳. ۳/۱ وند ۷ و ۲۳. ۷۶. یشت ۱۰ و ۱۲۰. ۲/۱ یشت ۵ و ۹۱. ۳/۳ یشت ۵ و ۹۲. ۶/۳ وند ۵ و ۱۴.

2-to drink.

۲-آشامیدن، خوردن.

وند ۷ و ۷۱ ۳/۱ خورده اوستا آفرینگان ۴.

از ریشه (۲-)

hvarĕ-xšaēta :

the shining sun; commonly used for the sun.

هُوَرخشَئیت: آفتاب درخشنده.

همگانی این واژه بخورشید گفته می‌شود. ۱/۱ وند ۱۹ و

۲۸. یشت ۱۰ و ۱۱۸. ۲/۱ یشت ۵ و ۹۰. یشت ۶ و ۱.
یشت ۱۲ و ۳۴. نیایش ۱ و ۰۷. ۱۱. یسنا ۱۶ و ۰۴. یسنا ۲۵ و ۰۴.
۴/۱ یسنا ۶۸ و ۲۲. نیایش ۱ و ۵. ۶/۱
یسنا ۲۲ و ۱۴. یشت ۶ و ۵. نیایش ۱ و ۱۰. سی‌روزه ۱ و ۱۱
۶/۱۰ یسنا ا و ۱۱ یسنا ۳ و ۱۳.
۸/۱ وند ۲۱ و ۵.

hvarěčaēšman :

one of the six foremost helpers of Saoshyant,

هُوَرِچَئِشمَن: خورشید چشم. روشن چشم نام یکی از شش تن یاران سوشیانت.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۸.

2-name of an illustrious personage different from the one mentioned above,

۲ــ نام یک کس نامی و برجسته
سوشیانت است. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۱.

hvarěčiθra : (نرینه)

the youngest son of Zoroaster;
he was a warrior, commanding the armies of peshutan, son of king Gushtasp's.

هُوَرِچیثرَ: خورشیدچهره، جوانترین پسرزرتشت، که جنگ‌آور و فرمانده ارتش پشوتن بود. و پشوتن نیز یکی از پسران شاه گشتاسپ است.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۹۸.

huvarěz : (۱۰)

good indeed; honest in work-practice;

هووَرِز: نیکوکردار، درستکار، درستکردار. نرینه ۱/۱ یسنا ۹ و ۱۶.

huvarěz : (۲۰) (نرینه)

name of an illustrious personage

هووَرِز: نیکو کردار. نام کسی نامور. ۶/۲ یشت ۱۳ و ۱۲۴.

hvarézāna :

doing good, benefiting;

هُوورزانَ: نیکی‌کننده، سودمند. مادینه ۲/۳ یشت ۱۳ و ۳۰.

hvaré-darésa :

sun faced; sunlike; or (the most glorious of all men) born to behold the sun; epithet of king Jamsheed.

هُورِدَرِسَ: خورشید روی.

مانند هور (شکوهمندترین مردان) زاده شده در نگر آفتاب. پاژنام جمشیدشاه‌پیشدادی

۲/۳ وند ۶ و ۵۱. وند ۷ و ۴۵. ۴۶.

hvarēδī :

name of a famous maiden;

هُووَرِذی: بیننده خورشید. نام یک بانوی با آوازه و نامی. = خورشید = دیدن، نگریستن (۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۱)

hvaré-barézaṅh :

high-reaching as the sun;

(پهلوی = خورشید بالا)

هورِبَرِزَنگهَ: خورشید بلند (بالا)

۲/۳ یسنا ۶۰ و ۴. یشت ۱۳ و ۳۲.

کماسه

hvaré-raoxšṇi :

the light of the sun;

هْوَرِ رَئُخْشْنی: روشنایی خورشید. ... ۱/۱ یشت ۶ و ۱ نیایش ۱ و ۱۱.

hvaré-raočan̊h :

the brightness of the sun;

هْوَرِ رَئُچَنْگَهْ: تابش خورشید، سفیدی خورشید. پرتو خورشید. ... ۱/۱ یشت ۱ و ۶، نیایش ۱ و ۱۱.

hvaré-hazaoša :

in one accord with the sun

هْوَرِهَزَئُشَ: هماهنگ با خورشید، سازگار با خورشید.

پاژنام امشاسپند ... نرینه ۱/۳ یشت ۱۰ و ۵۱. ... نرینه ۸/۳ نیایش ۱ و ۱.

hvaré-pišyant :

the splendours of the sun

هْوَرِپیش یَنْتْ: شکوه‌خورشید. ... = در بسیاری از شکوه خورشید یشت ۵۰ و ۲.

hvaréstāt :

eating, eating the food.

(مادینه) (...).

هْوَرِسْتاتْ: خوردن، خوراک خوردن.

hvaršta : (کماسه) (...)

a good deed, a moral action;

هْوَرْشْتا: کردار نیک، کنش مینوی. ... ۱/۱۶ یسنا ۱۹ و ۱۶. ... ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۰۶. ... ۱/۶ یسنا ۱۰ و ۱۶. ... ۲/۳ ویسپرد ۱۷ و ۱. ... ۲/۳ یسنا ۴ و ۱. ... ۲/۳ یسنا ۱۱ و ۱۷. ... ۳/۳ یسنا ۴۹ و ۴. یسنا ۷۰ و ۴ ...

۳/۳ وند ۵ و ۲۱. وند ۱۰ و ۱۸. ۱۹. . ۴/۳ یسنا
۱۱ و ۱۷. یشت ۵ و ۱۰. ۶/۳ یسنا ۳۵ و ۲
۷/۳ یشت ۱۳ و ۸۴. 2-(a deed) well-done; honestly performed.
۲ـ (کردار) نیک انجام شده. بدرستی انجام شده . - کماسه
۱/۱ وند ۳ و ۴۲. - کماسه ۲/۱ یسنا ۱۲ و ۸ . ۲/۱
ویسپرد ۲ و ۵ ۶/۱ وند ۱۸ و ۱۷ و ۲۵.
. مادینه ۲/۳ یسنا ۳ و ۴. ویسپرد ۱۹ و ۲.
۲/۳ یسنا ۳ و ۴. . . کماسه ۲/۳ یسنا
۵۷ و ۴. . - کماسه ۳/۶ ویسپرد ۱۵ و ۱.
کماسه ۳/۶ ویسپرد ۱۲ و ۳.

3-the good-deed

۳ـ کردار نیک

۲/۳ یشت ۲۲ و ۱۴. ۷/۱ یشت ۲۲ و ۱۵. یشت ۲۴
و ۵۴.

hvarštãvaréz :

who do good deeds

هُوَرْشتاوَرِز: کردار نیک کننده.

- مادینه ۳/۶ ویسپرد ۱۱ و ۱۴.

(+ .) از ریشه

hvasčva :

having good-strong legs (Lit. calves of legs)

هُوَسْچْوَ: داشتن پاهای نیرومند و خوب. (پاهای گوساله‌ها) . نرینه ۱/۱ یشت ۱۷ و ۲۲.

hvasta : از ریشه ۲ (+ .)

well-flung, well-shot.

هُوَسْتَ: خوب پرت‌شده، خوب پرتاب شده. - ۲/۱ یشت ۱۰ و ۲۱. یشت ۱۴ و ۲۰. . مادینه ۶/۱ یسنا ۵۷ و ۲۸.

hvaspa : (+ ۲) (۱)

having a fleet horse; a good horse;

هُوَسْپَ: دارنده اسب تندرو، اسب خوب. نرینه ۱/۱ یشت ۱۰ و ۷۶.
نرینه ۴/۱ یسنا ۶۵ و ۴. یشت ۵ و ۱۰۱. نیایش ۴ و ۵.

hvaspa : (2) (نرینه)(۲)

the spiritual chief the karshvare vouru-Bareshti;

هُوَسْپَ: پیشوای روانی یا مینوی کشور و ورو برشتی.
۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۲۲.

hvaspa : (3) (۳)

name of a river in Afghanistan;

the khoaspa of Arachosia, an eastern tributary of the Hamun;

هُوَسْپَ: نام رودخانه در افغانستان.
خواسپه ارچوسیا. بخشی از سرزمین خاوری هامون (ترجمه گلدنر).
یشت ۱۹ و ۶۷.

hvā̃ :

self

هْوا: خویش، خوری، نام واژه (ضمیر ملکی)

hvā̃iwyasta :

well-darted;

هْوائیویاسْتَ: نیزه تیزپر، تنداناخته.

hvā̃xta :

standing steadily, firm-foted; or entertaining good friendship;

هْواخْشْتَ: پابرجا. استوار یا در دوستی پابرجا. = آشتی دوستی
نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۸. ۳۰. ۳۲.

hvāzāta : (۰۱)

self-begotten; one's own;

هُوازاتَ: خویش زاده، از خود، از خویش. نرینه

۶/۱ وند ۱۶ و ۱۷.

hvāzāta :

nobly born; of high parentage;

هُوازاتَ: نژاده، بزرگ‌زاده، نیک‌زاد.

مادینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۲۷.

hvāzāra :

suffering any evil.

هُوازارَ: رنج‌کش، شکیبا.

آزار بیننده = شکیبا مانند آترون (موبد)

نرینه ۱/۱ ۱۳ و ۴۵.

hvāpa :

the tree of all seeds mentioned in the Bundehesh.

thise, seeds are scattered by birds, thus causing new

plants to grow therfrom (Wide Vt. 12,17);well-watered.

هُواپَ:

آب‌خورده‌بسنده، آبخوریکه در بندهش از واژه هوآپ نام‌برده شده است. نگر از گیاهانی

یا درختانی است که با دانه سبز می‌شوند و تخم آنها بدستیاری پرندگان در روی‌زمین

پخش می‌شود و همان انگیزه رویش‌آنگونه درختان یا رستنیها می‌شود. = خوب

= آب = خوب آب‌خورده

مادینه ۲/۱ وند ۵ و ۱۹. (گلدنر)

hvāpā :

possessing intrinsic merit; well-skilled;

working wonders;

هُواپا: دارای شایستگی سرشتی ، بسیار زبردست .

شگفت‌کار . [illegible] - نرینه ۱/۱ یسنا ۴۴ و ۵ . یشت ۱۰ و ۹۲ .

2-practising good deeds

۲ـ کننده کارهای نیک ، نیکوکردار

3-highly respectable;

[illegible] - نرینه ۱/۱ یسنا ۱۰ و ۱۰ .

۳ـ بسیار آبرومند . بزرگوار . [illegible] = خوب [illegible] = آب = آبرو ، ارج

مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵ . [illegible] . مادینه ۱/۳ یشت ۵ و ۸۷ .

hvāpīm : [illegible] .

see : [illegible] . نگ : [illegible]

hvāfrita : [illegible] . [illegible] + [illegible] + [illegible] ([illegible]) از ریشه [illegible]

greatly beloved;

fully blessed;

هُوافریتَ: بسیار خجسته ، بسیار دوست‌داشتنی .

[illegible] . نرینه ۱/۱ یشت ۵ و ۱۳۰ .

hvāmarždika : [illegible] . ([illegible])

highly merciful or forgiving;

هُوامَرْژدیکَ . بسیار بخشنده ، دهش مند ([illegible] + [illegible] + [illegible]) = بخشنده‌از خویش ، خودبخش . یا ([illegible] + [illegible]) . [illegible] .

نرینه ۲/۱ یشت ۱۰ و ۱۴۰ .

hvāyaoždа : [illegible] . ([illegible] + [illegible])

purifying one's self

هُوایئُـژْدَ: پاک‌کننده خویش ([illegible] + [illegible]) خوب پاک‌کننده ([illegible] + [illegible] + [illegible]) [illegible] . مادینه ۲/۱ یشت ۱۶ و ۱ .

hvāyaona : [illegible] .

assisting or supporting one's self;

هُوایئُـنَ: خودیار یا پشتیبانی کننده خویش .

. نرینه ۲/۱ یشت ۳ و ۳.

2-possessing sufficient vigour;

۲ــ دارای دلاوری بسنده .

دارای دلیری‌رسا . . نرینه ۲/۱ یشت ۱۴ و ۲۸ . ۳۰ . ۳۲ .

3-one's own residence .

. نرینه ۱/۳ یشت ۱۶ و ۳.

۳ــ درخور جایگیر . بخود پشتیبان . استوار بخود . پابرجا (قائم‌بالذات)

. ۱/۱ یشت ۳ و ۳.

hvāraoxšna :

self-shining; self-lighted;

هوارَئُخشْنَ: خودروشن ، از خود روشنی دهنده ، فروغمند .

نرینه ۱/۱ یشت ۱۵ و ۱۴۲.

hvāret :

rushing on one's self; self-attacking;

هوارِت: خود یورش‌آورنده . مادینه ۱/۳ یشت ۱۳ و ۲۳.

hvāvaēγa :

sufficiently smiting;

هواوَئیغَ: زننده‌رسا ، به‌اندازه بسنده زننده (یک‌جنگ‌ابزارکه‌به اندازه بسنده زننده‌است)

گاسه ۲/۱ یسنا ۵۷ . ۳۱.

hvāvant :

like one's self; as himself;

هواوَنت: مانند خود ، خویشوار ، بگونه خود . نرینه ۲/۱ یشت ۱۳ و ۱۴۶.

hvāvayanh :

self-helping; self-supporting;

هُواوَیَنْگهْ: خود یاری‌کننده. خود پشتیبانی کننده. ۳/۱ یسنا ۵۵ و ۴.

hvāvastra :

self-clothed;

هُواوَسْترَ: خود پوشیده، تن‌پوش از خود، جامه‌سرخود. (مانند جانوری که تنش با پشم پوشیده باشد). نرینه ۲/۱ وند ۱۳ و ۳۹.

hvāvōya :

see : نگ:

hviδ ātāw :

see : نگ:

hvīra :

possessing heroic, strength, as powerful as a hero;

هُویرَ: دارای پهلوانی، نیرومند مانند یک پهلوان.

مادینه ۲/۱ یسنا ۶۲ و ۵. نیایش ۵ و ۱۱. مادینه ۶/۱ یشت ۸۳، ۱۳۴. نرینه ۳/۱ یشت ۱۳ و ۳۸.

hvō-aiwišāč :

self-following; going hand in hand;

هُوآئیویشاچ: خودپیروی، دست در دست رفتن.

مادینه ۲/۱ یسنا ۵۲ و ۱.

hvōgva :

the name of family the court of king Gushtaspa.

هوگو، نام خانوادگی یکی از درباریان شاه گشتاسب

hvōva :

the most illustrious family at the court of king Gushtasp to which belonged Jamasp, the minester of the king and Frashaostra his brother;

هُوُوَ: نامیترین و باآوازه‌ترین‌خانواده در دربار شاه گشتاسب که وابسته به جاماسب وزیر و برادرش فرشوشتر است. ۱/۱ یشت ۸ و ۹۵. ۱/۱ یسنا ۵۱ و ۱۷. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۰۳. ۸/۱ یسنا ۴۶. ۱۶. ۱/۳ یشت ۵ و ۹۸.

hvōɣžaθa :

sufficeintly flowing; full-flowing;

هُوُغْزَثَ: جاری به اندازه بسنده، بسیار روان = پر، بسیار = روان‌شدن. ۲/۳۰ یسنا ۳۸ و ۳. =آب روان شونده را.

hvōvi : (مادینه)

the daughter of Frashaoshtra and the pious wife of Zarathushtra and the putative mother of the three apostles at the end of the time. The three apostles are Saoshant, Ukhshyat Ereta and Ukhshyat-Nemangh;

هُووِی: دختر فرشوشتر زن زردشت و مادر "ایسدواستر"، "اروفتدنغ" و "خورشیدچهر" سه وفادار دین زرتشتی. ۱/۱ یشت ۱۶ و ۱۵. ۶/۱ یشت ۱۳ و ۱۳۹.

hvanθwa :

a good retinue; sufficient number of men and herds;

هُوانْثْوَ: همراه خوب.

بایسته خوب، هموندان بسنده از مردم یا رمه مانند:

2-provided with a good rétinue.

۲ـ فراهم شده با یک همراه خوب. بازنام جمشید

نرینه ۱/۱ وند ۲ و ۲۱. یسنا ۹ و ۴. یشت ۵ و ۲۵. یشت ۹ و ۸. یشت ۱۹ و ۳۴.

نرینه ۱/۲ یشت ۱۹ و ۳۱.

نرینه ۴/۱ وند ۲ و ۲. وند ۱۹ و ۳۹.

hvanΘvant :

provided with a good retinue; rich in good herds; furnished with a sufficient number of men; هْوانْتْوَنْتْ: فراهم شده با بایسته خوب، توانگر با رمه خوب. آراسته با مردم بسنده، آراسته با هموبدان بسنده.

کماسه ۲/۱ وند ۳ و ۲.

hvānn :

to consider a person as closely connected with one's self.

هْوانّن:

رسیدگی کردن به کسی یا دیدن کسی را با ژرف‌بینی خویش.

۱/۳ خورده اوستا. ۶. یسنا ۳۵ و

ریشه‌ها

to twist. bent	آنک : خم کردن ، پیچاندن	ank
to use violence	آنغ : کاستن ، رنج دادن ، سختی دادن	anɤ
to go. to step-walking	آنچ : رفتن ، گام برداشتن ، گردش کردن	anč
blinding. dazzlinq	آند : کور بودن ، کور شدن	and
to breath.	آن : نفس کشیدن	an
	ائیش	aēš̱
	آئیش	aeš̱
	آئین	aēn
to be existng	آه : بودن ، هستن	ah
to threw.	آه : انداختن	ah
to go, to come forward. to get. to take. to reach.	آپ : رفتن ، رسیدن ، پیش آمدن ، بدست‌آوردن ، برداشتن	ap
Water	آپ : آب	ap
to tell	آ اُک : گفتن	aok
to tell to talk	آ اُگ : گفتن ، فراگفتن ، خواندن	aog
to call	آ اُج : نامیدن	aoj
to tell	آ اُش : گفتن	aoš̱
to hold dear	آ اُز : گرامی داشتن	aoz
to perceive	آ اُت : دریافتن .	aot
to squeeze	آ اُبگ : زیرفشار گذاشتن	aobg
to progress. to audibility	آرِد : پیش بردن ، رسا ساختن	aréd
to cost. to be worth	آرِگ : ارزیدن ، ارج داشتن	arég

to movement. to go. to reach.	آر : حرکت کردن ، رفتن ، رسیدن .	ar
to give. to forgive.	آر : بخش کردن ، بخشیدن	ar
to be hindered. to prevent.	آر : بازماندن ، درجا نگاهداشتن	ar
to battle. to quarrel	: پیکار کردن ، ستیزه کردن	
carring. to carry. to lead	: حمل‌کردن ، بردن	
to drive. to runing.	: راندن ، روانه‌کردن	
to come	: آمدن	
to say. to tell	اَد : گفتن ، ادا کردن	ad
to help. to go to come	آو : یاری دادن ، رفتن ، آمدن	av
to destroy. to injur	آو : ویران کردن ، آسیب زدن	av
to fade. to dry	اَومیو : پژمردن ، خشک شدن	ava-mi v
to inform. to know.	اَپی‌وَت : آگاهی دادن ، دانستن	api-vat
to put out. to send out.	اَئیپی‌وا : خاموش کردن ، بیرون انداختن	aipi-vā
to sit. to sit down.	آه : نشستن	āh
to accept.	آه : پذیرفتن	āh
to want. to wish. to desire	آز : خواستن ، آرزو داشتن ، جستن	āz
to increase	آفی : افزون	āfya
to come	آئی : آمدن	āi
to glance. to look. to observe.	آخش : زیرنظر داشتن ، برنگریستن ، پائیدن	āxš̱
to close. to fasten.	آنز : بستن ، تنگ‌بستن	ānz
to reach. to come. to became	آنس : رسیدن ، آمدن	āns
to come. to go.	اِرِ : آمدن ، رفتن	éré

English	Persian	Transliteration
to carry. to ride. to patience.	بَرْ : بردن، سواری‌کردن، بردباری کردن	bar
to blow firm	بَرْ : سخت‌وزیدن	bar
to be afraid. to fear. to dread	بی : بیم داشتن، ترسیدن، ترسانیدن	bi
to know-to be inform.	بوذْ : دانستن، آگاه‌بودن، بوئیدن	buδ
to know-to be inform. to suspect	بود : دانستن، آگاه‌بودن، بوبردن	bud
to free. to open.	بوج : رهانیدن، بازکردن	buj
to free. to forgive. to pass.	بوگ : آزادرها ساختن، بخشودن، گذشت‌کردن	bug
to give. to company. to share.	بَگ : بخش کردن، انباز بودن	bag
share. chance.	بَجْ : بخش، بخت	baj
to move. to keep moving.	پَدْ : بحرکت درآمدن، جنبیدن	pad
to fall. to throw. to shoot.	پَتْ : افتادن، انداختن، پرت کردن	pat
to fly	پَتْ : پرواز کردن	pat
to remunerate. to equalize. to pass.	پَرْ : سزا دادن، برابرکردن، درگذرانیدن‌گناه	par
to fight. to pass. to go away.	پَرْ : جنگیدن، گذرکردن، بسوی دیگررفتن	par
to fill. to full. to load.	پَرْ : پر کردن، انباشتن	par
to prevent to equalize, to measure	پَرْ : جلوگیری کردن، برابرکردن، سنجیدن	par
to Bawl out. to quarrel.	پَرِخْش : پرخاش کردن، کشمکش کردن	paréx
to fight.	پِرِت : جنگیدن	pérét

to fight	پَرِت : جنگیدن	parét	𐬞𐬀𐬭𐬆𐬙 .
to full	پِرِ : پر کردن	péré	𐬞𐬆𐬭𐬆 .
to ask.	پِرِس : پرسیدن	pérés	𐬞𐬆𐬭𐬆𐬯 .
to close. to fasten.	پَس : بستن ، دربندکردن	pas	𐬞𐬀𐬯 .
to fart.	پَرِذ : گوزیدن	paréd	𐬞𐬀𐬭𐬆𐬛 .
to frighten. to driving away.	پَزْدْیَ : ترسانیدن ، دور راندن	pazdya.	𐬞𐬀𐬰𐬛𐬌𐬌𐬀 .
to move.	پَث : جنبیدن ، مانند 𐬞𐬀𐬯	paΘ	𐬞𐬀𐬚
to stench. to decay.	پَوْ : گندیدن ، پوسیدن	pav	𐬞𐬀𐬎𐬎 .
to coloring, to ornament. to wright	پَئِش : رنگین‌کردن ، آذین‌کردن ، نوشتن	paẽs	𐬞𐬀𐬉𐬱 .
swelling,	پَئی : ورم‌کردن ، بالاآمدن ، شیر دادن (پستان از شیر)	paī	𐬞𐬀𐬍 .
to look after, to glance.	پَئی : پائیدن ، نگهداری‌کردن	pai	𐬞𐬀𐬌 .
to look after, to glance.	پا : پائیدن ، نگهداری کردن	pā	𐬞𐬁 .
to look after, to glance.	پاه : پائیدن ، نگهداری کردن	pāh	𐬞𐬁𐬵 .
to warm. to be warm. to heat	تَپ : گرم سدن ، گرم کردن ، تفتن	tap	𐬙𐬀𐬞 .
to shave. to cut. to make	تَش : تراشیدن ، بریدن ، ساختن	taš	𐬙𐬀𐬱 .
to draw. to germinate to widen	تَن : کشیدن ، تنیدن ، پهن‌کردن	tan	𐬙𐬀𐬥 .
to gallop. to streagthen to follow.	تَک : تاختن ، نیرودادن ، روان‌شدن	tak	𐬙𐬀𐬐 .
to drive	تَچ : راندن	tač	𐬙𐬀𐬗 .
to can. to be able.	تَوْ : توانستن ، توان داشتن	tav	𐬙𐬀𐬎𐬎 .

to wail.to mourning	تَـوْ : شیون برآوردن ، فریاد برآوردن	tav
to take off, to counive. to prevall.	تَـرْ : برداشتن ، چشم‌پوشی کردن ، چیر شدن	tar
to give trouble. to affict.	تْبیش : رنجاندن ،آزاردن، کین داشتن	tbiš
to steal.to rob.trick	تَرِپ : دزدیدن ، ربودن ، ترفند	tarép
to courning.	تِرِ : چشم‌پوشی کردن	téré
empty. to void	تَئُش : تهی ، تهی‌کردن یا شدن	taoš
to drive. to send.	تَخْش: تازاندن ، روان کردن	taxš
to be diligent. to effort.	تَخْش: تخشا بودن ، کوشیدن	taxš
to become victorious.	تَئورْوْ: پیروز (بودن ، شدن)	taurv
to cut.	تَوِرْش: بریدن	tawérs
to satisfy. to please	توش : خرسند کردن	tuš
to train. to fed. to put things in order.	ثْرو : پروردن ، روزی دادن ، رویهم چیدن	θru
to hold. to shelter.	ثْرا : نگهداری کردن ، پناه دادن	θrā
to fasten	ثَنْج : سفت‌کردن	θanj
to satisfy. to please.	ثوش=توش : خرسند کردن	θuš=tuš
to drawout. to weary	ثَنْگ : کشیدن ،آهیختن	θang
to train. to fed. to cook.	ثْرَ اُش: پروردن ، پختن ، رسیده کردن ، پرداختن	θraoš
to frighten. to be afraid. to fear.	ثْرَ : ترسیدن ، هراسیدن .	θra
to be diligent. to effort	ثْوَخْش: تخشا بودن ، کوشیدن	θwaxš
to fear.to frighten	ثْوَئی : ترسانیدن ، هراس انداختن	θwai
to squeeze. to harm	ثْوَنْز : درفشاربودن، برنج‌وستم افتادن	θwanz

do not wish. dont wishing.	جَدْ : نخواستن ، نیوزیدن	jad
to strike. to hit	جَنْ : زدن	jan
to entreaty.	جَذْ : التماس کردن	jaδ
to go	جَمْ : رفتن =	jam
to request.	جی : درخواست کردن	ji
to live. to be	جی : زندگی کردن ، زیستن	ji
to live. to be	جو : زندگی کردن ، زیستن	ju
to hurry.	جو : شتابیدن	ju
to grow old.	جْیا : پیر شدن ، فرسودن ، ناتوان شدن	jyā
to choos. to know.	چی : برگزیدن ، شناختن	či
to punish	چی : کیفر دادن	či
to know	چیت : دانستن	čit
to know	چیث : دانستن	čiθ
to relate,	چیس : نسبت دادن	čis
to empty	چیش(۲) : تهی کردن	čiš
to teach, to learn.	چَسْ : آموزش دادن ، یاد دادن	čas
to be taught,	چَشْ : آموزش دادن ، یاد دادن	čaš
to learn.	چیش (۱) : آموزش دادن ، یاد دادن	čiš
to dsire, to forgive.	چَگْ : چغیدن ، هوس داشتن ، بخشیدن	čag
to take care. to protect.	هَرْ : نگهداری کردن ، پاسداری کردن ، پناه گرفتن ، بازداشتن	har
assistance. to be confedrate	هَکْ : برادری کردن ، همراه بودن ، یگانه شدن	hak
assistance. to be confedrate	هَخْ : برادری کردن ، همراه بودن ، یگانه شدن	hax
to befit. to be fit.	هَنْ : شایسته بودن ، ارزنده بودن ،	han

English	Persian	Transliteration
to worthy.to be fit.	فراهم‌کردن	
to gain access to. to seize. to get.	هَزْ : دست یافتن، ربودن، گرفتار کردن، چیر شدن	haz
to grab.to separate.	هذ بازداشت‌کردن، جداکردن	haẓ
to boast. to pride.	هَنْ : بالیدن، فخر کردن	haṇ
to sit down.	هَدْ : نشستن، نشاندن	had
to be near.	هَدْ : نزدیک شدن	had
to see. to look.	هَسْ : دیدن، نگاه کردن	has
to hold up. to take care.	هَپ : برگرفتن، نگاهداری‌کردن	hap
to dry.	هوش: خشک شدن	huš̱
to threw away, to threw out.	هَرِك : کنارانداختن، دورانداختن، بیرون‌انداختن	harék
to put. to lay, to dliver.	هَرِزْ :: هلیدن، هشتن، رهاکردن	haréz
to puor. to shed.	هَئِك : ریختن، پاشیدن، خیس‌کردن	haēk
to follow.to pursuing.	هَئِزْ : دنبال‌کردن، پیروی‌کردن.	haēz
to dry	هَئِك : خشکیدن	haēk
to dry	هَئِش : خشکیدن	haoš̱
to pound. to press,	هُوْ : کوبیدن، فشردن	hv
to drive forth. to excite.	هُوْ : پیش راندن، برانگیختن	hv
to bring forth. to give birth tc	هُوَ : زائیدن، فرزند آوردن	hv
to cook. to roast	هُوْ : پختن، سرخ کردن	hv
to pound.	هِرِزْ : کوبیدن	héréz
to follow.	هِرِزْ : روان کردن	héréz
to lead. tecite. to persist	هیخْش : رهبری‌کردن، انگیختن، پافشاری‌کردن	hixš̱

hinč	هینچ : پاشیدن ، افشاندن	to persits. to shed.
haxš	هَخْش : روان کردن	to follow.
hant	هَنْت : رسیدن ، بدست آوردن	to reach. to get.
hi	هی : بستن	to close.
xad	خَدْ : خائیدن، خورد کردن	to chew. to grind.
xar	خَرْ : خوردن	to eat.
xši	خْشی : توانستن ، یارستن	to can. to be able.
xši	خْشی: فرمانروائی کردن	to rule
xsā	خْشا : آموختن ، نشان دادن	to teach. to show
xrap	خراپ : خواهش، آرزو (کردن)	to wish
xraod	خْرَئُدْ : نگران کردن و پریشان کردن ، ترسانیدن	to fear. to dishevel
xraos	خْرَ اُس : خروشیدن	to roar. to cry
xšnā	خْشنا : آشنا	acquainted.
xšnu	خْشنو: خشنود (بودن،شدن، کردن)	to hapy.
xšaob	خْشَ ئُب : آشفتن ، آشوب‌کردن	to be disturbed. to get angry
dar	دَرْ : دریدن ، پاره کردن	to tear. to rend.
dar	دَرْ: برداشتن. (دارش.) پشتیبانی کردن، ستودن	to take up. to support
dav	دَوْ : گفتن ، خواندن	to say. to call.
dav	دَ وْ: دور کردن ، دفع کردن	to keep away.
dav	دَ وْ : زدودن ، پاک کردن ،مالیدن	to clean.to purify
dav	دَ وْ : فشار آوردن ، آزردن	to press, to harm.
dab	دَبْ: فریفتن ، گمراه کردن	to dcay.
dab	دَبْ: پافشاری‌کردن، کاروزری‌کردن	to persist.to make a stand.
darés	دَ رِش : دیدن ، فراگرفتن	to see. to learn.
dérés	دِ رِش : دیدن	to see

to cauterize. to heat.	دَگ : داغ کردن، سوزانیدن =	dag
to show. to teach.	دَخش : نشان دادن، آموختن	daxš
to store. to make.	دَ اِز : رویهم توده کردن، ساختن	daēz
to show. to represent, to inform.	دَ اِس : نشان دادن، نمایش دادن، آگانیدن	daēs
to see. to learn.	دَرِز : دیدن، فراگرفتن	daréz
to steal. to close. to sew.	دِرِز : ۱–ربودن ۲–بستن، دوختن	déréz
to take of.	دِرِ : برداشتن	déré
to pain.	دِبَیش : آزردن	débaēš
to deceive.	دِبو : فریفتن	débu
to give courage. to dare. to be firm.	دِرِش : جرات دادن، سخت شدن، استوارشدن	dérėš
	دِبَنز : افزودن، بالیدن	débânz
to encreaze.to pride.	دیَو : درپی چیزی بودن، کوشیدن	dyav
looking for. to endeavor. to detain, to prevent.	دیا : دربند کردن، جلوگیری کردن، بازداشت کردن	dyā
falsehood. lie.	دُرَ اُگ : دروغ	draog
to keeping, hard. to extend. to give power.	دُرگ : سخت نگهداشتن، دراز کردن	drag
to close, to fasten, to give power.	دُرَنگ: بستن، استوار کردن، زورمند ساختن	drang
to learn by heart, to red slow	دُرَنگ : ازبر کردن، بیاد سپردن، آهسته خواندن	drang
to deceive.	دُ وَیش : فریفتن	dvaēš
to fly. to flap.	دُوَگ : پرزدن	dvag
to run, to go.	دُوَر : شتافتن، رفتن، اهریمنی	dvar

to fly, to go	دْوَن : پریدن ، رفتن	dvan
to clean.	دیش : پاک کردن	dīš
	دْرِو :	drew
to see	دی : دیدن	di
to show	دیش : نشان‌دادن	diš
to give. to create. to forgive.	دَث : دادن، آفریدن، بخشیدن، پیشکش‌کردن	daΘ
to follow.	درو : روان‌شدن	dru
to give. to creat	دا : دادن ، آفریدن	dā
to full	داث : پر کردن	dāΘ
to learn. to teach.	داه : آموختن ، دانا نمودن	dāh
to nurs. to take care of	دائی : پرستاری‌کردن، خدمت کردن، دایه‌گی‌کردن	dāi
to see.	دائی : دیدن	dāi
to look after. to hold.	دَرْ : نگاهداشتن	δar
to wound. to harm.	رَش : ریش کردن ، زخم زدن ، آسیب رساندن	raš
to wound. to harm.	ریش : ریش‌کردن، زخم زدن، آسیب رساندن	riš
to decorate. to ornament.	رَزْ : آراستن ، نظم دادن	raz
to make comfortable. to joy.	رَمْ : آرامیدن ، رامش داشتن ، خوش بودن	ram
to pour. to abandon. to lay.	رَئِک : ریختن، واگذاشتن، هشتن، ترک‌کردن	raēk
to wound.	رَئِش : ریشیدن ، زخم کردن	raēš
to lick.	رَئِزْ : لیسیدن، لیس‌زدن	raēz
to die. to pass away.	رَئِث : درگذشتن ، مردن	raēΘ

to light.to kindle. shining.	رَاُچ : روشن‌شدن، درخشیدن، افروختن	raoč
to weep. to cry. to shed tears.	رَاُد : گریه‌کردن، مویه‌کردن، شیون‌کردن	raod
to grow, to spring.	رَاُد : رستن، روئیدن	raod
to forget. to preven to take far	رَاُد : فراموش‌شدن، بازداشتن، دورنگهداشتن	raod
flowing. runing.	رَاُد : روان بودن (رودخانه)، رود	raod
do not constant. to be forighn	رَه : بیوفائی‌کردن، بیگانه‌بودن	rah
to stool. to shit.	رَئی : ریدن، ریستن	rai
to be light. to agili to sharpen.	رَنگ : سبک‌بودن، چابک‌بودن، تیزکردن	rang
to be delivered. to get rid of.	(رَز) : رستن، رهاکردن	(raz)
to enjoy, to shelter. to happy	رَپ : شادکردن، پناه‌دادن، رامش‌دادن	rap
to mix. to blend.	رَئِثوَ : آمیختن	raēΘwa.
to empty. to pour	ریچ : تهی‌کردن، ریختن	rič
to ooze. to seepage. to die.	ریث : تراوش کردن، مردن	riΘ
to shed tears.to drip.	رید : اشک ریختن، چکانیدن	rid
to shed tears.to weep.	رود : اشک ریختن، نالیدن	rud
to shed tears.to weep.	روذ : اشک ریختن، نالیدن	ruδ
to weep.	ری آوَ : گریستن	ry-ava
to for give. to do gratis.	را : رادی‌کردن، رایگان‌دادن	rā
to go to reach.	راس : رفتن، رسیدن	rās

rãz	راز : گرازیدن.	
rãd	راد : آماده کردن، آراستن، بجای آوردن	to avail. to dcorat. to do.
rãθ	راث : چسبیدن، تعلق داشتن	to paste. to belong.
zan	ز ن : دانستن	to know.
zan	زَنْ : زائیدن	to give birth to
zar	زَرْ : آزردن، خشمگین‌شدن	to pain. to angry.
zar	زَرْ : زرد بودن، زرد شدن	to be yellow. to turn yellow.
zah	زَهْ : واگذاشتن، ترک‌کردن	to abandon. to lay.
zu	زو : خواندن، یاری‌خواستن	to call. to call for help.
zu	زو : نیایش‌کردن، یاری‌خواستن، آوا کردن	blessing. to call for help
zbã	زْبا : نامیدن، آوا کردن	to call. to sound.
zbar	زْبَرْ : کج رفتن، کجرفتار بودن، فریفتن	aberration. to deceive.
zyã	زْیا : زیان‌رساندن، آسیب‌زدن	to. harm. to loss.
zuš	زوش : دوست داشتن	to like.
zamb	زمب : خرد کردن، ویران‌ساختن.	to grind.to destroy.
zgad	زْگَد : دور شدن، گذشتن، شنا کردن	to be far from. to pass. to swim
zaréš	زَرِش : کشیدن، سیخ شدن	to draw.to be stright.
zaoš	زَئُش : دوست داشتن، خوش آمدن از چیزی	to like. to happy.
zrazdã	زْرَزْدا : دلدادن، دلبستگی داشتن	to be in love. affection.
zéré	زِرِ : پیر شدن	to grow old.
zã	زا : ترک کردن، واهشتن	to abandon. to lay.

to go. to go forth.	زا : رفتن ، پیش رفتن	zā
to free. to give out. to keep away	زائی : رهاکردن، بیرون دادن، دفع کردن (زائیدن)	zāi
flowing	ژگَرْ : روان بودن ، جاری بودن	žgar
flowing	غـژَرْ : روان بودن ، جاری بودن ▪	žar
to recipt. to learn.	سَك : دریافتن ، آموختن	sak
to elapse. to pass. to do.	سَك : سپری‌شدن ، گذشتن ، انجام دادن	sak
to join together. to assemble.	سَرْ : بهم‌پیوستن ، انجمن‌کردن	sar
to fall. to attach. to go in.	سَدْ : افتادن ، یورش‌کردن ، فرورفتن	sad
to pain. to harm, to tinkle.	سَدْ : رنجاندن ، آزردن ، درنگیدن ، واهشتن	sad
to come into view. to admire.	سَدْ : پدیدارشدن ، پسند آمدن ، به نگرآمدن	sand
to load. to make. to eaxn.	سَنْدْ : ببارآوردن ، ساختن ، بدست آوردن ، انجام دادن	sand
to make a profit.	سَئو : سود دادن ، سود بردن	sau
to teach. to learn.	سَنگ : یاد دادن ، آموختن	sanh
to sin.	سْتَرْ : گناه کردن	star
to spread.	سْتَرْ : گستردن	star
to commend. to praise.	سْتو : ستودن ، ستایش کردن	stu
to stand up.	سْتا : ایستادن	stā
to deposit. to trample.	سْپَرْ : سپردن ، پایمال کردن	spar
to struggle. to strife.	سْپَرِزْ : در تلاش و کوشش بودن	sparéz
to look. to watch. to spectator.	نگریستن ، تماشا کردن ، دیدانی کردن	

to us a new plan. to throw.	سْپا : پی‌افکندن، افکندن	spā
to take forth, to increase.	سْپا : بیش بودن، افزودن	spā
to swell. to inflame. to grow big.	سْپائی : باد کردن، ورم‌کردن، بزرگ‌شدن	spāi
to sash. to clean.	سْنا : شستشوکردن، پاک‌کردن	snā
to strike. to hit	سْنَث : زدن، اوژدن	snaΘ
to snow.	سْنَئگ : برف باریدن	snaēg
to make firm. to support.	سْکِمْب : استوارکردن، پشتیبانی کردن	skémb
to pour, to scatter. to spread.	سْتِر : ریختن، پاشیدن، گستردن	stéré
to paste. to glue.	سْریش : چسبیدن، سریشتن	sriš
to hear.	سْرو : شنیدن	sru
to go.	سْرو : رفتن	sru
to light	سوچ : روشن کردن	suč
to cut of each. to separate of each.	سْچیند : ازهم‌بریدن، ازهم‌جدا کردن	sčind
to fed. to increase.	سْپَن : پروراندن، افزودن	span
to cut. to wound.	سو : بریدن، زخم‌کردن	sō
to break. to break up.	سید : شکستن، گسستن	sid
to teach. to inspire.	سیش : آموزاندن، الهام‌کردن	sīš
to nest. to dwell.	شی : آشیان‌کردن، نشیمن‌کردن	ši
to go.	شو : رفتن	šu
to strut.	شو : خراشیدن	šu
to drink.	شَم : آشامیدن	šam
to be glad. to joy	شیا : شاد بودن، خوش بودن	šyā
to go. to walk.	شیاو : شدن، رفتن	šyav

šyu	شیو : شدن ، رفتن	to go. to walk.
šas	شَس : دیدن ، نگاه کردن	to see. to look.
šā	شا : شاد بودن	to be glad
γžar	غژر : روان شدن ، جاری کردن =	to flowig. shedding.
kar	کَر: کردن ، ساختن ،انجام دادن	to do. to make.
kar	کَر : بیاد داشتن ، اندیشیدن ، انگاردن	to remember.to think to suppose
kar	کَر : کاویدن ، کاشتن ، پخش کردن ، پاشیدن	to sow. to plant. to scatter.
kar	کَر : شخم‌زدن ، شکافتن ، شیار انداختن	to plough. to till.
kar=čar	کَر=چَر : چریدن ، این‌سو و آنسو رفتن	to graze.
karét	کَرِت : کارد ، بریدن	knife. to cut.
kan	کَن : کندن	to dig.
kan	کَن: مهر ورزیدن ،دوست داشتن	to love. to like.
karš	کَرش: کشه ، کشیدن	to draw.
karš	کَرش : کشتن ، کاشتن ، غرس کردن	to sow. to plant.
karš	کَرش: شیار کردن ، شخم کردن	to plough.
kas	کَس (با پیشوند آ) : آگاه شدن ، نگاه کردن	to be inform.to look
ku	کو : چشم‌داشت	to expect.
kérés	کِرِس : لاغر کردن	to lean. to meager.
kéré	کِرِ : کردن	to do.
kaēš	کَئش: فرا دادن ، نشان دادن	to show. to give up
kaēš	کَئش: آمادن ، فراهمیدن	to swall. to bring.
kaēt	کَئت : در نظر گرفتن ، اندیشیدن	to look. to think.

to learn. to show. — کَئِث : آموختن ، نشان دادن — kaēθ

to kill. — کَئُش : کشتن — kaoš

to teach. — کَش=چَش : آموختن = — kaš=čaš

to pick. — کی : چیدن — ki

to like. to love. — کا : دوست‌داشتن ، کام خواهش خواستن — kā

to at one. to pay. — کائی : کفاره دادن ، پرداختن — kāi

to do sound.to eares to caress. — کائْه : بصدا درآوردن ، نواختن — kåh

to walk. to com. — گَم : گامیدن ، آمدن — gam

to be awake. — گَر : بیدار بودن — gar

to sing. to sing a song, to dear. — گَر : نغمه خواندن ، سرود خواندن گرامیداشتن — gar

to swallow. to gulp. — گَر : اوباردن (بلعیدن)، خوردن — gar

to live. to _bsist. — گی : زیستن ، زنده بودن — gi

to strengthen. — گی : نیرو دادن — gi

to aern. to overcome — گی : بدست‌آوردن ، چیر شدن — gi

to get angry. — گْرَم : خشمگین شدن — gram

to take. to hold. — گْرَب : گرفتن ، برداشتن — grab

to take. to hold. — گِرِوْ : گرفتن ، برداشتن — gérew

to hit. to fight. — گَن‌جَن : زدن ، جنگیدن = — gan=jan

to search. to want. to vant. — گَد : جستن ، خواستن — gad

to get on hand. — گَو : بدست‌آوردن ، بکف‌گرفتن ، دست — gav

to hear. to listen — گَئُش : گوش کردن ، شنیدن — gaoš

to hear. to listen. — گوش : شنیدن ، نیوشیدن — guš

Multyplaying. — گون : ضرب (زدن دو عدد درهم) — gun

to hid. to cover.	گوز : پنهان‌کردن ، پوشاندن	guz
to hide. to cover.	گئز : پنهان‌کردن، پوشاندن	gaoz
th bad eating.	گَنگه : بنادرستی خوردن، خوردن (اهریمنی)	gańh
to spread.to scatter.	گوت : گستردن ، پخش‌کردن	gūt
to weap, to complain.	گِرِز : گریستن ، گرزش‌کردن ، گله کردن	géréz
to walk.to go.to come.	گا : گامیدن ، رفتن ، آمدن	gā
to walk.to go.to come.	گَئی : گامیدن ، رفتن ، آمدن	gai
to wrapped. to dis- locate.	فشَن : پیچ‌خوردن ، دررفتن(در اثرکشیدگی)	fšan
to nourish.to fatren.	فشو : پروریدن ، فربه کردن	fšu
to decay.to sprinkle.	فرَئث : پوسیدن ، ازهم‌پاشیدن	fraēθ
to ask.	فرَس : پرسیدن	fras
to swim.	فرو : شنا کردن	frū
to increase.to widen.	فراد : افزودن ، فراخ کردن	frād
to full.	فرا : پر کردن	frā
to praise.	فری : آفرین گفتن	frī
to be put out.	فرو : خاموش بودن	fru
to like to praise.	فرائی: دوست داشتن ، آفرین خواندن	frāi
to think	مَن : اندیشیدن	man
to remain. to stay.	مَن : ماندن	man
to foresee.	مَن : پیش‌بینی کردن	man
to act sluggishly,	مَد : سست کردن	mad
to share.	مَد : بخش‌کردن	mad
to die.	مَر : مردن	mar
to count. to remember to memorize.	مَر : شمردن ، بیادآوردن ، ازبر خواندن	mar

mand	مَنْد : بیاد سپردن	to memorize.
mant	مَنْت : جنبانیدن	to move.
mang	مَنْگ : بزرگداشتن	to respect.
maēd	مَئید : زیرپا انداختن، درفشار گذاشتن	to step on. to press.
maréd	مَرِد : نابود و تباه کردن	to desolate. to destroy.
maréz	مَرِز : مالیدن	to rub. to
maréz	مَرِز : آمرزیدن	to bless
marék	مَرِک : میراندن، مرگ	to kill, Death.
mązdā	مانْزدا : بیاد سپردن، بیاد داشتن	to memorize
mérézdā	مِرِزْدا : آمرزیدن	to bless.
mayas	مَیَس : آمیختن	to mix.
mayu	مَیو : گرفتن، بردن، جنبانیدن	to take. to carry. to move.
marao	مَرَاُ : گفتن، فرمودن، خواندن	to speak. to talk, to read.
mā	ما : اندازه‌کردن، پیمانه‌کردن، آزمودن	to measure. to teast
mač	مَچ : خواستن، جستن، پرستیدن	to want. to search. to worship.
maɣ	مَغ : رسیدن، نزدیک‌شدن، نزدیکی‌کردن	to reach. to come near. to lie with
maz	مَز : بزرگ بودن	to be big.
méré	مِرِ : مردن	Death.
maxš	مَخ ش : نزدیک شدن	to be near.
maɣž	مَغْژ : نزدیک شدن	to be near.
mīt	میت : جا گرفتن، سرا گرفتن	to hold. to take room.
miθ	میث : جا گرفتن، سرا گرفتن	to hold. to take room.
miθ	میث : راه دادن، پذیرفتن	to admit. to accept.

to make tat.	میو : فربه کردن	miv	
to go.	مروچ : رفتن	mruč	
to kill. to destroy	مِرِنچ : کشتن، تباه کردن	mérénč	
to talke. to speak.	مرو : گفتن، فرمودن	mrū	
to be ashamed.	مَج : شرمنده بودن	maj	
	نَج : شرمنده بودن	naj	
to destroy. to turn off	نَس : ناپدید کردن، نابودن، خاموشیدن	nas	
to get. to find	نَس : بدست‌آوردن، پیدا کردن	nas	
to avail. to be brought about.	نَش : فراهم‌کردن، بدست‌آوردن	naš	
to peel. to cut.	نَث : پوست‌کندن، بریدن	naΘ	
to bent to bring down.	نَم : خمیدن، فرود آوردن، بسوی‌کسی‌مایل‌شدن	nam	
to close.	نَز : بستن	naz	
to be ashamed.	نَج : شرمنده بودن	naj	
to know.	چی : تشخیص دادن، شناختن	-čī	
to put. down. below.	نی : نهادن، پائین، زیر	ni	
to sit down.	نی هَد : نشستن	ni-had	
to sit down.	نی پَد : نشستن	ni-pad	
to clean. to rub off	نیژ : زدودن، پاک‌کردن	niž	
to wet. to become we all over.	نَب : نمیدن، نم‌کشیدن، ترکردن	nab	
diminishing of moon.	نَرِپ : کاستن ماه	narép	
to lead. to carry.	نی : رهبری‌کردن، بردن	nī	
to buzz. to doubt. to suppose.	نَئث : وزوزکردن، شک‌کردن، گمان‌کردن	naoΘ	
malevolence. to curse to scurrilous. to reproach.	نَئِد : بدخواهی ونفرین‌کردن، بدگفتن، نکوهیدن	naēd	

naēg	نَئِگ: شستن، پاککردن	to wash. to clean.
nā̃š	ناش: بردن	to carry. to take.
vah	وَهْ : بودن، منزل‌کردن (باشیدن)	to be. to sit in home.
vah	وَهْ : پوشیدن (رخت)	to wear. (suit)
vah	وَهْ : روشن‌شدن، درخشیدن	to light. to shine.
vak	وَك : گفتن، واجیدن	to tell. to say.
vaš	وَش : گفتن	to tell.
vī	وی : پریدن	to fly.
vī	وی : کشتن	to kill.
var	وَرْ : گرویدن، باوریدن، گزیدن	to belive. to belift to choose.
var	وَرْ : روچرخاندن، روی‌تابیدن	dispensing with. giving up.
var	وَرْ : پوشاندن، پناه‌دادن	to cover. to shelter.
var	وَرْ : آبستن‌کردن، بارور کردن	to make pregnant.
vaz	وَزْ : وزیدن، بردن	to blow. to carry.
vas	وَسْ : آرزو کردن، خواستن	to wish. to want.
vap	وَپْ : بافتن، چکیدن، انداختن	to weave, to droppe. to throw
vap	وَپْ : سرودن	to sing. to poetast.
vaf	وَفْ : سرودن	
vad	وَدْ : رهبری کردن، راندن، بدر بردن، زن دادن	to lead. to run, to carry out.
vaδ	وَذْ : رهبری کردن، راندن، بدر بردن، زن دادن	
van	وَنْ : زدن، کشتن، کوبیدن	to hit, to kill. to grinder.
van	وَنْ : خواستن، خواهش کردن، حرمت داشتن	to will, to wish, to rever.

to defend. to resistance.	وَنْ :برتر بودن، چیرشدن	van	𐬬𐬀𐬥 .
to prevail. to preponderate	وَنْ : بدست آوردن	van	𐬬𐬀𐬥 .
to awail. to be brought about	وَدْ : پدافند کردن، ایستادگی کردن	vad	𐬬𐬀𐬛 .
to tell.	وَچْ : گفتن	vač	𐬬𐬀𐬗 .
to vomit	وَمْ : غی کردن	vam	𐬬𐬀𐬨 .
to stool.	وین : دیدن	vin	𐬬𐬌𐬥 .
to come. to became. to enter. to tach. to inform. to select to accept. to get. to be gentle. to let. to fellow. to be capture.	ویس: شدن، آمدن، درون‌آمدن، رخنه‌کردن، دست‌زدن، نگرش دادن، پسندیدن، پذیرفتن، دریافت کردن، سر بفرمان بودن، روا نمودن، همراهی کردن، گرفتاربودن	vīs	𐬬𐬍𐬯
to find. to avail. to get.	وید : پیدا کردن، فراهم‌کردن، بدست‌آوردن	vid	𐬬𐬌𐬛 .
to know. happening. event.	وید: دانستن، رخداد، پیش‌آمد	vid	𐬬𐬌𐬛 .
to choose. to know.	وی چی : برگزیدن، شناختن	vī-čī	𐬬𐬍-𐬗𐬍
pederasty. to discharge.	ویپ : غلامبارگی‌کردن، شر ریختن	vip	𐬬𐬌𐬞 .
to pull down. to destrouy.	وی‌کَنْ : پائین‌کشیدن، ویران کردن	vi-kan	𐬬𐬌𐬐𐬀𐬥
to go.	وی : رفتن	vī	𐬬𐬍 .
to wear. to cover.	وِرِ : پوشیدن، پوشانیدن	véré	𐬬𐬆𐬭𐬆 .
to blow. to do . to work. to fnish.	وِرِزْ: ورزیدن، کارکردن، انجام دادن	véréz	𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰 .
to serve. to look after.	وِرِزْ : خدمت‌کردن، رسیدگی	véréz	𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰 .

to grow up. to increase.	وَرِدْ : بالیدن ، افزودن	varéd
to grow. to rise to increase.	وَخْش : روئیدن ، بالیدن ، فزودن	vaxš
to scatter.	وَخْش : افشاندن ، پاشیدن	vaxš
to entreat. to prise	وَنْدْ : لابه کردن ، نیایش کردن	vand
to separate. to sift to riddle.	وَئِذْ : جدا کردن ، دستچین کردن ، بیختن	vaēk
to twist. to curl, to shot.	وَئِگْ : تاب خوردن ، تاب دادن ، پرت کردن ، جنبانیدن	vaēg
to see. to have seen.	وَئِن : دیدن ، دیده شدن	vaēn
to be redy.to eccept.	وَئِس : آماده بودن ، پذیرفتن	vaēs
to know. to binform. to receive	وَئِیدْ : دانستن ، آگاه بودن ، دریافتن	vaéd
to find.	وَئِذْ : یافتن	vaēd
to be meek, to hold dear. to happy.	وَئِد : فروتنی کردن ، گرامی داشتن ، خوشنود کردن	vaēd
to be inform, to receive.	وَئِث : آگاه بودن ، دریافتن	vaēθ
to prove.	وَئِث : ثابت کردن (گناه)	vaēθ
to blow. to cultivate.	وَرِز : ورزیدن ، برزگری کردن	varéz
to separate. to part with each other.	وَرِز : جدا کردن ، جدا شدن	varéz
to become	وَرِث : گردیدن ، گشتن	varéθ
to show	وَرِپ : نشان دادن	varép
to want. to like.	وَن : خواستن ، دوست داشتن	van
to wear up.	وَن : از بالا پوشاندن	van
to blow.	وا : وزیدن (باد)	vā

vā	وا : خاموش شدن ، سرد شدن ، افسردن	to turn of, to be cold. to depress.
vā	وا : کمبود و کاستی داشتن	shortage.diminution.
vašaya	وَشَیَ : کشیدن گردونه	to pull the vehicle.
vāi	وائی : جستن ، جستجو کردن	to search. to seek.
vār	وار: باریدن	to rain.
vādāya	وادایا : پس زدن	to beget.
voi	وُئی : خوشنودکردن ، شادکردن	to happy, to injoy.
vuiždā	ووئیژدا : سربلند کردن ، سر برافراشتن ، آزار رسانیدن	to make proud. B to hurt. K
vat	وَت : آگاهیدن ، فهمیدن	to infrom. to know.
vand	وَنْد: ستودن ، ستایش کردن	to prise. to worship.
uz-ir	اوز ـ ایر: برپا خاستن	to stand up.
urup	اوروپ: گریه‌کردن ،اشک ریختن	to weep. to shed tears.
uz	اوزْ : بزرگ شدن	to grow big.
uruθ	اوروث: گریه‌کردن ،اشک ریختن	to weep. to shed tears.
urvād	اورْواد : شاد بودن	to be happy.
urvāz	اورواز : شاد بودن	to be glad.
usanh	اوسَنْگْهْ : همیستاری ، هم‌چشمی	competition. rivalry
yaog	یَئُگ : یوغ ، جفت	yok. pair
yaoždā	یَئُژدا:پاک‌کردن ، پرداخته‌کردن	to clean. to pay.
yasna	یَسْنَ : جشن	feast. celebration.
yaoδ	یَاُذ : مبارزه کردن، جستن، جوشیدن	to combat. to search to Boil.
yaoz	یَئُز : جوشیدن ، به‌شورش‌آمدن	to boil. to revolt.
yaud	یَئود : جنگیدن ، کوشیدن	to fight.to endeavor.
yaz	یَز : ستایش کردن ، پرستیدن	to prise. to worship.

to boil. to endeavor. to flow. to spout.	یَهْ : جوشیدن ، کوشیدن ، روان شدن ، فوران کردن	yah
to endeavor, to move.	یَتْ : کوشیدن ، جنبیدن B	yat
to stool.	یَتْ : ریدن K	yat
to take. to take on hand.	یَمْ : گرفتن ، بردست گرفتن	yam
to will. to pair. to join.	یَوْ : برآن شدن ، پیوسته کردن	yav
period. to join	یُوْ : زمان ، پیوستن	yu
to join together. to yok.	یوج : بهم پیوستن ، یوغیدن	yuj
to go. traversed.	یا : رفتن ، پیمودن	yā̃
to be suitable. to agree.	یا : هماهنگ‌شدن ، سازگار شدن	yā̃
to wear. to girdle.	یاه : پوشیدن ، به‌تن‌کردن ، کمر بستن	yā̃h
to will. to wish.	یاس : خواستن ، آرزوکردن	yā̃s

این ریشه‌ها ، برابر ریشه‌یابی اوستائی ، بارتولمه و پرفسور کافگا و جاکسون تنظیم شده . هرجا که واژه ریشه تنظیمی بارتولمه با ریشه کافگا ناهماهنگی دارد در رو ریشه آرم گذاشته شده است . مانند : کافگا (K) ، بارتولمه (B) . دیگر ریشه‌ها در فرهنگ های کافگا و بارتولمه و جاکسون هماهنگی دارند .

قیـدها

adverbs

adverbial suffix. ۱ . این قیدها به ریشه‌ها می‌چسبند و برای آن معنی می‌سازند

ixnā̃	iΘā̃	ixa	aΘa	aeta	ha	ta	ava	a
ایخْنا	ایثا	ایخَ	آ ثَ	آ اِ تَ	هَ	تَ	آوَ	آ

قیـدها

authority	اوسُو : اختیار	usō
havent authority	آنو سُو : بی‌اختیار	anusō
openly	هَئیثیَ : آشکارا	haiΘya
hidden.	آنگْهیثیم : پنهانی	åñhiΘim
openly	چیثْوِ : آشکار	čiΘvē
suddenly. hidden	آئیپی بوستی : ناگهانی ، پنهانی	aipi-busty
each. all	یَوَ : هر ـ همه	yava
each. all	یَوا : هر ـ همه	yavā
interior. innerly.	آنْتَرِ : نَئِما ت : درونی ، باطنا	antaré naemāt
external. exterior.	نیشْتَرَ : نَئِما ت : بیرونی ، ظاهرا	ništara naemāt
far from.	دورات : دور از	dūrāt
in the short time.	ایشَرِشْتا ئیتْیَ : در یک وقت کوتاه	išaréstāitya

Right. correct.	اِرِش (اِ رِز) : درست	éréš(éréz)
donot afraid.	آسْتَرِتُو : نترس	astarétō
soon. soonly	هَکَت : زود ، بیدرنگ	hakat

قیدهای ضمیری

the pronominal adverbs

wich who	یَ : کی ، کدام	ya
wich. who	کَـ کو : کی ، کدام	ka-ku
according to. thus.	آوَثَ : بنابراین ، هم چنین	avaΘa
according to. thus. so.	آوَثات : بنابراین ،هم چنین	avaΘāt
in order to. for us. to us.	آث زی نِ : بــرای این ، برای ما ، بما	aΘ-zī-né
then. thus. such.	یَثَ : پس ، هم چنین ، همانجور	yaΘa
then. thus. such.	یَثَنَ : پس ، هم چنین ، همانجور	yaΘana
then. thus. such.	یَثا : پس ، هم چنین ، همانجور	yaΘā
then. thus. such.	یَثَنا : پس ، هم‌چنین ، همانجور	yaΘanā
how. in what way. such.	کَثَ : چگونه ، چه‌جور ، کی	kaΘa
how. in what way. such	کَئِثیچَ : چگونه، چه‌حور ، کی	kaeΘiča
how. in what way. such.	کَثا : چگونه ، چه‌جور ، کی	kaΘā
how. in what way. such.	چیثِنا : چگونه ، چه‌جور ، کی	čiΘénā
how. in what way. such.	کاثِ: چگونه ، چه‌جور ، کی	kāΘé
how. in what way. such.	کوثَ : چگونه ، چه‌جور ، کی	kuΘa

what size. how much.	چو : چقــدر، چه اندازه	čū

قیدهای اشاره به مکان

the adverbs indication. to place

to this ward.	آثْرَ : باین‌سوی	aθra
at this ward	ایثْرَ : باین‌سوی	iθra
at this ward	آوَثْرَ : باین‌سوی	avaθra
to that ward	هَثْرَ : بآن‌سوی	haθra
everywhere	یَثْرَ : هرجا که	yaθra
everywhere	یَثْرا : هرجا که	yaθrā
where.	کوثْرَ : کجا ، چگونه	kuθra
where.	کوثْرا : کجا ، چگونه	kuθrā
hear.	ایذَ(ایدَ) : اینجا	iδa(ida)
hear	ایذا (ایدا) : اینجا	iδā(idā)
hear	آد : اینجا	adē
hear	آوَذَ : اینجا	avaδa
hear	آاتَذَ : اینجا	aeta a
there	تَذَ : آنجا	taδa
not hear.	آئینی ذَ تْچَ : نه اینجا	ainiδatča
and hear	ایذَتْچَ : و اینجا	i atča
as everywhere.	یَذَ : هر جا که	yaδa
where	یَذَ : کجا =	kaδa
everywhere, everyward	کودُوْ : هرجا ، هرسو	kudō
where	کو : کجا	ku
where	کْوَ : کجا	kva
with	هَذَ : با	haδa
from where.	یَذَتْ : ازچه‌جائی ، ازکجا	yaδat

from where.	یَذُوئیت : از کجا ، از چه جائی	yaδōit
here after then.	آپاذَ : سپس	apāδa
hereafter, from now on.	آپانْم : از این پس، پس‌از این	apām̊
lower. beneath.	آوَ : زیر ، پائین	ava
lower. under	آاُرَ : پائین‌تر	aora
then. thisway.	آت ـ آآتـآت : پس، از آنرو	āt-āat-at
here.	اینجَ : اینجا	inja
there.	تینجَ : آنجا	tinja
soon.	ایشَرِ: زود	išaré
thus	او ئیتی : بدینسان	uiti
thus	اوئیتی : بدینسان	uitī
no correctly	مُوئی تو : نه براستی	mōi-tū
correct.	گَت : درست ، راستی	gat
out(side)	تَرُوْ : بیرون	tarō
otherwise	تَرِمْ : جور دیگر	tarēm
now. exactly	توتوم : اکنون ، بدرستی	tūtūm
no.	نا : نه	nā
not here	نَئِذَ : نه اینجا	naeδa
no. not	نَوَ : نه ، نیست	nava
no. not	نَوَتْ : نه ، نیست	navat
no. not	نُوئیت : نه ، نیست	nōit
no. not	نیخْشتَ : بدون ، بدون اینکه	nixšta
out(sid)	نیشْتَرِ : بیرون	ništaré
now.	نو نوچیت : اکنون	nū-nūčit

قید زمان
adverb of time

then.	آدا : سپس	adā

allways	هَدا : همیشه	hadā
everytime	یَدا : هر زمان	yadā
when.	کَذَ : چه زمان، چه گاه	ka a
when	کَدا : چه زمان، چه گاه	kadā
when	کودا : چه زمان، چه گاه	kudā
never	چیثِنا : هرگز، هیچگاه	čiΘénā.

قیدهای لفظی

oral adverbs

far from.	اَئیویثیُوْ : دور از	aiwiΘyō
after this.forth	آئیپیچیثیت : از این پس، پیش	aipičiΘīt
up upon. on the	آئیوی : بالا، روی	aiwi
up. on the	آئیبی : بالا، روی	aibi
sush. then.	آ اِ وَ : بنابراین، پس	aeva
how. in what way	کَوَآاِ وَ : چسان، چگونه	kava-aeva
according to	آت آتچاَ تْچیت : بنابراین، بدین روش	at.atča.atčit
then. like. this.	آثَذَچ : سپس، بدین‌جور	aΘa ca
then. like. this.	آ تَتْچَ : سپس، بدین‌جور	ātatča
then.	آذَ : سپس	ā a
into.	اَنْتَرِ : اندر، درون	antaré
far	آپَ : دور	apa
far.	آ پُوْ : دور	apō
bak. behind.	آپَشَ : پشت، پشت‌سر	apaša
bak. behind.	آپانْ ش : پشت، پشت‌سر	apā̊š
at first	پَئیری چیثیت : از این پس	pairičiΘit
out set	پَئیرْوَ : آغاز، نخست، پیش	paurva.
at begining	پَئورْوَیَ : در آغاز	paurvya

forth	پَرَ : پیش، جلوتر	para
Bak. behind.	پَرانْش : پشت، پشت‌سر	paras
behind. beneath.	پَسْچَ : پشت‌سر، در زیر	pasča
out (Sid)	پَرِنْتَرِ : بیرون	parén̄taré
all	پَرا : همه، تمام	parā
front. forth. out	فَرِشَ : جلو، پیش، بیرون	faraša
front. forth. out	فرانش ـ فرانس :جلو، پیش، بیرون	frāš. frās
in exactly.	فرُوئیت : بدرستی	frōit
allways.	با ـ بات ـ باذَ : همیشه	bā. bāt. bāda
most exact.	بانیشْتَ : درست‌ترین	bāẟišta
no. not.	ما : نه، نیست، حرف‌نفی	mā
no here.	ماذَ : نه اینجا	māẟa
no.	مُوئی : نه	mōi
no inright	مُوئی تو: نه در حقیقت	mōi-tū
quickly. rapidly	مُوشو : به تندی، بی‌درنگ	mōšu
when	یَتْ : هنگامیکه	yat
allways. each.	یَوا : همیشه، هر	yavā
each.	سْتُوئی(سْتِ) : هر (ادامه دار)	stōi (stē)
allways in happy.	سْتُوئیرَپِنْتِم : همیشه در شادی	stōirapéntém
exact. correct. Now.	هَمَتَ : درست، کامل، اکنون	hamaθa
exactly like the formerly.	هَمَتْ یَتْ. پَرُوئیت : همانند پیشین	

حرف‌های اضافه

preposition

perimeter. from. near. then. on	آئیپی : پیرامون، از، بالا، نزدیک، پس، روی	aipi
for. abut. on	آئیبی : روی، درباره، برای	aibi

for-abut.on	اَئیبی : روی، درباره، برای	aiwy
in perimeter. near.	آئیوی‌تو : در نزدیک، در پیرامون	aiwitū
under. below.	آئیری : زیر، پائین	a airi
on the	آنَ : روی	ana
on the bed	آنَبَرِزیش : روی بستر	anabarezis̆
after.	آنو : پس از	anu
far from.	آپَ : دور از	apa
toward. near.below.	آاُوئی آوَ : بسوی، نزدیک، پائین	aōi.ava
toward. near.below.	آوا : بسوی، نزدیک، پائین	avā
toward. near.below.	وَی : بسوی، نزدیک، پائین	avi
near. toward.upon. at	آ : نزد، بسوی، روی، در	ā
near. to join together	آئیتی : بهم پیوستن، نزد	āiti
to near by	اوپ ـ اوپا : به، نزد، بوسیله	up.upā
correctly to us	اوپتو نوٌ : بدرستی بما	upa-tū-nō
upon. on	اوپئیری : بر، روی	upairi
up. all over. abroad.	تَروٌ : بالا، سراسر، پهنای	tarō
toward.disagreeing	پَئیتی : بسوی، ناساز، پاد	paiti
〃 〃	پَئیتیش : بسوی، ناساز، پاد	paitiš
〃 〃	پَئیتیشَ : بسوی، ناساز، پاد	paitiša
〃 〃	پَئیتیشَ : بسوی، ناساز، پاد	paitiša
circular. round far	پَئیری : گرداگرد، پیرامون، جدا	pairi
by near front. bak	پَرَ : بوسیله، نزد، جلو، عقب	para
before. for	پَروٌ : پیش از، برای	parō
after. to middle	پَسکات : پس از، از میان	paskāt
behind. of bak.	پَسچَ : پشت‌سر، از پشت	pasča
of behind.	پَسنِ : از پشت‌سر	pasne

together.	مَتْ میت : باهم، با همدیگر	mat-mit
all together.		
from. for	هَچ : از، برای	hača
from up	هَچَئُپَئیری : از زبر، از رو	hačaqpairi
from beneath	هَچ آذَئیری : از زیر	hača-aδairi
disagreeing. from	وی هَچ : ناساز، از	vī-hača
with.	هَذَ : با، (حرف همراهی)	haδa
Nobody. Noone	نَئِچیش : هیچکس، هیچیک	naečiš
but	آت : اما	āat
another. sameas	ئیذی : دیگری، مانند	āiδi
such	اوتَ (اوتا) : همچنین	uta (utā)
and	چَ : و (حرف عطف)	ča
and	چیت : و (حرف عطف)	čit
like	ثَ : مثل	θa
if then	یَت : اگر	yat
then	یَذُوئیت : سپس	yaδōit
if for	یِئیذی : اگر، برای	yeizi
if for me	یِئیذی ـ زی ما : اگر برای من	yeiδi-zi-mā
for she	ها زی نِ : برای آن زن	hā-zi-nē
is it?	وا : آیا	vā
for this	زی : برای این	zī

ندا

vocative

oh.	آئی : ای، یا، اوه	āi
Regert. alas oh.	آوُوَی : وای، اوخ.	āvōya

ãvõyame آوُوْيَم : وای بر من — alas me

uš̃ta اوشتَ : سپاس، آفرین، مرحبا، درود — praise. thanks.

be بِ : افسوس، آوخ — regert.

sãdrém ساذرِمْ : نفرین، فحش، بدبختی — curse. imprecation

sãdrém-ahmãi-naire ساذرِمْ‌ـآهْمائی‌ـنَئیرِ : نفرین بر آن مرد — curse to that man